جمعه اعظیمن مباشره ادبسن

اوکمنسه

شادلمانی راخدور

المصحح رب یسر ولا تعسر یا امام الانس والجن ادرکنی فی اختتام هذه الکتاب الشریف

هذا کتاب زاد النجات تالیف محمد المسمی

بسم الله الرحمن الرحیم

لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون درست حت عظمة
وکبریای حضرت آفریدگاری ان ازتنیش فحوای بدیع السموات والارض اذا قضی امرا
فانما یقول له کن فیکون نشد وجود پنجو آدمی خاکی که ورید وفطرت خویش بدیت خلقکم
من تراب ثم من نطفة موصوفست چه نماید تا در مقام سپاس داری وستایش او چه آید دو بارگاه
عزت وجلال خداوندی که عنوان دیوان ابدیتش سولوی هو الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم
ایکم احسن عملا بود ان پیچارها سو که بعجز ونیستی لم یکن شیئا مذکورا معروفست لاف هستی
چه میت بید تا در پایهٔ سپاس گذاری ازدست وزبانش چه بر آید تبارک وتعالی خالقی که برای اظهار
قدرت کامله احاد کل ماسوی را در سلسلهٔ طاعت در آورده بفرمان کن از پیدای عدم بفضای
وجود کشید انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون جل جلاله وانار که بقصد اهل
حکمت بالغه ومصلحت شامله بیار شیاء را از نحو افنا لبته در بساقطه الدکش وزوال
مأموری خواهد بخشید فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون در کارخانه ابداع و
تقدیر دردم تخت نیل کل من علیها فان بر چهره همه ممکنات کشیده تا وجود حق مطلق
اسکار شود ودر کاشانهٔ ایجاد دو تند پر روز ازل غبار خاک سر منها خلقناکم وفیها نعیدکم
بر روی بعثر اشرف شده تا قدرت رب ودانه ظاهر کرده از ته فلک زخونشنج تو دانه در قصر
کبریای تو عرش استانه در بتخانه کعبه شهر حلال تو وسعیکر زمانه کمین کارخانه ند توش

وجو

سپهر

سپهر سراسیمه در دوات تا حکمت گرفته بکف تازیانه درت تو قادرست بر ایجاد محال
الا برافرنیش چون حوذ لیکانه نفس مطمئنه را بخطاب ارجعی الی ربک نواخته تا از مضیق
محنت آباد تنش رهانیده بعشرت سرای فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی رسانید روح شر لفرا
اسیر تقدیر کل نفس ذائقة الموت ساخته تا از مخاطرات انما الحیوة الدنیا لعب ولهو کند رنده
در منازل جزاءهم عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار بر معارج لهم الدرجات العلی نشاسند
شربت ناگوار مرگ را بر لب بقای غنی وفقیر شریک گردانیده تا از مسادرت عدم اصلی
یاد آورده ودر سلک ایجاد نسبت امکان منتظم شوند وپیام حسرت قل یتوفکم ملک الموت
الذی وکل سامع شده وکردار اشنوانیده تا از ملابس فرعیه اعتبارات با اصل بر آنکه ودر
مراتب حالت فطری را برابر کردند با قتضای ذات حقیقت وجوب وماهیت
امکان حضرت حبیب خدا احمد مصطفی صلوات ازملائکه ان خیر ما جعلنا البشر من قبلک
الخلد رسید تا دیگری آرزوی بقای ابدی نکند وسمع اهانیش مورد افان مت
فهم الخالدون گردید تا خیال محال خلود از خاطر غیری سر نزند شه ولایت پناه در حالت
شهادت فزت برب الکعبة فرمود زیرا که نجات از محنت آباد دنیا ووصول بحضرت
مولی را دران زمان دیدو حقایق ترجمانش شارة آه آه وو اشوقاه نمود از انکه نیز وحاش
از مطلع زوال سید سید اللهم صل علیهما واولیهما الاطهار ما دام فی الفلک الدوار تعاقب
اللیل والنهار وبعد چون ادراک آدمی مذهب وحیات جاودانی وعطایای سعادت
قرب ربانی را موقوفست بر افناد نفس امده از مغادی بعد دوهاها وحصول آن

منوط بر تذکر موت و دوام تفطع از لذات این جهان فنعم المذکر الموت ارشاد و موتوا قبل ان تموتوا اشارت
ازین است پس هرکرا آخر مرتبه از تذکره در این باب ناچار است و غافل را بذکر که به آگاهی
رسد در کار او کمال انتفاع آن در ملاحظه نصایح و اخبار منقوله از مقربان الٰهی منظور است و اشد
اقسام آن از آثار مراحه و مواعظ و آثار وارده از محرمان اسرار خدائی میسر و از آنجهته این رساله حسب
الامر ملاذان خان عالیشان کلب آستان ائمه اطهار المخاطب بمظفر خان احسن الله
فی الدارین خانه و سلاه اقباله و حقق لدیه آماله مشتمل بر ذکر مقدمات موت و احتضار
و مثوبات مترتبه بر احوال ابرار و اشرار در انتقال بدار القرار و وصال نفس بعد از
ارتحال از عالم غدار و محتوی بر اسرار معارج ارواح ابرار و فراق ابدان و آداب شرعیه
تجهیز اموات و تعزیه بازماندگان و منطوی بر تحقیق عالم مثال و مدارج قرب حضرت
ذو الجلال و شرح سوانح قیامت از حشر و میزان و حیات انطاق جوارح و حوض کوثر و صراط
و درکات نار و درجات جنان و اعراف و سایر لواحق عرض اکبر و ذکر اسباب نجات
بشفاعت شافعین و شمول مغفرت ارحم الراحمین بقلم تحریر آید این بضاعت فقیر حضرت
محمد المصطفی شیخ محمد الحکیم عاملهما الله بلطفه الخفی و الجلی مرقوم صفحه تقریر گشته و از
اشراف ... نام آن را زاد النجات بر زبان معارف بیان لسان گذشت امید که
وسیله انتفاع خاص و عام و ذریعه وصول بدرجه قرب ملک علام شده و ثواب آن سود
بروزگار آخر عاقبت دار برسانیم بحق محمد صلی الله علیه و آله الامجاد و چون حالة التحریر غیر از کتاب
مجمع البیان در تفسیر قرآن و کتب کلینی و من لا یحضره الفقیه و در احادیث فرقه امامیه

اثنا وعشریه رضوان الله علیهم التحیة و مجموعه مشتمل بر اخبار و نکات متفرقه از کتب متنوعه نسخه دیگر در
نظر نبود مبالغه در اطناب مقاصد مذکوره ننمود و فهرست ابواب این است باب اول در
علت ظهور اسباب مرگ و دیگر نکات باب دویم در ذکر ثواب امراض و آلام باب
سیم در آداب عیادت و ثواب آن باب چهارم در استشفا با دعیه و تربت امام حسین ع
و غیر آن باب پنجم در آداب وصیت و فضیلت آن باب ششم در آداب توبه و ثواب
آن باب هفتم در ذکر ملائکه حفظه و کاتبان اعمال باب هشتم در تلقین محتضر و ثواب
آن باب نهم در شدت نزع و غیر آن باب دهم در بشارات ملائکه مؤمنان
باب یازدهم در آنچه کافر و مؤمن در آخر عمر می بینند باب دوازدهم در تقسیم جان سپردن و شرط
باب سیزدهم در شداید عامه نزع برای هر کسی باب چهاردهم در اخراج روح مؤمن و کافر
باب پانزدهم در محنت فراق دنیا و حکایت عمر نوح و غیره باب شانزدهم در
ذکر ملک الموت و بیان اعوان او باب هفدهم در عقبات سؤال روح قبل از
دفن باب هجدهم در احکام شرعیه در احتضار باب نوزدهم در احکام غسل اموات
باب بیستم در احکام کفن کردن میت باب بیست یکم در احکام نماز گزاردن بر میت
باب بیست دویم در ذکر صحیفه که با میت در قبر بگذارند باب بیست سیم در احکام دفن میت و نماز وحشت
باب بیست چهارم در ذکر اماکن مشرفه باب بیست پنجم در آداب تعزیه پرسی ماتم زدگان باب
بیست و ششم در ثواب تعزیه دادن باب بیست هفتم در ثواب صبر بر حکم و قضای خدا
باب بیست هشتم در ثواب عزا و جهاد و شهادت باب بیست نهم در ثواب کشته شدن بظلم

بجان باب ۹۲ در بند بودن مسنات مؤمن بخبات کافر باب ۹۳ در شرح بشارت اهل البیت
در باب اهل بیت باب ۹۵ در ذکر موجبات نجات و نجات حامیان باب ۹۶ در شرح کیفیت شفاعت
شفعاء در علت ظهور باب کثرت امراض در مؤمنان حضرت امام محمد باقر ع فرموده که در اوایل مردمان در
خانه‌ها ناگاه می مردند چون زمان حضرت ابراهیم ع شد آنحضرت دعا فرمود که یا رب مرگ
را علامتی مقرر فرمای که با آن وسیله بیت راه سفر آخرت خود بکند و او را اجر باشد در
مصیبت رسیده‌گان ماتم او پیر شدن یابند خدای عز و جل برسام که آن را بیماری کاشت و بعد از ان
رنج و درد را مقرر فرمود و آفات را سعی کردن بند و حضرت صادق ع فرموده که
بلیات جاکش بنده و منزل جوینده مرگست و آن زندان خداوند عالم است در روی زمین
برای مؤمنان و بهره مؤمن از آتش اهل نست و امام محمد باقر ع فرموده که رسول خدا ص
گفت که تمام خوشی نجات تخفیف خفار مرگست برای مؤمن و کرختی زحمت تا سف و غضب
بر کافر و در اخبار آمده که مؤمن بهر قسم مرگ می میرد یعنی بغرق شدن باب و لبو خان
باتش و هدم و صاعقه و غیر آن لکن بخدا نمی شود که قصد قتل خود کند و بدیو انگی
و بر فتن عقل مبتلا شود و سایر احادیث در این باب در کتب مبسوطه مذکور است
و در کتاب طب الائمه روایت کرده است از حضرت امام حسین ع که فرمودند
که حضرت امیر المؤمنین ع بعیادت سلمان فارسی رض رفت و گفت یا سلمان چگونه
شب را بصباح آوردی از علت مرض خود سلمان رض عرض کرد یا امیر المؤمنین حمد میکنم خدا را
را بسیار و شکایت میکنم بتو از بسیاری حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که یا سلمان شکدل مباش

که هیچکس

که هیچکس نیست از شیعیان ما که او را برسد دردی مگر آنکه در در او برای او کفارهٔ گناهیست که از
او صادر شده است و آن درد کفارهٔ گناه اوست و پاک سازندهٔ اوست از وبال
سلمان عرض کرد که چنین باشد که تا مغفرت باشد و حال آنکه چنین است پس ما را در این رنجها
و مرضها و دردها هیچ اجری نباشد بغیر از پاکی از گناه حضرت فرمودند یا سلمان شما را نیز هست
بر صبر کردن بر آن درد و تضرع کردن بجناب الهی و دعا کردن بدرگاه او خواستن
و با آن وسیله برای شما نوشته میشود حسنات و برداشته و بلند کرده میشود درجات
و اما درد تنها پس آن کفارهٔ گناهست و پاک کننده است مؤمن را از آن جناب امام جعفر ع
فرمود که پس گریه سلمان بیان چشم حضرت امیر المؤمنین ع را و بسیار گریه کرد و گفت
هر روز درم خوار شما باد که اگر شما نیز نمیگردی برای مؤمنان میان این چیزها و ماها که
نشدیم و از حضرت صادق ع مرویست که فرمود نیست احدی که برسد بر خود
از بلا پیش و حق کند بدعا مگر آنکه باز میگرداند خدای تعالی از او آن بلا را یا نمیداند که
حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که گفت روزی رسول خدا ص مرا ندا کرد که یا علی گفتم لبیک
یا رسول الله پس گفت بتحقیق که دعا بر میگرداند بلا را و حال آنکه بلا محکم شده باشد و در
باب ابتلای مؤمن در کافی کلینی مرویست از حضرت صادق ع که رسول خدا ص را
دعوت نمود شخصی بضیافت چون آنحضرت داخل منزل او گردید نظر ش بر مرغی افتاد
بر بالای دیوار که تخم کرد و آن تخم افتاد از بالای آن دیوار بر میخی که در دیوار بود
و بر آن میخ بند شده و بستاد و از افتادن بر آن میخ تخم نشکست رسول خدا ص از آن

تعجب نمود و آنمرد گفت یا رسول الله از تعجب ماندم از این تخم و این حال که دیدم یا کدخدای که
تر دیدم برانگیخته سوگند که من تا امروز هرگز ببلایی و محنتی و عنای مبتلا نشده ام و هیچ دردی
بمن نرسیده حضرت رسول ص فرمود چون این سخن از آن مرد شنیدم برخواستم و از طعام
او نخوردم و از منزل او بیرون آمدم و فرمود که چون هر که ببلایی مبتلا نشود خدا را در او
حاجتی نیست و در وجود او کاری و مدعا نیست یعنی آنکس از نظر الهی افتاده است
و در بودن او خیر نیست **باب دوم در ذکر ثواب مرض** حضرت صادق ع فرمود
که نوبتی رسول خدا ص سر بسوی آسمان بر داشت و تبسم فرمود حاضران عرض کردند یا
رسول الله دیدیم سر بسوی آسمان برداشتی و تبسم فرمودی حضرت فرمود از آن که
تعجب کردم که از دو فرشته که از آسمان بزمین آمدند و طلبیدند بندهٔ مؤمن صالحی را
در جای نمازش که در آنجا نماز میکرد اورد تا بنویسند برای او عملش را در آن روز و شب پس
آن بنده را در جای نمازش نیافتند با آسمان بازگشتند گفتند ای پروردگار ما فلان
بندهٔ مؤمن را در جای نمازش جستیم و نیافتیم تا عمل روز و شبش را بنویسیم و دیدیم
که در دام محنت و علت تو است خدای عز و جل حکم فرمود که بنویسید برای بندهٔ من
مثل آنچه میکرد از کار خیر در روز و شب خود مادام که در دام امتحان منست و بدرستیکه
بر من لازم است که بنویسیم برای او اجر آنچه که کرده است در هر گاه او را از علت محبوس
سازم و در خبر دیگر آمده است که بیداری یکشب بسبب مرضی افضل است از عبادت
یکساله و در روایت دیگر آمده چون مؤمن بیمار شود حق عز و جل وحی میفرستد

بفرشته

بفرشتهٔ دست راست او که بنویس برای بندهٔ من آنچه که مینوشتی در شدت و سختی او از عملهای
نیک و از امام محمد باقر ع روایت است که فرمود که تب یکشب با عبادت یکساله
برابر است و تب دو شب با عبادت دو ساله و تب سه شب با عبادت هفتاد ساله
راوی گوید که من گفتم اگر آن شخص بهفتاد سال نرسد امام ع فرمود که از برای
پدر و مادر او است گفتم اگر ایشان نرسد فرمود از برای خویشان او است
گفتم اگر خویشانش نرسند امام ع فرمود از برای همسایگان او است و رسول خدا ص
فرموده است که خدا فرموده است که هر که سه روز بیمار شود و شکایت نکند از مرض خود از
نزد کسی از عیادت کنندگان او را از عوض المرض گوشتی بدهم بهتر از گوشت
او و خونی بهتر از خون اول پس اگر او را عافیت دهم دیگر هیچ گناهی نخواهد
او را و اگر او را بمیرانم بکرم او را بسوی رحمت خود تفاصیل ثواب و جاع و آلام
متفرقه در کتاب مکارم الاخلاق مذکور است والله اعلم **در ثواب عیادت وغیره**
از امام جعفر صادق ع مرویست که گفته است بیمار سزد که برادران خود را از بیماری
خود اعلام کنند تا عیادت او بجا آرند و باین سبب ثواب وافر بیابند و چون
مریض وسیله شده که ایشان کسب این حسنه نموده اند حق سبحانه و تعالی او را نیز
اجر میدهد ده حسنه برای او مینویسند و ده درجه برای بلند میکردانند و ده گناه
در نامهٔ اعمال او محو میسازند و هم آنحضرت ع فرمود که در درد چشم را عیادت
نباشد و در خبر است در سه صورت یکروز در میان عیادت باید کرد و چون علت

مریض دراز کشیده باید او را عیادتش و اگر نشیند در عیادت کم نشستن و زود برخاستن
سنت است و در اخبار آمده که قدر زمان عیادت بقدر دوشیدن یک شتر ماده است
و در عیادت مریض هدیه از میوه مانند سیب و به و ترنج و غیر آن بردن سنت است
و در حدیث آمده که ان المریض یستریح الی کل ما ادخل به علیه و حضرت صادق ع
فرموده که تمام است که دست بر بازوی مریض بگذاری و برای او دعا کنی و زود از
پیش او برخیزی که عیادت احمقان است که در نزد بیمار می‌نشینند سخت‌تر بر او
از درد و آزار او و حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده که از عیادت کنندگان مزد
آن کس بزرگتر است در نزد خدای عز و جل که در پیش بیمار بسیار ننشیند و زود برخیزد
مگر آنکه مریض خود دوست دارد نشستن او را و از او درخواهد و در بعضی از اخبار
آمده که هر که بمیرد در مدت بیماری کمتر از چهارده روز باشد پس مرگش او فجاءت
و در ثواب عیادت حضرت صادق ع فرموده که هر که عیادت مرد مسلمانی را در
مرضش تا بعیت بکند او را هفتاد هزار فرشته و استغفار و طلب آمرزش بکنند
برای او تا باز گردد بمنزل خود و هم آنحضرت با بوحمزه ثمالی فرمود که هر مؤمنی که مؤمنی
را عیادت کند فرو میرود در رحمت الله تعالی و چون در نزد بیمار بنشیند فرو
بگیرد او را رحمت و چون باز گردد حق تعالی موکل بگیرد و اندر او هفتاد هزار ملک
که طلب آمرزش بکنند برای او و رحمت میفرستند بر او و میگویند بگوی و خوش باد
ترا و نکو و پاکیزه گشته است برای تو بهشت و در این موهبت بر او خواهد بود

تا همان ساعت

تا همان ساعت از روز فردا و با این عطایا با بوحمزه اجر او فرحی خواهد بود در بهشت ابوحمزه
گوید من گفتم جعلت فداک چه چیز است فدای تو شوم امام ع فرمود در زاویه است در بهشت که
سوار چهل سال در فضای او سیر میکند **باب چهارم در بیان استغفار و تربت امام حسین ع**
و ثواب آن و در ثواب تصدق و غیر آن پوشیده نماند که استغفار با ادعیه و تعویذات
که در اخبار ائمه اطهار وارد شده که در کتب معتبره بصحت پیوسته در دفع آفات و
بلیات و رفع مکاره و اذیات و کشف اوجاع و آلام و منع امراض و اسقام دخل
تام و اثر ما لا کلام دارد و از جمله بنده ارقام در مصباح کفعمی مذکور و بر السنه عوام
و خواص مشهور است و پاره انواع معالجات نافعه بدوات کامله فاجعه از طریق اهل بیت
و در کتاب طب الائمه منقولست مؤلف آن رساله مبارکه راحب الامراین تالیف
زاد الله قدرها ترجمه نموده و عام فهم گردانیده تا همه احاد از آن منتفع و بهره مند باشند
و این مختصر گنجایش شرح قلیل و کثیر آنها ندارد و لیکن از جمله ادعیه مجربه که صحت یافته
بتحقیق پیوسته و سرعت اثر و کمال نفع و تاثیر برای آنکه هر کس بتجربه رسیده دعای گندم است
که در طریق احادیث اهل بیت نزدیک بتواتر رسیده و در کتب معتبره نقل شده است
کشف ندارد و از جمله راوی این دعا کافی روایت کرده که داود بن زربی بیمار بود
حضرت صادق ع با و نوشت که یکصاع گندم بخرد و خود بر پشت بخوابد و گندم را بر روی
سینه خود بریزد و بگوید اللهم انی اسئلک باسمک الذی اذا سئلک به المضطر
کشفت ما به من ضر و مکنت له فی الارض و جعلته خلیفتک علی خلقک ان

فصلّی علی محمّد وآل محمّد وان تعافینی من علّتی پس بعد از آن بنشیند وگندم را از
حوالی خود جمع کند وهم اینقدر سوره بخواند وآن گندم را هفت قسمت کند یعنی چهار حصه بخش کند
و هر مدّ را بمسکینی دهد واینکه عمار اینجوان دارد که دید چون خیال کردم همان ساعت گویا از
بند رها یافتم و مردم بسیار نیز این نوع کردند و اثرها دیدند و پوشیده نماناد که صاع بحساب
عرب چهار مدّ است و بحساب ایران بکمن چهار دیگر یعنی تخمینا بحساب است که چهار سیر ونیم پنجه
تخمینا خواهد بود و در باب استشفا بتربت امام حسین ع روایات بسیار شده و اخبار متعدده
بسیار وارد شده و در سرعت اثر بمرتبه ایست که بشرح درآید و در اخبار آمده که هر بیمار
که سه روز تربت خوردن بیابد البته شفا خواهد یافت و اگر مرض موت باشد مریض
زود تربت خوردن آن در سه روز حق تعالی بخواهد شد و باید بقدر یک نخود زیاده نباشد
و بگوید سوره انا انزلناه بر آن بخواند و پیش از خوردن بگوید اللهم رب هذه
التربة المبارکة الطاهرة ورب النور الذی انزل فیها ورب الجسد
الذی سکن فیها ورب ملائکة الموکلین صلّ علی محمّد وآل محمّد واجعل هذه
الطین لی امانا من کل خوف وشفاء من کل داء خصوصا داء کذا و تمام
کوفت را ببرد پس از آن بجرعه آب بر بالا آن بیاشامد و بگوید بسم الله وبالله
اللهم اجعله رزقا واسعا وعلما نافعا وشفاء من کل داء وسقم انک علی کل شیء
قدیر اللهم رب هذه التربة المبارکة ورب الوصی الذی واراه صلّ علی
محمّد وآل محمّد واجعل هذا الطین لی شفاء من کل داء وامانا من کل خوف
وعزّاً

وعزّاً من کل ذلّ وعافیة من کل سوء وغنی من کل فقر و از حضرت صادق ع
مرویست که هر که بخورد تربت امام حسین ع و باید دعا را بخواند کان است که نفع برد
و در اخبار اهلبیت آمده که حق سبحانه وتعالی امام حسین ع را چهار چیز در عوض شهادت داده اوّل
یکی آنکه دعا را در تحت قبه او مستجاب ساخته که رد نمی شود دوم آنکه اهلبیت را در ذرّیه او
کردانیده سیم آنکه شفا را در تربت مطهره او گذاشته چهارم آنکه ایام زیارت را از عمر زایران
او محسوب نیست و در باب آب نیسان در منهج الدعوات روایت کرده است که رسول خدا
ص با میر المؤمنین ع گفت که بایت از آب نیسان بگیر و بخوان بر آن فاتحة الکتاب وآیة
الکرسی وقل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس وقل یا ایها الکافرون
و هر کدام را از این سورها هفتاد بار و هر بامداد و شبانگاه از این آب بیاشامم تا هفت روز
حق تعالی با کجغزاند که مرا حق به پیغمبری برانگیخته که جبرئیل ع گفت که هر که از این آب بیاشامد
و حق تعالی دفع کند کوفت را از رگها و پوست و استخوان و جمیع اعضا او و را از جمیع
کوفت و علت محفوظ و محو کند و در اوایل احادیث فواید بسیار و منافع بیشمار
وارد از شرب میدان این آب نقل شده و بمختصر گنجایش همه این ندارد و در روایت دیگر
زیاده بر آیات و سوره وارد آمده که با آنها انا انزلناه و تکبیر و تهلیل و صلوات بر محمد و آل
محمد ص هر کدام هفتاد بار بر آن آب بخوانند و از مجربات سریع الاثر برای دفع آفات
و بلیات و توسل بحضرت موسی بن جعفر باب الحاجة که مریض یا کسی دیگر برای او نذری
کند که بعد از شفا او چیزی بفقرا یا خبیثی بزوار آنحضرت یا بخادمان روضه مقدسه او بر

یا بر مصالح و مرمت و زیارت روضهٔ مقدسه صرف نماید که بغایت مجرب است و بسیار زود گره بخت گشاده
شود مجرب است و در خبری از حضرت صادق ع مرویست که اسم اعظم در سورهٔ فاتحة الکتاب است
و اگر آن را بر مردهٔ هفتاد مرتبه بخوانند روح به بدن آن مرده رسیده زنده شود و عجب نباشد و کفعمی در مصباح
خود چنین نقل کرده است در باب فضیلت تصدق و احادیث بسیار از ائمه منقولست و مفاد
بر حکمت یا گمت دارد و رسیدن دل مجروحه و دستگیری نمودن بیچارهٔ و درماندهٔ و اعانت نمودن بر فقری
موجب کار کرده و دفع آفت و دفع مخافت و در حدیث آمده است که تصدق بنفسه از دفع بلاست
و در خبری دیگر آمده که هرچه طلب رسیده به داند که اول خدا آن را بدست قدرت خود بگیرد و بعد از آن
بدست سایل برسد و در روایتی وارد شده که درماندگان پناه بخشیده اند بچیزی که افضل از صدقه
دادن باشد و در آثار آمده که در زمان بنی اسرائیل یکی از معارف وقت را پسری بود خوب — یکی از انبیا
دیدار در قد و کمال و حسن و جمال یگانهٔ روزگار بود و والدین با خبار آن نبی مبتلا شده که
مادرم که فرزند را که خدا آنکرده اند حیات او باقیست و شب زفاف او شب مرگ او
خواهد بود و از این ترس مدتی از این آرزو تا حیزی می نمودند عاقبت ناچار در باب عروسی او
بر الحاح وصی حیات بخشد و در ضمن آن بنفسهٔ لوازم ماتم نیز پرداخته تا شب زفاف در آمد
و در شب که مادر و پدر با چشم گریان و دل بریان وداع قرة العین خود را نموده و دل از حیات
او برداشته و او را از حجله بردند و عروس پسر را بردند سایلی بر در خانه آمده سوال کرد و پسر نوجوان خوان
اطعمه را که جهت او و عروس نموده بودند طلب بیده او دند و سایل به صدق دل او را دعا کرد و بامداد پدر
و مادر فرزند دلبند خود را بسلامت و عافیت در حجلهٔ عروس زنده یافته شکر خدا را بجا آوردند و از
غایت

غایت حیرت در کشف مضمون حضرت مومن و اقعه بدان پیغمبر عالما استفسار کردند بعد از توجه نبی
بحضرت الالهیت وحی آمد که آن معتقد راسخ بودیم که شب زفاف فوت او باشد و در تقدیر
ما تاخیر بود لیکن در آن شب آن جوان بدست خود لب تشنه بیچارهٔ لقمهٔ نمود آن سایل در حق
او دعا کرد و سلامتی او را از حضرت ما سوال نمود شرم داشتیم که دعای آن بیچاره را رد نمائیم
و آن جوان را بعد از چنین عمل با آن بلیهٔ مقدر هلاک گردانیم لاجرم بلطف بی پایان خود
تغیر تقدیر فرمودیم و حیات او را بعد رو تا دراز بخشیدیم **باب پنجم در آداب وصیت و**
ثواب و فضیلت آن باید دانست که وصیت نمودن در بیماری مبارک است و هر شخص در
مرض خود بفکر وصیت افتد و وصیت کند غالباً از آن مرض شفا می یابد و اگر از وصیت
ترسان و گریزان باشد علامت آن است که از آن مرض جان نخواهد برد و اگر بعضی
رو حقوق در کردن عیز و غیر را حقی بر ذمه او باشد و یا اطفال صغیری داشته باشد واجبست
که وصیت کند و شخصی را که بدیانت او اعتماد باشد تعیین نماید که او را از حقوق غیر بری
الذمه سازد و صغیران او در محافظت و غمخواری کند تا بحد بلوغ و رشد برسند و اگر در این امور
تکاهل نماید مواخذه و گناهکار خواهد بود و از حضرت صادق ع مرویست که رسول خدا ص
فرموده که هر که نیکو نکند وصیت را در وقت مرگ و در مروت خود ناقص است گفتند یا
رسول الله چگونه باید وصیت کند آنحضرت فرمود که در وقت فوت چون مردمان
در نزد او جمع شوند اول بخواند این آیت را و بگوید اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب
والشهادة الرحمن الرحیم انی اعهد الیک فی دار الدنیا انی اشهد ان لا اله الا انت

وحدك لا شريك لك وان محمدا ص عبدك ورسولك وان الجنة حق والنار حق
والبعث حق والقدر حق والميزان حق وان الدين حق كما وصفت وان الاسلام
كما شرعت وان القول كما حدثت وان القرآن كما انزلت وانك انت الله الحق
المبين جزى الله محمدا عنا خير الجزاء وحيا الله محمدا وآله بالسلام اللهم يا عدتي
عند كربتي ويا صاحبي عند شدتي ويا ولي في نعمتي الهي واله آبائي لا تكلني الى
نفسي طرفة عين فانك ان تكلني الى نفسي كنت اقرب من الشر وابعد
من الخير وآنس في القبر وحشتي واجعل عهدا يوم القاك منشورا پس بعد از آن
وصیت کند بامهمی هر حاجتی که دارد و بعد از آن فرمود رسول خدا ص که تصدیق این وصیت
در صورتیست که حق جل و علا فرمود که لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ عند
الرحمن عهدا اینست عهد میت و وصیت حقیقت بر هر مسلمان حق است بر مسلمان
که محافظت کند این وصیت را و بیاموزد و بیاموزاند و حضرت امیر المؤمنین ع فرموده
که بمرد آنکه ترک این وصیت را بجبر میت و در حدیث آمده که هر بیمار را اضطرار حاله در دم
فراغ در فنا است و شعور دنیا طاییده برای آنکه بفکر خود افتاده اگر وصیتی داشته باشد
بکند و اگر از در اعمال صالحه و عبادات و طاعات وجوه خیرات و حسنات بر ضعفا و سایر
مبرات در خاطرش باشد بعزم آید که بجا آورند و حسرت در دل او نماند و اگر با وجود آن افاقه
در فنا است مذکور تقصیر در این امور کند و بر خود ستم کرده است و اگر شخصی شغل الذمه نبی
غیر نباشد و او را نیز بر غیر حقی نبود و او را وصیت کردن سنت است وصیت بطاعات
و قربات

و قربات و تصدقات و خیرات و استیجار عبادات و در دو سطر عبادات در بیان صلحا و
و ابرار و رسم مؤکد و طایفه امر عظیم است و در اخبار خصایص بسیار روایت استیثمار را این
باب وارد شده است و این مختصر گنجایش بیان ندارد و بعد وصی واجب است که بموجب
فرموده موصی در امتثال اوامر او کوشیده بر نهجی که او فرموده بی تغییر و تبدیل بجا آورد و
و اگر وصی تقصیر کند میت را گناهی نخواهد بود و در گردن اوست در روز قیامت
وصی را از عهده جواب بیرون باید آمد و احکام وصیت و وصایت در کتب فقهیه
مفصلا مسطور است و سیاق این رساله مناسب آن نقل نیست اگر مؤمنی بمیرد و صغیر
از او ماند و در فی وصیت و تعیین وصی ننماید باید که از جمله مؤمنان کسی را که بر دیانت
او وثوق داشته باشد متولی ضبط مال و متکفل تنسیق احوال آن یتیم شده بر او دهد
لا تقربوا مال اليتيم الا بالتي هي احسن عمل نماید باب ششم در آداب توبه و منافع آن
از حضرت آیه کریمه والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم در سوره آل عمران معلوم است
که از غایت وسعت رحمت و مغفرت حضرت ارحم الراحمین توبه عاصین و مذنبین
در حیز قبول افتاده منجر دخول بهشت برای ایشان و بهشت ثواب و نعیم بی حساب در روز جزا پیدا است
زیرا که فرموده آنانکه گناه فاحش کنند مانند زنا و سایر کبایر و بر نفس خود ظلم نمایند
و با صرار بر صغایر و خدا را یاد کنند و از معصیت باز ایستند و ترک آن نموده استغفار
کنند و بدانند که خدا می آمرزد گناه ایشان را نزد او اجابت نزد بدر درد کار را آمرزش است
در وسیله گناه و ستر جرایم و نیل غفران و دخول درجات جنان در و وسط آیه مذکور است

ومن یغفر الذنوب الا الله و این اشارتست بتائبیه و امیدواری صاحبان یعنی که می آمرزد
گناهها را بغیر من مانند آنکه رجای بغلام خود گوید که دست از کار بدار و من بازگرد که می آمرزد
گناهان ترا بجز من و که می بخشد معاصی ترا بغیر من و مسئله که کار بار آن مهمست در باید دانست که توبه
عبارتست از ندامت و پشیمانی بر معصیتی که از کسی بوقوع آید و عزم جزم بر ترک آن در مستقبل
احوال و این یعنی بدلست و قصد ترک معصیت در آینده در دل و آرزوی اعتقاد جازم توبه است
و بزبان احتیاج نیست و در زبان گفتن استغفر الله و اظهار نمودن ندامت با آنکه عقد قلب
متحقق نبود اصلا نفع ندارد و آن توبه نیست و اگر تائب زبان را با دل موافق سازد
و هر بار بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه یا بزبان دیگر مضمونش تلفظ کند اولی است
و توبه بر عقلا واجب است زیرا که دفع ضرر عذاب آخرت با آن منوط است و دفع ضرر از خود
بحکم عقل واجب است و در نقل هم وجوب آن ثابت شده و آیات بسیار از قرآن مجید
در باب امر توبه و ترغیب با نابت طلب مغفرت وارد است و در تفسیر توبوا الی الله
توبة نصوحا در سوره تحریم مذکورست که حق عز و علا امر فرموده مؤمنان را و گفته ای
گروهی که ایمان آورده اید بازگردید بخدا از معاصی و رجوع کنید بطاعت او و چنان توبه که خالص لوجه الله
باشد و آلوده بغرضی غیر رضای حق نبوده و از رسول خدا ص مرویست که توبه نصوح آنست
که آدمی بعد از توبه و ندامت نفس خود سو نصیحت کند که در پشیمانی و بازگشت خالص
و عزم عود و رجوع بگناه روا ندارد و جمعی گفته اند که نصوح آنست که در ترک کرده ندامت
گذشته تامست و در آینده جازم باشد و نصوح توبه صادق را میدانند که تائب دیگر
پرامون

پرامون معصیت نگردد و طایفه گفته اند که نصوح آنست که بدل بازگردی و بزبان استغفار
کنی و بجوارح بپرهیز باشی گناه و شرط توبه و درین نصوح توبه مقبوله است و شرط حصول آن خوف
عدم قبول است و امیدواری بقبول و مداومت بر طاعت و وجوه دیگر نیز گفته اند و مفاد
سیاق آیه مذکوره است که توبه کننده رفته باشد که پروردگار شما کفاره دهد گناهان
شما را و برطرف سازد آنرا و درآورد شما را بجنتها که آب انهار از زیر اشجار آن
روانست و در حدیث آمده است که التائب من الذنب کمن لا ذنب له یعنی توبه
کننده از گناهان مانند کسی است که گناه نکرده یعنی تا این غایت که از گناه پاک میشود
که مثل او خواهد بود و در اخبار آمده که حق جل و علا توبه و بازگشت بنده عاصی شادمان
تر است از یکه در شب تار و باران در میان بیابان شتر خود را که گم شده باشد ناگاه
بیابد و در تفسیر کریمه انما التوبة علی الله در سوره نساء مذکور است که شخصی از حضرت
امیر المؤمنین ع پرسید که اگر کسی بعد از توبه باز مرتکب معصیت شود و دیگر باز توبه
کند حال او چیست آنحضرت فرمود که خدا توبه میپذیرد پس باز پرسید که اگر چند بار چنین
کند چون است آنحضرت فرمود که تا وقتی که شیطان ملعون ممنوع شود از اضلال و اغوای
آدمی و در کتاب من لا یحضره الفقیه از رسول خدا ص روایت شده که آنحضرت در آخر خطبه
فرمود که هر که یکسال پیش از مرگ خود توبه کند خدا می پذیرد توبه او را پس از آن
فرمود که بتحقیق [2] روز هم بسیار است هر که یکساعت پیش از مرگ توبه کند تاب الله علیه
گوید خدای کریم رحیم توبه او را می پذیرد و بر روایت دیگر در آخر همین خبر آمده است که آنحضرت

ماه هم بسیار است هر که یک هفته
پیش از مرگ توبه کند تاب الله
پس فرمود که بتحقیق روز
هم

فرصت که ساعت هم بسیار است هر که توبه کند قبل از غرغره روح در حلقوم تاب الله علیه
بگوید رباعی حقش ثمره ایست توبه اهل گناه را / بشناس ای رهین تو عطای اله را و از صحیح
آیه صحیح معلوم است که حصول توبه مشروط است بآنکه قبل از معاینه آثار مرگ و پیش از یقین
کردن فوت متحقق شود زیرا که توبه در حال یأس از حیات و بعد از مشاهده علامات ممات
مقبول درگاه حضرت غافر الذنوب نیست چه بنده در آنحالت در رفع آن جار ناچار است
و در ترک معصیت بی اختیار العلم عند الله و در باب ترغیب بر توبه و تحریص بر انابت
گناه بی رو اشارات بیشمار از اکابر و عرفا در کتب مسطور است و بر السنه ارباب
شعور مذکور یکی از ابرار گفته که ای گناهکار چون سفید معصیت گشته و در طریق جوانی از زمان
گذشته باری نومید مباش و قدم در راه انابت گذار و دم توبه برآر که قبل از آفرینش تو
بچندین هزار سال نامت در جریده التائبون العابدون رقم کرده اند و ترا در سلک
دیگران نهان ساخته در دایره خطاب توبوا الی الله توبة نصوحا جمیعا ایها المؤمنون در
آورده ابلیس را بنگر که بجز دعجب آورد که گفت طاعت کردم خطاب آمد که برات
را بپذیرفتم و رحمت کردم و هر چند مرحود درگاه باشی نومید مشو که البته در نظر مرد سر خاک
راه داری اگر چه سراپا گناه باشی امیدوار باش که آفریده وجود بخشیده آخر به کاری کوبند
که چون اصحاب کهف روی بغار آوردند شبانی با ایشان برخورد و بعد از اطلاع بر اراده
ایشان او نیز بذوق عبادت و پرستش ملک با آن جوانان یار شده و قدم در راه نهادند
و آن شبان سگی داشت که محافظت گوسفندان می نمود و مدتی برم پاسبان بود آن سگ

نیز

نیز بهوای تقلید رضای صانع در غایت حقوق و مراسم وفا از شبان سر در دنبال ایشان
نهاده چون پاره راه رفتند و رفیق شدند و از خوف آزادی و آسیب ایشان جوانان آن سگ
براندند و در راندن و باز گردانیدن او را بسیار مبالغه نمودند و آن بی زبان همان سر در
راه طلب گذاشته گام از طریق متابعت بر نمیداشت و آن جوانان روی بشبان کردند
که چون سگ از آن لت سنگی دلگیرش کرده و باز گردان شبان گفت مگر شد که این سگ
سر بر آستانه در دارد و ضمه قدم بجا می آورد و مرا شرم می آید که او را بر انجام و از زد و حقه
برانم ای عاصی تو نیز مدتی سر رشته خطایا داشته و روی بر آستان گذاشته و امیدوار باش
که ترا نیز چنین مرحوم باشی رد نخواهد نمود و از رد نخواهند فرمود رباعی اثر آنکه بغفار رب اقرار آید
عصیان همه کون را خریدار آید * زان پیش که کنم که حساب کرمی * ترسم که ببخشش تو همت عار آید
و در اخبار آمده که در روز قیامت خطاب می آید که کیست گناه کرده و گناه نا اندیشیده
و در فضای صحرای محشر کسی نماند مگر که سر خجالت در پیش افکنده باشد یحیی معصوم ع سر بر
آورده و بهر جانب نگران باشد ندا از جانب رب العزت در رسد که یا یحیی انت لم
تذنب لم تهن عصیانک آیا تو گناه نکرده یا اینکه با عصمت حفظ ترا نگه داشته ایم و چون
انبساط سعه بشنود او نیز سر خجالت بزیر انداز و در روایت دیگر آمده که روز حبشی
نزد رسول خدا صلعم آمد و گفت یا رسول الله از من گناه بسیار در وجود آمده آیا مرا توبه باشد
خلاصه عالم فرمود که آری و هو الذی یقبل التوبة عن عباده حبشی سلام گفت روان
شد و اندکی راه رفته باز گشت و گفت یا رسول الله هر بار که گناه دار آن که من میکردم

[illegible]

را که بگردم عذاب عز و جل میدید حضرت فرمود آری میدید حبشی چون این سخن را که شنید
دانست که خدای را بر جمیع معاصی اگاه است از حیرت و خجالت نعره بزد و از پا در
افتاد و جان بداد و در روایت دیگر مرویست که رسول خدا صلعم فرمود که فردا قیامت
گروهی را از امت من پر و بال کنده تا از بالای عرصات محشر بر ریاض بهشت پرواز کنند فرشتگان
پیش آیند گویند که شما حساب و ترازو و صراط را دیدید ایشان گویند از اینها هیچیک سو
ندیدیم ملائکه گویند شما از امت کدام پیغمبرید گویند از امت پیغمبر آخر زمانیم فرشتگان
گویند در عمل شما چه بود که این چنین کرامتی یافته اید گویند ما را دو خصلت بود یکی آنکه
در خلوت از خداوند خود شرم میداشتیم که معصیت کنیم و دیگر آنکه راضی بودیم بروزی اندکی
که حق تعالی ما را داده بود فرشتگان گویند بروید و داخل جنت شوید که حقیقت شما را
این چنین منزلت و در بعضی اخبار آمده که خدای تعالی چون بندهٔ را در معصیتی بیند
بفرماید که ای بندهٔ بیچاره چرا از تو نمیخواهی مرا و شرم میدارم که با این عظمت و خداوندی
خود رد کنم دعای تو را و تو اکنون در حضرت من عاصی میشوی و شرم نمیداری از بزرگی من
و در بعضی از کتب سماوی آمده که حق تعالی میفرماید که ای بندهٔ من شرم از من نمیداری که
از من روی بگردانی و بغیر من روی می آوری آیا نمیدانی زیرا که وسیلهٔ بندگان بسوی منست
و چارهٔ نیست بندگان را بجز بازگشت بحضرت من پس ای بیچاره حیران باب فضل مفتوح است
برای تو و عطای من مبذول در بارگاه تو و منم اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین پس چگونه سزد
ترا که برگزینی بر من غیری را و در زبور داود علیه السلام مسطور است که ای بندهٔ من روی از من مگردان

که مرا چون

که مرا چون تو بسیار است اما ترا جز من کسی دیگر نیست آورده اند که زنی پارسا برای حرفت
و جوانی پیش آمد نظرش بر جمال آن زن افتاد و دل از دست داده گفت ای نازنین
دلم ربوده و بی قرار تو شده توانی که یک ساعت یار من باشی زن گفت آری اگر جایی خالی
بدست آری که کسی ما را نبیند جوان گفت در خانهٔ هست القصه زن را بخانه خلوت برده
و در آنخانه را محکم بست زن گفت ای جوان نگفتم که بجایی رویم که کسی ما را نبیند جوان
گفت اینجا در بسته است زن گفت خدا نفرموده که الم یعلم بان الله یری جوان
چون این آیه را شنید بلرزید و نعره زده و بیهوش شد و زن از خانه بیرون رفت
و بعد از چند مدت بر در سرای آن مرد رفت دید مردمانرا که بدرون سرای میرفتند و
بیرون می آمدند پرسید که این سرا از آن کیست و این مردم چرا بدرون میروند و بیرون
میروند گفتند این سرای زاهدیست که سبب توبه اش همین آیه بود که الم یعلم بان الله
یری حاکم بصره باغی داشت بغایت دلکش روزی بباغ خود در آمد زن باغبان را بسیار
جمال دید که رخسارش لاله را از رشک آن پیراهن در تن قبا کرده و غنچه خندانش زبان بلبل را
اما سیاست حاکم باغبان را ببهانهٔ از باغ بیرون فرستاد و زن را گفت برو و در باغ را
ببند زن هر در را بسته لحظهٔ در پس درختی با ایستاد و بعد از آن پیش آمد و گفت در باغ را
بستم و اما یک در را نه بستم که هر چه میکنم نمیتوانم بست پرسید که آن کدام در است گفت
آن دریکه خداوند ما که هر چه میکنی میبیند چون آن مرد این سخن شنیده پشیمان شد و توبه کرد و یکی
از دوستان خدا شد یکی از پیشینیان برای سیر رفت غلامی را دید که گوسفندان میچرانید

گفت ای غلام یکی از دین اغنام را بمن بفروش غلام گفت این گوسفندان را که می بینی مال
من نیست و من شبانم آن مرد با خود گفت این غلام امین می نماید بیا تا او را امتحان کنیم پس گفت
ای غلام یکی را بفروش و صاحب گوسفندان را بگو که گرگ خورد غلام تبسمی کرده گفت جای الله
هرگاه چنین کنم پس خدای پاک کجاست یعنی از کردار ما غافل نیست میداند و میبیند وما الله
بغافل عما تعملون و در جای دیگر فرموده که والله یعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون
و در صحاح اخبار آمده است که حضرت امیر المؤمنین ع از رسول خدا صلعم پرسید که در شب
معراج میان تو و حضرت حق عزوجل چه گذشت فرمود که چهار حاجت از خدای
خود خواستم بجز یکی همه را رد فرمود یکی آنکه مشارکت یاران و مؤمنان را در کار من
کند دوم آنکه اطفال کفار را در بهشت خدمتکار من گردانند سیم آنکه سهو امت مرا
که از من گناه باشد و بمن بخشد چهارم گفتم خدایا حساب امت مرا بمن واگذار فرمان
آمد که ای محمد صلعم هرچه تو رحمة للعالمینی اما پروردگار عالمیان منم و هر چند تو رسول
رحیمی اما ارحم الراحمین منم و اگر تو بر گناهان امت خود مطلع شوی از ایشان بیزار
گردی بگذار تا بر قبایح ایشان همین من واقف باشم که رحمت من وسیع است که هر گناهان
ایشان را نیز فرا گیرد و در سرا انجا حاجت بر حیز باش و تا روز قیامت از شفاعت تو
باشد و از رحمت من تا گناهان امت تو میان من و تو اگر زیده شود حضرت خیر النساء
پرسید که یا ابتاه میان تو و خداوند چه گذشت گفت خدای من فرمود که فرسیبی در بهانه می
خواهم تا گناه امت ترا بیامرزم خوش ماجرای که در طریق تحقیق غفار خالق جهان باشد

مرتم

قدم در روز که مرتکب امری شود که از آن توبه باید نمود و سرمایه این سعادت مدام
مجاهده یقین و هوست و مداومت بر مراد حضرت مولی گوید که یکی از عارفان
روزی بصحرا رفت و در میان بیابان نظرش بر گله گوسفندی افتاد که گرگی چند در میان
ایشان مصاحبانه در سیر بودند و اصلا آن اغنام را نمی رنجانیدند و آزار نمی رسانیدند عارف
حیران مانده بر همین دیار خود نظر کرد و شبان را در نماز غرقه نیاز دید چون شبان
فارغ شد گفت ای جوان از کی گرگ و گوسفند با هم آشنا شده اند جواب داد که از آن
روز نیست که من با خدای خود آشنا شده ام کن لله یکن الله لک باب هفتم در
ذکر ملائکه و کاتبان حفظه اعمال در سوره ق والقرآن مذکور است که ولقد خلقنا الانسان ونعلم
ما توسوس به نفسه تا آخر آیه در مجمع البیان آورده اند که معنی اینست که آفریدیم
ما که خداوندیم فرزند آدم را و ما میدانیم هر وسوسه را که نفس با ادمی کند و هر سخنی
که در دل بیاد می گذرد و هر چیزی که او در ضمیر خود میگذراند و در باطن خود نهان میکند و ما با
او نزدیکتریم و به جدایی از دل او با و نزدیکتریم و بقولی مراد رگ گردنست یعنی از رگ
گردنش با و نزدیکتریم و بروایتی از دل او با و نزدیکتریم و بقولی با حوال او دانا تریم
از هر کس که در نزدیکی با و بکار رگ بدن او باشد یا مالک تریم اختیار او را زیاده
بر رگ از دلش که مالک اعضای او ست و برای الزام حجت بر او موکل ساخته ایم ملک
را که اعمال و کردارهای او را از او گرفته بنویسند اینجا که نویسنده موکل آنچه بشنود و بنویسد
و یکی از ملکین بر جانب راست او نشسته و یکی بر چپ یعنی همیشه بر دو جانب با او همراه اند

وارد او جدا است شد فرشته راست کاتبات حسنات است و فرشته چپ کاتب سیئات و بقولی
حفظه چهار فرشته اند دو موکل بر اوقات روز و دو موکل بر اوقات شب و هیچ سخنی نمی‌گوید
و هیچ گفتاری از دهان بیرون نمی اندازد مگر در پیش او حاضر است حافظ و نگهبان و مترصد
آماده و حاضر است که کلامی بضبط در می آورد و نگه میدارد و از رسول خدا صلعم مرویست
که فرشته دست راست تا شش ساعت قلم خود را از خطا کننده کار مرفوع میسازد و اگر آن
بنده پشیمان شد و استغفار کرد آنچه دانسته نمی نویسد و الا در نامه سیئات یک گناه
خواهد نوشت و بروایتی فرشته دست راست فرمانروا است بر ملک شمال چون
بنده حسنه و کار نیکی بکند ملک دست راست یک حسنه را اما نقطه ده چندان در صحیفه
حسنات آدمی نویسد و اگر سیئه کند و فرشته دست چپ خواهد که آن را بنویسد
ملک الیمین بگوید صبر کن و منویس پس تا هفت ساعت ملک شمال صبر کرده منتظر میماند
پس اگر استغفار کند بر او چیزی نخواهد نوشت و الا یک سیئه می نویسد و در
خبر آمده که مداد ملکین آب دهن آدمیست و قلم ایشان زبان او و صحیفه ایشان پیشانی
او و در روایتی دیگر آمده که چون بنده قصد کار خیر کند ملک دست راست
با امر خداوند آن را در نامه حسنات او ثبت می کند اگر چه آن را بفعل نیاورد و در کار
بد که از او صادر شود هفت ساعت بجا استغفار بر او نگذرد و مکتوب نشود و رسول صلعم فرمود
که خداوند کار ساخته است بر هر بنده دو ملک که بر وی عملهای آدمی نویسند و چون بمیرد
آن ملکین میگویند خداوندا بنده خود را گرفتی پس ما بکار رویم و چه کار کنیم و حق تعالی میفرماید که آسمان

و از

و از فرشتگان پر است که مرا می پرستند و زمین از خلق من مملو که طاعت من میکنند بروید بر قبر
بنده من تسبیح و تهلیل من بکار آورید و ثواب آن را در حسنات آن بنده من بنویسید تا روز قیامت

باب هشتم در آداب تلقین محتضر و فایده آن سنت است تلقین محتضر کردن بشهادتین
و اقرار با ائمه صلعم و در اخبار آمده که تلقین کلمات فرج باید کرد ابوبکر حضرمی در وقت احتضار
یکی از مسلمانان و در تلقین با قرار ائمه علیهم السلام کرد بعد از فوت او اهلش را جزع بسیار
روی داد یکی از ایشان میت را در خواب دید در غایت خوشحالی وجه آن را پرسید
گفت آنچه ببرکت آن کلمات است که ابوبکر مرا در وقت نزع تلقین کرد و اگر آن نمی
بود حق الهلاک میشدم و در اخبار آمده که هر گاه نزع محتضر دراز کشد او را در جای باید کرد
که همیشه در آنجا نماز میگذارده که جان سپردن او آسان خواهد شد و قرائت یس و صافات
نیز در آن وقت سنت است و در خبر مرویست که چون ملک الموت برای قبض
روح مومن بیاید او جزع خواهد کرد ملک الموت بگوید یا ولی الله جزع خواهد کرد
بخدا که محمد صلعم را بحق برانگیخته که من بر تو مشفق ترم از پدر مهربان که در این وقت
نزد تو حاضر شود بگشای دو چشم خود را و بنگر که چه می بینی پس بنگرد ای او رسول خدا صلعم
و امیرالمومنین ع و فاطمه و حسن و حسین ع و ائمه اهلبیت که رفیقان تو خواهند بود
پس محتضر چشم می گشاید و نظر میکند پس منادی از جانب رب العزت ندا میکند روح
او را و می گوید یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة یعنی الی محمد
بولایت و مرضی بثواب فادخلی فی عبادی یعنی در زمره محمد صلعم و اهلبیتش و ادخل شود

داد وخلق خبیثی پس دو خلق در آن وقت هیچ چیز نزد آن مؤمن لازمست رنجست از برای
رفتن رنج او و به پرسش بناری و کیفیت تلقین و عبارات ماثوره آن در باب احتضار
خواهد آمد **باب نهم در علت تشدید نزع و ثواب آن** در اخبار صحیحه از ائمه اطهار ع
مرویست که شدت نزع و سختی جان کندن برای مؤمن کفاره گناهان اوست و آن وسیله
پاک شدن اوست از معاصی و جرایم تا پاکیزه و بی گناه از دنیا بیرون رود و در خبر آمده که
مؤمن را چون غمی روی دهد کفاره گناهان اوست راوی گوید که من گفتم اگر گناهش بیش از آن
رفع نشود و چه کند نشود فرمود که خدا او را به بلیات و خوف اعدا و از جفاکاران
مبتلا خواهد ساخت تا از گناهان پاک شود و گفتم اگر با آن نشود فرمود که او را مصیبت مرگ
فرزند و برادر و تلف اموال گرفتار میکند تا با آن وسیله او پاک شود و گناه بر او نماند گفتم
اگر با آن هم نشود فرمود که نزع روح را بر او سخت میگردانند تا در دم آخر بر او هیچ گناه نماند
گفتم اگر از بسیاری معاصی با آن هم پاک نشود فرمود که سوال قبر و هول وحشت و فشار گور او را
پاک خواهد ساخت راوی گوید که من گفتم که اگر با این هم پاک نشود امام ع فرمود که هرگاه
چنین باشد ما که شفیعان امر قیامتیم دست او را گرفته به بهشت خواهیم انداخت و در آخر
کتاب من لا یحضره الفقیه از امیر المؤمنین ع روایت کرده که هر که در روز پنجشنبه بمیرد
بعد از زوال آفتاب یا روز جمعه یا وقت زوال و مؤمن باشد خدا او را از فشار قبر
نگه میدارد و قبول میکند شفاعت او را در حق آن قدر از گناهکاران که عدد ایشان موافق
عدد قبیله ربیعه و مضر باشد که اعظم قبایلند و هر که روز شنبه بمیرد خدا ایمان او و دیود

رجع نخواهد

جع نخواهد کرد در آتش و هر که از مؤمنان در روز یکشنبه بمیرد خدا ایمان او و دشمنان
ما که بنی امیه اند جمع نخواهد کرد و هر که در روز سه شنبه بمیرد و محشور میسازد خدا او را
با ما در رفیق اعلا و هر که از مؤمنان در روز چهار شنبه بمیرد خدا او را از نحوست قیامت
روز بازپرسی نگه خواهد داشت و او را مجاور خود جوار خود سعادت داده و در دار
المقامه ساکن خواهد گردانید که او را در آن رنجی نمی رسد و فرمود که و خستگی نمیباشد
پس فرمود آنحضرت که مؤمن بر هر حالی که در هر روزی و در هر ساعتی که بمیرد او صدیق است
و شهید است و من از رسول ص شنیدم که میگفت که اگر مؤمن از دنیا برود و بر او باشد
مثل گناه همه اهل زمین هر آینه مرگ برای او کفاره خواهد بود با آن گناهان پس آنحضرت
فرمود که هر که لا اله الا الله را با خلوص بگوید پس او بریست از شرک و هر که از دنیا
از دنیا بیرون رود و شرک نباشد داخل بهشت میشود پس این آیه را تلاوت فرمود
ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء
خدا می آمرزد غیر شرک را برای هر که میخواهد از شیعیان و دوستان تو ای علی امیر المؤمنین ع
فرمود که گفتم یا رسول الله ص این بشارت که فرمودی برای شیعیان منست رسول خدا ص
فرمود که آری به پروردگار خودم قسم که اینها برای شیعه تست و ایشان در روز قیامت
بیرون می آیند از قبرهای خود و در حال ایشان بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله
و علی بن ابیطالب حجة الله پس برای ایشان می آورند حله های سبز از بهشت
و اکلیلها از اکالیل جنت و تاجها از تاجهای جنت و جنیبها از جنایب جنت
پس پوشیده هر یک از ایشان حله سبز و گذاشته میشود بر سر تاج سلطنت

واکلیل پوشیده پس براق جنتها سوار می شود و آن مرکبها می برند با ایشان بسوی بهشت پس
این را تلاوت فرمود لا یحزنهم الفزع الاکبر و تتلقیهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون
یعنی ایشان را اندوهگین نسازد فزع اکبر که عرصهٔ محشر است و فرشتگان ایشان را استقبال
و ملاقات نموده می گویند که این است که شما وعده داده میشدید در دنیا و در
روضهٔ کافی از حضرت صادق روایت کرده که هرگاه مؤمن بچهل سال برسد
ایمن گرداند خدای عز و جل او را از رنج برص و جذام و جنون و چون به پنجاه برسد
حق تعالی حساب او را تخفیف میدهد و چون بشصت برسد حق عز و جل توفیق انابت
و بازگشت روزی میکند و چون بهفتاد سال برسد اهل آسمان دوست میدارند و چون
بهشتاد برسد حق عز و جل امر میکند که حسناتش را بنویسند که این بنده عبادت پروردگار
را کرده و سیئاتش را بیندازند و چون بنود برسد می آمرزد خدای عز و جل گناهان متقدم
و متاخر او را و می نویسند که این بندهٔ اسیر خداست در زمین و در روایتی دیگر آمده که چون
بصد برسد این منزل ارذل عمر است **باب دهم در بشارت نجات مؤمن از ظواهر**
آیات قرآن و نصوص اهل بنوعیکه مستفاد است که مؤمن را در وقت خروج از دنیا ملائکه بشارت
بامر حق جل و علا و در احسن اشیاء و بهترین منظری ظاهر شده او را مژدهٔ نجات از مخاوف
و امان از مخاطرات داده با دراک جزئیات مواهب و بدایع عطایای ربانی امیدوار
میگردانند و این معنی از مضمون حدیث باب سابق نیز مفهوم شد و از ظواهر احادیث
آینده در هر جا بوضوح میپیوندد و در تفسیر کریمه الذین امنوا و کانوا یتقون لهم
البشری و در سورهٔ یونس مذکور است که مراد از بشارتی که مؤمنان را در زندگانی

دنیا برسد

دنیا میرسد آن مژده بشارت که خداوند عز و علا در قرآن مجید ایشان را باد او داده است
بر اعمال صالحه چنانچه فرموده که و بشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم
و مراد از قول بشارت ملائکه است روز وقت مرگ نزد مؤمن آمده مژده لا تخافوا
و لا تحزنوا میرسانند و بقولی در دنیا رؤیای صالحه است که مؤمن می بیند و در روایتی آمده
که هر که خوابی که مؤمن می بیند یکجزو است از نود جزو پیغمبری و بشارت وقت مرگ که
ملائکه میدهند بنجات و امنیت از مخاطرات و در وقت حشر و امنیت و فرح از
خبر کرامت و مغفرت و در قیامت بدخول جنت و حضرت صادق ع بعقبة بن خالد
فرمود که یا عقبه خدا در روز قیامت از بندگان قبول نکند مگر این دین را که این مذهب
را که شما بدانید و میان هر یکی از شما و میان دیدن آنچه چشمش روشن شود هیچ مانعی
از دخول جنت حایل نیست این نشانه است بهمینکه بمیرد و بکرامت و نعیم و رحمت و ثواب
میرسد الخ پس از آنحضرت امام ع این آیه را تلاوت فرموده که و الذین امنوا تا
آخر و امثال این اخبار بسیار در مواضع متعدده خواهد آمد انشاء الله تعالی **باب یازدهم در ذکر**
آنچه مؤمن و کافر در آخر عمر می بیند حضرت صادق ع فرمود که چون محتضر از کفار رسانید
در باغش بسته شود رسول خدا ص بر دست راست او می نشیند و نزد او می آید و باهر که
خدا خواهد یعنی امیر المؤمنین ع و ائمه و رسول ص و امیر المؤمنین ع بر دست چپ او
و رسول ص بر دست راست او پس رسول خدا ص میگوید ای دشمن خدا آنچه امید داشتی
اینک پیش تو حاضر است و اما آنچه که از آن میترسیدی پس بتحقیق از آن ایمن شدی

پس می‌کشایند برای او دری از بهشت و می‌گویند اینست منزل تو در بهشت اگر میخواهی
ترا بدنیا باز گردانیم و ترا در دنیا باشد طلا و نقره او می‌گوید که مرا حاجت نیست بدنیا پس وقت
دیگر دیدی مرد مومن بعینه خود و پیشانی او ترشح عرق میکند و لبهای او بهم بر می‌آید و بینی او فرش کشاده میشود
و از چشم چپ او اشک می‌آید پس هر کدام ازین علامتها را که در محتضر بینی و آن
الحق که و حال او را شناسی که جمیع اعضا از بدن مفارقت کند بهمان نوع که گذشت بر روح
خواهند کرد و منزلش را در بهشت تعیین خواهند کرد و بعد از غسل و کفن چون بر تابوت گذارند
روح او در برابر و قدم او در رفتار می‌آید و در دروج مومنان او را ملائکه مژده سلام میکنند
بر او و مژده میدهند او را بآنچه حق جل و علا آماده ساخته برای او از ثواب و نعیم
و چون او را بقبر گذارند روح او را تا در کمر او باز میکردد و او را سوال میکنند از آنچه
دانند و چون جواب پسندیده گوید آن دری که رسول خدا ص باز نموده بود بر روی کشایند
پس داخل میشود از نور و خنکی جنت و بوی خوش آنرا و میگوید من گفتم جعلت
فداك کجا است ضغطه و فشار قبر حضرت فرمود هیهات هیهات بر مومنان از آن
چیزی نیست بخدا سوگند که این زمین فخر میکند بر آن زمین و میگوید که بر پشت من کام
گذاشته و بر سر تو مومنی کام نزده و زمین بگوید بخدا قسم که من ترا دوست میداشتم در وقتی
که بر پشت من میگشتی و چون بر تو مسلط شدم میدانی که با تو چه خواهم کرد پس بکشاید برای
او بقدر بصرش و در روایت آمده که در وقت مرگ هر کس رسول خدا و امیر المومنین و جبرئیل
و ملک الموت علیهم السلام حاضر میشوند پس اگر مومن است امیر المومنین ع میشود و رفقه میگوید

یا رسول الله این شخص ما را که اهل بیتیم دوست میداشته تو نیز او را دوست دار پس رسول خدا ص
بجبرئیل ع میگوید که این بندهٔ خدا و رسول خدا ص و اهل بیت او را دوست میداشته تو نیز او را
دوست دار پس جبرئیل بملک الموت همین نوع سفارش میفرماید ملک الموت نزد او
آمده و می‌گوید یا عبد الله نجات و رهایی خود را گرفته مومن میگوید از کی ملک الموت
آن کدام است جواب میگوید آن ولایت علی بن ابی طالب است پس ملک الموت میگوید
از هر چه حذر داشتی خدا ترا ایمن کرد و بشارت باد ترا پس نفس او را همواره قبض
خواهد فرمود و کفن و حنوط از بهشت خواهند آورد و از حلهای بهشت در او خواهند
پوشانید و چون در قبرش گذارند دری از بهشت بر روی او میکشایند که از روح و ریحان
بر او در آید و آن هر یک از جانب او یکجا همراه قبر او میکشایند و میگویند بخواب مانند
خواب عروس و مژده باد ترا بروح و ریحان و نعیم جنت پس زیارت خواهد کرد آل
محمد را در جنان و در حوض و خواهد بود ایشان شریک خواهد بود در مجالس ایشان با
ایشان صحبت خواهد داشت تا قیام قائم و چون قائم خروج کند حق تعالی ایشان را بر می
انگیزاند پس زمره زمره لبیک گویان حاضر خواهند شد و در هنگام سلطان رسالت خواهند
کرد و در خبر دیگر آمده که رسول خدا ص در پیش سر او می نشیند و امیر المومنین ع پیش پای
او پس رسول خدا ص بر او منکب شده میگوید یا ولی الله مژده باد ترا منم رسول خدا و من
بهترم برای تو از هر چه در دنیا داشته پس حضرت بر خیزد امیر المومنین ع و چنان
کرده میگوید یا ولی الله البشری یا علی ابن ابی طالب منم آنکه علی که دوست میداشتی در این جهان

ترا دوست خواهم گرفت و ترا نفع خواهم رسانید پس حضرت صادق ع فرمود که اشاره باین است
در کتاب خدا فرموده لهم البشری فی الحیوة الدنیا و در خبر دیگر آمده که در وقت احتضار مال در
و فرزندان و عمل هر سه برای محتضر ممثل میگردند و او حال خود را از هر یک میپرسد مال در جواب
میگوید که از من بجز کفن نفع نمیرسد که ترا بقبر رسانم و عمل میگوید من با تو ام بصورت خوب
با میت در قبر و عمل بد بصورت زشت مهیب و سایر احوال مفصلا در آن جزو مطول
مذکوره است این مختصر گنجایش آن ندارد **باب دوازدهم در تقسیم اجل مبتنی**
و مشروط باید دانست که بدلالت ظاهر آیات قرآنیه و اشاره در ثانیه اجل موت آدمی
که عبارت از زمان خروج روح است از بدن دو قسمت یکی مطلق که از آن باجل مسمی تعبیر
شده یعنی زمانی که آدمی بموجب حکم و تقدیر الهی و مقتضای علل و اسباب باید هلاک شود
و این قسم اجل را تقدیم و تاخیر روا نیست زیرا که بعد از حکم لازم و قضای مبرم و تقدیر
حتمی جازم خداوند مقدر تخلف از آن باطل و محالست از آنکه موجب جهل یا عجز است
و آنکه در عبارت تنزیل آمده فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون
اشاره بهمین معنی است و ظاهر است که بعد از ظهور و وقوع امری در زمانی تقدیم بر آن
مقدور نیست چه در زمان گذشته از حیطهٔ امکان تصرف بیرون رفته و از حکم عدم
بوقوع آن در آن وقت تاخیر نیز مقدور نباشد پس شبههٔ جمهور مندفع باشد قسم دوم
اجل معلق است که از آن باجل مشروط در متعارف محاوره باجل معلق تعبیر می
نمایند و این عبارت است از زمان موتی که آدمی در آن زمان میمرده باشد و اگر پیش

ازان

٤٦

از آن علت اقتضای موت نکند و زمان بقا زیاده بر آن و کمتر از آن نتواند و در این قسم
اجل از حکم وجدان شهادت و دلیل عقل ثابت و صحیح و درست زیرا که در هر حکمی که لوقوع آن
پیش می آید جایز است که تأثیر آن بمرتبه باشد که امتداد زمان حیات زاید بر الضرورت نشود
و آن شخص بماند و گذرد و درست است که بسبب امری مخفی جسمانی و معنوی پنهانی آن باعث
هلاکت بی اثر آید و آن شخص از هلاک رسته باند و نظر بقدرت ربانی و مصالح و حکمتهای نهانی
این معنی بغایت آسانست و آنچه در احادیث جزئیه وارد که بعضی اعمال مانند تصدق بر
فقرا و صلهٔ رحم و اقربا و زیارت قبر حضرت سید الشهدا موجب طول عمر است و انما
بهمین معنی است بسبب این اعمال بحکم حضرت ذو الجلال اثر از باعث موت برخاسته
آفت و بلا دفع میشود و آنچه در سورهٔ نوح وارد شده که یغفر لکم من ذنوبکم و یؤ
خرکم الی اجل مسمی در دلالت بر مطالب مذکوره صراحت دارد و تاویلات
بعیده موجب اختلال نظم مقالست و در باب اندفاع اثر اجل مشروط و اسباب هلاک
غیر مستمر بسیار بعضی لطایف غیبیه و حصول آن بسبب استجابت نفس الدعا و رجوع باسباب
بعیده هر کس حکایتها شنیده و بچشم آنها دیده و شنویات قضا و قدر در این زمینه
از حصر و حساب است و بغایت وضوح و بغایت ثبوت احتیاج به بیان ندارد و آنچه
در این نزدیکی وقوع یافته و در نزد مؤلف بصحت پیوسته و در طرف حفظه و تکیه هر کس آ
که روزی دو زن در شهر قزوین یکی از محترفه بخانه در آمد و زن با خادمه آنجا و طفلان در مطبخ
بکارها مشغول بودند و دزد جمیع اسباب و لباس البیت را کلا بار بسته و از خانه بیرون

آورده و در صحن سرا گذاشت و کودکی شیرخواره را با گهواره که در آن خفته بود بیرون آورده

و بعد از آن بقصد تفرج و ملاحظه طاقچها در میان خانه ایستاده بتماشا بوده و امعان نظر میکرد

که شاید چیزی دیگر بدست آرد و یکدفعه ناگاه خانه بر سر او فرود آمد و عورت غریو آغاز کرد و شیون

کنان از سطح بیرون دوید و کودک را با گهواره و مجموع آنچه در آن خانه بود در میان سقف

خانه برداشته شد و مردی قوی هیکل سرده (؟) از زیر خاک بر آمد و خلق حیران ماندند و صاحب

خانه با اهل خود سجدهٔ شکر بجا آوردند و تصدق رسانیدند حکایت دیگر آنکه هم در شهر مذکور در گذر (؟)

یکی از بازاریان وقت عصری در منزل خود با اهل و اولاد خود بر سر مائده نشسته مشغول

باکل بود مادر یکی از طفلان را بطلب کوزه آب بخانه دیگر فرستاد و چون بر دیر آمدن او طفل دیگر را

نیز روان ساخت و سیم را نیز بدنبال هر دو دوانید و از دیر آمدن ایشان ضعیفه

خود نیز بیرون بدان خانه در آمد مرد متفکر شده و با نتظار ایشان دست از طعام کشیده

گرفت از گوشهٔ خانه حشیه (؟) مرغ از سر لنگری در ربوده و بدر زد و مرد برای گرفتن مرغ

از کرسی برخاست تمام از جا جسته بیرون دوید و تا قدم نهادن او بصحن خانهٔ مذکور فرود

آمد و مرد و زن و اطفال سر از لطف و حفظ الهی حیران مانده و شکر خدا را بجا

آوردند و در سنه [illegible] در شهر [illegible] خانه فرود آمد و یازده کس هلاک شدند و در آن

روزی در محلهٔ طهران قریب بصد تن از اطفال و جوانان در پای دیوار (؟) [illegible]

بلند مشغول بازی بودند شخصی طبقی انگور بر سر داشت و از [illegible] میگذشت ناگاه پایش

بلغزید و انگورها پراکنده گشت اطفال بهیئت اجتماعی بر سر انگور زدند و بر چیدن

بتماشای

بتماشای هجوم طفلان روان شدند چون دیوار خالی شد و کسی نماند در ساعت دیوار فرود آمد

العظمة لله **باب سیزدهم در شداید نزع** در قرآن در تفسیر کلا اذا بلغت التراقی

در سورهٔ قیامت مذکور است که چون برسد نفس و روح او بر استخوانهای منکشف در حلق

و عظام نمایان در حلقوم یعنی مشرف بر موت شود و قیل من راق در این وقت یاران و

خویشان و هواداران گویند کیست شفا دهنده و خلاص سازنده او را از این بلیه بقولی ملائکه

اعوان ملک الموت گویند که آیا این شخص را پرستاری کنند ملائکه رحمت او را از ما بگیرند یا ملائکه

عذاب متصرف شوند و بقولی ملائکه رحمت و فرشتگان عذاب بر او در آن وقت [illegible]

بجان او خوانند و ملائکه سرانجام بردن روح او و ظن انه الفراق و النفس داند که وقت

مفارقت از دنیا و اهل و مال و اولاد و احباب و اقارب و اخلاق است و در خبر آمده که

میت در آن وقت بمحنت جان کندن سکرات مرگ و کرب موت گرفتار است و اعضای

او بر یکدیگر سلام داده و شرایط وداع بجا می آورند و میگویند درود بر تو که ما از تو جدا

نشویم و پس از ما تا روز قیامت که هم باز برسیم والتفت الساق بالساق یعنی امر

آخرت با امور دنیا به پیچد یا حال مرگ بحال زندگانی در آمیزد یا آنکه از رفتن روح و قلب و

وفور ضعف ساقها را بهم پیچد یا آنکه از هجوم (؟) روح و بیرون شدن جان پاهای

او با ضطراب و طپیدن در آید و یکی دراز کند و دیگری را بکشد و پا در یکدیگر به پیچد

و یا آنکه هر دو ساق با هم بکفن شوند یا آنکه ساق دنیا بساق آخرت پیچیده شود نیز از هول

پیش آید و دیگری در احوال و شداید آخرت سختی بر روی سختی آید و محنت بمحنت الی ربک

یومئذٍ المساق در آن روز راندن خلق در رو بجانب ایشان بجانب محاورت پروردگار تو خواهد بود و در تفسیر کریمهٔ والظالمون فی غمرات در سورهٔ انعام مذکور است که مراد بغمرات شدائد و بیخودی و اضطراب و حرکت که در آن وقت که مریض از هول مفارقت دنیا و اهل و مال و معاینهٔ انواع عذاب و نکال به بیقراری و بیتابی در آمده بسختی هر چه تمامتر جان میدهد و در خبر آمده که نزع روح از بدن چنان دشوار است که در آنحالت در نظر محتضر پوست کندن از گوسفند زنده یا صد مرتبه از حقت و در نص قرآن آمده که ملائکهٔ عذاب بر روی ظالمان گرزها و مقمعها میزنند و پشت ایشان را بعمودها میکوبند تا باکراه و ناخوشی که تلخ‌تر از مرگ تلخ است و جان ایشان را گرفته بدرکات نار برند و با ایشان می‌گویند که اگر میتوانید جان خود را از بدن بیرون کنید تا ما ببینیم که برای او آماده است ببریم امروز عذاب خواری می‌کشند و بسبب کردارهای بد که بکرده اید و مخفی نیست که هر عاصی ظالمیست مگر آنکه فضل و عفو الهی و شفاعت شامل او شود و در تفسیر جاءت سکرة الموت بالحق و در سورهٔ ق مذکور است که چون سکرت و بیهوشی و بیخودی موت آدمی را فرو گیرد و در آن وقت ملائکه باو میگویند که اینست آنچه از آن میگریختی و ناچار جان شیرین را می باید سپرد شربت مرگ می باید چشید مرگ را درمان کی آید بدید و در روایت آمده است که رسول خدا صلعم فرموده که مرضها و دردها و بیماریها همه پیک ملک الموت است و چون اجل در رسد ملک الموت خود آمده گوید ای بندهٔ خدا ترا خبر کردم و پیکی بدنبال پیکی فرستادم تا یکی رسول بعد از رسولی و نباکه اکنون هیچ در رهی اکنون منم خبری که دیگر

بعد از

بعد از من خبری نیست و منم رسولی که دیگر در جواب ما چاره نیست اجابت کن پروردگار خود را و طوعاً و کرهاً و خوشی یا ناخوشی دل از زندگانی بر دار و چون روح او مستغرق گردد میگوید بالم بروکریه کنیدم که شما بر خود بگریید که این روز شما در پیش است من از نزد شما آیم که یکی از شما را بگذارم و یکی از ثقات روایت کرده که شخصی از معارف مصر در نزع بود و بیک شبانه روز سکرات می طپید و بفریاد و زاری تمام بر زبان می غلطید و در دم آخر که حاضران از ضبط افتاده و احوال او مشغول بودند که ناگاه ناگاه | رز

را بر هم می افگنند که خیمه ناگاه مانند برق خاطف از درو بادرا از جهیب و را و زجیب زجای خود جسته چنان صیحه زد که حضار همه مدهوش گشته و بر خود لرزیدند و بعضی از بیم جان و هول آن سر و پا برهنه بیرون دویدند و آن محتضر بیک جستن خود را در مسافت چند قدم سیاه چنان بضرب بر روی توده زرانداخت از هیبت آن زلزله‌ها افتاد و پس از دوری که معلوم نیست غرض آن و عزم او روی بر روی زر نهاده و نقد جان سپرد دیگر که چه مقدار حسرت و غصه با خود برد

باب چهاردهم در بیان اخراج روح مؤمن و دخول کافر در وقت رحلت

در احوال ابرار در حین انتقال بدار القرار در نجهٔ و خلاصه حال فریقین مفهوم است در جای اختصار و ذکر آن مناسب این مختصر نیست و حضرت صادق عم فرموده که خدای عز و جل امر میکند چون ملک الموت را در تردد میفرماید که روح مؤمن را تا بر آن آسان کند بیکوتر و جذب از اپرده بر در پس مرد و ما می گویند مرگ بر فلانی سخت شد و حال آنکه آنچه دیده اند آسان کرده است از خدای عز و جل هر که ابرو در هر گاه بر بندهٔ غضبناک باشد امر میکند ملک الموت را و می‌کشد کشیدنی مانند آنچه بکشند با کاز پشم تر شده را از پوست و مردم میگویند مرگ

خلاف دانسته و در خبری آمده که رسول خدا صلعم در مرگ یکی از انصار حاضر شده ملک الموت را دید
که در نزد سر او نشسته رسول صلعم فرمود که ملایمت و نرمی کن با یار من بدرستیکه او مؤمن است ملک الموت
گفت یا محمد که چون من قبض روح این آدم کنم یکی از مردم او فریاد برزند من در گوشه سرا [illegible]
می‌ایستیم و روح او با من است و من میگویم با ایشان که بخدا قسم که ما برا ظلم نکردیم و پیش از اجل
او را نمیرانیدیم و در آن زمان که برای مرگ او مقدر شده بود و تعجیل نکردیم و در قبض
روح او در انکنی نیست اگر راضی و خوشنود شوند و آنچه خدا کرده نزد خدا اجر یافت و شما را
ستایش خواهند کرد و اگر جزع کنند و بخشم شوند که گناهکار خواهید بود نزد ما عذر و قربت
نخواهد بود مرا نزد شما مانده باز گشت است الحذر الحذر از آن روز هیچ خانواده
نیستند در هیچ جا مگر که من هر روز و شبی پنج وقت در هنگام وقت نماز با ایشان
مصافحه میکنم و من با ایشان داناترم از نفسهای ایشان و اگر من از محمد اراده قبض
نفس پشه کنم قدرت ندارم بر آن مگر بفرمان خدا و امر او دیگر آنکه در وقت مرگ مؤمن
را تلقین شهادت وحدانیت خدا و رسالت تو می‌کنم و در بعضی روایات آمده که
روح مؤمن بعد از زمان جدا گشتن از بدن تا وقت گذاشتن جسد او در قبر بالای
هفت آسمان میرود و درجات سموات را سیر کرده معارج قدس را فراخور مرتبه مشاهده
نموده باز بزیر می‌آید تا در وقت سوال منکر و نکیر از عهده جواب بیرون آید و در حدیث
وارد است که از زمین تا بالای آسمان هفتم هفتصد سال راه است حق تعالی جل شانه که بقدرت
کامله روح ضعیف را این قدر قدرت و منزلت داد و این آیات یاد می‌نماید و این سیر را میفرماید

و در خبر

و در خبر آمده که روح مؤمن در وقت خواب او باسمانها رفته بترتیب طی سموات نموده در زیر
عرش خدا سجود میکند مادام که در خواب است روح او در معارج ملکوت سیر است و با بدن ربطی دارد
و چون بآنجا رسد که او تعالی خواسته باز میگردد ببدن مانند شعاعی که از آسمان بر زمین افتد و در حالت
مرگ نیز چنین است و اشاره باین است قول خدا عز و جل الله یتوفی الانفس حین موتها تا آخر
آیه و در نزد بعضی باز گشتن است روح و رفتن او بعقبی مانند است بشعاع آفتاب و این حالت
زیرا که تشبیه مجرد است با دیات و صعود و نزول روح امری است مناسب مرتبه و حال او
و اشاره دیگر از این باب در محال متعدده خواهد آمد انشاء الله تعالی **باب ششم در بیان حقارت دنیا و حکایت**
عمر نوح ع و هود و [illegible] بی اعتباری و بنا و بی بقائی او پوشیده نیست و چون روی با
خود نماید کنند از مشاهده شده اید و بلیات معاینه مصائب و اذیات که بر غیر خود نازل
می‌شود و می‌دارند که او نیز هر لحظه و هر لمحه در معرض شامل آن است و اگر خود را همیشه
در معرض می‌بینند از رستگاری غفلت و جهالت غرور دور از او است و از دیدن مرگ اقارب
و اجداد و فوت عشایر و اخلاء و ملاحظهٔ فنای یگانه و آشنا دیده‌اند که عنقریب او نیز رخت
حیات بمنزل ممات کشیده خواهد است و با چاره و ناکام شده مرگ و شربت فوت
چشیدنی است و از تأمل در احوال مآل کار خود و تذکر موت و ترک دنیا و مال و فرزند
و اعتبار خود لوح دلش از گرد غرور و غبار غفلت و زنگ ضلالت مجلا و آیینه ضمیرش
از کدورت حیرت و جهالت مصفا گردد و بیقین میشناسد که در همه حال رحمت زندگانی
و ترک تعلق بلذات و اسباب عیش و غرورات و دلبستگی بدنیا و ما فیها از طریقه عقل

بدور رو فریفتهٔ حب اموال و عمارت و شیفتهٔ شهوات و مستلذات از ادراک سعادت
ابدی مهجور است مولوی اقبال ان مولوی اطبا ان در استشفای اکابر برای آنکه فرموده اند
حب الدنیا رأس کل خطیئة و سبب ایشان راه خدا با آن سبب ترا لزوم که رذیل مقصد اصلی
از کرده و خود را از خطرات عواقب وا رهیده و در سر طلب جاوید نهی ورزد بلکه هرگونه
مواعظهٔ بالغه در این باب شنیده و هرچه بینی شواهد کاملهٔ او را در این معنی دیده بسط کلام
در تنبیه و الفاظ در این مقام از مقوله کفیل حاصلی نماید و هر صاحب دل را همین نکته کافیست
و علیه اشاره و انه هرچه دل بسته از آن محروم شده و از هرچه گسسته صاحب آن گردیده
و در اخبار سماوی آمده که ای فرزند آدم بکن هرچه میخواهی اما بدان که هرچه بکنی می بینی و دوست دار
هر کس را که میخواهی لیکن بیقین دان که از او جدا می شوی و زندگانی کن هر مقدار که باشد اما
دانسته باش آخر که میروی در روضهٔ کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که نوح
دو هزار و پانصد سال عمر یافت و از آنجمله هشتصد و پنجاه سال پیش از بعثت و نهصد و
پنجاه سال ایام دعوت قوم و پانصد سال شهرها بنا کرد و فرزندان خود را در شهرها ساکن
گردانید و پس از این امور ملک الموت بنزد او آمده و در آفتاب بود عزرائیل سلام داد
نوح ع بعد از جواب پرسید که چه حاجت داری ای ملک الموت عزرائیل گفت آری
پس آنحضرت برخاست و گفت یا عزرائیل جمیع آن عمر که در دنیا کردم همه مانند این برگشتن
من بود از آفتاب بسایه بیا و بخدمت قیام کن پس روح مطهرش را قبض نمود و در کتاب مجالس
عوره همین روایت بانظریق منقول شده که عمر نوح ع دو هزار و پانصد سال بوده و بعضی

والقصه

والقصه آن بطریق مذکور بوده لیکن زیاده ازینست که دویست سال با خلق کشتی مشغول
بوده است وهب بن منبه حکایت کرده که روزی حضرت ابراهیم خلیل ع در بقعه از
بقاع جزیره عرب سیر میفرمود و بزمین همواری با صفا رسید و آنرا در غایت نزاهت دل
گشا دید از مشاهدهٔ خوبی و پاکیزگی او حیرت نموده و آنجا در آن موضع از حضرت رب الارباب مسئلت
فرموده ماری در ساعت با بر ملک جبار پیدا شده و بر آنحضرت سلام کرد و بموجب اشارهٔ آنجناب بر
دم خود را بر زمین زده بناگاه آبی در غایت سفیدی و گوارندگی و خوش بوی ظاهر گردید و آنحضرت
شکر الهی را بجا آورده و از آن آب وضو ساخت و دو رکعت نماز بگذارد و بخاطر مبارکش
گذشت که مرا قدر و گرامی نزد پروردگار عالمیان حاصلست که این نوع عنایتی در بارهٔ من
فرموده در این حال فرمان ملک متعال در رسید که ترا نزد من قدر و گرامی هست اما محرم
پیغمبر اخراز ما ان از تو گرامی تراست و بر سر فلان کوه برای ما ازخود عابدتر بینی حضرت
خلیل بر قلهٔ آن جبل بر آمده مردی دید که طول قامت او پانصد گز بود دکمه ز دست خوش
بعد از سلام خلیل جواب او خلیل پرسید که تو کیستی گفت هود بن سام بن نوح و حضرت
خلیل احوال خود را مخفی داشته بعد از الفت و مجالست و صحبت و مؤانست دعا فرمود
برای ضیافت خلیل از حضرت جلیل طلب مائده نمود که اکال خوانی از زبرجد سبز در ساعت
فرود آمده و بر آن طبقها از زمرد و کنگرهای خوان از مروارید درخشان و قابها آن از
یاقوت سرخ و بر آن چهار زمان کرده و هر نانی مرکب از هفت نوع حبوب و بر آن بریان
مرغی کباب و از اقسام سبزیها و انواع میوهای بهشت و شیر و عسل و زنجبیل و سرکه و

دیبا و مستلذات جنت آنچه باید و شاید بلی هر روی از مناهل حوض و بانی حضرت ابراهیم ع بعد از
تناول حمد الهی نموده و بعابد گفت و خوردنی تو مانند خوردنی ملوکست و شراب تو نیز چنان
اما منزل و مسکن تو کجاست گفت بر روی این آب که می بینی خلیل ع گفت آرزوی دیدن جای
ترا دارم عابد گفت عجب که بر روی این آب با من توانی گذشت ابراهیم ع گفت بعون
و نصرت الهی امید دارم که با تو همراهی کنم زاهد گفت خبر این آب چنان است که در وقت
ساختن کشتی تیشه از دست ابدام حضرت نوح ع پریده و درین آب افتاده و مدت ۵ هزار
سال گذشته و هنوز بقعر آن نرسیده و در پایین این کوه شیر لیست که هیچ آدمی بغیر از نبی و
وصی در پیش او نگذشته القصه بعد از مبالغه حضرت خلیل ع او همرافقت او از کوه بزیر آمد
و نظر حضرت ابراهیم ع بشیر افتاد که او را دهانی بود مانند دره و دندانها را او برشال
ستون و چشمهای او مانند دو حجره مشعل و از کردن تا دم او پانصد گز بود و از درکش تا درکش
حالت رزع و از زبان تا زیر شکمش سیصد گز بود و چون بحرکت آمدی زلزله در اطراف زمین
افتادی و هر که او را دیدی یارای نظاره نداشتی حضرت خلیل ع بر خداوند جلیل تکیه نمود
نزدیک رفته سوال و جواب نمود و از سر آتشش صرف نمود زاهد حیران شده بزمان وقت
آنحضرت از روی آب عبور کرده خلیل را بمنزل خود برد ابراهیم ع در منزل او کهنه بوریا
دید افتاده و کاسه سفالین و عصای خشک در گوشه نهاده حضرت خلیل فرمود اینها را چه
زاهد گفت بوریا سجاده ام از آن منست و کاسه ظرف آب و منزل منست و عصا که نه انگه
در حال احتیاج بر زیر زده از میوهای آن که بار دهد بهره گیرم القصه با مر خلیل آن عصا را بر صخره

فرزده

فرو برده و چهار شاخ برآورد ظاهر شد بر یکی خرما و بر دیگری انگور و بر سیوم انار و چهارم
انجیر بار آورد و حضرت خلیل الرحمن بعد از حمد الهی فرمود که از حال این عصا عجب داشتم زاهد
گفت عجب تر از این بنمایم پس دست آنحضرت را گرفته بجانب در آورده ابراهیم در ان غار
تختی دید از طلا گذاشته و پایهای آن از نقره و غلاف و بر روی آن افتاده پرده مذهب
بر بالا برج گسترده و جوانی خوبروی تازه مانند کسیکه در خواب باشد بر آن خفته و بر بالای
سر او لوحی از طلا و نقره و بر آن نوشته که من پادشاه هزار قوم که مدت ۵ هزار سال با جاه
استقلال سلطنت کردم و ۵ هزار بار لشکرها بر انگیخت دادم و ۵ هزار شهر نامی را بنا کردم
و ۵ هزار دختر بکر از شهزادگان بکارت بر داشتم و سر انجام کارم این شده که می بینی از حال
من ای آدمیزاد پند گیر و بزندگانی دنیا و جوان و به دولت و حرمت آن غره مشو پند و نصیحت پذیر ا
ابراهیم گفت از این جاه و منصب چه بهتر که وسیله فرحت باشد گفت برای آنکه
از هم خیزد خواهد چنانکه از او نیز باز خواهد ماند ابراهیم تو بدرگاه خدا قربی و منزلتی یافته ام
دعا کن که خدا مرا بیامرزد عابد گفت چند سال است که من یک دعا کرده ام و اثر اجابت در آن
نیافته ام شرم میدارم که دعای دیگر کنم خلیل گفت چه دعا کرده زاهد گفت که رویت
ابراهیم خلیل را خواسته ام ابراهیم گفت او را چگونه میشناختی زاهد گفت که روزی بر دو طفل
فلان کبیر بپیر نور رسیده و خوبروی دیدم که مناجات میکرد که خدایا روی خلیل مبارکت ابراهیم خلیل
خود را بمن بنمای و من احوال جوان را پرسیدم گفتند اسمعیل پسر ابراهیم خلیل است و من
در غلبه شوق لقای خلیل ع دعا کردم که خداوندا خلیل خود را بمن بنمای و تا حال اثر اجابت

ظاهر شده خلیع خندان شده او را معانقه نموده پس از بیان حال خود آنحضرت دعا برای
آمرزش گناهان وی گنه کاران کرده شنوهد آمین بکار او کرد و در کتاب مجالس صدوق از صادق
ع مرویست که داود ع روزی بصحرا رفت و بقرائت زبور مشغول بود و هر گاه زبور میخواند
هیچ کوه و سنگ و مرغ و درنده نمی ماند مگر آنکه با آنحضرت مشغول بود و همراهی میکرد و در آخر روز
بهمین طریق لب میرفت تا رسید بکوهی و بر آن کوه پیغمبری عابد و حزقیل نام بعبادت مالک علام
مشغول بود حزقیل لما کوه ها و آواز سبع و طیور شنید دانست که حزقیل است که بقرائت
زبور قیام نموده داود ع چون دید گفت یا حزقیل رخصت داری که بر سر کوه در آیم و در نزد تو
آیم حزقیل گفت اذن بداد م داود ع بگریه در آمد حق تعالی بحزقیل ع وحی فرستاد که یا حزقیل
معذور شو از من عافیت سوال کن پس حزقیل دست داود را گرفته و بنزد خود بالا کشیده
داود ع پرسید که ای حزقیل هرگز قصد گناه کرده فرمود نکرده ام که هرگز از این عبادت
عجب بر تو راه یافته گفت نه پرسید که هرگز بدنیا میل کرده و خواهش و دوستی آن
در تو بهم رسیده و خواسته نظر بر عجب دنیا کنی و از شهوات و لذات آن بهره ببری
فرمود آری این بسیار بر دل من عارض شده داود ع گفت در چنین حال علاج آن چه بود
بچه میکنی حزقیل گفت در غاری که غار میشوم و از آنچه در آنست عبرت میگیرم پس داود بدرون
آن غار در آمد دید که تختی از آهن در آنجا نهاده اند و استخوان کله آدمی کهنه شده و بر آن
گذاشته و استخوانها ریخته و پوسیده و نزد آن افتاده و لوحی در آنجا دید نوشته اند که من یکی
از پادشاهان عالمم و مرا اوسلم نامست و مدت هزار سال پادشاهی کردم و هزار
شهر بنا کردم

شهر بنا کردم و هزار دختر بکر جلیله القدر کردم و آخر کار من این شد که خاک فرشم
گشت و سنگ بالشم و کرمان همخوابه من و هر که حال مرا ببیند و از من عبرت نگیرد و بدنیا
اعتبار کند **باب ع در بیان ملک الموت و اعوان او و در کیفیت قبض ملک الموت ارواح را روایت
مختلفه بنظر رسیده** و خلاصه همه آنست که نظر بحال و مرتبه سعادت و شقاوت آن شخص است
و در خبر آمده که ملک الموت در مستقر خدمت خود نشسته و لوحی در کنار دارد که
جمیع اعداد بشر در آن مرقوم است و بر آن لوح می نگرد و هر گاه یکی را زندگانی او اسم را اظهار
حیات طی شود خطی بر دور نام آن شخص ظاهر میگردد و اگر سعید است آن خط از نور
تابان و درخشان است و اگر شقی است در سیاهی و از ظهور آن خط ملک الموت
میداند که روزنامه حیات آن شخص بآخر رسیده است مباشر قبض روح او میشود
و در روایتی برگی از درختی که بر ساق عرش و بازی قوایم عرش برکنار عزرائیل
می افتد و بر آن ورق نوشته که عمر فلان بآخر رسیده و روح او را باید خداوند
عالم قبض فرمای و در خبر دیگر آمده که چون عمر فرزند آدم بآخر رسد ملکی که بر روزی
او موکل است نزد عزرائیل آمده گوید که رزق فلان بن فلان تمام شده پس از آن
ملکی که بر رفع اعمال او موکل است اخبار بتمامیت آن کند و همچنین سایر ملائکه که هر
یک موکلند بر حالی از احوال یعنی از اعمال او و همه بترتیب خبر از انقراض زمان حیات
او دهند بعد از آن عزرائیل منتظر باشد تا آن ورق در کنار او افتد باز در فکر ماند و تا
از حضرت احدیت فرمان آید که اقبض روح فلان بن فلان و در روایات است که ملک الموت

خود بنفسه مباشر قبض روح هر یکی بکرد چنانکه کریمهٔ قل یتوفیکم ملک الموت الذی
وکّل بکم دال بر آنست و در روایتی آمده که دنیا در برابر ملک الموت مثل جامی بر مائده
خوانی است در برابر کسی هر چه خواهد بگیرد وقت از آن برسد زرد و مابین مشرق
و مغرب بمقدار یک گام عزرائیل است و وی را آن لشکر که او را اعوان هستند که بامر خداوند
و بنیابت او مباشر قبض روح می‌شوند و ایشان از جنس ملائکه رحمت و عذاب‌اند برابر هر کس
هر لایق که مستحق باشد و حاضر میشوند و کنون اذا جاء احدهم الموت توفته رسلنا
دلیل این قوت است در معارج النبوت آورده اند که رسول خدا صلعم فرموده که در شب
معراج در آسمان چهارم فرشته را دیدم اندوهگین و بر کرسی نشسته و آن کرسی را چهار
گوشه بود و هر گوشه هفتصد هزار پایه بود از زر سرخ و سیم خام و مروارید و در حوالی
او انقدر از ملائکه که عدد ایشان را بجز خدای کس نداند و بر دست راست فرشتگان
نورانی همه سبز پوش و خوش بوی و روشن روی بر شبه خوب صورت و نیک سیرت
که دل از دیدار ایشان بر داشتن نیابت و شور و بر دست چپش فرشتگان زشت
خوی درشت روی که در وقت تسبیح آتش از دهان ایشان بجهد و در دست ایشان
حربها و عمودهای آتشین بود و آن ملک که بر تخت نشسته بود از فرق سر تا قدم همه چشم بود
چنانکه هر چشمش مانند زهره و مریخ بر آسمان می تافت و پر و بال بسیار داشت و در پیش او
لوحی بود در غایت بزرگی و دیدم بر آن لوح بنگرد و در برابر او درختی بزرگ که عدد
برگهای او بجز خدای نداند و بر هر برگی نام و صفت شخصی نوشته و طشتی در برابر او نهاده

هر ساعت

هر ساعت دست بر آن طشت بکرد و چیزی برگرفته بفرشتگان صبیح الوجه جانب راست
خود میداد و نگاه بملائکه مهیب المنظر دست چپ میکرد چون آن ملک را دیدم هول و ترس
از او بدل من افتاد و از جبرئیل پرسیدم گفت این عزرائیل است که هیچکس از دیدن او
چاره نیست پس روح الامین مرا بوی شناسا کرد و ملک الموت در روی من تبسم نموده و تعظیم
من بجای آورد و گفت مرحبا بک که خدا هیچ چیزی گرامی تر از تو خلق نفرموده و هیچ امت
در نزد خدا گرامی تر از امت تو نیست و من بر ایشان مهربان ترم از مادر و پدر گفتم
یا عزرائیل مرا خوش دل ساختی اما سبب اندوه تو چیست گفت یا رسول الله صلعم خدا این
خدمت بمن فرموده ترسانم که مباد التقصیری از من واقع شود گفتم این طشت چیست
گفت مثال دنیاست که از قاف تا قاف در تصرف منست گفتم این شجره چیست
گفت نشان حیات بندگان است و نام هر بنده بر برگی از آن نوشته چون
او از دنیا خواهد برود و بیمار شود و آن برگ زرد شود و چون اجلش در رسد آن
برگ جدا شده بر این لوح افتد و نام او از این لوح ستره شود گفتم آن لوح چیست گفت
لوح اجلهای زندگانست گفتم این جریده چیست گفت روزنامه بندگانست و من
دست دراز بکنم و روح او را در هر جا که باشد قبض کنم گفتم این فرشتگان کیانند
گفت ملائکه دست راست فرشتگان رحمت‌اند و یاران دست چپ ملائکه عذاب
جان بگیرندگان بایشان دهم و روح اشقیا را با آنان گفتم عدد ایشان چه مقدار باشد
گفت خداوند لکن برای قبض روح هر بنده هفتصد هزار فرشته رحمت و هفتصد هزار فرشته

عذاب حاضر شوند تا روح او را بکدام فرشته بدهم و تا قیامت دیگر نوبت با ملائکه و طایفه رسد
گفتم برای قبض هر روحی تو خود مباشر میشوی گفت من تا امروز از جای خود حرکت نکرده ام و هفتاد
هزار فرشته حاکم و رئیس اند از ایشان میفرستم تا بقبض روح بنده حاضر شوند ایشان جان او را
بپنجه رسانیده آنگاه من دست دراز کرده با تمام رسانم حضرت رسالت صلعم فرموده که پس
از آن من دست ملک الموت را گرفته التماس نمودم آنکه بر امت ضعیف من رحم کن گفت
یا رسول الله خاطر مبارک خود را بعزت آن معبودی که خلعت خاتمت انبیاء و رسل
در تو پوشانیده که هر شبانروزی من خود هفتاد هزار بار از حضرت احدیت این خطاب
را شنیده ام که ای عزرائیل جان امت محمد را آسان و سهل بستان اگر لاجرم برایشان از مادر
و پدر ایشان رحیم ترم و در آخر کتاب صابر کافی مذکور است که جبرئیل حکایت کرد برای
رسول صلعم که یکی از ملائکه مقربین بسبب تهاونی از اوج عزت بحضیض هبوط افتاده
از آسمان بزمین آمد نزد ادریس علیه السلام استمداد نمود و حق تعالی دعا را بجناب
مستجاب ساخت ملک الموت گفت یا نبی الله دعای تو در بارهٔ من باجابت رسید اگر قدرت
داری بفرمای ادریس گفت میخواهم که مرا با ملک الموت آشنا کردانی القصه ملک ادریس علیه السلام
بر بال پر و بال خود نشانده و با آسمان اول عروج نمود و سراغ عزرائیل را در مابین آسمان
چهارم و پنجم گرفته و حقیقت بکفایت رسید و ادریس را باو آشنا کردانید فرشته از کار مشغول
حضرت عزرائیل مشاهده نمود سبب آن پرسید گفت عجب دارم که من در زیر سایهٔ عرش مجید
بودم و از حضرت الالهیت مأمور شدم بقبض روح آدمی مطلق ادریس نمودم حق جل و علا باین
بس

سبب در وصف حال او فرموده که ورفعناه مکاناً علیاً و در بعض از این مضمون و حکایت
حدیث ادریس روایات دیگر نیز وارد شده و در معنی خود و حده آمده انتهی و در تفسیر
کلمهٔ و ما تدری نفس بای ارض تموت در سورهٔ لقمان مذکور است که روزی شخصی
بمجلس حضرت سلیمان علیه السلام در آمد و عزرائیل در آن وقت در خدمت آنحضرت باو در صحبت
مشغول بود و چون آن شخص حاضر شد عزرائیل در آن وقت از روی حیرت تیز تیز
در وی نگریست حضرت نبوت متعجب شده سبب از او پرسید ملک الموت گفت
یا نبی الله تعجب را از این دارم که من از حضرت احدیت مأمور شده ام که ساعتی دیگر
جان این مرد را در فلان بقعه از بقاع زمین هند بگیرم و حال او را در خدمت تو
می‌بینم و از وی تا آنجا چند ماهه راه است مقارن آن حال آن مرد از حضرت سلیمان در
خواست که باد را امر نماید که مرا بفلان زمین از زمین هند ببرد که او در آنجا
کار دارم حضرت نبوت از سر کار قضا و قدر حضرت آفریدگار حیرت نموده و باد علیه
بخدمت مذکور امر نمود و عزرائیل از آن پیغمبر جلیل رخصت شده و بدنبال او رفت
و جان شخص را در آن بقعه در ساعت موعود قبض نمود اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعةً
ولا یستقدمون **باب ١٧ در عقبات سوال ارواح قبل از دفن اموات** و در
بعضی از اخبار وارد شده که بعد از مفارقت روح از بدن چهار عقبه او را در پیش است
که در هر یکی از آنها بنوعی باز داشته و حیران در از حکم از احکام الهی مسئول خواهد شد
و از جملهٔ عقبهٔ ایمان مسئول از چگونگی و اخلاص و یقین در آن خواهد بود و در عقبهٔ

نماز از غایت شرایط و احکام و رجحانات و اوقات آنچه خواهند پرسید و هم چنین روزه و زکوة
و خمس و حج و جهاد و غیر آن از فروع دینیه و دیگری از عقاید اینها آن سوال خواهند کرد که ای
غافل این جا که می نشینی در صف و پاکیزگی و خوشی انجامی کوشیدی و نشیمن و مکان خود
کثیف و روا نمیداشتی دل ترا که مقر خداوند و محل نظر او بود چرا بانواع کثافت
اعتقادی ضنیه و صفات رذیله معاصی آلوده نگه داشتی و برو در آن نمیداشتی و در بعضی
روایات مستفاد است که چون روح میت از بدن مفارقت کند در عقبات سوال
اول برزخ که قبل از دفن است روح میت خود بجانب مقر خود رفته در حالی جسد در تردد
و نظاره است و از شیون و زاری ماتیان خود تعجب نموده ایشانرا می گوید که این
راه همه شما را در پیش است و آنچه بر من گذشت بر هر یک خواهد آمد این چه زاریست
که برای خود و مرگ در دید اگر ما تمید ماتم خود را بدارید و در وقت تغسیل روح میت
را در برابر غاسلان و حاضران ایستاده نظاره بدن خود میکند و از گفتگوی غاسلان
و احوال نظارگیان عبرت تمام در رود و با هر یک فراخور حال او در گفتگو است و هم
چنین در حال کفن کردن و از ترک اسباب دنیا که خود را در آن بمهلکه انداخته و زیان
کار ساخته و اموال با کثرت جمع کرده بس الصحرای محشر خواهد رفت حسرت تمام و ندامت تمامی خورد
چون او را برداشته بنمازگاه برند بجانب قبر اگر ما حبیب و از اهل بهشت است ندا میکند
و حاضران که عجلت کنید چون در بردن من شتاب کنید و بسرعت مرا بمسکن خود برسانید
و خود بجانب شوق در انتقال بر قبر خود تعجیل میکند و اگر شقی باشد حال بر خلاف این

خواهد

خواهد بود باب ۱۸ در احکام شرعیه و محتضر را آن واجب که میت را در حالت احتضار
بجانب قبله گردانید یعنی بر پشت بخوابانند که کف پاها رو بقبله باشد و سنت است که او را تلقین
شهادتین و اقرار با ائمه کند باین طریق که یا عبد الله اذکر العهد الذی فارقتنا علیه
فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده
و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
و ان خلیفته من بعده امیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن ابی طالب
ثم الحسن ع ثم ولده الحسین ع ثم علی بن الحسین ع ثم محمد الباقر ثم جعفر
الصادق ثم موسی الکاظم ع ثم علی الرضا ثم محمد النقی ع ثم الحسن العسکری
ع ثم الخلف المنتظر المهدی الهادی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین علی هذا علیه رو
مت و علی هذا تبعث ان شاء الله تعالی و اگر میت زن باشد بجای
عبد الله اذکر العهد یا امة الله اذکری العهد بگوید و میت زن را همچنین گوید
در بجای تبعث تبعثین گوید و نیز سنت است که سوره یس و صافات در نزد
میت بخوانند و اگر جان بدشواری دهد نقل کنند بجائی که در آنجا همیشه نماز می گذارده
و تا ممکن نگذارند و بعد از وفات چشم و دهان او را بهم آورند و لحیه اش را ببندند
تا دهانش باز نشود و دستهای او را بر دو پهلوی او بکشند و او را بجای دیگر یا جامه
بپوشانند و بعد از یس و صافات آنچه میسر باشد از قرآن نزد او بخوانند و اگر
شب بمیرد چراغی نزد او روشن کنند و مؤمنان را خبر کنند تا بتشییع جنازه او حاضر

بشوند و بعد از فوت در بر داشتن او تعجیل نمایند و در حدیث آمده که چون اولیای
میت مؤمنان را اعلام کنند و ایشان تشییع جنازه میت کنند و بر او نماز کنند و برای
او آمرزش طلبند و برای ایشان اجر مکتوب شود و برای میت استغفار روا و ملا اجر می یابد
از آنکه بسیار میت خود و مؤمنان تحصیل اجر نموده و وسیلهٔ آن در حدیث آمده که چون
میت را در قبر گذارند و از حضرت احدیت ندا میرسد که آگاه باش اول تحفهٔ که
ترا میدهم بهشت و اول تحفهٔ تو آنکه با تو متابعت کرده اند مغفرت است و حضرت
صادق علیه السلام فرموده که هر که تشییع جنازهٔ مؤمن کند تا دفن او در قبر خدا موکل می سازد
باو هفتاد فرشته را که متابعت او کنند برای او آمرزش طلبند از قبر تا موقف
حشر حضرت باقر علیه السلام فرموده که موسی مناجات کرد که یا رب چیست مزد کسی که تشییع
جنازه کند حق جل و علا فرمود که موکل میسازم بر او از فرشتگان خود فوجی را با رایات
و علمها که متابعت او کنند در روز حشر از قبر او تا محشر و مکروه است که جنب و حائض
پیش میت حاضر شوند و بر شکم او آهن گذارند و او را تنها در قبر گذاشتن نیز مکروه است
و در حدیث آمده که اگر میت تنها باشد شیطان با او بازی کند **باب ۱۹ در بیان
احکام غسل دادن میت** واجبست که در وقت غسل دادن عورتین میت را بپوشند
و مرد را مرد بشوید و زن را زن بشوید و زن شوهر خود را غسل میتواند داد و برعکس
و واجبست که بعد از ازالهٔ نجاست او را بآب سدر غسل دهید و نیت چنین کنند
که غسل میدهم این میت را بآب سدر واجب قربة الی الله و مقارن نیت سدر کردن

بعد

میت بشوید و بعد از ان جانب چپ را مانند غسل جنابت و بعد از ان غسل بآب
سدر و بآب کافور بشویند و بعد از آب کافور بآب خالص بشویند بهمان طریق و واجبست
که در وقت غسل دادن روی میت بجانب قبله باشد مانند وقت احتضار و اگر
سدر و کافور یافت نشود در عوض آن دو نوبت بآب خالص بشویند و اگر آب میسر
نباشد او را در عوض هر غسلی یک تیمم دهند و نیت چنین کند که تیمم میدهم این میت را
در عوض غسل بآب سدر واجب قربة الی الله و مقارن نیت هر دو کف دست را
بر خاک زده و پیشانی میت را با آن مسح کند و بکف دست چپ خود پشت دست
چپ او را و در نیت تیمم بدل از غسل کافور بجای لفظ سدر کافور بگوید و در قراح بجای
هر دو لفظ آب خالص بگوید و واجبست که آب غسل پاک باشد و مضاف نباشد
و غصبی نباشد و سنت است که پیش از غسل بخیه پیراهن میت را بر حفت وارث او تا زهار
پاره کند و میت را بر پهلو نگردانند بلکه همچنانکه خوابیده پیراهن را از زیر او بکشند و آن
او را [illegible] بالانند و در وقت غسل دادن میت رو بقبله باشد بطریق حال احتضار
و بچه آب غسل گودی [illegible] بکنند و در وقت غسل میان میت و آسمان حائلی باشد و میت را
قبل از غسل یا بعد از ان وضو دهند و غسل دهنده در اثنای غسل بر جانب راست میت
بایستد و قبل از هر غسلی غساله هر دو دست خود را تا مرفق بشوید و آب سدر را بهم زنند
تا کف آید و بکف آن سر میت را بشویند و عورتین میت را قبل از غسل باشنان
بشویند و در هر غسلی از آن غسل هر یک از سر و جانب راست و چپ میت را سه نوبت بشویند

در غسل اول و دوم دستی آهسته بر شکم میت بکشند و اگر میت جنب باشد او را قبل از سه
غسل یا بعد غسل جنابت بدهند و چون از غسلها فارغ شوند بدن میت را بجامهٔ خشک
کنند و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که هر مؤمنی که میت را غسل دهد و در وقت غسل دادن
و گردانیدن بگوید اللهم ان هذا عبدك المؤمن قد اخرجت روحه منه و فرقت بینهما
فعفوك عفوك حق سبحانه و تعالی می آمرزد گناهان یکساله او را الا گناهان کبیره و حضرت موسی
مناجات کرد که یا رب چیست مزد کسی که غسل دهد مردگان را فرمود که مزد او آنست که بشویم
او را از گناهان مانند آن روز که مادرش زائیده و مکروهست میت را با آب گرم غسل دادن
و ناخن او را چیدن و محاسن و موی سر او اصلاح کردن و موی زهار او را تراشیدن
و چیزی از آب غسل را در چاه خلا سر دادن و اگر میت احرام حج و عمره داشته باشد حرام است
او را بکافور غسل دادن و حنوط کردن و واجبست حنوط کردن میت یعنی بر هفت
عضو که بر آن سجدهٔ نماز واقع است کافور رسانیدن و آن پیشانیست و دو کف دست
و سر زانوها و سر انگشتهای بزرگ پاها **باب سیم در احکام کفن کردن میت و غیر آن**
واجبست که کفن میت سه پارچه باشد لنگ و پیراهن و چادری که تا سر و پای میت را
فرو گیرد و هیچیک از این سه پارچه حریر نباشد و طلا باف و طلا دوز نباشد و طاهر باشد
و غصبی نباشد و بسیار نازک نباشد که بدن میت از زیر آن نماید و قماش باشد لایق
بحال میت در نوع اعلی و ادنی و در وسط و کفن زن بر مرد واجبست اگرچه زن مالدار باشد
بشرط آنکه زن دائمه باشد و ناشزه نباشد و مرد در فقر نباشد بر کفن او و سنت است

که کافور حنوط میت بقدر سیزده درهم شرعی باشد و دو دانگ درهم و آنچه از کافور حنوط
زیاده باشد بر سینهٔ میت بپاشند و کافور را بر کف دست نرم کنند نه در دهان و غیر آن
و جریدتین با میت بگذارند از چوب خرما یا انار یا بید یا هر چوبی که تر و تازه باشد و در حدیث
آمده که مادام که چوب جریدتین میت تری دارد و خشک نشده عذاب او نمی‌شود و باید درازی
هر یک از جریدتین بقدر ذرع دست باشد یکی را در پهلوی راست میت بگذارند بر بدن
و ملاصق سازند و دیگری را به پهلوی چپ میت بر بالای پیراهن و سر جریدتین بر چنبر گردن
میت برسد و نیز سنت است که کفن میت از پنبه باشد نه از جنس دیگر و سفید باشد
نه رنگین و در ریسمانی که با آن کفن میدوزند از کفن پیراهن او کنند و مرد را عمامه بر سر پیچند
و تحت الحنک بگردانند و هر دو سر عمامه را از زیر تحت الحنک بیرون آورده و بر سینهٔ
او اندازند و پارچهٔ که طول او سه گز باشد بگذارند بر ران میت بپیچند
با این طریق که سر آن پارچه را شق کنند که دو طرف شق بر کمر میت ببندند مانند
کمربند و باقی پارچه را از عقب و از میان دو پای او بیرون آورند و از زیر کمربند
او بیرون کشند و بر ران و پای او بپیچند و زن را بجای عمامه مقنعه بر سر ببندند
و پارچهٔ پهنی بر سینهٔ زن ببندند که پستانها او را بگیرد و دو طرف را بر پشت
او گره زنند و پنبهٔ بسیار بر عورتین میت بگذارند و اگر چیزی از او بیرون آید اعادهٔ
غسل بر او لازم نیست و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که هر که کفن کند مؤمنی را از مال خود
مانند کسی است که ضامن شده باشد کسوت او را تا روز قیامت و سنت است

مهیا ساختن کفن خود را در حال حیات وصحت و در روایت آمده که هر بار که بر کفن آماده
نگرد و نظر کند حسنه برای آدمی نویسند و کفاره گناهان برای او حاصل گردد و مکروه است
که کفن را از ابریشم یا طلا دوزند و پیراهن میت را آستین گذارند و اگر در پیراهن خودش
کفن کنند آستین داشتن آن مکروه نیست و مکروه است که تکمه داشته باشد و در بیان
که کفن با آب دهان تر کردن و کفن بخور کردن و در قصب کتان کفن کردن و سیاهی
چیزی بر کفن نوشتن که از زر و چشم و گوش میت گذاشتن و سنت است که بر پیراهن
و لفافهٔ میت بنویسند نام او را و نام پدر او را و شهادت او را در وحدانیت خدا
و رسالت مصطفی ص و ولایت ائمه هدی باین طریق که فلان بن فلان یشهد ان لا اله
وحده لا شریک له و ان محمدا رسول الله عبده و رسوله و ان علی ابن ابی
طالب والحسن والحسین و علیا و محمدا و جعفر و موسی و علیا و محمدا و علیا و
الحسن والحجة المنتظر صلوة الله ائمته و حجج الله علی الخلق اجمعین باب ۲۱ در
ذکر صحیفهٔ امامت دیگر در مصباح کبیر آورده که نویسنده اول بار بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان
الجنة حق والنار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث
من فی القبور و بعد از ان بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم شهد الشهود المسمون
فی هذا الکتاب ان اخاهم فی الله عز و جل فلان بن فلان اشهدهم واستودعهم
و اقر عندهم انه یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا صلی الله

علیه

علیه و آله وسلم عبده و رسوله و انه مقر بجمیع الانبیاء والرسل علیهم السلم و ان علیا
ولی الله و امامه و ان الائمة من ولده ائمته و اولهم الحسن ع ثم الحسین ثم علی ابن
الحسین ع ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی
ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن ابن علی ثم الحجة ابن الحسن علیهم السلم
و ان الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث
من فی القبور و ان محمدا صلی الله علیه و آله جاء بالحق و ان علیا ولی الله
والخلیفة من بعد رسول الله و ابنیهما الحسن والحسین ابناء رسول الله
وسبطاه امام الهدی و قائد الرحمة و ان علیا و محمدا و جعفرا و موسی
و علیا والحسن والحسین والحجة علیهم السلم ائمة و قادة و دعاة الی الله جل
و علا و حجج علی عباده دیگر سنت است که گواه گیرند چهل کس از مؤمنان و
زیاده و کم نیز روا است بعد از نوشتن شهادت بگویند نستودعک الله والشهادة
والاقرار والاخاء موعود عند رسول الله و نقرا علیک السلام و رحمة الله
و برکاته این صحیفه را مهر گواهان و مهر میت مهر کنند و بر جانب راست میت با جریده
بگذارند و باید که صحیفه را کافور و عود نبویسند و در روایت آمده که آنچه بر کفن میت
بنویسند باید که بتربت امام حسین ع کتابت کنند و اگر آن حاضر نباشد بانگشت
سهو لو قسم کنند و در باب صحیفهٔ چهار گواه نه در عدة الداعی مذکور است و در جملهٔ آنچه
بر کفن میت می نویسند این دو بیت است که با بوذر غفاری منسوب است در روایت دیگر سلمان

وستخلفه من بعد فی امته
من ذریا لامر ربه تبارک
و تعالی و ان فاطمة بنت
رسول الله

فارسی منوبست وفدت علی الکریم بغیر زاد ع من الحسنات والقلب السلیم ع وحمل الزاد
اقبح کل شیء ع اذا کان الوفود علی الکریم باید دانست اگر زنی آبستن بمیرد و فرزندی که
در شکمش بود و زنده باشد و نتوان درست بیرون آورد پس از طرف چپ را ماهیه شکافته
او را بطریق مقرر و مذکور بعد غسل و دفن کنند باب ۲۲ در احکام کفن کردن
میت باید دانست که غسل دادن و کفن کردن و نماز گذاردن و دفن نمودن هر میت
مسلمانی بر مسلمانان واجب کفایی است یعنی بر همه واجب است که با آن امور قیام نمایند
و اگر یک کس از آن میان بجا آورد از دیگران ساقط است و واجب است نماز گذاردن
بر میت مسلمانان یا طفل کافر که تابع مسلمان باشد بشرط آنکه شش سال تمام کرده
باشد و اگر کمتر از آن باشد نماز بر او سنت است و کیفیت نماز چنان است که نماز
گذارنده بعد از نیت احرام تکبیر احرام بجا آورد و بگوید اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله پس تکبیر دوم را بجا آورد
و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ترحم علی محمد
و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم
انک حمید مجید پس تکبیر سیوم را بجا آورد و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤ
منات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات
انک مجیب الدعوات و یا قاضی الحاجات انک علی کل شیء قدیر پس تکبیر چهارم
را بجا آورد پس اگر میت مؤمن باشد بگوید اللهم ان هذا عبدک و ابن امتک

نزل بک

نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به
منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و احشره
مع من کان یتولاه من الائمة الطاهرین و اگر میت زن باشد بجای ضمیرهای
مذکر ضمیر مؤنث بیاورد و اگر مخالف باشد اللهم املأ جوفه نارا و قبره نارا
و سلط علیه الحیات والعقارب و اگر مقصود باشد یعنی مذهب حق را نداند و فساد
نیز نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک
وقهم عذاب الجحیم و اگر اعتقاد میت را مطلق نداند بگوید اللهم ان هذه
النفس انت احییتها و انت امتها اللهم ولها ما تولیت و احشرها
مع من احببت و اگر طفل باشد بگوید اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا
و فرطا و اجرا و آخر این نماز تکبیر پنجم است و علت واجب شدن پنج تکبیر در این نماز
این است که در عوض هر یک از نمازهای پنجگانه یک تکبیر مفروض گشته و واجب است
که در وقت نماز کردن سر میت در جانب راست مصلی باشد و پشت را در آن
وقت بر پشت خوابانیده باشند و نماز گذارنده از تابوت بسیار دور نباشد
و نماز گذاردن بعد از غسل و کفن کردن باشد و آنچه در این نماز واجب است
که بعد از نیت و تکبیر احرام باید بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد بعد از تکبیر سیوم بگوید
اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات و بعد از تکبیر چهارم دعا میت کند که اللهم اغفر
لهذا المیت و تکبیر پنجم نماز ختم کند و سنت است که مصلی با طهارت باشد و امام محاذی کمر

میت بایستد و اگر مرد کفش از پا بکند و نزدیک بایستد چنانچه اگر بادی بوزد دامن او
به تابوت رسد و در هر یک از تکبیرات دستها را تا نزدیک گوش رسانند و این نماز را بجماعت
گذارند و اگر مأموم یک کس باشد در پس سر امام بایستد بر خلاف دیگر نمازها که در آن
بر جانب راست امام بایستد و نیز سنت است ایستادن در صف آخر جماعت که ثواب
آن بیشتر است و نماز گذاردن بر طفلی که کمتر از شش سال باشد و بشرط آنکه زنده متولد
شده باشد و نماز میت را در روز گذارند اگر عذری نباشد و اگر چند میت مرد و زن
و طفل جمع شوند مرد را بجانب ... گذارند و زن را بجانب قبله بنوعیکه سینهٔ محاذی
کمر مرد باشد و طفل را از زن مؤخر گذارند و هر سه در یکجا حاضر یکسان ختم جایز است
با این نوع اللهم ارحم هؤلاء الاموات بعد از نماز پیش از نماز در مکان خود باشند
که تابوت را بردارند و حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که هر که از پی جنازه رود بر او
نماز کند و او را دفن نماید و باز ماندگانش را التعزیه بدهد حق تعالی با و چهار قیراط
عنایت کند یکی برای انتظار تا وقت دفن او و یکی برای تعزیه در خبر آمده است
که هر قیراطی مانند کوه احد است و مکروه است بر میت در مسجد نماز گذاردن و با تقیه
فاتحه و سوره در این نماز خوانند و در آخر آن سلام دادن و بعضی سلام را مکروه می
دانند و این نماز را جنب و حائض نیز میتوانند گذارد باب ۲۳ در احکام دفن کردن
میت و غیره بدانکه واجب است نقل کردن میت بعد از نماز بجانب قبر و اگر در دریا بمیرد و خشکی
متعذر باشد در خم یا ... کنند و سر آن را محکم بسته و اگر اینها ممکن نباشد چیزی

سنگین

سنگین بر او ببندند و باندازند ... رو بقبله و در دریا اندازند و واجب است که میت را
در قبر بجانب راست رو بقبله بخوابانند و اگر زن ذمی از مسلمان حامله شود پشت
زن را بجانب قبله کنند تا روی طفل رو بقبله باشد و در خبر آمده که براء ابن معرور
انصاری از مسلمانان در مدینه بود و رسول خدا ص در مکه و مسلمانان در بیت المقدس نماز می
کردند چون براء را وفات رسید وصیت نمود که در وقت دفن در قبر او
را بجانب مکه کنند که رسول خدا ص در آنجا بود و ثلث مال او را صرف حضرت
کنند و بعد از فوت او یاران بموجب وصیت چنان کردند و بر این هر دو عمل
سنت جاری شده و قرآن نازل گشت و واجب است که قبر را بنوعی بپوشانند که بدن
میت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون نیاید و باید که زمین قبر
مباح باشد پس در مکان غصبی دفن کردن حرام است اگر مالک اذن ندهد نقل
میت واجب است و در روایت آمده که هر که قبری برای مؤمنی بکند در اجر و ثواب
مانند کسی است که تشییع جنازه از عقب آن براه رود یا از چهار جانب آن و جنازه را
بترتیب بردارد و بعضی چنین راست دانند پای راست میت را بدوش راست خود بردارد و
دست چپ میت را بدوش چپ خود بردارد و هر کدام را که برمیدارد چند قدم راه
برود و حضرت صادق ع فرمودند که هر که پای تابوت مؤمنی را بگیرد خدا از ... جاری
آمرزد برای او بیست و پنج گناه کبیره را و اگر ترتیب را بجا آورد و از گناهان بیرون
می آید و در روایتی دیگر آمده که در برداشتن چهار پای جنازه مغفرت و آمرزش چهار

گناه کرده است و چون جنازه را ببیند باید که بخواند که الله اکبر هذا ما وعدنا الله
ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما الحمد لله الذی تعزز نا
بالقدرة وقهر الموتة الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم و نیز سنت است
که میت را در مقبره نزدیکتر دفن کنند مگر آنکه در مقبره دورتر یکی از بزرگان دین باشد و عمق
قبر بمقدار قامت باشد یا تا چنبر گردن و لحد کنند در جانب قبله با آن وسعت که در آن
توان نشست و اگر میت مرد باشد لحد در جانب پای قبر بگذارند پس سه قدم کاب
قبر برند و لحد بگذارند تا سه مرتبه و در چهارم بقبر نقل کنند و اول سر او را داخل
قبر گردانند و اگر زن باشد یکبار بهتر در قبر گذارند و چون زن را بقبر گذارند روی
قبر را بچادری پرده بپوشانند و شخصی که داخل قبر شود محرم او باشد و اگر میت مرد
باشد باید شخص بیگانه باشد و در وقتی که میت را بقبر گذارند باید که بخوانند
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله وبالله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله
عبدک وابن عبدک نزل بک وانت خیر منزول به اللهم افسح له فی قبره
والحقه بنبیه اللهم لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا و اگر میت زن باشد
بجای لفظ مذکر مؤنث بیاورد و سنت است که خاک را در زیر سر میت بطریق
بالش بلند سازند در زیر رخ خاک کربلا گذارند و گرههای کفن را بگشایند و روی میت را باز
کنند و در پس پشت میت کلوخی بگذارند تا بر پشت نیفتد و تلقین او کنند باین
طریق که یا عبد الله اذکر العهد الذی خرجت علیه من دار الدنیا الی دار الآخرة

العباد با

شهادت

شهادت ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا حیا قیوما دائما
ابدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا وان محمدا خاتم الانبیاء وسید رسله ارسله بالهدی ودین الحق
لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون وان علیا صلوات الله علیه وصی رسوله وخلیفته من بعده
القائم بامره وان الاوصیاء من ولده الحسن والحسین وعلیا ومحمدا وجعفرا وموسی وعلیا
ومحمدا وعلیا والحسن والحجة الخلف المنتظر صلوات الله علیهم حجج الله تعالی علی الخلق اجمعین
یا عبد الله اذا جاءک الملکان المقربان رسولان الکریمان من عند الله تعالی لیسألانک
عن ربک وعن دینک وعن کتابک وعن نبیک وعن قبلتک وعن امامک
فلا تخف ولا تحزن وقل فی جوابهما الله ربی ومحمد نبیی والاسلام دینی والقرآن کتابی
والکعبة قبلتی وعلی امامی والاوصیاء المذکوران من بعده ائمتی وحجتی واشهد
ان الموت حق وسؤال منکر ونکیر فی القبر حق والبعث حق والنشور حق والحساب
حق والمیزان حق والصراط حق والجنة حق هذا اعتقادی علیه حییت
ومت وعلیه ابعث ان شاء الله تعالی و اگر میت زن باشد بجای یا عبد الله اذکر
العهد یا امة الله اذکر العهد و کاف خطاب و باقی کاف خطاب را مکسور بگوید
و بجای لا تخف ولا تحزن وقل لا تخافی ولا تحزنی وقولی بگوید و نیز سنت است
که لحد را بخشت خام یا گل بپوشد و در پوشیدن لحد این دعا بخوانند اللهم صل
وحدته وآنس وحشته وآمن روعته واسکن الیه من رحمتک رحمة
تغنیه بها عن رحمة من سواک فانما رحمتک للظالمین و اگر میت زن باشد

بجای ضمیر مذکر مؤنث بیاورند و حاضران غیر اقوام میت به پشت دست خاک
بر قبر ریزند و بگویند انا لله و انا الیه راجعون و صورت قبر را مربع کنند و تا یک وجب
بلند سازند و بر روی قبر ریگ بریزند و اگر ریگ سرخ باشد ثواب آن بیشتر است
و سنت است بر سر میت لحد کنند و آب بریزند بطریقی که از سر گرفته بجانب پا و باز بجانب
سر روند و آب در ریختن منقطع نشود و حاصل برابر قبر بریزند و شخصی که آب میریزند
رو بقبله باشد و بعد از ریختن آب حاضران کف دست بر قبر نهند چنانکه نشان
انگشت بماند و در اینحالت رو بقبله باشند و هفت نوبت سوره انا انزلناه را بخوانند
و بگویند این عبارت را بخوانند اللهم جاف الارض عن جنبیه و اصعد الیک روحه و لقه
منک رضوانا و اسکن قبره من رحمتک ما تغنیه عن رحمة من سواک و بعد از دفن مرد
مؤنث بیاورد و بعد از رفتن حاضران ولی میت یا دیگری باذن او و بآواز
بلند تلقین میت کند و مکروهست رفتن زنان با جنازه و دو میت در یک قبر دفن
کردن و زمین قبر را تخته و غیر آن فرش کردن و ریختن خویشان میت خاک بر قبر
میت و خاک بیگانه یعنی غیر خاک قبر در آن ریختن و صورت قبر را ماهی پشت
ساختن و تازه کردن قبر بعد از انهدام و سفید کردن سر آن و دیوار کشیدن بر دور آن و در
بر قبر تکیه کردن و نشستن و پا نهادن این در همه وقت مکروهست و هرگاه از دفن
میت در مقبره عام اندک زمانی بگذرد که استخوان آن میت خاک شود واجبست
که صورت قبر را بر طرف سازند تا هر که خواهد میت خود را در آنجا دفن کند مگر آنکه قبر
یکی از اکابر

یکی از اکابر دین میباشد که باید صورت قبر را نمایان کنند تا زندگان او را
و مردگان از جوار قبر او منتفع شوند **نکته جلیله در آداب نماز هدیه و آداب آنکه**
میت را ثواب آن سنت است که در شب اول دفن میت برای او نماز هدیه
بگذارند و اگر این نماز را چهل کس بجای آورند رضا ... آنکه الحاصل ... و این
نماز دو رکعت است و در رکعت اول فاتحه یکبار تا هم فیها خالدون یکبار و در رکعت دوم — و آیة الکرسی
فاتحه یکبار و انا انزلناه ده بار و چون سلام دهد بگوید اللهم صل علی محمد و ابعث
ثوابها الی قبر فلان و نام میت را ببرد و در حاشیه مصباح کفعمی مذکور است که رسول الله ص
فرموده که بر میت هیچ زمانی نمی آید سخت تر از شب اول دفن پس رحم کنید بر مردگان
بتصدق و کارهای خیر و اگر قدرت بر آن ندارید پس باید هر یک از شما برای او این نماز
بجای آورد که حق جل و علا در همان ساعت بر انگیزد هزار فرشته را بقبر آن میت
و با هر فرشته جامه ایست و حله که در او بپوشانند و حق سبحانه و تعالی وسعت میدهد
قبر او را بسوی بهشت و نسیم آن بر او میوزد تا روزی که در صور دمیده شود و بسبب
آن کس را که در این نماز گذارده و بروح آن میت هدیه کرده و بعدد آنچه بر آن آفتاب
طلوع کرده و تابیده حسنها و بلند میگرداند برای او درجات ... او در جنت
چهل درجه و در روایت دیگر آمده که در رکعت اول این نماز بعد از فاتحه دو
نوبت سوره تکاثر و در خبر دیگر آمده که در رکعت اول بعد از فاتحه سوره تکاثر
ده بار بخوانند و صحیح و مشهور همین روایت اولست **باب ۲۴ در ذکر فضیلت ...**

و مشاهد مشرف در باب فضیلت زمین و خاک مشاهد متبرکه و عتبات عالیات بجهت دفن
اموات روایات بسیار و اخبار بیشمار در طرق فرقهٔ اثنا عشریه از ائمه اطهار علیهم السلام وارد است
منجمله از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که دوست‌ترین بقعه‌ها زمین بدرگاه خدا مکه است
و هیچ خاک در نزد خدا دوست‌تر از خاک آن نیست و سنگی دوست‌تر از سنگ آن نیست و درختی
محبوب‌تر از درخت آن و نه کوهی دوست‌تر از کوه آن و نه آبی دوست‌تر از آب آن و هم آنحضرت
فرموده که خدای تعالی از هر چیزی برگزیده و از روی زمین موضع کعبه را پسندیده
و در خبر آمده که اول بقعه که از زمین مخلوق شد موضع کعبه است که در روز بیست و پنجم ذی
القعده آفریده شده و بعد از آن زمین از آن موضع کشیده و گسترده گشت و بروایتی زمین
از زیر کعبه بسوی منی کشیده شد و از منا بعرفات و از عرفات باقطار ارض و خانهٔ
کعبه سوی حق جل و علا از آسمان فرود فرستاده و آنجا کار در او و بر هر دری قندیلی از
طلا و حرم مدینهٔ رسول صلعم ما بین دو کوه حرم است و بروایتی ما بین دو کوه عایر و عیر و حرمت
آن مانند حرمت حرم خداست و رسول صلعم در باب آن دعا فرموده و در خبر آمده که دجال
بر همه جای زمین خواهد گشت بغیر مکه و مدینه که بر هر شکاف از آنها فرشته ایست که آنرا
از طاعون و دجال حفظ میکند و شرافت زمین نجف اشرف که مرقد حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام در آنست زیاده از شرح و بیان است و در اخبار آمده که زمین نجف آنست
که پسر نوح از بیم طوفان برآن برآمد و خدا عز و جل با او حکایت کرد که آیا تو چنان
هستی که کسی از عذاب الهی بتو پناه آورد و آن کوه از دهشت این خطاب بزمین
فرو رفت

فرو رفت و موافق مشهور قبر مطهر حضرت آدم و نوح علیهم السلام در آن مکان متبرکه است
و ابن الجزائری در این باب گفته است که نوح از درون سفینه کشتی را گفت آیا بر پشت پناه
و در حزن مکن بماند ابر دراخی طوفان او را و در خبر آمده است که موضع قبر امام علیه السلام
روضه ایست از ریاض بهشت و حریم قبر آنحضرت پنج فرسخ است از چهار جانب
و ما بین قبر آنحضرت تا آسمان هفتم محل آمد و شد ملائکه است و حضرت صادق علیه السلام
فرموده که حق تعالی موکل ساخته است بر حضرت امام حسین علیه السلام هفتاد هزار ملک ژولیده
موی غبار آلوده که هر روز بر او صلوات میفرستند و از برای زایران او دعا میکنند
و در اخبار آمده که هر که در خاک کربلا مدفون شود بی حساب به بهشت میرود و در حدیث
دیگر آمده که هیچ گوسفندی و گاوی و شتری و ناقهٔ شتری به بهشت نخواهد رفت مگر گوسفند
اسمعیل و گاو موسی و ماهی یونس و ناقهٔ صالح و اسب رسول صلعم و سگ اصحاب الکهف و
هر گوسفند و گاو و شتر و ناقه و اسب و سگی که در زمین کربلا بمیرد و مشهور است بهشت خواهد رفت
که علامه جمال الملة والدین مطهر قدس سره در ایام صحت پسر خود را وصیت کرده که مرا
بعد از فوت در زمین کربلا دفن کن و در مرض الموت تبدیل کرد که بنجف اشرف
ببر فخر المحققین سبب تبدیل وصیت پرسید علامه قدس سره فرمود که در روایات
اهل بیت وارد شده که زمین کربلا با اهل آن و آنچه در اوست به بهشت خواهند
برد پس آنگه بصحرای محشر حاضر سازند و سکان خاک کربلا اصلاً حشر قیامت و اهوال
محشر را نخواهند دید و من میخواهم که بصحرای محشر حاضر شوم و حال اعدای آل محمد را ببینم

کنم از این جهة وصیت تبدیل دفن بزمین نجف فرمود بر پشته ثقات و در روایت است که نعش
یکی از فساق را طلب بار کرده عازم زمین نجف بودند شب آن خدام و حفاظ و علما
سکنه روضه عالی مقام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنحضرت را در خواب دیدند که امر
نمودند که فردا بروید بیرون قلعه و نعش فلان فاسق را با این علامات نگذارید که داخل
این شهر سازند جماعت مذکوره تا سه روز هر روز بموجب آن واقعه در بیرون قلعه انتظار
بردند و اثری ندیدند و در شب چهارم آنحضرت در واقعه آن جماعت را فرمود که فردا
بیرون قلعه باستقبال نعش فلان رفته و او را با عزاز و اکرام بشهر در آورید و در دور
روضه در فلان موضع دفن کنید و مؤمنان متعجب شده و جهه این اختلاف در فرمان
پرسیدند آنحضرت فرمود که در نهار راه که نعش او را می آوردند موکلان راه را گم کردند
و گذر ایشان بزمین کربلا افتاد و از خاک مقدس جگر گوشه من حسین علیه السلام بر روی نعش
او غباری نشست خداوند عز و جل گناهان او را ببرکت آن تربت آمرزید
و مشمول نظر عنایت و مرحمت خود کرد و نیز این تعظیم او بجا آوردن آن شرفیست که از غبار
کربلا یافته است شعر سرا که بکربلا گذر است ع با آتش دوزخش چه کار است و از
امام رضا علیه السلام مرویست که هر که زیارت کند قبر پدرم را در بغداد مانند کسیست که زیارت
کرده باشد قبر رسول خدا صلعم را و قبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را لکن حضرت رسول صلعم و امیرالمؤمنین
فضیلت خود دارند و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که در پای هر کوه طوس قطعه ایست از زمین
که از بهشت بوده است و هر که داخل آن شود در امن است در روز قیامت از آتش

دوزخ

دوزخ و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که مردی از فرزندان من در زمین خراسان
بزهر کشته خواهد شد نام او نام منست و نام پدرش نام موسی بن عمران علیه السلام هر که او را
در غربتش زیارت کند می آمرزد خدا عز و جل گناهان او را هر گناهی که پیش از آن کرده و هم
بعد از آن بکند و اگر چه گناهان او بعدد ستارهای آسمان و بشمار قطرهای باران و برگ
درختان باشد و پوشیده نیست که اگر نعش میتی را بجهة دفن بیکی از مشاهد
مشرفه مذکوره در آرند و حکم زیارت دارد و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هیچ
پیغمبری و هیچ وصی پیغمبری بعد از دفن زیاده بر سه روز در زمین نمانند و روح
و گوشت و استخوان او با آسمان مرفوع میشود و این آمدن موالی و زیارت ایشان بموجب
محبت و التجا بموضع آثار ائمه است و مجازان از حضرت رسول صلعم بشما رسیده و از نزدیک
بجای آثار ائمه است و مجازان از حضرت رسول صلعم بشما رسیده و از نزدیک بجای آثار قبور ایشان
آمده سلام می دهند **باب ۲۵ در آداب پرسیدن ماتم زدگان و احوال** تعزیت
تعزیه دادن مردم را بجهة میت ایشان در وقت پرسش و دعا بجهة پرسش کردن
که جبر الله مصیبتکم و احسن عزاکم و رحم متوفیکم و تا سه روز هر روز جهة ایشان
خوردنی فرستادن و مکروهست نزد ایشان چیز خوردن و از حضرت رسول صلعم
مرویست که هر که تعزیه دهد محزونی را در روز قیامت در موقف حق اگر او را بسو
لباس کرامت حله زیب پوشند که اهل محشر در آن حیران مانند و در خبری دیگر فرموده که هر
کس مصیبت رسیده را تعزیه دهد و تسلیه کند مانند اجر و مزد آن صاحب مصیبت برای او

حاصل است پس آنکه از راه او چیزی کم شود و از ظاهر آیات و احادیث مستفاد است که فرستادن
زنان بتعزیه و پرسش از ارباب مصیبت جایز است بلکه از جمله وجوه ادای حقوق مسلمان
میپرسی پدرم ع و مادرم ام فروة را که حلیه حلیله او بود که قضای حقوق اهل مدینه کند
و مصیبت رسیدگان را تعزیه دهند آورده اند که چون روح بندهٔ مؤمن از بدن مفارقت
نماید کرام الکاتبین خواهند که بر آسمان بر گردند خطاب آید که ای فرشتگان آسمانها پرست
کشما بار کرده و در قبر بندهٔ من روید و مونس وی باشید که او در قبر تنهاست و هر عمل
پسندیده که بندهٔ من قیام نموده و آنکه عبادت نموده ثواب آن را در نامهٔ عمل او
بنویسید تا آن زمان که اسرافیل صور در دمد و خلایق از قبر محشور کردند آن روز آن فرشتگان
بازوی آن بنده را گرفته و بمقتضای خطاب ادخلوها بسلام آمنین آن بنده را به بهشت
فرود آرند و بدرجات علیه داخل کردانند و مونس بالمعنی در قبر لطف و عنایت حضرت
جلال احدیت باشد چنانچه در خبر است که چون بندهٔ مؤمن را اینجا گذاشته بسپارند حق سبحانه
و تعالی قبر وی را منقش کردانند تا بنده از دروازه لحد دوستان و خویشان من بزودی از
صحبت من برگشته و زمانی بر سر خاک من توقف ننمودند و باندک زمانی مرا فراموش
کردند پس از همه دلکنده و نا امید شده و روی بدیوار لحد آورد و فرمان حضرت
خداوند جل جلاله بفرشتگان در رسد که ای ملائکه بندهٔ غریب مرا که در اینجا گذاشته
تنها خفته و دل از خانمان و یاران و دوستان برگرفته و بر کرم و عنایت ما دلبسته بعزت
و جلال قسم که مادر و مهربان فرزند شیر خوارهٔ خود را چنان ننوازد که من امروز این بندهٔ غریب
خفته

خود را در اینجا گذاشته بنده از زمین ملائکه چون این بندهٔ ذلیل و عاجز پروری را شاد کنند
کویند خداوندا ما را اجازت فرمای تا از صومعهٔ عبادت خود اینجا این بنده فرود آییم
و مونس وی باشیم رضوان کوید الهی ما را اجازت ده تا دری از بهشت در قبر این بنده
بگشاییم و دستهای ریحان و نجز روح و راحت در لحد وی افشانیم فرمان آید که ای ملائکه
این بنده که در دنیا زنده بود و انس او بیاد من بود و آرام دل و نام من بود امروز شما
نیز بحال خود باشید که من خود مونس بندهٔ خود تا قیامت خواهم بود که انسه مونس کل وحید
بس کسی که منم مونس تو اندر گورع در آن زمان که از دکان و خانه نفورع و در آن زمان
که چراغ لحد تو را بنشاندع چه هراسی که برآید از مردگان قبور **باب ۴۲ در ثواب تعزیه
دادن و در اخبار آمده** که هر که ماتم رسیده و مصیبت زده را تعزیه دهد و دلجویی کند
و غم از دل او برد حق سبحانه و تعالی او را در روز قیامت در دقیقه که هر کس با ماتم خود در مانده
باشند بشارت نجات رسیده از هول و فزع روز محشر دلداری دهد و در خبر آمده
که هر کس دل محزونی را شاد کرده اند و او را به دلداری از غم برهانند حق تعالی امیر باید که ای
بنده تو با این عجز و ناتوانی که منهی خود مخلوقی را شاد کردی و از غم بر آوردی و من بقدرت
خداوندی ترا چنان شاد کردم که هیچکس قدرت بر آن نداشته باشد و الحاصل انواع تسلیه
و تعزیه و نقل غرایب وقایع و بدایع سوانح عالم که آن موجب تسلی خاطر باز ماندگان
و دریافت ایشان مواد بیقراری زیارت مقابر فرمودن و آثار مردگان را یاد نمودن
دخلی عظیم دارد و مداومت بر ادعیه و اذکار حسنه دیدن بهشت عزیز و شنیدن کی ال

وجواب بهجی که در کتاب ادعیه مذکور است اثر عظیم دارد و در وقوع ملاقات تمام تسلیه
تمام می بخشد خصوصا اگر بیت در ارض حضرت ولیه از حضرت الهیت باشد و از خصوصیت
ماتمزده از مهلکه ابیه نجات می یابد و از جزع و بیقراری رو برمی تابد و از نوادر
حکایت که مولف مشاهده نموده یکی این است که در سال هزار و چهار صد و هفت در شهر
قزوین جوانی بود از اکابر روزگار که در سلسله سادات عظیم الشان نهایت مقدار
و اعتبار و در ممالک ایران بجامعیت کمالات صوریه و معنویه کالشمس فی نصف
النهار اشتهار داشت و در خوبی یگانه جهان نامش میرزا نعیم و لقب میرمیران
که در حسن و جمال سپر انداخت حضرت ... الجلال ... و در لطایف لطافت شمایل نطقه
از زبان کا درت ... آن لال قامت او سروی در ریاض حسن ... بسیار خوب رسته ... شاخ
گل در گلشن محبوبی چهره با آب زندگانی شسته تبارک الله از آن جمال که چشم خلق زمان
در درک وقایع اسرار آن چهره بود تعالی الله از آن حسن و کمال که حیرت دیدیان
عهد را دل بر آتش شوق مطالعه انوار آن بریان ع ماهی که آفتاب ببیند اگر رخش
از شرم خانه را به درپس بدر برد ... عکس جمالش دهد فروغ ع هرگز خیال جنت
فردوس در دل کسی نرود عجب آنکه چنین جمال مطهر کا ... بشری کشته مطلع
انوار قابلیت انسانی بود و در فنون علم عقل ... نقل بر مسند افاده جا داشت و در ...
استعداد از حسن خط و صورت و طبع نظم و نثر و شعر و غیره در درجه اعلی
بمکارم اخلاق آینه شعور روحانیه بود و بجاهد اطوار حفظ ... سبحانه افاض الله

علیه شآبیب الغفران

علیه شآبیب الغفران ا رنجوان از قضای فلکی رخت بعالم آخرت کشیده و اهالی از خامه
کاندت این نشر روا بهر ... موجبه مقعه صدق کردید پدر و مادر ... جگر
که عالم باین اشیای جمال او روشن بود و بجز از ... زندگی بهره نداشتند چگونم که
چه دیدند و چه تصور کنم که چه کشیدند شهری در آن ایام در آتش حسرت شد و عالم از حرارت
شعله جگر چاک چاک افروخته شد و بعد از انتشار خبر فوت او شهرها ماتمکده شده
تا بعضی چه رسد و بعد از استماع این واقعه هر دلی آتشکده بود تا با آشنایان ... چه
رسد و از شور که مولف در شرح واقعه فوت گفته این بیت در جای تحریر بخاطر رسیده
در ان ... بود ... وحشت کربلا الغرض بعد از التهاب نایره
فراق و احتراق مادر بیچاره که همان فرزند پیش نداشت و مدتها در آتش هجران ... سوخت
شنیدم که شبی همان جوان در خواب دیده بنصیحت و دلداری او ترک ناله و زاری
نمود و سبب نجاتش از مهلکه فزع هم روح مبارک آن یگانه آفاق بود و در مصباح کفعمی
آورده که هر که خواهد میتی را در خواب ببیند باید که بر ... بخواند و در وقت خفتن
سوره و اللیل و الشمس و انا انزلناه و قل یا ایها الکافرون و توحید و معوذتین سه
بخواند و بعد از آن صد مرتبه سوره قل هو الله احد را بخواند و بعد از آن این دعا را بخواند
اللهم انت الحی القیوم الذی لا یوصف و الایمان یعرف منه ... بدت الاشیاء
و الیک تعود فما اقبل منها کنت ملجاه و منجاه و ما ادبر منها لم یکن له ملجا و لا منجا
منک الا الیک اسئلک بسم الله الرحمن الرحیم و اسئلک بحق حبیبک محمد

صلی الله علیه وآله و خاتم النبیین و بحق علی سید الوصیین و بحق فاطمة سیدة نساء العالمین
و بحق الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة ان تصلی علی محمد وآل محمد وان ترینی
ههنا فی الحال التی هو فیها و این عمل در کتاب مذکور بچندین قسم منقول شده و بنوع
اکمل که بسرعت اثر بتجربه رسیده بود و بی تکلف نموده مسطور شد و مؤلف بیچاره که
در درد فراق بسیاری از عزیزان بارها آتش بیقراری سوخته اضطراری را بجدی تجربه کرده
که شنیده اند در تصحیح و تقریر سرعت تاثیر چه عبارت بکار برد و کدام تاکید و مبالغه بعرض
اورد که بسم الله امتحان کن **باب ۲۷ در ثواب صبر بر حکم خدا در بلاها** سنت است ماتم زده
و مصیبت رسیده را تا بصبر کردن و جزع نمودن و بقضا در رضا دادن و حمد و شکر الهی را بجا آوردن
و در وقت هجوم غموم و احزان یاد مصیبت ارتحال سید آخر زمان و واقعه هایله شاه
اولیا و حسن مجتبی و مصیبت حضرت سید الشهدا و قضیه کربلا و سایر شهدا نمودن
که تا فلک نیلگون در مدار است و مانند آن واقعه ندیده و تا آسمان سیار است هیچ
گوشی هیچ زمانی مثل آن نشنیده . زیرا که با ملائکه زمین و آسمان زمین واقعه و ماتم
محمد باقر علیه السلام فرموده که سخت ترین جزعی آنست که باواز بلند گریه و شیون کند و فریاد
و واویلا زنند و طپانچه بر رخساره و سینه زنند و موی بر کنند و اینها همه بدعت است و هر که
در مصیبتی صبر کند و انا لله وانا الیه راجعون بگوید خدای عز و جل بجا آورد و بتحقیق که راضی
شده بانچه خدا کرده و مزد بر خدا است و هر که چنین نکند قضای خدا بر او گذشته است و او
مذموم است و مزد او ناچیز و نابود شده و هم آنحضرت علیه السلام فرموده که هر بنده که بمصیبت
مبتلا شو

مبتلا شود و در آن وقت بگوید انا لله وانا الیه راجعون و در وقت ناگاه رسیدن
آن مصیبت صبر کند مگر که حق سبحانه و تعالی می آمرزد گناهی که در گذشته عمر از او سر
زده باشد و هر گناهی که از او صادر شده در مابین زمان مصیبت و این وقت که یاد
آن کرده حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که یاد مصیبتی اگر چه بعد از مدتی باشد و بگوید انا
لله وانا الیه راجعون الحمد لله رب العالمین اللهم اجرنی علی مصیبتی واخلف علی افضل
منها او را هست از اجر و ثواب آن مقدار که در اول بار وقوع آن بلا و مصیبت حاصل
بود و صاحب عدة گفته که جناب امام جعفر صادق علیه السلام را پسری بود بیمار و ما بعیادت امام
زاده رفتیم دیدیم آنحضرت را که بر در سرا مهموم و محزون ایستاده گفتیم فدایت شویم حال
صبی چون است امام زاده فرمود که بخود مشغول است پس بدرون سرا رفت بعد از ساعتی
نزد ما آمد و دیدیم رنگ و روی مبارکش شگفته و آثار حزن و تغیر از بشره همایونش رفته
دانستیم که طفل بیمار صحت یافته پس عرض کردیم که احوال کودک چون است فدای تو
شوم فرمود که براه خود رفت یعنی اجابت حق نمود گفتیم که فدایت شوم کردم در وقتی که
او زنده بود تو مهموم و محزون بودی و در این ساعت حال شما را بر عکس حالت اول می بینیم
وجه این چیست امام علیه السلام فرمود که ما اهل بیت پیغمبریم جزع ما اظهار ملال میکنیم امر او
پیش از مصیبت و چون امر خدای بوقوع انجامید راضی میشویم بقضای او و تسلیم میکنیم
امر او را ~~پس از مصیبت و چون امر خدا~~ و در خبر آمده است که هر که زن فرزند مرده
را تعزیه دهد و دلجوئی کند خدای تعالی او را روز قیامت در عرصه محشر در سایه خود جا بخشد

و در کشف حکایت خود که در آن روز هیچ سایه نیست مگر سایه لطف الهی حضرت صادق ع
فرمود که هر که بگذرند پیش از خود با فوت نفرستند برای او بهتر است از هفتاد فرزند که
بعد از خود بگذارد که همه ایشان بر مرکب سوار شده در راه خدا جهاد کنند و هم آن حضرت
فرموده که شش چیز است که بعد از وفات بمومن ملحق میشوند و باو میرسند یکی فرزندی
که بماند و برای او استغفار کند و مصحفی که بعد از خود بگذارد و درختی که بنشاند و آبی که جاری
سازد و چاهی که بکند و سنتی که از او بماند و مردم بآن عمل کنند و حضرت باقر ع فرموده
که فرزندانی که در حیات والدین بمیرند حاجب و مانع ایشان را از آتش دوزخ
بفرمان خدای عز و جل و حضرت صادق فرموده که چون مومنی بمیرد خدای عز و جل فرشته
را بفرستد بسوی هر کس از بازماندگان آن میت که دوست او بیشتر و برابر درد آورده
پس آن فرشته بفرمان خدا دل آن دردمند را مسح میکند و کم اندکی و بیقراری اندوه
و ماتم را از دل میبرد و اگر چنین نبود دنیا آباد نمیماند مغفور صفایی گفته که مرا پسری نهایت
محبوبم بعد از فوتش اندکدار غم و اندوه بر من راه یافت که بر عقل ضعف
رسیدم و شکایت بامام جعفر صادق ع کردم آنحضرت فرمود که هر گاه ترا از این
باب اندوه رسد اشک چشم خود ببار که آن اندوه تسکین میشود **حکایت** ع در
آثار آمده که یکی از عباد امت پیشین را دو پسر بود و هر یک در خوبی نهال از گلشن
لطافت قد کشیده و در محبوبیت گل از گلزار صباحت دمیده روزی آن عابد بذبح
گوسفندی قیام نمود و بعد از فارغ شدن بکار عبادت رفته بوظایف پرداخت
وحیله اش

وحیله اش مادر فرزندان به پختن نان و گوشت مشغول گشت برادر بزرگتر کارد را برگرفته
برادر خود را گفت تا ترا بنمایم که پدر گوسفند را چگونه ذبح کرد پس کارد را بنادانی بر حلق
برادر گذاشته و آن بیگناه را ذبح نمود چون مادر بیچاره آگاه شد فرزند از بیم بر بام
مطبخ برآمد و روی بجانب مادر داشته گریزان بعقب میرفت که ناگاه از روزنه
بام بمیان تنور سوزان افتاد که آتش مشتعل بود و تا رسیدن مادر او را در آتش سوخته
جان بداد زن بیچاره لحظه حیران مانده و بعد از آن بصبر جمیل رضا بقضای خدا داده
دو جگر گوشه مظلوم مرده را در زاویه خانه مخفی ساخت و بلوازم تهیه ماکول بجهة شوهر
پرداخت که قبل از اکل خاطر او افسرده نگردد القصه بشر دلی صبر و شکر نموده طعام را بشوهر
خورانیده بعد از کشف قضیه از نهایت صبری که آن مرد به پیش گرفت حق تعالی به پیغمبر
آن زمان از این واقعه اعلام نمود و بحکم نبی مادر و پدر دعا فرمودند و خدای کریم هر دو
طفل را زنده ساخته و بایشان هدیه داد **باب ۲۵ در ثواب غزا و جهاد و شهادت**
حق سبحانه و تعالی در سوره آل عمران فرموده و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل
احیاء عند ربهم یرزقون تا لا یضیع اجر المؤمنین و خلاصه معنی آیات آنست
که مپندار و گمان مبر ای رسول خدا یا ای شنونده یا ای آدمی آنان را که در راه خدا کشته
شده اند مردگان یعنی ایشان را مرده مدان بلکه آن گروه زندگانند در نزد علم
خداوند و نزد لطف و رحمت او روزی مییابند از نعیم بهشت هر بامداد و شبانگاه
بقولی در قبرهای خویش از نعمت جنت مرزوقند و شاد میشوند بآنچه خدا داده

ایشان را از فضل و عنایت خویش از اقسام نعیم بهشت و ثواب و اجر و کرامت و استبشار
بنمایند به برادران ایشان که عنقریب شهادت یافته نزد ما خواهند آمد و این درجات که ما
یافته ایم خواهند یافت و استبشار می نمایند با آنکه برای ایشان ترسی نیست و اندوهگین
نیز نخواهند بود و شادی می نمایند به نعمت و بخشایش و فضل خداوند و بآنکه خدا ضایع نمی کند اجر
مؤمنان را و حضرت امام بحق ناطق ابی الحسن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که گفت چون غازیان عزم سفر غزا کنند و همت بر آن گمارند می نویسد خدا برای
ایشان برات آزادی از آتش دوزخ چون کارسازی سفر جهاد کنند بگویند برایشان
دیوارها و خانها و بیرون می آیند از گناهان چنانکه بیرون می آید از پوست دم مار می
کرداند خداوند عز و جل بر مردی از ایشان چهل فرشته که او را نگاهبانی کنند از اطراف
شش جهت و هیچ حسنه نخواهد کرد مگر آنکه اجر آن برای او مضاعف خواهد گشت و نوشته
میشود برای او هر روزی عبادت هزار مرد که بندگی خدا را هزار سال کرده که هر روزی
سیصد و شصت روز [illegible] باشد و هر روزی از آن مثل عمر دنیا چون بحضور دشمن
برسند علم اهل دنیا منقطع خواهد شد از ادراک آن ثواب که خدا برای ایشان
مقرر کرده و چون با اعدا مبارزت کنند و دستهای ایشان [illegible] و بلاها بلند
شود و صداها [illegible] فرو گیرند فرشتگان غازیان را به بالهای خود و دعا کنند
و بخواهند از خدا برای ایشان نصرت و ثبات را و منادی از جانب خدا ندا کند
که بهشت در سایهٔ شمشیرهاست پس در هنگام طعن و ضرب بر شهید گواراتر
باشد

باشد از آب خنک بر تشنه در روز گرم و چون شهید از مرکب در افتد بطعنی یا ضربی
بزمین نمی رسد تا خدا زوجهٔ او را از حور العین بنزد او بفرستد [illegible] پس مژده
دهد آن حور او را بآنچه خدا مهیا کرده برای او از کرامت و چون بزمین رسد زمین
بگوید مرحبا ای روح پاکیزه جدا گشته از بدن پاکیزه بشارت باد ترا که بدرستی که مر ترا است
نزد خداوند آنچه هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر هیچ خاطر بشری خطور نکرده
و خداوند عز و جل بگوید من خلیفه و جانشین اویم در اهل او و بازماندگان او و هر که
ایشان را خشنود گرداند مرا خشنود کرده و هر که ایشان را غضبناک کرده مرا غضبناک کرده
و خداوند عز و جل بگرداند خوشنود و روح این شهید را در حوصلهٔ مرغی سبز که سیر کند در بهشت
هر جا که خواهد و بخورد از میوه های آن و پناه ببرد روح آن بر قندیلها طلا معلق از عرش و بدهند
هر مردی را از شهدا هفتاد غرفه از غرفهای فردوس که وسعت هر کدام هر غرفه بقدر ما بین
صفا و مروه باشد و نور آن پر کند ما بین خافقین یعنی مشرق و مغرب را و در هر غرفه
هفتاد در باشد و بر هر دری پرده ای از طلا و نقره و در هر غرفه هفتاد خیمه باشد و در هر خیمه
هفتاد تخت باشد از طلا که قائمها و پایهای آن از زر و زبرجد باشد و همه موصل و [illegible]
یافته بقبضهای و پارهای زمرد و بر هر سریری هفتاد فرش کنند که ضخامت هر فرشی چهل [illegible]
باشد و بر هر فرشی زوجهٔ از حور العین که همه ایشان عُرُب و اتراب باشند یعنی مهربان و عاشق
و بازی کننده با شوهر و همه در سن با یکدیگر و با شوهر و هر زوجه را هفتاد هزار غلام و کنیزک
خدمت کننده و سفید رو و بر آن حوری [illegible] با تاج زمرد و [illegible] و بر گردن ایشان [illegible]

در دست ایشان کوزه و ابریقهاست و چون روز قیامت شود بانک کند که بجان محمد صلعم در قبضهٔ
قدرت اوست که ایشان را بهشتها بحشر درآیند که اگر پیغمبران بر سر راه ایشان باشند هرآینه
برای ایشان پیاده شوند بسبب آنکه نور و بهائی که در ایشان می بینند و بهمین دستور شهدا
بیایند تا بنشینند بر موائد و خانها از جواهر و هر مردی که از ایشان شفاعت کند هفتاد هزار
کس را از خانواده و خویشان و همسایگان خود و بجائی رسد که همسایه با هم خصومت
کنند که کدام نزدیکتر است پس بنشینند شهدا با من که محمدم صلعم و با ابراهیم علیه السلام بر مائدهٔ
خلد و نظر کنند بسوی الله تعالی هر روز صبح و شام و در سورهٔ نساء در تفسیر فضل الله
المجاهدین علی القاعدین مذکور است که فضیلت مؤمن مجاهد در راه خدا با اعدای دین
بر مؤمن قاعد هفتاد درجه است که ما بین هر درجه تا درجهٔ دیگر مسافت هفتاد خریف است
و مسافت هر خریف ظاهرا هفتاد سال براه اسب نجیب اصیل کوچک شکم در رفتار
جلدتر از انواع فرس است و باید دانست که شهادت کامله عبارت از آن است که غازی
مجاهد در معرکهٔ جنگ در حضور امام مفترض الطاعه یا نایب ثابت النیابهٔ او کشته
شود و اگر زخم مهلکی یافته از معرکه برآید و در خارج آن وفات یابد حکم شهید معهود ندارد
یعنی او را غسل باید داد و کفن پوشانید و نماز گذارده دفن باید کرد بخلاف آنکه
در معرکه بمیرد که بی غسل و کفن همچنان با جامهٔ خونین نماز بر او گذارده دفن میتوان کرد
و شهید بمعنی ثانی نیز در درجه با او مساوی است اما مرتبهٔ شهادت کامله ندارد و وجه تسمیه
مقتول در راه خدا بشهید آنست که مشاهده اقصی مراتب بذل نفس در راه حق نموده جان

در این راه

در این راه داده باشد و در معرکهٔ جان بازی و مهلکه جوب کرده یا آنکه بشهادت در حقیقت
ایمان بر وجه اکمل که تسلیم جان است قیام نموده و با آنکه بسبب قرب و منزلتی که یافته گواه
بر سعادت و شقاوت اهل محشر خواهد بود و در حدیث آمده که شهدا گواهان عدول
آخرتند و وجوه دیگر نیز گفته‌اند و در روایت آمده که مردن زن آبستن در وضع
طلق یعنی درد زاییدن و مردن مریض بمرض اسهال نیز حکم شهادت دارد و ایشان
با شهدا در درجهٔ شریکند و در خبر دیگر آمده که هر که بر سر حفظ مال خود یا محافظت ناموس
خود یا بر سر دفع ضرر از جان خود کشته شود او نیز حکم شهید دارد یعنی در ثواب بمرتبهٔ
شهادت است اما هیچیک از اینها حکم شهید معرکه ندارد و هر که در معرکهٔ جنگ با کفار یا با
مسلمانان از اصناف مخالف کشته شود داخل است اگرچه آن جنگ با کفار نباشد مگر آنکه
کفار یا مخالفی بر سر جمعی از مسلمانان آیند بقصد قتل و غارت که در این صورت بقصد دفع
ایشان برای حفظ مسلمین جهاد و غزا و قتال واجب است و اگر دشمن را بکشند غازیند و اگر
کشته شوند شهید مظلوم و ناجی و مثاب و علامت بعض طایفهٔ که علی بن ابی طالب را خدا میدانستند
و گروه خوارج هر یک از آن سه فرقه حکم کافر دارند

باب ۲۹ در ثواب کشته شدن بظلم

باید دانست که هر کس که مظلوم کشته شود خواه بسبب خشم پادشاه یا بزرگی یا طاغی
و خواه بکینهٔ دشمنی یا دوستی اهلی یا بتقصیر طبی یا بنوعی از اینها که بهر حال باشد مظلوم است
و کشندهٔ او ظالم است و مظلومیت او وسیلهٔ نجات آخرت او است و وارث او
اگر خواسته باشد از ظالم قصاص و انتقام یا دیه موافق حکم شرع شریف میتواند گرفت

دیگر آنکه از صریح اخبار مستفاد است که هر که بظلم و بخلاف حکم شرع شریف مؤمنی را
بکشد مدت صد سال آخرت در آتش جهنم خواهد سوخت و در قرآن مجید است که من یقتل
مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه واعد له عذابا
الیما هر که بکشد مؤمنی را دانسته جزای او جهنم است که دایم در آن خواهد بود و غضب کرده
خدا بر او لعنت کرده او را و آماده و مهیا کرده بنده برای او عذاب عظیم و در وقت عهد
بر قاتل سه حق ثابت میشود یکی حق الله که در دنیا کفارهٔ آن یک بنده آزاد کردن و دو ماه
روزه گرفتن و شصت مسکین را طعام دادن و یکی حق وارث مقتول که آن بقصاص رفع
میشود یا اخذ دیت اگر بآن راضی شود و سیم حق میت که در روز قیامت حق تعالی خود
آن را محاکمه نموده صاحب حق را بحق رسانیده و از حسنات و اعمال صالحهٔ قاتل حق مقتول را
خواهند داد و در سورهٔ فرقان مذکور است که یوم یعض الظالم علی یدیه الایه در روز قیامت
بدندان بگزد ظالم هر دو دست خود را و گوید کاش سخن رسول خدا را می شنیدم و خلاف فرمودهٔ او نمی
کردم و در روایت آمده که ظالم از غایت پشیمانی و ندامت در روز قیامت هر دو دست را
بخاید و تأسف تمام بخورد و دستهای او تا مرفق بدندان کنده و پاره پاره خورد شود دوباره
در ساعت آنچه نابود شده بروید و بهمین طریق هر بار که بخورد بدستور اول رسته شود و
بعد از این عذاب حق تعالی انتقام مظلوم از ظالم بکشد و بهر عنوان ستمی که از او بآن بیچاره
رسیده از او بستاند برای صاحب حق بگیرد و اگر مظلوم رضا ندهد از حسنات و اعمال
صالحهٔ ظالم او را الحق کرده بنده بحق خود رسیده و از حضرت پناه صلعم روایت که در روز قیامت

مظلوم

مظلوم بعجز و زاری گریبان ظالم خود را گرفته بصحرای محشر و در دیوان حساب آورده بحضرت
الوهیت نالیده و داد خود از ظالم بخواهد و بیقراری و زاری کند از جناب رب الارباب
فرمان آید که ای بندهٔ مظلوم من مثل تو مخلوق عاجزی بر تو ظلم کرده و دل مجروح دارد که امان
لحظه داد تو را از او خواهم گرفت و انتقام تو را از او خواهم کشید و اگر تو را بحق خود نرسانم
و داد تو نگیرم پس شایستگی خدائی ندارم از این قرار در بر ظالمان امت که بر آل محمد ظلم
کرده اند و بر آنان که در صحرای قیامت خصم ایشان محمد المصطفی صلعم و علی المرتضی و دادخواه
او فاطمه زهرا باشد بیت فریاد از آن زمان که جوانان اهلبیت گلگون کفن بعرصهٔ محشر
قدم زنند و از تقریرات سابقه مفهوم شد که حضور در معارک قتال با رجال مسلمانان
بضرورت شرعیه در غیر صور مذکوره محض معصیت است و قتل ایشان موجب خسران ابد
و کشته شدن در آن سبب شقاوت سرمدیست و بوجه آنکه در پادشاه اسلام و
سلطان وقت عاصی شدن و از فرمان او بیرون رفتن و فتنه و فساد در مملکت انداختن
سبب چیست قتال اهل بغی است و دفع این طایفه موجب رفاهیت مسلمانان و امنیت
بلاد و ترقیهٔ عبادات و اطاعت اولوالامر از جملهٔ واجبات است و امثال این
سخنان همه از توهمات نفسانی و تخیلات شیطانیست زیرا که اولوالامر از جمله در
حقیقت ائمه اهلبیت اند و در این اوان سلطان العادل مطاع صاحب الامر علیه السلام است و در
زمان غیبت او که زمان تقیه و حکومت [illegible] است جهاد کفار را اصلا صورت مشروع ندارد و کیف
قتال رجال مخالفین و خونریختن هیچ کلمه گو روا نیست مگر بسبب ارتداد از دین یا قود شرعی که بر حسب

شقاوت و در این نشأه بیتم و خسران است **باب سیم در بیان مجاهدهٔ نفس و جهاد اکبر**
باید دانست که شرط عمدهٔ تحصیل سعادت ابدیه و حیات سرمدیه منحصر است در رفع دشمنی
که مانع وصول باین مقصد باشد که آن نفس است که بفحوای اعدی عدوک نفسک
التی بین جنبیک دشمن تر دشمنان است و شیطان که بوادی فبعزتک لاغوینهم
اجمعین از بدو فطرت آدمی کمر اضلال و اغوای او بسته و کوشش در اهتمام باین امر نموده
و دفع این دو عدوی بزرگ موجب سلامتی نفس انسانی از آفات شقاوت جاودانی
و وسیلهٔ تمتع او بلذات حیات جاودانی است و معرکهٔ قتال و میدان جدال این دو خصم
تا آل عرصه آرایش زهرات عالم جاه و فریب و ساحت سرکشی شهوات محرمات دنیاییه
ندامت انجام است که چون نفس اماره و رقایب سپاه و داعی وساوس و هواجس بجای خود
قرار کرد و لشکر ضلالت اثر مناهی و ملاهی را بلباس زخارف انما الحیوة الدنیا
لعب و لهو آراسته بر در دار شفاه هوس و شیب بود از معرکه اعوجاج صف صف بازدارد
و فرمان فرمای جنود شقاوت و رهبر را که ابلیس پر تلبیس است با ابالسه و اعوان نفوس جنود آن
و دایم اخلاق سیئه را در این مهم خطیر و کار گذار این امر کبیر ساخته بر سر نفس ناطقه و انصار
او تاخت آورد مرد میدان و مردان مرد و نشئهٔ پهلوان باید که دست در رکاب ان الله
یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا در زده و سلاح و فلاح استعینوا بالصبر در بر کرده
بر پای [illegible] و ثبات نشسته در برابر حملهٔ دشمن بقوة و ما النصر الا من عند الله در
آمده حمایت و نصرت الهی را مقدمه بخشش و اخلاق حسنه را لواحق و فاتق سیئه مرغیات
موثبات

مثوبات که ان جندنا لهم الغالبون عبارت از ایشان است سازد و بجوار کانهم بنیان
مرصوص و صعوبت و فرصت بیابد که کانه بر سر شیاطین اعداد تا ر و دنیان متنخرهٔ [illegible]
شیطان رجیم بقلب سلیم بر انداز و تا در شمار لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله تواند فاستبشروا
ببیعکم را افراز و برای تنبیه بر این معنی در آخر سورهٔ عنکبوت نازل شد که والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا محققان گفته اند که مراد این است که آنانکه جهاد کرده اند با نفسهای
خود در دفع هوای آن و اجتهاد نموده اند در تحصیل رضای ما که خداوندیم مداومت بر سلوک
سبل طاعات و قربات و مجانبت اسباب مناهی و محرمات برای رغبت در ثواب
و خوف و رهبت از عقاب هر آینه هدایت کنیم و راه می نماییم ایشان را بهر چیزی که ثواب
ما رسد و توفیق دهیم برای زیادتی طاعات و حسنات و افزونی خیرات و قربات مر
آوریم ایشان را و در این نشأه براه استقامت که صراط الله است و در آخرت براه بهشت
برهنم و ان الله لمع المحسنین اهل تحقیق بر آنند که جهاد اکبر که در روایات و اخبار
و اشارات و آثار ترغیب بیشمار در رعایت آن واقع شده همین جهاد نفس است زیرا
که در دفع دشمن ظاهر حیات فانی للبدن است و در محاربهٔ خصم باطن بقای ابدی و فوز بیکران
جاودانی متصور است و مقتول کافر کشتهٔ دشمن ظاهر است و قتیل جهاد شهید تیغ
محبت در مصابیح القلوب آورده اند که در روز قیامت چون شهیدان راه خدا از زمین حشر
محشر با اعزاز و اکرام بجانب جنان خرامند و قدم بر درجات اعلا نهند بر ترزان نظر
ایشان بر گروهی افتد که در غرفات بهشت و قصور جنت برشته عزت و ناز و نعمت

احترام داعیه زنده چشم تماشا بر راه بهشتیان نهاده اند شهدا از روی حیرت و تحقیق
ترک راه رزه رده حد مناجات کنند که خدایا ما در دنیا برای حمایت دین پیغمبر تو و
تقید رضا و خشنودی تو فرزندان خود را یتیم ساختیم و زنان خود را در بیوگی بلا و بیچارگی گذاشتیم
و خود را در مهلکه جان بازی انداخته سر و مال در راه خدا باختیم آیا این طایفه کیستند
که پیش از ما در منازل جنان با این عزت و فراغت در آمده بر معارج قرب ساکن گشته اند
فرمان آید که ایشان جماعتی اند که در دنیا ما ایشان را ابتلا به بلاها ساختیم و بورطه بلاها شان
انداختیم بهیچ وجه خلاف رضا ما نکشیدند و با نفس و شیطان همیشه جهاد کرده مرتکب معاصی و مناهی نگشتند
و هرچند بلا بر ایشان سخت تر و عرصه صبر و شکیبایی تنگتر شده و دشمن بر ایشان بیشتر دست یافت
پای ثبات در راه رضاء ما بیشتر فشردند و سینه را سپر بلا ساخته نفس و هوا را جواب گفته راه
عشق ما را چنانکه باید سپردند شما یکبار در مدت عمر خود جان در راه ما باختید ایشان هر دم
تازه خود را در بوته بلا ما گداخته و خود را کشته تیغ امتحان ما ساختند شما بر ضرب دشمن
یکنوبت صبر کردید ایشان بارها بر زخم دوست تیغ درد دیده کشته گشته و شنیده و ایشان
شهید دوست اند چون کشته شوند از این ماد که ماند این کشته دشمن است و آن کشته دوست
از خاتم المجتهدین بهاء الدین عاملی قدس سره منقول است که در ایام سیاحت در شهر [illegible]
گذر افتاد که با محنت ایزد [illegible] و مشقت [illegible] بدست خود آنها [illegible]
[illegible] آورده و هرچه [illegible] سیاحت واحد [illegible] من از غایت
حیرت و نهایت و تعجب با لحاح و ابرام تمام از او وجه این سر را پرسیدیم بعد از

مضایقه تمام لاعلاج گشته گفت روزی در میان دکان به بیان عمل مشغول بودم زنی صاحب جمال
از من به نهایت عجز سؤال نمود من بمقتضای بشریت شیفته حسن و ملاحت و دلباخته او شدم
گفتم تا مطلب من از خود روا نکنی سؤال تو با جابت مقرون نشود القصه بعد از مدافعه تکرارات
و ممانعه بدفاعات آن عاجزه از غایت اضطرار و شدت کار بناچار تن در داد و من او را
بخلوتی بردم و بعد از رفع حجاب و شروع در تفصیل مطلب آن زن گفت ای فلان من چون از
شدت فاقه و صولت جوع بهلاکت رسیده ام و برای ترحم بر [illegible] خود [illegible] سؤال خود مرتکب
سؤال گردیده ام و بحال بیچارگی که میبینی درمانده ام و از برای [illegible] مرتکب این
معصیت عظمی و مباشر این فاحشه کبری نشوی از خدایی که بر من و تو ناظر است و [illegible] تعیم
نزد ما حاضر است شرم بدار و بر تن بیچاره خود رحم کرده آتش [illegible] خود [illegible]
غضب قهاری مسوز و پرده ناموس مرا بدست وقاحت مدر و [illegible] بر [illegible] من
خود مپسند از چون سخنان آن مستوره پر با محض رضای خدا در وجود در ساعت [illegible]
مرد و دست از آن اراده کشیدم و [illegible] آگاه دل گفت ای کمال
که تو برای رضای خدا از این معصیت باز ایستادی و در چنین ورطه نفس خود را
ادب کرده هوا را یاد داده دست بدعا بردار که وقت اجابت است تا من در حق
تو دعا کنم که حضرت ارحم الراحمین است بیشک مستجاب میگرداند پس آن [illegible] دست
دعا بحضرت کبریا برداشته گفت الهی چون بنده بیچاره محض برای رضای خدا
از سر این فعل شنیع درگذشت و باب حیا آتش شهوت [illegible] فرو نشاند تو نیز

بفضل و کرم خود در دنیا و آن وقت آتش را بر او سرد و سلامت گردان و در جهان باتش میسوزان
القصه از آن روز آتش دنیا بر من سرد شده تا امروز احساس الم نکرده ام و از درد آن
او بهیچ وجه نمرده ام و امید میدارم که در آن وقت نیز با آتش عذاب الهی نسوزم و بتاب غضب
ربانی نگدازم **باب ۱۳ در ثواب مرگ فرزندان و اقارب و احبا در قرآن مجید در سوره
مذکور است** که ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع تا آخر آیه می آزمایم و مبتلا میسازیم شما را
بترس و گرسنگی و تلف مال و نفس و تلف مال و نفس و تلف ثمرها و بعضی آن گفته اند
که مراد بثمرات در این آیه فوت و طلب فرزندانست که میوهٔ دل باغ مادر و پدر
و روشنی چشم و چراغ بصر اند زیرا که مثال شده میوه بنده است و در تلو این عبادت
مذکور است که بشّر الصابرین الذین الخ مژده ده ای محمد صبر کنندگان را که هرگاه
برسد ایشان را مصیبتی و بلیتی و محنتی در آن هنگام طریقه صبر و شکیبائی پیش گیرند و رسم جزع
و بیقراری بگذارند و بگویند از روی اخلاص در اعتقاد که ما از آن خداوندیم و بکنند بندگی
در بندیم و مالی جز او ثواب او بار گردند کافیم انا که در وقت وقوع مصیبتی این سخن
گویند بر ایشان صلوات و درود و ثنا و رحمت است از پروردگار ایشان و بر ایشانست
رحمت و نعمت عاجل و آجل و ایشانند هدایت یافتگان و در خبر آمده که هر که در وقت
مصیبت بگوید انا لله و انا الیه راجعون حق تعالی جزای مصیبت او بخشد و مبدل خواهد
گرد و عاقبت کار او را نیک خواهد گردانید و در عوض آنچه از او رفته بجای او چیزی
که خود بآن راضی و خوشنود باشد باو خواهد بخشید و حضرت صادق ع فرموده که رسول خدا ص

فرموده

فرموده که چهار چیز است که هر که آنها را دارد خدا او را از اهل بهشت بنویسد یکی
آنکه اعتصام و تمسک کارهای او باشد که شهادت لا اله الا الله دویم آنکه هرگاه خدا
باو نعمتی دهد و بگوید الحمد لله سیم آنکه هرگاه گناهی بکند بگوید استغفر الله چهارم آنکه هرگاه
مصیبتی پیش او آید بگوید انا لله و انا الیه راجعون و در اخبار آمده که اول کسی که بکلمهٔ انا
لله و انا الیه راجعون تلفظ نمود حضرت امیر المؤمنین ع بود که در وقت شنیدن
شهادت برادر خود جعفر طیار رضا بقضای الهی داده و گردن تسلیم و صبر بر حکم خدای
نهاده فرمود انا لله و انا الیه راجعون و بعد از نزول آیهٔ سابقه در شأن آنحضرت
سنت شد که در باب مصایب و بلا در وقت جراحت با آنحضرت نموده این
کلام بر زبان برانند تا آنچه از ثواب و رحمت مقرر شده روزی ایشان گردانند
و در روایت آمده که فرزندی در خوردی بمیرد در روز قیامت بر در بهشت ایستاده
دست مادر را گرفته بجنت در می آید و در افضل درجات آن ساکن میگردد و رسول
خدا ص فرموده که خدا اکرم تر و رحیم تر از آنست که میوهٔ دل مؤمنی را ببرد و او را بداغ مرگ
او بسوزاند و بعد از آن او را عذاب کند و رسول خدا ص فرموده که چون حق تعالی
فرزند مؤمنی را میراند با وجود آنکه حق جل جلاله داناتر است که آن بندهٔ در آنحالت چه گفته است
مع ذلک خدای تبارک و تعالی میپرسد از فرشتگان که فرزند فلان بنده مرا از او گرفتید
او در آن وقت چه گفت گویند الهی حمد تو کرد و گفت انا لله و انا الیه راجعون حق تعالی
گوید ای ملائکه من میوهٔ دل و روشنی چشم او را گرفتم و او حمد من بجا آورده مرا ستایش

کرده بمن استرجاع نمود برای او خانه در بهشت بنا کنند و آن را بیت الحمد نام نهید و در روایت

حضرت صادق ع فرمود که ثواب مردن فرزند جنت است خواه والدین صبر کنند و خواه

جزع کنند و هم آنحضرت یا حضرت کاظم ع فرمود خدای عز و جل عجب میدارد از کسی که فرزندش

فوت شود و او حمد خدا کند پس خدای تبارک و تعالی میگوید ای فرشتگان من عبدی اخذت نفسه

و هو یحمدنی بنده مرا بنگرید که جان فرزندش را گرفته ام و او مرا حمد میکند و از حضرت سید عالم

مرویست که ان العبد اذا سبقت له من الله منزلة لم یبلغها بعمله ابتلاه الله فی ماله او ولده

او بدنه حتی یبلغه المنزلة التی سبقت له یعنی هرگاه بنده را پیشی کرده و سابق قسمت برای

او مقدور و مقرر شود از نزد الله منزلتی و مرتبه که آن بنده تنها بعمل خود بآن نتواند رسید

و آن مرتبه در عوض آن باشد که بنده بکرده و روی خود نتواند قایل آن گردید متبلا می‌سازد

خدای عز و جل او را در مال او بتلف و یا در فرزند او بمرگ و یا در بدنش بانزال اوجاع

و الم و امراض و اسقام تا بسبب تحمل مراتب شداید و بجهة صبر بر آن مکاره برساند آن

بنده را بهمان منزلتی که سابق برای او مقرر شده و در باب ثواب صبر بر فوت احباب و محنت

و فراق اقارب و اخلاء و تحمل شداید مفارقت و هجران ایشان احادیث و در

روایات بسیار رسیده منعر بر حصول اجر و ثواب بیشمار در طریق اهلبیت اطهار وارد است

و چندی از آن در باب صبر بر مصیبت سابقاً مذکور شد خدا را منم الاطاله بذکر باقی نپرداخت

از ان عقود در نظر عاقل صاحب بصیرت جلوه گر است که در هر سختی که آدمی را پیش آید و در هر

محنتی که با مراتب اعلا رو نماید و در نشئه آخرت آنرا البته عوضی بیابد چه خلاف آن مقتضای

قانون

قانون عدالت است که اجر و عوض زیاده بر مکروه عاید باشد و الا عبث خواهد بود و این

منافی عقاید و ادله که ثابت و قائم است و چون هیچ محنتی برابر مرگ فرزند که ثمرة الفؤاد

والدین است نیست لابد ثواب آن زیاده بر همه است بر السنه ارباب خبره دایر است

که در زمان پیشین مردی از ابرار دو فرزند داشت که هر یک در صباحت و ملاحت و جمال

و کلش خوبان را گلدسته بودند و در قابلیت کمال حسن مجموعه را سبز و نورسته از ازهار قضا

یکی از این دو نهال تحمل نکند در آفت فراسید و پدر خسته جگر با آتش مصیبت سوخته جز

صبر و رضا چاره ندید پس از چند روز مجمعی مشحون با عزه و احباء ترتیب داده بعد از رفع

خوان و حضور وقت حاضران از مشاهده جمال آن نونهال دیگر که چون شمع بر پا ایستاده

بود آن بیچاره در محفل بر پای خواسته از یاران و دوستان التماس آمین بر دعای خود نموده

در دعا این را بر زبان آورد که خدایا بحرمت آنانکه مقرب درگاه حضرت تواند از تو

در میخواهم که این ثمرة الفؤاد دیگر مرا که در رقبه حیات است بزودی بمیرانی و مرا بداغ و

فراق او در اندوه بگذار بعد از حیرت و منع حاضران در جواب گفت که دوش در خواب دیدم

که آن جگر گوشه ام که از دنیا رفته بر کنگره حصار باغ دلکش ایستاده مرا میطلبد و چنان دانستم

که آن بهشت موعود است بعد از آنکه قرة العین دست مرا گرفت تا بالا کشد عاجز شد

گفت ای پدر اگر برادرم اینجا بود دامن ترا دست گرفته باین منزل رفیع افزا میآوردیم

الغرض من دیدم که رحلت این فرزند وسیله کمال نجات منست بنا بر این وداع مرگ او را بر

بر خود آسان شمرده بهلاک او راضی شده ام القصه بعد از دعا آن بی قرار را این حضار

اهل غربت آن نو گل باغ دلبری بریاض جنت فرا میبرد پس از چند روز دل آن خسته جان نیز
رخت بمنزل آخرت کشید آفرین بر صبر و شکر آن کنیز بر چنان دل صد هزاران آفرین

باب ۲۳ در ثواب غربت و غریب باید دانست که مردن در غربت و ابتلا بانواع شدت در آخر
عمر وسیله نجات است و در اخبار ائمه اهلبیت وارد شده که هر مؤمنی که در غربت بمیرد
و بحسرت دیدار اهل و اولاد و اقارب در حجاب از دنیا برود حق سبحانه و تعالی گناهان او را
آمرزیده مستوجب بهشت میگرداند و در من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق ع روایت کرده
که نیست میتی که در زمین غربت که در آنجا گریه کنندگان بر او غایب باشند مگر که بر او
بگریند و هم درهای آسمان که عملش از آن صعود میکرده و آنچه با اوست بر او میگریند و حضرت
فرمود که چون غریب را مرگ در رسد بجانب راست و چپ بینی بکرد و کسی را نمیبیند
سر بسوی آسمان بر دارد خداوند عز و جل گوید که ای بنده من که التفات بکی میکنی و که را میخواهی
که برای تو بهتر از من باشد بعزت و جلال خودم قسم که اگر ترا از این بلیه رها کنم بطاعت
خود ترا باز خواهم گردانید و اگر بمیرانم بکرامت تو بازگشت تو خواهم ساخت و در
عدة الداعی مسطور است که در زمان حضرت موسی ع یکی از فساق بنی اسرائیل در فجور
و بیباکی آنقدر طغیان نمود که حضرت بموجب حکم الهی برای حفظ حرمت شریعت او را
از شهر اخراج فرمود آن عاصی بعد از آنکه چند روز در کوه و بیابان پریشان حال و سرگردان
گردید روزی از حال خود گذشته و بدرگاه الهی توبه نمود و مقارن این حال او در حالت وفات
رسید و دل بر مرگ نهاد و در محنت غربت بحسرت هر چه تمامتر جان بداد فی الحال وحی

حضرت

حضرت ذو الجلال بموسی ع رسید که یا کلیم اجاز روز تا دو قوم را بر داشته بفلان صحرا رفته که ما را ای حبیب
در آنجا مرده است و او را در آنجا دریاب و تجهیز او نموده و بر او نماز گذارده دفن کن حضرت موسی ع بموجب حکم
سماوی با جمعی از عباد بر وقت آن غریب مرده افتاده دیده او را نظر کرد و بعد و زر نوحه و ماتم جمعی که
بر دور او بودند بمراسم تعزیت قیام داشتند متعجب گشته از سر کار حیران شده بعد از تجهیز و تکفین از حضرت
ارحم الراحمین پیغام آمد که ای موسی در آن جهان فاسق است که ترا حکم تنبیه و اخراج او فرمودم اما چون
چون بتوبه و انابت بدرگاه من بازگشت و در وقت رحلت از دنیا غریب بود و در آن دم که هر جانب
نظر کرد زن ندید و فرزند ندید و نه یاری و نه پیوندی و نه دوستی که با او درد دل خسته خود را شرح دهد
و نه غمخواری که با او راز خود را در میان نهد بحسرت تمام جان شیرین را سپرد و ناکام و در آرزوی اهل و
اقارب رخت هستی بعالم آخرت برد من از محض لطف الهی خود سر او را رحمت کردم و قلم عفو بر
ضلالت و جرائمش کشیده و او را آمرزیدم و این کرده که بینی ملائکه رحمت که بفرمان من برای او
مجمع ماتم آراسته اند تو نیز آنچه باید در باره او بجا آوری و روایتست غریب ما را ساز راه نموده
بخاک لب پا تا عاصیان از مغفرت و بخشش من امیدوار باشند و عارفان قدر و منزلت
غربا و بیچارگان بدرگاه ما بشناسند و در خبر آمده که یکی از انبیاء روزی از عزرائیل پرسید که ای
قابض ارواح در اینمدت طول زمان هیچ بشری را بجهت جان کندن گرفته و شربت تلخ بافراد انسان
چشانیده آیا ترا بر هیچکس رحم آمده ملک الموت گفت یا نبی الله حق تعالی رحم از من بر داشته و مرا
در قبض روح هیچ آفریده رحم نیست مگر کس یکی بینم که هر صباح سر از بالین بر دارد و بحسرت دیدار
پدر و مادر رحمان بالش او گردد چهره آن غریب بینم جدا مانده از شهر و وطن که در آن دم آه کرم

بقبض روح او قیام کنم و آن بیچاره داند که وقت رحلت است به هر جانب نظر کند و با آرزوی دیدار رویها با هر طرف
نگرد نه یار بیند و نه خویشان و نه اهل خود بیند و نه فرزند آه حسرت از دل پر درد بر آورد و ناکامی جان
سپارد و در فرقت درد برادر ترحم آید و هر گاه عزیزی را بر غریبی ما رحم آید حضرت ارحم الراحمین بر غربت او
احق است بعد از سینه ام ارام غریب و از شربت غم تلخ شد کام غریب گویند که از مرگ تر غریبی
تنگ نیست کزو تیره بود شام غریب

باب ۲۳ در اداب زیارت مقابر و در ارواح اموات

باید دانست که زیارت قبورستان مؤکد است و ثواب بسیار و فواید بیشمار دارد چنانچه بعضی از آنها
بادله تامه ظاهر است و در اخبار آمده که میت میشناسد هر کس را که بزیارت قبر او رود و مادام
که زایر بر سر قبر او نشسته روح میت با او انس دارد و چون زایر باز گردد روح او در وحشت بیم میرسد
و سنت است که در اول سلام بر اهل قبور بگوید السلام علی اهل القبور من الدیار من المؤمنین و المؤمنات
و المسلمین و المسلمات انتم لنا فرط و نحن ان شاء الله بکم لاحقون و در روایت آمده که امام محمد باقر ع
بر قبر یکی از شیعیان ایستاد و گفت اللهم ارحم غربته وصل وحدته وانس وحشته واسکن علیه من
رحمتک ما یستغنی بها عن رحمة من سواک والحقه بما کان یتولاه و از امام رضا ع مرویست
که هر که بزیارت قبر برادر مؤمن برود و دست بر قبر او بگذارد و بخواند سوره انا انزلناه هفت بار
بخواند ایمن گردد از فزع اکبر و باید دانست که هدیه کردن تصدقات و خیرات و قربات و اعمال
صالحه و هر گاه خیر که در شریعت غیرت و ترتیب با آن وارد شده نفع تام و فیض لا کلام میت
دارد و در روایت آمده که هر که هر چه از اعمال خیر برای میت هدیه کند آن را از نکوتر [illegible]
دیگر تر صورتی بهشت رسانید و روح آن را از آن بهره مند بیارد و بگوید که این هدیه فلان است

که فلان

که فلان برادرت آن را فرستاده و یاد تو کرده و در خبر دیگر آمده که هر که روح میتی را به ثوابی حسنه خوشنود دادر را
شاد سازد حق سبحانه و تعالی امثال آن ثواب حسنه برابر آن شخص در نامه عمل وی بنویسد بلکه
از ثواب بهشت چیزی کم نشود و در روایت دیگر وارد است که هر که مؤمنی را شاد گرداند دل او را خانه
نور از دو دست بگیرد کنده خداوند عز و جل بر میفرماید که ای بنده من تو را همه عجز درچار که خود بنده
دیگر را که مثل تو است دستگیری کرده و داد او را هر در گردانیده است و مزد ثواب تو بر نیست
دیگر راضی نیستم بهیچ چیز مزدی برای تو سوی بهشت و پوشیده نیست که حرمت مرده مثل
حرمت زنده است و احتیاج او بحسنات بیش از زندگان است زیرا که دست او از ثواب
و از کسب ثواب و حسنه کسنجه و بعجز و حسرت خود درمانده است پس هر که در این شی
دست او را بگیرد و بروح او فیض برساند یقین در این ثواب برابر و صد اکثر خواهد داشت و ذکر این
هدیه و احسان نسبت بوالدین و خویشان باشد ثواب و اجر صله رحم با جر مذکور زیاده خواهد بود
ذکر شخصی را قدرت بر تصدق و خیرات و مبرات نباشد بنماز و روزه و اعمال خیر اصلاح
مؤمنان را شاد نتواند ساخت و اگر بقصد هدیه ساختن ثواب پس از سلام دادن بروح میتی
سلام بر مؤمنی بدهد و نتواند جز رحمت که سبب سلامی او حصه شود و بروح اهل میت خانه
رسیده و همان مقدار ثواب در صحیفه اعمال هم ثبت خواهد شد و در خبر آمده که چون مؤمنی
را بر سر قبر مؤمنی رود و در روایت آمده که ارواح اموات نگرند که از زندگان بر ما رحم کنند که دست
کسنجه محتاج شما مانده ایم و در روایت آمده که قرائت سوره تبارک الذی بیده الملک کفی
عذاب قبر میکند و ازان است در نجات می بخشد

باب ۲۴ در زیارت مؤمن بازماندگان خود را

و کیفیت آن مذکور میشود در اخبار آمده که ارواح مؤمنان به ترتیب درجات خود بزیارت اهل
و اولاد و خویشان و بازماندگان می‌آیند و هرچه از خوشی و راحت و شادی و طاعت عبادی در
ایشان ببینند خوشحال می‌شوند و در حدیثی آمده که چون روح مؤمن بزیارت بازماندگان خود آید حق تعالی
امر میکند بملائکه که از احوال اهل زمانه کار هرچه قبیح و مکروه آن مؤمن باشد پنهان کنند و پوشیده دارند
و هرچه محبوب او دوست باو بنمایند و اشاره باین معنی است آنچه در دعاء وارد شده که یا من اظهر
الجمیل و ستر القبیح و حضرت صادق ع فرمود که چون مؤمنی بزیارت اهل خود آید و ایشان را مشغول
کارهای نیک بیند بحضرت حق حمد برد و از حضرت امام موسی کاظم ع روایت پرسیدند که روح
مؤمن بر چه صورت بزیارت اهل خود می‌آید فرمود در صورت مرغی لطیف بر دیوار منزل
نشسته بر ایشان مشرف خواهد بود و اگر ایشان را بکار خیر ببیند شاد گردد و اگر اندوهگین
شوند و حضرت صادق ع فرمود که مؤمنی که او را ادنی منزلتی باشد در هر جمعه اهل خود را می‌بیند
راوی پرسید که در چه ساعت فرمود در وقت زوال پرسید که در چه صورت فرمود در صورت
گنجشکی یا کوچکتر از آن الخ الحدیث و در خبر آمده که در شبهای متبرک لیالی جمعه ارواح
مؤمنان بر پشت دیوار خانهای خود آمده بر بازماندگان خود نظر میکنند که ای زنانی که
در سرایهای ما ساکن گشته اید و زنان ما را در تصرف آورده اید و اموال ما را صاحب شده
اید و دست ما از دنیا کشیده بغیر بیچارگی که نداریم در مانده ایم و محتاج احسان و دستگیری
شما ایم بر ما رحم کنید بر بیچارگی ما رحم نمائید و بر عاجزی ما ببخشائید و بحسرت ما رحم نمایید که اگر امروز ما از
دولت قدرت بر طاعات نیک محروم شده ایم تقصیر در کار خیر نکنید که عنقریب است شما هم مثل ما شده
باشید

باشید و مثل اسیر زندان قبور گردید قدر حیات خود را بدانید که بمامات در عقب است و زندگانی
را غنیمت شمارید که هلاکت در قفا است امروز که شما در فراق و قدرتید بر ما که بعجز اسیریم ترحم
فرمایید و در چنین اوقات که مظنهٔ حضور ارواح است باید که تفقد احوال مردگان خود شده باشید
و در ساختن خیرات و صدقات و تلاوت اذکار و روایات تقصیر نشود که هم ارواح بیچارگان از آن
وجوه بفیض میرسند و هم در آن وقت متبرک چون مردگان بازماندگان خود را مشغول کارهای نیک
ببینند شاد و مسرور میشوند و کردار ایشان موجب ثواب و خوشنودی جناب رب الارباب است
و هم در چنان ساعت متبرک این شخص متوجه حضرت پروردگار و از معاصی برکنار است یکی از
صلحاء گفته که من پدر خود را در واقع دیدم و احوال پرسیدم که ایا تو از حال ما خبر داری جواب داد
که آری یقین بدانکه من در هر شب دوشنبه و هر شب جمعه در نزد شما حاضرم و بر احوال شما ناظرم
گفتم در کدام وقت فرمود که در نزدیک غروب آفتاب بر شما باد که مرا نیازارید و رضای مرا
خاطرنشان سازید **باب ۳۵ در نوادر اخبارات متعلقه بموت و غیر آن و دیگر** از
حضرت صادق ع پرسیدند که جسد میت تمام می‌پوسد امام ع فرمود که تمام جسد می‌پوسد
و هیچ از آن باقی نمیماند مگر گلی و آن که در وقت آفریدن از نطفهٔ آن مخلوط گشته و جسد آن
از آن آفریده شده و آن گل نمی‌پوسد و باقی میماند در قبر مستدیر تا در وقتی که باز از آن مخلوق
شود چنانکه اول بار مخلوق شد و از حدیثی که یزید بن خلیفه حارثی که در باب نوادر از کتاب
جنایز کافی روایت کرده معلوم است که رفتن زنان با جنازه تا قبر جایز است و در آن حدیث مذکور است
که حضرت فاطمه علیها و زنان مؤمنین مهاجر با جنازهٔ رقیهٔ دختر رسول ص رفته بر او نماز گذاردند و از

ابا الحسن مرویست که چون مؤمن بمیرد بگریند بر او ملائکه و بقعهای زمین که خدا را عبادت کرده است در آن و ابواب
آسمان که اعمال او از این ابواب صعود می نموده و در اسلام رخنه میشود که هیچ چیز آن را نمی بندد زیرا که
مؤمنان حصار اسلامند مانند حصار قلعه شهر برای آن و از امام محمد باقر ع فرموده که هر روز منادی از حضرت
ندا میکند که ای فرزندان آدم برای محنت ولد بهم رسانید برای مرگ و جمع کنید برای فنا و بنا کنید برای خراب شدن
و از حضرت صادق ع مرویست که قومی از گذشتگان پیغمبر خود را گفتند دعا کن خدای خود را که بخواه از او
که مرگ را از ما بردارد پس آن نبی دعا کرد برای ایشان و خدا مرگ را از ایشان برداشت پس آن قوم
بسیار شدند بمقداری که منزلها و جاها بر ایشان تنگ گردید و در زمان کارها عاجز شدند و نسل ایشان
بسیار شده بکاری که مردی از اول صبح با طعام و چیزی خورانیدن پدر و جد پدر و مادر و جد جده مشغول میشد
و تا شب بنهایت محنت خدمت و پرستاری ایشان میکرد و از اشتغال ایشان از طلب معاش و وقت
باز ماندند و از غایت عجز بار دیگر از آن نبی درخواست شد که از خدای خود درخواه که ما را باز بحال اول
باز گرداند پس بسؤال نبی همان بحال اول بازگشتند و مرگ در میان ایشان شایع شد و از امام
محمد باقر ع مرویست که چند جوان از پادشاهزادگان بنی اسرائیل که متعبد و پرهیزکار بودند
وقتی بقصد عبرت گرفتن از صنع خدای بسیر بلاد در آمدند و در سیر بر کنار قبری گذشتند که بغایت
کهنه بود بتوقع سؤال تحقیق کیفیت مرگ دعا کردند و صاحب قبر زنده شد مردی دیدند موی سر و ریش
او سفید که با فزع تمام موی سر خود را از خاک میتکانید و حیران و در چشم بر آسمان داشت ایشان از
او پرسیدند که برای چه بر سر قبر تو ایستاده ایم گفتند حیات ترا دعا خواسته ایم تا که از تو بپرسیم که طعم مرگ را
چگونه یافتی گفت نود و نه سال است که در قبر ساکنم هنوز الم مرگ و کرفتگی نزع از من نرفته و تلخی

طعم مرگ

طعم مرگ از حلقم بیرون نشده پرسیدند که در روزی که مردی چنان سفید موی بودی جواب داد که چنین نبودم
لیکن چون فریاد را شنیدم که گوینده گفت بیرون آی خاک استخوانها و اعضای من همه جمع شده و روح
بتنم باز آمد و باین نوع ترسان و فزعناک برآمدم و کوش برآوردن منادی و ... دادم و چنان پنداشتم
که قیامت قایم شده از هول آن موی سرم سفید شد و از رسول خدا ص مرویست که از جمله علامات
و اشراط قیامت اینست که کوفت فالج و مرگ فجأه بسیار شود و در مضمون خبری که مذکور است
که دو دندان امام محمد باقر ع بود دو دفعه افتاد هر بار حضرت دندان بر کف دست خود گذاشته گفت الحمد لله
پس روزی بحضرت صادق ع آورده گفت یا ابا جعفر هر گاه مرا دفن کنی این را با من بهم دفن کن

باب ۳۶ در ذکر هول قبر و نکیرین

در صحاح اخبار و صریح آثار وارد شده که در قبر مؤمنان را که محض ایمان
خالص داشته باشند یا کافری که کفر خالص از روی عناد و جهول حق منصف باشد سؤال خواهند
کرد و نکیر و منکر عبارتست از دو فرشته که در قبر بعد از آنکه پرتو روح بر بدن میت افتد حیاتی قابل سؤال
و جواب بر روی ساقط خواهند شد و در ... بشکل و صورتی بنهایت مهیب و موهای ایشان از
غایت درازی بر روی زمین کشیده می شود و بقدمهای خود زمین قبر را می شکافند و بر دندانهای
خود زمین را میکنند و آوازهای ایشان مانند رعد قاصف است بغایت بلند و از هول
اندازنده است و چشمهای ایشان مانند برق خاطف بغایت زننده و درخشنده و در نهایت
و در شکل ایشان و در برابر روی میت ایستاده چشمهای او از بس نفسیده است و میت را در
قبر شناسنده از خدا و دین او و از پیغمبر ص و از کتاب و از قبله و از امام سؤال میکنند و چون جواب
با صواب گوید در جواب او گویند ثبتک الله فیما تحب و ترضی اشاره باین است قول خدای عز و جل

که فرموده یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة پس بکشایند قبر او را
الفقدر که چشم کار کند پس دری باز بکنند از قبر او به بهشت بگویند چشمت روشن بخواب چون جوان نازک
براحت پرورده و اشاره باین است قول خدای عز و جل اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن
مقیلا و اگر میت دشمن خدا باشد و جواب و سؤال ایشان را مطابق صواب نگوید مطرقه یعنی
گرزی و کلکی که با ایشان است فرق سر او را ضربتی چنان خواهند کوفت که هیچ جنبنده
نباشد که خدا آفریده مگر که آواز ایشان را بشنوند سوای جن و انس که خدا هیبت آن را از ایشان
مخفی پوشیده خواهد بود و از آن ضربت آتش در قبر او چنان ریزان میشود و او
بگدازد مانند ارزیز پس بار دیگر روح ببدن او در می آرند و دل او را مانند تخته آتش میگدازند
تا قیام قیامت و در خبر دیگر آمده که حیوانات در حال چون از شنیدن آن صدا در جزع و حیرت
آمده ترک چرا میکنند پس از قبر او دری بر آتش جهنم خواهند گشود پس میگویند بخواب بر بدترین
حالی و از غایت تندی و سختی و گرمی آتش مغز دماغش از میان ناخن و گوشت او بیرون
خواهد آمد و حق تعالی مارها و عقربها و کژدمها از زمین بر او مسلط میگرداند و او را میگزند تا وقتی
که خدا او را از قبر برانگیزاند و از حضرت رسالت مرویست که فرموده که هیچ پیغمبری نبوده مگر که گوسفند
چرانیده و من دیگر گوسفند میچرانیدم پیش از نبوت نظر بر آنها میکردم که چراگاه متمکن بوده اند
و در حوالی ایشان چیزی نبود که ایشان را برماند میدیدم که یکبارگی ناگاه میرمیدند و بر یکدیگر
میدویدند و حیران و دهن کشاده نظر میکردند و مدتی سر از چرا کشیده بترس و وحشت می ایستادند
و من از حال ایشان [illegible] میکردم تا روزی جبرئیل علیه السلام گفت که حق تعالی حکم کرده که کافر را در قبر

چنان

چنان ضربتی زنند که هرچه خدا آفریده آواز آن را بشنوند و از آن میرمند مگر جن و انس که حکمت مقتضی
آنست که از ایشان پوشیده باشد پس دانستم که آن از اثر ضربت کافر است ابوبصیر از
حضرت صادق علیه السلام پرسید که آیا کسی از فشار قبر نجات می یابد امام علیه السلام فرمود بسیار کمست که نجات یابد
رقیه را چون شوهرش بکشت رسول صلی الله علیه وسلم بر قبر او ایستاد و سر را بسوی آسمان برداشت و اشک بچشم مبارکش
پر شد پس بحاضران گفت که از خدا من خواستم که رقیه را از فشار قبر بن بخشید پس گفتم اللهم
هب لی رقیة من ضمة القبر و در روایت آمده که میت را در قبر سؤال میکنند از نماز و روزه
و زکوت و حج و جهاد و صبر و ولایت اهل بیت و هرچه در آنها باشد از نقصان بجا نیاورده
تمام میشود و در آثار آمده که مأمون الرشید ملعون در ایام اختفا از بیم خلیفه عصر مدت چند روز در
سردابه پنهان بود و حکایت کرده که من در آن ایام بوحشت تمام در آنجا بیدار بودم ببر بسر میبردم و وقتی
میتی را در سردابه در آنجا آورده دفن کردند من از شکافی که از این سرداب بآن مدفن بود تفرج مینمودم
ناگاه شخصی را نظرم افتاد که بهیأت عجیب و صورت مهیب و هول و خشم او هرچه تمامتر بنحوی که وحشت
اسرار مشاهده و دادند حاضر گشته میت را برانگیخته و جبر از مراسم و عجز او از جواب و حیرت
او و در ورطه اضطراب یکی از آن دو ملک آهنگ آن نمود که عمودی آتشین بر فرق او فرود
آورد آن دیگری را گفت تعجیل منما و یک یک جوارح او را ابحوث یاد که بوی چیزی از او بیابد
القصه در پیشانیش نشان سجده مقبول نیافتند و در چشمهای او علامت نظری بطاعت ندیدند و از
زبانش اثر کلمه خیری نشنیدند و از دستهایش بکرد در خیری رسیده ندیدند و از ملاحظه پاهایش بر نیکی پی نبردند
پس بسطوت و شدت تمام آهنگ قصد تعذیب او نمود و فرشته رحیم دیگر بار مانع شده گفت

دلش را بهبود شاید بود حسنهٔ از دلش باید ملک بعد از ملاحظهٔ قلب او در اسفلش یافته با یار خود گفت
این ماحصل با این همه تباهی ناجی و بیاری می نماید دور از دل او بوی حب علی بن ابی طالب و آل پیغمبر
می آید ملک دیگر او را گرفته بعزم عقوبت بنمود فرمود که بیا تا برویم که او را از آن و نجات خود در ممالک گشته
ما بتعذیب کسی که بوی مهر علی بن ابی طالب و آل او از دل او آید نامور نشتیم پس آن جهت را
دلدار مژده بشارت نجات رسانیدند و بر حیات سر خود بر مرقد خوابانید خلیفه گفته از آن زمان
که من این واقعه بچشم خود دیدم و آنچه او را بگوش خود شنیدم بصدق و اخلاص دست تولا بر فرزندان
آل عبا دارم و خود را خاکسار آن اهل بیت می شمارم و از اعدای ایشان تو هم بیزارم ازین محبان عترت
رسول در همه سرا از مهالک و فضایح محفوظ‌اند و بدولت ولای آل عبا از شفاعت ایشان
در رحمت جاودان محفوظ ع پس از همه کس گناه ما بود ع ما را بمحبت علی بخشیدند **باب ۳۷ در**

ابطال فرشته نقاله و تحقیق نزول و معراج روح در معارج و در باب فرشته نقاله از طریق اهل بیت ع
چیزی از کتب معتبره بنظر رسیده بلکه در بعضی اخبار را انکار ان بکنند و در رد و موافق اصول
و قواعد عقلیه بطلان وجود ان ادله می نماید زیرا که مدار سعادت و شقاوت آدمی بر نفس ناطقه است
و بدن را بعد از مفارقت روح قدر و مرتبه نیست و از عذاب و ثواب آنچه بنفس بعد از مفارقت
روح از بدن تا زمان حشر مترتب شود و بدن را از آن حظی نیست پس نقل بدن مقدار خاک از مکانی
بمکانی و تعیین ملائکه برای این امر بظاهر عبث می نماید و بر حکیم علیم روا نیست و چون نجاست بسیار
نجس العین مانند سگ و کافر در بقاع متبرکه ثابت است و لازم می نماید که نقل تراب اجساد
و خبثه ایشان هم بعمل آید زیرا که علت نقل در ان اولیت و نقل خاک یا جسد کافر
احدی قبر

احدی قبر شده و آنچه بر السنه و افواه عوام و خواص در ربت و از حکایات غریبه و اخبار عجیبه منشا
جمع آنها عدم مبالات بنقل اکاذیب و مباهله در تصدیق اباطیل و اشتباه جهال در مشاهدهٔ
محسوسات و غفلت ناقصان در ملاحظهٔ معقولات و بسیار باشد که خبری دروغ و جعلی بی پاک
مخترع آن باشد بگوش مردی بزرگ برسد و او بعنوان حکایات با عدم تصدیق نقل آن کند
و مستمع آن حق و صدق دانسته اعتقاد نماید زیرا که از ناقل امین صحیح القول شنیده و بر این قیاس
عمل باید کرد و با قطع نظر از رعایت حال ناقل که در تصدیق و تکذیب خبر شرط عمده است از نقل
که با اصول عقلیه و ضوابط نقلیه منافی باشد تصدیق آن از عقلا بعید است و اگر چه بر اثبات
مطلب مذکور دلایل بسیار مقرر است اما برعایت اختصار وقت نفع در اکثر بر همین
اسم ره اکتفا نمود و هر ذی شعور بعد از اندک تامل که قول بوجود ملک نقاله باطل صریح و لغو
فضیح است گوش بحکایت جهال نهند و سررشتهٔ عقل از دست ندهد العلم عند الله و رسول خدا ص
فرمود که چون بندهٔ مؤمن روی بآخرت آورد و از دنیا اعراض کرده رشتهٔ عمر او منقطع گردد جناب
حیات فانی مرتفع شود فرشتگان رحمت رو سپید سفید و روشن چون آفتاب فرود آیند و باخود
کفنی از کفنهای بهشت و سفط عطر جنت همراه بیارند و آنقدر که چشم بیند از دور در برابر بندهٔ
مؤمن ایستاده شوند بعد از ان ملک الموت بر سر او حاضر شوند و بگویند ایتها النفس المطمئنة
اخرجی الی مغفرت الله و رضوانه ای نفس آرام گرفته در طاعت و عبادت بیرون آی
بسوی مغفرت و رضای خدا چون روح بندهٔ مؤمن این خطاب مستطاب مشرف شود الحال یا کمال
برآید و در روایت دیگر آمده که اول بار اعوان ملک الموت روح او را گویند بیرون آی از بدن ای روح

اجابت نکند ملک الموت نخود گوید اخرج باذن الله اگر اجابت ننماید از حضرت احدیت
خطاب رسد که ای عزرائیل اگر هزار سال او در بجوئی ترا اجابت نکند زیرا که دوست جز بلبیک دوست
جان ندهد فکیف روح این بندهٔ مؤمن با نداء تو آشنا نیست پس از حضرت ارحم الراحمین ندا از اعلا
باو رسد که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة روح مؤمن چون ندای دوست
شنود بر مضمون حکم او وا فق شود از لذت این ندا و شوق حکم و ذوق لقا در دم امانت بسپارد
و محو لذت تسلیم گشته و کام خود را از امتثال امر دوست برآرد پس فرشتگان که از جهت او منتظر
بوده اند نزدیک او آیند و روح او را از ملک الموت گرفته و در آن کفن بهشتی بپیچیده و بطیب جنتش
معطر کردانند و باسمان بالا برند و در هر آسمانی ملائکه چون روح او را بگذرانند همه ساکنان آن
معطر و معطر گردانند و از طیب جنت روح او نشاط یابند و فوج فوج فرشتگان از بوی آن
مست لذت شده گویند آیا این روح کدام مقرب است ملائکه او را به نیکو ترین نامی خوانده گویند
فلان بن فلانست که در دار دنیا بر رضای مولای خود زیسته و فرشتگان هر آسمان باستقبال او آیند
و همین سؤال و جواب و دعا بجا آرند تا روح او را از آسمان هفتم بگذرانند و از حضرت رب الارباب
خطاب آید که کتاب او را در علیین ثبت کنند و این روح شایسته را بر زمین باز گردانید
پس روح او را بقبر در آرند و ببدن او باز گردانند و بعد از سؤال و جواب با صواب ندا در آسمان
ندا کند که ای فرشتگان هر چه بنده من گفت همه راست بود بروید از برای او حله از بهشت بیاورید
و در او بپوشانید و دری از بهشت در قبر او بگشائید و از نسیم و روایح جنت و عطرهای غایب
بخوابگاه او برسانید و قبر او را آنقدر که چشم کار کند فراخ کردانید و بشارت الدرگاه

بادبرهم

با وجه امید آنگاه شخصی در کمال حسن و جمال در قبر او در آید و در نهایت لطافت و دلخوشی و دلجوئی
او را نوازش نموده گوید بشارت باد ترا که با آنچه امید میداشتی رسیدی و امروز آن روزیست که
ترا وعده میداوند مؤمن از وی پرسد که تو چه کسی که با این حسن و جمال و این لطف و کمال چنین
دلداری من میکنی گوید که من عمل صالح توام که در دنیا میکردی اکنون در این خوشحت ابا در قبرهم رفیق
و هم نشین تو خواهم بود تا روز قیامت که با تو در مقام مجازات نزد پروردگار رحیم حاضر شوم و از
سیاق اشارات سابقه مفهوم شد که آنچه بعد از خروج روح از بدن و قبل از قیامت از نقل و عمل
ملائکه با انسان مقصور و منقول شرع انور است و امثال این معنی مذکور است که همه مشتمل بر حکمت
تمام و خبر و غایت لاکلام است والا نقل و تجوید جسد میت امری معقول و مشروع نیست
و در اعتقاد آنکه از اراده باطله نیست **باب ۳۵ در ذکر محال ارواح ابرار و اشرار بعد از وفات**
و در روایت آمده که حضرت امیرالمؤمنین ع در پشت کوفه بوادی السلام رفته و مانند کسی
که با جمعی خطاب کند مدت مدیدی بایستاد و سخنان گفت راوی سبب آن پرسید حضرت امیر ع فرمود
با مؤمنان در گفتگو بودم گفت یا امیرالمؤمنین ع ایشان همه مرده اند بدرستیکه ایشان چنین اند
که کسی بعد از وفات با ایشان سخن کوید حضرت فرمود اگر پرده از پیش چشمها بردارند هر آینه
می بینی ایشان را که حلقه حلقه نشسته با یکدیگر در صحبت روی کوید که من گفتم ایشان ارواح اند
و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از بقاع زمین مگر آنکه روح او را بگویند که ملحق شوند بوادی
السلام و این بقعه ایست از جنت عدن و حضرت صادق ع فرمود که ارواح مؤمنان در
بدنها اند مانند بدنها در دنیا که در حال حیات داشته و در خبر دیگر آمده که آنحضرت فرموده

که ارواح ابرار بر درختان اند و از اشجار جنت میخورند و می‌آشامند و یکدیگر را میشناسند و باهم انس
میگیرند و صحبت میدارند و چون روحی از دنیا بنزد ایشان رود میگویند که او را بگذارید که آرام بگیرد
که از هولی عظیم خلاص شده است پس از او میپرسند که فلان کس چه کرد و حال فلان چیست اگر گوید
که او زنده بود وقتی آمدم ایشان را امید او باشد آنکه با ایشان ملحق شود میگویند خدایا او را بما برسان
و اگر گوید که مرده است میگویند هوی هوی یعنی هلاک شد و زیان کار گشت که نزد ما نیامد و در
خبری دیگر آمده که روح مؤمن بعد از مفارقت بدن با مرآنکه بقالبی میرود مانند قالبی که در دنیا
داشته و در آن قالب میخورد و می‌آشامد از نعیم جنت و چون روحی از دنیا بنزد ارواح رود
میشناسد بهمان صورتی که در دنیا داشته و با او صحبت میدارند و ارواح کفار بر وادی برهوت در آتش
معذب‌اند و بر وادی در چاه برهوت و در آتش اند و از امیرالمؤمنین ع مرویست که بدترین آبی
که بر روی زمین است آب وادی برهوت است که در حضرموت است و بازگشت
ارواح کفار به آنجا است تا چنانکه باید معذب و در روضهٔ کافی از حضرت صادق ع
روایت کرده که در پس حضرموت وادیست که او را وادی برهوت مینامند و در آن
چیزی از حیوانات نمی‌باشد بغیر مارهای سیاه از حشرات و بوم از جنس طیور و در آن
وادی چاهیست که آنرا بلهوت میگویند که ارواح مشرکان را هر صبح و شام به آنچاه میبرند و از
آب صدید میآشامند و در پشت آن وادی قومی هستند که ایشانرا ذریح میگویند و بعد از
بعثت پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه و آله گوساله در میان ایشان بفریاد آمده و بزبان فصیح ایشانرا
دلالت بر مسارعت بقبول اسلام و متابعت امر خیر الانام نمود الی آخره که حدیث دراز است

محمد باقر ع

محمد باقر ع مرویست که حق تعالی بهشتی در دنیا آفریده در جانب مغرب و منبع آب فرات
و آب فرات از آن جنت است و از آنجا بیرون می‌آید و ارواح مؤمنان از قبرهای خود هر شام به آنجا
میروند و بر میوه‌های اشجار آن نشسته از آن میخورند و متنعم میشوند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را
میشناسند و چون صبح طلوع کند همه از آن جنت برخواسته در میان آسمان و زمین در رفتن و آمدن
در پرواز اند و قبرهای خود را در نظر دارند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و با یکدیگر انس میگیرند و ارواح
کفار در آتش اند و در جانب مشرق که خدا خلق فرموده و بعد از طلوع صبح بوادی برهوت میبرند
و در آنجا معذب‌اند تا وقت شام که بآتش جانب مشرق معذب میشوند و در حدیث معراج وارد است
که حضرت خیر البشر ع ادریس ع نبی را در آسمان رابع ملاقات فرمودند و در رفع حضرت ادریس
علمائرا اخبار متنوع است و از جمله یکی از آن سابقاً مذکور شد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که روزی
ادریس ع را حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود اینقدر راه که میان من و آفتاب
واقع است از حرارت او باحتراق نزدیک شدم تا آن فرشته را که حامل اوست چه حال است
بار خدایا آفتاب و فرشته آنرا بر او سبک گردان و او را از تاب حرارت در سایه عنایت خود
محفوظ دار از تاب آفتاب حوادث چه غم بود آنرا که سایه عنایت پناه اوست و حق تعالی
دعای او را مستجاب فرمود روز دیگر آن فرشته که حامل آفتاب بود خود را سبکبار یافت و تاثیر از
حرارت او ندید بگردید و سبب آن را از حضرت عزت استدعا نمود خطاب در رسید که بنده
من ادریس در حق تو دعا کرده و من اجابت کردم فرشته استجازت نمود که بزیارت حضرت ادریس
ع آید اجازت یافته و بزمین آمد و با التماس ادریس را بر سر بال خود نشانیده نزدیک مطلع آفتاب

آفتاب برده باشند تا ادریس ببیند پس ملک الموت رفته گشت عمر و کیفیت اجل وی از ملک
الموت پرسید و عزرائیل در دیوان اعمال نگاه کرده فرمود حکم الهی در باره این کس که تو تفحص میکنی
آنست که چون نزدیک مطلع آفتاب برسد فوت شود چون فرشته باز آمد ادریس را یافت که نقد جان
بجان آفرین سپرده و طوطی روحش بگلستان فردوس پرواز نموده و در روایت دیگر آنست که ملک الموت
از کثرت طاعت ادریس مشتاق دیدار او شده و باذن حق بزیارت آمد و بر طاقت او بهشت رفت
و دیگر بیرون نیامد **باب ۳۹ در بیان ارواح اطفال وغیرهم مروی است از جناب**
حضرت امام محمد باقر ع فرموده که در روز قیامت حق تعالی اطفال جمع میکند و آنانرا که در فترت
مرده اند و در وقت بعثت رسول خدا ص از علت و آفت عقل نداشته باشند و کر و گنگ
که تمیز چیزی نکنند و دیوانه که تکلیف برو نباشد و ابله که عقل نداشته و هر یک از ایشان بر خدا حجه
بگیرند و حق جل و علا فرشته را میفرستد که آتشی افروزد و فرمان میرسد که پروردگار شما امروز
امر فرموده که خود را بر این آتش زنید پس هر که سعادتمند است خود را بر آن آتش میزند و آن آتش
برو خنک و سلامت خواهد بود و داخل جنت خواهد شد و هر که شقی باشد از دخول آتش
امتناع مینماید پس بامر الهی ایشانرا با آتش دوزخ میبرند و ایشان میگویند خداوندا ما را با آتش
دوزخ میبری و حال آنکه قلم تکلیف بر ما جاری نشد حق حضرت جبار میفرماید که من شما را امر ساخته
امر کردم و اطاعت ننمودید پس اگر رسولی بر شما از رسولان خود میفرستادم شما چگونه فرمان
میبردید و در خبر دیگر آمده که اطفال مؤمنان ملحق میگردند بپدران خود در دخول جنت و
اطفال کفار با آبا خود در نار دوزخ قال خدا عز وجل که الحقنا بهم ذریتهم و اگر کسی

سؤال کند

سوال کند که روز قیامت نه روز کردارست بلکه روز شمار است و نه خانه تکلیف است بلکه خانه جزاست
چگونه ایشانرا در آنجا تکلیف کند و نیز خود را در دوزخ انداختن نه در قوت و طاقت بنده است
و حق تعالی تکلیف نمیفرماید هیچکس را الا بچیزی که در وسع اوست جواب اللهم سبحانه اعلم اینست
که تکلیف بالکلیه منقطع نمیشود الا بعد از دخول در دار القرار اما در برزخ که میان زندگی دنیوی
و زندگی روز قیامت است اگرچه تکلیف بالکلیه منقطع شده است لیکن تکالیف بیکبار که منقطع نشده است
چه در گور تکلیف جواب سوال فرشتگان که از ما پرسش کنند کافیست و در عرصات قیامت
فرمان از خدا تعالی آید بآنها که در دنیا دعوی مسلمانی کرده باشند که بسجود روند پس هر که در دنیا
از سر صدق و اخلاص سجود کرده باشد از آن زمان نیز سجود کند و هر کس در دنیا سجود نه برای خدا و در ادا
احتساب کرده باشند بلکه برای غرض دنیوی و ریا و سمعه سجود کرده باشد از آن زمان پشت او یکپاره
و یکتخته گردد و سجود نتوانند کرد پس هرگاه خواهد سجود کند تقفا افته و استطاعت نداشته باشد
و آن تکلیف است بچیزی که آن زمان نتوانند از برای آنکه ایشانرا بسجود خوانده اند و قدرت بسجود
کردن ایشان داده اند و لیکن قدرت ایشان داشته اند و از فرمان بیرون رفته اند و حق تعالی فرموده یدعون
الی السجود وهم سالمون پس حکم الله تعالی اقتضا آن میکند که در آن زمان ایشانرا بآن خوانند
و طاقت و قدرت بجا آوردن آن فرمان نداشته باشند تا عقوبتی و حسرتی باشد ایشانرا و آن تکلیف
شاهد بتکلیف جواب سوال گور در دو جهه هر کس که در دنیا از سر طوع و رغبت و اختیار اجابت
فرمان بجا آورده باشد در گور نیز جواب با صواب تواند گفت و هر کس که در دنیا از اجابت
اعراض نموده باشد و راه سرکشی سپرده باشد در گور نیز از جواب باز ماند و تکلیف بدرد آن در

دوزخ بنده از قبیل چیزیست که در طاقت و قدرت نیست بلکه تکلیف است بچیزی که در آن مشقت
است بلکه آن تکلیف در آن زمان لطیف است با ایشان و اگر چه در ظاهر مشقت سخت بنماید ولکن
بحقیقت خوشی محض و راحت و فرحت جاریست و دوام است و ثمرهٔ آن خلاص از عذاب الیم
و رسیدن بنعیم مقیم است چه الله تعالی از سبب رستگاری گردانیده همچنانکه گذشتن بر صراط را که از
موی باریکتر و از شمشیر تیزتر است سبب رسیدن ببهشت گردانیده همچنانکه اگر در طاقت و قدرت
بنده بودی هیچکدام خود را در آتش نینداختی و حال آنکه چنانکه از پیش یاد کرده شده بعضی خود
را از برای فرمان بردن در آتش اندازند و الله تعالی گرمی آتش را برایشان سرد و سلامت گرداند
چه او دستگیر دارنده هر چیزیست که بخواهد پس کودکان کافران که پیش از بلوغ مرده باشند و یا آنکه زنده
بوده باشند اما با هوش و عقل نیامده باشند و کسیکه سخت پیر باشد و جز بی عقل شده باشد یا اگر
نشنوده باشد پیغام الهی یا در رسیده باشد و یا رسیدن پیغام با و بواسطه تقصیر او بوده باشند
ایشان بعضی ببهشت میروند بعد از آنکه بدوزخ رفته باشند از سر اختیار و رغبت چه فرمان بان
رفتن از پروردگار عالم بایشان رسیده باشد پس خدا آنکه در آید ایشان را از عذاب و عقوبت
و آتش سوزان را برایشان سرد و سلامت گرداند و بنعیم بهشتی شان رساند و بعضی بسوی مخالفت
فرمان که در عرصات نمودند ایشان را فرمان رفتن بدوزخ رسد یکی از علماء عامه گفته که درست
ترین اقوال در حق اطفال طایفه اینقول است که گفته شد **باب ۴۰ در بیان حال ارواح بعد از
مفارقت ابدان و تعلق ببدن مثال** حضرت صادق ع فرموده که مؤمن گرامی تر است نزد خدای تعالی
از آنکه روح او را در حوصله مرغی جای دهد بلکه روح او را بدنی خواهد بود مانند بدنی که در دنیا داشته بود در روایتی
دیگر آنحضرت

دیگر آنحضرت فرمود که ارواح ابرار در حجرهای خود در بهشت و میخورند از طعام جنت و می آشامند
از شراب آن و میگویند خدایا قیامت را برای ما بپا دار و آنچه با ما وعده کردهٔ بجا بیار و برسان
آخر ما را با اول ما و خبر مؤمنانی را که مانده اند ملحق ساز با آنکه از پیش رفته اند و هم آنحضرت فرمود
که خدای تعالی چون روح مؤمن را قبض کند میگذارد و میگرداند آن را در قالبی مانند قالبش که در دنیا
داشته پس در آن قالب می خورند و می آشامند و چون کسی از باز ماندگان نزد ایشان رود می
شناسند او را بهمان صورت و در خبری دیگر آمده که ارواح در روضه اند بهیأت اجساد خود
در بهشت و مفاد و امثال این اخبار اینست که روح مؤمن را بعد از مفارقت بدن فانی که در عالم
تجرد بهائی و صورتی خواهد بود که بآن هیئت و صورت از سایر مجردات امتیاز خواهد داشت
و چون انس ارواح با یکدیگر و شناخت ایشان همدیگر را در دار دنیا باین صور متحققه معینه بود
اولی آنکه ایات عالم محشر که بر الامتیاز هر روحی است از روح دیگر مثل بر همانند این صور
باشد و این معنی نزد قدرت خداوند حکیم در غایت سهولت است و بر آن ایات مشخصه اطلاق
لفظ صورت و جسم و جسد و بدن بر سبیل مجاز است و بالتشبیه آن ایات بصورت دنیا نیز
و از این معنی است در عبارت اخبار بیان مثال تعبیر نموده اند و اطلاق این الفاظ بر آن
استعاره است و همچنین خوردن و آشامیدن کنایه است از تمتع بانواع لذات مختلفه که روح را
در عالم تجرد در سلک مجردات حاصل شود و بهر لذتی که او را در آن نشأه از طریق معین حاصل
کرده بود مناسب حالات این نشأه نامی میسازد و وارد و تسمیه مجاز از حسنات کلام است و آنچه
حالات مختلفه و معارج متصاعدیه با موات در عالم شام شاهده بتوده و بنوانه از شیون و مدارج

عالم مثالست و ازینجاست که غالباً آدمی در عالم خواب اشخاص احیا و اموات را با آنکه بر هیات
معهوده بر لباس و صورت مأنوس بیند و الا صورت میت که درگذشته و در حقیقت خاک شده
و روح در عالم مجرد است و مجرد از عوارض جسمانیست که هیولی و صورت باشد هرآینه
پس ظاهر شده که دیدن اموات در خواب و معرفت ایشان نظر بعالم مثال و ابدان مثالیه است
چه روح زنده در وقت خواب بسیر معارج سموات مشغولست و در آن حال ارواح مردگان
بارشت و اعلام الهی دیده بر حال ایشان مطلع میشوند و ارواح اموات نیز روح زنده را در ابدان مثالی
نظر آورده بستایش میکرده‌اند و ب باشد که دو روح بعد از مرگ و دار مرتبه با بعض آگهی یا وجه
اسباب یگانگی در عالم مثال با یکدیگر مأنوس و مصاحب و از مرافقت هم بهره یابند یکی از ثقات
حکایت کرده که روزی در بیمارستان بغداد جوانی دیدم خوبروی و صاحب جمال در پا گریزکی منظر
و صاحب بها بر تبه کمال رویش گلدسته در باغ خوبی و قدش سرو در ریاض محبوبی چوب بلا در رشت و
زنجیر و ربیار در غرفه نشسته و قومی بتماشای جمال و شوق مقالش بر او ازدحام و حلقه بسته بغایت
تاثیر این نغمه سرائیده / در عشق تو انگشت نمای زن و مردم / هر لحظه فرو بست ز سودای تو دردم
شیفته جمال و ربوده مقال او شده گفتم اگر حصه سخنی دارے بفرما تا بجا آورم گفت آری حاجتی
دارم پرسیدم که آن چیست گفت وصال دوست گفتم دوست تو کیست و طریق سعی در تحصیل
او چیست گفت اگر بتوانی بمحله خالدین برو و در آنجا نزدیک سرای احمد بن دهقان سرائیست
روی بقبله / قبله من سرای آن مه رویست / جان من خاک پای آن ترساست / کافرم در ره مسلمانی
کرم گیس بکار آن ترساست / آنجا برو و در آن سرای را بکوب و بگو / در عشق تو ام طاقت تنهائی نیست

در هجر

در هجر تو ام روی شکیبائی نیست / تا وسع توان بود تحمل کردم / دیگر چه کنم وسع توانائی نیست / ناقل گوید
عجب فرموده آن جوان بدر آن سرا آمدم و آواز دادم زنی بیرون آمد و این حکایت در باب گفتم زن
بدرون سرا رفت و ناگاه آواز دختری شنیدم که گفت وز عشق کسی را که شکیبائی نیست در
هجر تحمل توانائی نیست مرگست علاج او بیرون از مرگ هر مصلحتی دیگر که فرمائی نیست چون این
را شنیدم باز آمدم و این حکایت با آن جوان گفتم جوان چون این حدیث را شنید نعره
بزد و بیفتاد و جان تسلیم بیفتاد و جان شیرین را بداد و من گریان و حیران از آن خانه دختر ترسا دویدم و چون
نزدیک رسیدم شیون و زاری شنیدم که گفتند دختر با زبان نیز برده رخت هستی بجانان بعالم آخرت
برد شب در واقعه دیدم که جوان دست دختر را گرفته در جنت کرامت در سیر است مرا آواز داد
که یا فلان از محنت فراق آزادیم و بدولت وصال رسیدم منت خدای را که بفضل و عطای خویش
ما را بیکدیگر بوصال ابدی رسانید و امثال این حکایات بسیار در کتب معتبره دیده شده و در مدت حیات
از هر کس بکرات مسموع شده مولف بیچاره را در عهد جوانی چنانکه در آنها یکی از خوبرویان روزگار که در
حسن و جمال رعنوت و اعتبار و بجمال کالشمس فی نصف النهار بود علاقه محبت بهم و در لفظه
مودت انس بود و در قضا آن جوان را هم در عهد ریعان شباب سمند حیات لنگ در آمد و مدت زندگی
بر آمد خلق در ماتم او از خود بیگانه بودند و عالم از محنت و مصیبت او تنگ و دیوانه و فن ...
داشتم که از خود خبر نداشتم و مدتی فقیر از زد و دریده تکلف بیرون که داشتم شبی او را در خواب بجای عجیب دیدم
و از مشاهده اسرار در عالم رؤیا بسر کار عالم مثال رسیدم بجز تکرت در این مقام چه چاره الحق ... بکفت ...
القصه بیکال تکلف باز آمدم و پاره از دقایق اسرار واقف شد لمنة فقد والشکر لله **باب ۱۴ در ذکر بشارة**

شیعه بر معالی اهل بیت و محبت آنها در روضه کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
که در زیارت قبر مؤمن با پدر خودم بودم در میان قبر و منبر رسول صلعم نظر آنحضرت بر جمعی از شیعیان افتاد
پس بر ایشان سلام کرد و آنچه با ایشان گفت این است که شمائید شیعه خدا شمائید انصار خدا شمائید
سابقون اولون و سابقون آخرون و سابقون در دنیا و در آخرت بسوی جنت ما تحقیق
ضامن شمائیم برای شما بهشت را بضمان رسول خدا صلعم بر در رتبه بهشت هیچ ارتفاع زیاده از شما نیست
پس نیکو شید و هم چنین سعی کنید در فضایل درجات شمائید طیبان پاکیزگان و خوبان زنان شمائید
طیبات هر زن مؤمن در جنت حورا و غاییت هر مرد مؤمن صدیقیت و امیرالمؤمنین علیه السلام بقنبر گفته
یا قنبر مژده باد ترا و بشارت باد ترا و بشارت بیاب که رسول خدا صلعم از دنیا رفت و برامت خشمناک
بود مگر شیعه گاه باشد گاه است که هر چیز را رکن گاه است و رکن اسلام شیعه اند و هر چیز را دعائم است
و دعائم اسلام شیعه است و هر چیز را ذروه است و ذروه اهل اسلام شیعه است و هر چیز را سید
و جهت است و جهت مجالس اسلام شیعه است و هر چیز را امامیست و امام زمین آن زمینیست که شیعه
ساکن ایشان است بخدا قسم اگر آنچه از شما شیعیان هستید بر روی زمین نبودند و هیچ حشیش گیاه سبز
در آن نمی بود و اگر آنچه از شما بر روی زمینند نبود خدا بر مخالفان شما نعمت نمیداد و باقیمانده
روز بیایا پاکیزه و پاک نمیرسید ندو در دنیا و در آخرت ایشان را نصیبی نیست هر ناصبی اگر چه عقید و مجتهد
باشد و باین آیه منسوب است که عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة هر ناصبی مجتهد عمل او هبا منثورا است
و شیعه ما بحق نیکو بینند بنور خداوند اگر کار خود در مخالفان ایشان بپراکنند که دوستی بخدا قسم که نیست
بنده از شیعه ما که بخواب رود مگر خدای عزوجل روح او را باسمان بپرد و او را بارک بگردانند پس اگر

اجلش

اجلش رسیده در گنجهای رحمت و ریاض جنت خود در سایه عرش خود جایش میدهد و اگر اجلش نرسیده است باز
بگردانند او را با امینان خود از ملائکه که او را بجسدی که از او گرفته رد نمایند تا در روی زمین ساکن شود بخدا قسم
که حج و عمره کنندگان شما خاصان خدای عزوجل اند و فقیران شما اهل غنا اند و اغنیای شما اهل قناعت اند بخدا سوگند
و در اینکه که همه شما اهل دعوتید و اهل اجابتید یعنی دعای شما مستجاب است و در حدیث ثانی آن نیز
مذکور است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که آگاه باشید که هر چیز را جوهری است و جوهر اولاد آدم
محمد است و ما که خانواده اویم و شیعه ما بعد از ما و خوشا حال شیعه آیا چه چیز نزدیک ساخته ایم قدر
ایشان را بعرش خدا و نیکو گردانیده صنع و حال پروردگار را با ایشان در روز قیامت بخدا قسم که اگر
بر مردمان بزرگ نماید و ایشان را حیرت و شگفت نمود هر آینه فرشتگان گرده گرده بر ایشان سلام میکنند
نیست بنده از شیعه ما که تلاوت قرآن کند و در نماز ایستاده مگر آنکه بهر حرفی خدای او را صد حسنه میدهد
و نوشته بهر حرفی پنجاه حسنه و در غیر نماز بهر حرفی پانزده حسنه و خاموشان شیعه مارست ثواب
و نیز دیگری که قرآن بخوانند از مخالفان شمائید بخدا قسم بر بسترهای خود خوابیده و شمار [illegible]
صف کشیدگان در راه خدا و جهاد در عداد شمائید بخدا آنکس که گفته و نزعنا ما فی صدورهم
من غل الآیه اهل بیت و بجز این نیست که شیعه ما اند که چهار چشم دارند دو چشم در سر و دو در دل و
همه مردمان چنین اند لیکن خدای عزوجل گشوده است بلطف خود چشمهای شما را و کور ساخته دیده های
ایشان را و هم آنحضرت فرموده با بی بصیر که یا ابا محمد خدای عزوجل را فرشتگان است که میبارانند
و میریزند گناهان را از پشت شیعیان ما همچنانکه میریزد باد برگ را بر درختان در وقت ریختن آن
و اینست که خدا فرموده یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون للذین آمنوا بخدا قسم که غیر شما را اراده نکرده

و در کتاب زین المجالس از صدوق علیه الرحمه مذکور است که سلمان فارسی روایت کرده که من روزی در نزد رسول خدا صلعم
نشسته بودم که علی بن ابی طالب علیه السلام در آمد رسول صلعم فرمود یا [?] مدهم ترا علیه السلام گفت بلی یا
رسول الله رسول صلعم فرمود که این دوست من جبرئیل است که مرا خبر میدهد از نزد خداوند عز و جل که او داده
محبان و شیعیان ترا هفت خصلت که غیر ایشان را نداده است یکی هموار شدن[?] و رستگاری در وقت مرگ دویم
انس رحمت الهی در وحشت قبر سیم نور در وقت ظلمت چهارم امنیت در روز فزع اکبر پنجم قسط
و نصب[?] در میزان عمل ششم گذشتن با شتاب در صراط هفتم داخل شدن جنت پیشتر[?] هشتاد سال پیش
از همه امتان این پیش صدق یا رسول الله

باب ۴۲ در ذکر علامات کلیه باقیه آخر زمان و ظهور قائم ع

مراق[?] سنه ۱۱۶۹ که تاریخ تحریر این مؤلف است در خرابی امصار و بلاد و انقراض عالم کون و فساد
در روضة الواعظین مذکور است که علامت ظهور یکی خروج سفیانی است یعنی یکی از طاغیان از نسل
ابوسفیان و فساد او در روی زمین و قتال عظیم کرد و بروایت دیگر این قضیه در ماه رجب خواهد
بود و مدت سلطنت او هشت ماه خواهد کشید و کشته شدن یکی از بنی حسین و گرفتن آفتاب در
نیمه ماه رمضان و خسوف قمر در آخر آن بر خلاف عادت جاریه و فرو بردن بزمین سپاه اجنبی که
بزمین در جانب مشرق و باز ماندن آفتاب یک ساعت[?] از حرکت و سر بر کشیدن مدتی ملک کردن
و طلوع شمس را از مغرب و کشته شدن نفس زکیه که نام او محمد ابن الحسن باشد با هفتاد تن از
صالحان در پشت کوفه و سر بریدن پسر هاشمی صاحب [?] را در مسجد الحرام میان رکن و مقام و
خراب کردن مسجد کوفه و افتادن منار باب الفیل و خروج شخص یمانی و دیگر بصری و در تصرف در
اکثر بلاد شام و جزیره عرب و طلوع ستاره درخشان مانند ماه تابان و طپیدن آن چنانکه کمان[?] فرو

برآرد

برآرد و ظاهر شدن سرخی در آسمان که موجب ملال و فزع خلایق باشد و اشتعال گیرد آن و حرارت آفاق
سما بنوعی عجیب بطرزی غریب و ظهور آتش طولانی بر افق آسمان که تا سه روز باقی ماند و متفرق شدن
لشکر عرب در اقطار عالم و خراب شدن شهر شام و ظهور لشکر صاحب خروج و بر یکدیگر تیغ کشیدن [illegible]
ریختن شط فرات بجری[?] که تا [?] در رحبه ریزد و کشته شدن آن و در آید و خروج شصت نفر که هر یک
دعوی پیغمبری کنند و خروج دوازده تن از آل ابوطالب که هر یک دعوی امامت کنند و سوختن مردی عظیم القدر
از بنی عباس در [?] خانقین و فرو رفتن ده از دهات شام بزمین و اختلاف لشکر در آن ناحیه
که صد هزار مرد در آن کشته شوند و وزیدن بادهای هولناک که خلایق را بفزع در آورد و در اول روز
و زلزله عظیمی در زمین و فرو رفتن خلق بسیار در آن روز و مسخ شدن قومی از اهل بدعت بصورت
میمون و خنزیر و بر آمدن آواز مهیب و ندای عجیب از آسمان که خلق زمین همه بشنوند و هر طایفه
بزبان خود مضمون آن را بفهمند و بروایتی صحیحه مذکوره در شب ۲۳ شهر رمضان المبارک خواهد شد
و آشکار شدن روی و سینه آدمی در میان قرص آفتاب اشاره کردن آن بخلایق را و بروایتی
سه نوبت صدا و صیحه مخصوص است اول این باشد که الا لعنة الله علی الظالمین دویم آنکه ازفت
الازفة یا معشر المؤمنین و در نوبت سیم بدن در میان قرص آفتاب ظاهر شود که اشاره کند که
هذا امیر المؤمنین ع فکر کرده[?] هلاک الظالمین بروایتی گوید ان الله بعث فلانا فاسمعوا له و اطیعوه
پس از آن بیرون آمدن بعضی مردگان را از قبور و رجعت ایشان بدنیا بنحوی که یکدیگر را بشناسند
و با هم آمد و شد کنند و توالد و تناسل ایشان و در کیفیت در اخبار ائمه بنظر رسیده و صریح
آیه ویوم نحشر من کل امة فوجا در سوره نمل دال بر آنست و تفاصیل سایر آیات در باب

رحمت و رکشش ایشان مؤلف مذکور شده و در روایت آمده که در وقت ظهور قایم آل محمد جمعی از
دشمنان اهلبیت را که در دشمنی بغایت رسیده اند زنده کرده خواهند و جمعی از موالیان آل محمد صلعم که در دنیا
در محنت و بلا و دوستی اهلبیت بدرجهٔ اعلی رسیده اند احیا کنند تا داد خود را از دشمنان بستانند و هر طایفهٔ
بانچه مستحق اند از ثواب و عقاب برسند و در تفسیر ثم رددنا لکم الکرة علیهم در سورهٔ
اسرائیل مذکور است که حضرت امام حسین ع با هفتاد کس از یاران خود خروج خواهد کرد و بر سر ایشان
خودهای مذهب باشد و هر یکی را در وی روی برد ها خواهند رسید که این حسین بن علی
خروج کرده تا مؤمنان رشک نکنند و بدانند که آنحضرت نیست دجال و شیطان نیست و حجهٔ قایم
یعنی مهدی در عقب ایشان باشد و چون همه بشناسند که امام حسین ع است که ظاهر شده و
شکی نماند قایم را در رسد حسین ع را تغسیل و حنوط کرده در لحد گذارد از اصل این امر بقوه نمی آید
مگر آنکه این امور وصی امام بجا می آورد و در کتاب خرایج آمده است و در حدیث طویلی مذکور است
که امام حسین ع فرمود که من خواهم بود اول کسی که زمین از او شکافته شود و خروج من با امیر المؤمنین ع
و قیام قایم آل محمد صلعم مقارن خواهد بود و از آسمان از نزد خدا بر من فرود می آیند فوجی از ملائکه
و لشکری که هرگز فرود نیامده اند و نزول نکنند بر زمین جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با لشکرها از ملائکه
نور تنها و نزول خواهند از آسمان محمد و علی و برادرم حسن و همهٔ جمع آنها که خدای تعالی بر ایشان
منت نهاده و ایشان را در کنف قدرت و در حمایت حق جای داده و همه سوار باشند بر
شترانی از نور که هرگز هیچ آفریدهٔ مثل آن سوار نشده باشد پس حضرت رسول صلعم
لوای خود را با شمشیر خود بدست قایم آل محمد صلعم دهد و بعد از آن حق سبحانه و تعالی خیمهٔ

از طلوع

از طلوع چشمهٔ از نور و دیگر از آب و دیگر از شیر در میان مسجد کوفه پس از آن امیر المؤمنین ع شمشیر
رسول را بمن دهد و مرا بجانب مشرق و مغرب فرستد تا تسخیر بلاد کنم و روی زمین را از شرک پاک سازم
و آنحضرت هفتاد مرد از ابرار و مخلصان شیعه را با دجال و بعضی که خروج کرده باشند بجانب بصره
خواهند فرستاد و لشکر دیگر بجانب روم و خدای عز و جل جمیع ولایتها را بر دست حضرت امیر المؤمنین ع
مسخر خواهد ساخت و من یهود و نصاری را بر اسلام حکم میکنم و هر که ابا کند خونش را هدر سازم و باقی نمی ماند
مردی از شیعهٔ ما مگر که خدا بر او فرستد فرشتهٔ که پاک کند خاک را از روی او و بشناساند
با منزل او را در بهشت و زنان و از ازواج او سوای حور العین و جمیع نابینایان و زمینگیران
روی زمین صحت یابند و هیچ مریضی نماند و نعمتها بر روی زمین فراوان خواهد شد و نسخهٔ
شیعهٔ ما را گرامی که پوشیده نمی ماند بر ایشان چیزی از حق و خاینم گنجها و اخبار و اسرار
ائمه و اولاد دور و از کلمات است علامات ظهور مهدی خروج دجال است از اصفهان و بروایتی
از سیستان و دابة الارض که طول او و عرض او کرد است و در میان هیچ حیوانی از او نجات
نیابد و هیچ چیز با دمی نرسد و بروایت اهلبیت دابه مذکور است که حضرت امیر المؤمنین ع است
که ظاهر خواهد شد و شکستن و کشته شدن ستدیا یأجوج و مأجوج و طلوع آفتاب از مغرب
و نزول عیسی ابن مریم از آسمان و اقتدای او در نماز و سایر اعمال بحضرت آخر الزمان و ظهور کف
از طلوع احمر در میان ستارگان پس از این علامات بیست و چهار روز بارانی عظیم بیارد
که همهٔ زمین زنده شود و حضرت قائم صلوات الله علیه بعد از آن ظاهر شود با سیصد و سیزده تن
از شیعیان خود در سالی که در شمار طاق باشد و در روز جمعه و بروایتی در روز شنبه دهم

محرم الحرام روز عاشورا که در این روز امام مظلوم شهید شده و ظهور آنحضرت در مسجد الحرام باشد در
میان رکن و مقام و جبرئیل علیه السلام در برابر روی او ندا کند که البقیة الله در اول کسی که با او بیعت
کند جبرئیل باشد در صورت مرغی سفید و علمدار آن حضرت یکی از مؤمنان و نام آن شعیب بن
صالح باشد و بروایتی جبرئیل ع در دست راست و میکائیل در جانب چپ او باشد و در
روز اول سیصد هزار کس با آنحضرت نماز کنند و بعد از آن متوجه تسخیر اقطار روی زمین شود و لشکرها
با سرداران باطراف عالم فرستد و دین اسلام و ملت بیضا و قانون عدل تازه کردانند و بروایتی
وسعت لشکرگاه او چهار میل راه باشد و در دست مبارک آنحضرت شمشیر علیست و ذو الفقار حضرت امیر
المؤمنین ع و قضیب رسول خدا ص و زره حمزه و خود جعفر طیار با او باشد و نقاره و علم بلند در برابر روی
آنحضرت باشد و بر شقه هر علمی آیتی از آیات قرآن نوشته و با خلق خدا بخلق مصطفی ص و سخاوت
ع مرتضی و رفق حسن و شجاعت حسین ع و ورع امام زین العابدین ع سلوک کند و چهل
سال سلطنت کند و بروایتی از حضرت صادق ع مدت پادشاهی آنحضرت سیصد و نه
سال باشد و تمام روی زمین را از عدل و داد پر کند و بنور ایمان و شرع خاتم پیغمبران منور گرداند
و بعد از آن بمدتی آنحضرت از این دهر رحلت اختیار کند و بعد از آن عالم خراب شده
آثار قیامت ظاهر شود و تفاصیل علامات و وقایع مذکوره در کتب گلشن ایمان مفصلاً مذکور است

باب سیم در ذکر سوانح آخر زمان و خرابی بلاد و شورش عباد از ظهور رکینه وقت و در بعضی
روایات آمده که حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که چون هشتصد سال از هجرت بگذرد امارت آخر
زمان ظاهر شود و سال بسال و قرن بقرن انقلاب در روی زمین زیاده و آفتاب و ماهتاب

بسیار

بسیار بگیرد و ساعت از ساعت و ماه از ماه بدتر باشد و دلهای مردم بی‌مروت شود و قحط بسیار شود و از
غایت غفلت سال مانند ماه گذرد و ماه چون هفته و هفته چون روز گذرد و روز چون ساعت و ساعت
مانند افروختن یک شعله آتش و از اسلام نام و نشان باز نماند و قرآن در انکار شود و در همه جا زناکاری
و هوای نفس و خوردن خمر و فعل قوم لوط بسیار گردد و از زنان و کودکان حیا و ادب رفع شود
و پیران را خوار دارند و مال دیگران را بر خود حلال دانند و دزدی بسیار بردن دانند و دشنام
را امرا و سلاطین بیداد کنند و قاضیان رشوت گیرند و حکمها با طرف ناحق کنند و زاهدان
حریص و دروغ گو باشند و امانت از میان مردم برخیزد و اقویا بر ضعفا جور کنند و بد
اصلان و نادانان پیشوا و بزرگ شوند و تربیت بزرگان کنند و دروغ بسیار گویند و انصاف
از میان مردم برخیزد و توانگران از خوف دزدان درویشی نیک دارند و علما و حرمت ندارند
و اشرار غالب شوند و پادشاه و رعیت همه ظلم کنند و رحم از میان خلق برخیزد و از فرمان
خدا دست بردارند و از نماز خصوصاً از نماز خفتن دست بردارند و برکت برخیزد و
قحطی و تنگی پدید آید و کارها بریا کنند و عهد و وفا با یکدیگر بجا نیاورند و سخاوت از جهان
برود و خیانت در پیران پدید آید و دانشمندان و مشایخ از تقوی دست بدارند و حق را
باطل کنند و باطل را حق و عقوق مادر و پدر بسیار شود و پدر و مادر با مغنیان و قاضیان
کنند و طرب و مسخرگی بسیار گردد و عمرها کوتاه شود و مرگ ناگاه بسیار گردد قوله تعالی ان من قریة
الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة او معذبوها عذابا شدیدا کان ذالک فی الکتاب مسطورا
و در تفسیر آیه مرویست که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که این همه خراب خواهد شد حضرت فرمود

هر یک بسببی خراب خواهد شد جمعی که حاضر بودند عرض کردند یا امیر المؤمنین این شهرها چه علامت
خراب خواهد شد حضرت فرمود شهر مکه از حبشیان خراب گردد و خلق مدینه از قحط نان کوبند
و جان دهند و شهر بصره گرداگرد او را آب بگیرد و اهل آن غرق شوند و کوفه را ترکان خراب کنند و بغداد
بلشکرهای بسیار که در او گرد آیند از قحطی و تنگی خراب شود و بروایتی آنکه از آب نه خطر دارد و از
شهرهای خراسان اول بلخ خراب شود از آبهای بسیار که گرد آن گیرد و خلق حصار و شاه
از سرما و بیماری هلاک شوند و خلق سرخس کرده شوند و باهم جنگ کنند و شهر خراب شود
و شهر هرات را لشکر ترکان خراب کنند و سیستان بادهای سخت و برف و باران خراب
شود و مردم سمرقند شمشیر در روی یکدیگر گذارند و بقیة السیف آن از طاعون و مرگ مفاجات
در روزی چهار هزار نفر و ده هزار نفر بمیرند و خاج و سنجار ترکان خراب کنند و بخارا را آب و خلق
آن با تمام هلاک شوند و علامت او چهار روز پیشتر بمیرند و لشکر بر علو برق و زلزله خراب
گردد و بروایتی تگرگ از آسمان فرود آید و مردم را هلاک کند و شهر ری را قوم گیلان و زنجان
خراب کنند و زمین بر بلخ و ظلم حاکم خراب شود و شهر شام و ولایات آن با اختلاف جمعی
که دعوی خلافت کنند خراب شود و خرابی مصر از رود نیل باشد و ولایت فارس و کرمان و
اصفهان و کرمان لشکر بسیار در نهند و قحطی روی نماید و مردم هلاک شوند و شیراز از آب
و کازرون از آتش و بروایتی از جوب خراب شوند و خلق دیگر شهرها را بعضی را زمین خورد
برود و بعضی را دریا غرق کند پادشاهی از شام بیرون آید نام او عتبه و لقب او سفیانی شهر و ولایت
که رسد از ظلم خراب کند و مردم زنان خوب روی برآیند و خلق روی بزیارت ایشان نهند و بایشان
کردند

گردند سفیانی روی با شان نهاده همه را بکشد و مردم شیعه نام سفیانی را هلاک کنند و ولایت مصر را
بگیرد و روی بمدینه نهد و بر آن بلدهٔ مبارکه دست یافته به بیت المقدس رود و از آنجا در خراب کرده
ناگاه بمیرد و لشکر او بگذرند را هلاک کنند و سندیان با هندیان جنگ کنند و ولایت را خراب
کنند و زنگیان اکثر ولایت را خراب کنند و قوم تبت خروج کنند و اکثر عالم خراب شود و مردم
چین و قوم تبت را خراب کنند و زنگیان اکثر ولایت او پادشاهی قسطنطین نام از روم بر آید
و علامت او هشت ساله بود و با سپاه بسیار حرکت کند و اکثر عالم را بتصرف خود در آورد و اول
شهر ولایت شام بگیرد و پس روی بعراق نهد و آهنگ خراسان کند و مکه و مدینه را هم
بگیرد پس پادشاهان عراق در روی عاجز شده در کوفه با او جنگ کنند و بسیاری از سپاه
او بکشند پس سپاه شام و عراق متفرق شده و لشکرها اندازه بروم کشیده و آن
ولایت را بگیرند و خراب کنند **باب ۴۴ در کلمات عظمت عرش و صفت کرسی و دیگر**
حملهٔ عرش الهی و دیگر چون اعظم مخلوقات عرش مجید است و در اثنای تبدیل سموات و تبدل
بعضی از اعتبارات عرش با اعراض با جملهٔ آن لازم می آید و کرسی نیز بر انتفاس و در
ابواب بنده نیز مذکور خواهد شد که در روز قیامت حملهٔ عرش و سقف عرش را
بر بالای سر خلایق باز دارند و در حق محشر هیچ سر به بجز ظل عرش رحمن نخواهد بود بناء
علی ما ذکر اگر در این مقام مجملی از صفات عرش و عظمت آن و حمله قدر حمله عرش و صفت کرسی
مذکور شد هم مناسب تمام اسلوب کلام و هم تنبیه بر کمال قدرت و تذکر غایت صنع و حکمت حضرت
ملک علام خواهد داشت و در تفسیر کریمه الذین یحملون العرش در سوره مؤمن مذکور است که ابن عباس

که مابین کعب هر یک از حملهٔ عرش از اسفل قدمش مسافت پانصد ساله راهست و پایهای حملهٔ عرش در زمین
هفتم است و سرهای ایشان از آسمان هفتم گذشته و بر و هیچ از عرش گذر نموده و ایشان مع الدوام مشغول
و سرها بزیر افکنده و بکطرفة العین سر بلند ننمایند و خوف ایشان بیشتر و سخت‌تر است از خوف اهل
آسمان هفتم خایف‌تر و ترسان‌تر اند از اهل آسمان ششم و همچنین اهل آن ترسان‌ترند از سکان
آسمان پنجم و بر همین دستور تا آسمان اول و در روایت آمده که چون حق سبحانه و تعالی حملهٔ
عرش را خلق فرمود و امر نمود که عرش مرا بردارید و ایشان عاجز آمده متوسل شدند پس ایشان
قوتهای دیگر از ملائکه خلق نمود چنانکه را الحملة العرش اعانت نمایند و اعانت ایشان از عهدهٔ
حمل عرش بر نیامدند پس خدای عز و جل دیگر فرشتگان آفرید و در عدد زیاده بر ضعف آنچه
آفریده بود و ایشان را حکم بر داشتن عرش مجید نمود باز طاقت نداشتند باز هم زیاده بر ضعف
مجموع مذکور آفرید این مرتبه نیز از حمل آن عاجز گشته حیران و عاجز ماندند و فرمان ملک
منان در رسید که بگوئید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چون این کلام گفتند قوت
عرش عظیم یافته بقوت تمام از را بر دوشها گرفتند لیکن پایهای ایشان قرار نداشت
و از زمین هفتم گذشته بزیر ثری نیز قرار نگرفت و فرشته بفرمان ملک متعال اسمی از
اسماء الحسنی را برقوم یکی از ایشان نوشت پایهای حمله قرار گرفت و در خبر آمده که ای
مردمان در عظمت پروردگار خود فکر مکنید لیکن فکر کنید در بزرگی آنچه آفریده که عرش و کرسی و آسمان
بدرستیکه خدا را فرشته است که اورا اسرافیل میخوانند و یکی از زوایای عرش مجید بر دوش
او ساکن و قدمهای او در زمین هفتم است و سر او از هفت آسمان گذشته است و او

از باد عظمت الهی هر بار چنان میگداخت که مانند گنجشکی میشود و هم رسول خدا صلعم فرمود که یکی از حملهٔ
عرش در عظمت بشأنیست که مابین نرمهٔ گوش او تا دوش مسافت هفتصد سال راهست
و هم آنحضرت فرموده که حق سبحانه و تعالی امر فرموده جمیع ملائکه سموات را که همیشه بیایند و بر دور
و بر حملهٔ عرش سلام کنند برای تفضیل ایشان بر سایر ملائکه و در روایت دیگر آمده که حق جل و علا
عرش مجید را از یکدانه جواهر سبز آفریده و این عرش را حاملیست که او را هزار هزار و ششصد
سر است و هر سری را هزار هزار و ششصد روی از آنها و هزار هزار و ششصد بار مانند اطباق دنیاست
و بر هر روی هزار هزار و ششصد زبانست و بهر زبانی تسبیح میکند خدا را بهزار هزار و ششصد هزار
لغت که هیچ لغت بلغت دیگر نمیماند و خدا را خلقی است از ملکوت که بیک لغت آنها تسبیح
و تقدیس او میکنند و خلقی دیگر بلغتی دیگر و امام جعفر صادق ع روایت کرده از پدران خود
از امیر المؤمنین ع که فرموده مابین هر قائمه از قوائم عرش مجید و قائمهٔ دیگر آنقدر است
که مرغ تیز پرواز هشتاد هزار سال او را نتواند پرید و هر روز عرش خدای عز و جل را هفتاد
هزار لون از نور ساطع میپوشانند که هیچ آفریدهٔ از خلق خدای باری نظارهٔ آن ندارد
و جمیع اشیاء و کثرت ماسوی در پیش عرش خدا مانند حلقه است در بیابانی و در روایت
آمده که بلندی آن نیز پانصد ساله راهست و همچنین تا هفتم زمین و این هفت زمین در
جنب آسمان دنیا چون حلقه ایست در بیابانی افتاده و آسمان دنیا با آنچه در وست
در جنب آسمان دویم مانند حلقه است در بیابانی و همچنین آسمان هفتم و هفت زمین
و هفت آسمان و آنچه در اوست مجموع در جنب کرسی مانند حلقه است در بیابانی و آنحضرت

بزرگوار جعفر باقر آل محمد صلعم در وقت نقل آیه بیت در تفهیم مطلبی است و تشبیه بدست فرموده
که هر یکی بر بالای دیگری است و در روایت دیگر آمده که کرسی از یاقوت زمرد سبز مخلوق است و دو سبعت
و هر چند آنکه این هفت آسمان و هفت زمین در جنب او چون حلقه است در بیابان هموار
بهم افتاده و رسول خدا صلعم در شب معراج کرسی را بحقیقت مشاهده فرموده و ده هزار
کرسی دیگر دید که همه گرد بر گرد این کرسی نهاده و ده هزار کرسی دیگر از پس این کرسی نهاده و بر
هر کرسی ملکی ایستاده و آیة الکرسی میخوانند و ثواب آنرا بر قاریان آیة الکرسی هدیه میکنند نقلست
که یکی از مفسران روایت کرده که عرش خدا را سیصد و شصت هزار قندیل است
از نور سلطانی در آویخته و هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در میان آنست همه در
یک قندیلست و در قندیلهای دیگر خدا میداند که چیست و چون و هم بکیفیت قندیلی از آنها
نرسد بتفصیل چگونگی عرش چون خواهد بود تا بحقیقت استوار عرش صاحب عرش برای
چه رسد بایزید شیخ بسطامی گفته که چون مردمان در باب استوار خدا بر عرش بسیار شد
من خود را ببر ملکوت فرستادم عرشی دیدم که الله میگفت و حق را میجست گفتم ای عرش از ذات
پاک او چه خبر داری عرش گفت بخدا قسم که من هزار بار از تو مشتاق ترم الرحمن
علی العرش استوی بر این بنهایت را کرده اند که هو معکم اینما کنتم چنانکه تو از من
میجوئی من از تو میپرسم و در روایت دیگر آمده که خدای تعالی را ملکی است که او را هجده هزار بال است
و میان هر جناحی تا جناحی پانصد ساله راه و در خاطر آن ملک گذشت که آیا حق جل و علا
بالاتر و عظمت از او چیزی را قدرت پس بعزت الهی آن مقدار که بال داشت بر او افزوده فرموده

شد و وحی آمد که ای فرشته تعجب پرواز کن، انقدر که بتوانی پس آن ملک مدت سی هزار سال
پرواز نمود و بر قرار یکی از قوائم عرش نرسید پس مضاعف آنچه داشت یکچند آنکه بود حق عز و جل
بر پر و بال او افزود و داد و مدت سی هزار سال دیگر پرواز کرد عاجز شد و لبرهان یکی قائمه عرش
نرسید وحی الهی بدو آمد که ای ملک بجز از خود و عز جلال من قسم که اگر با ضعاف این آنچه که داری
پرواز کنی و تا زمان صور و نفخ از نظر ان پایان و بنهایت ساق عرش من نخواهی رسید و فرشته
سجده افتاده گفت سبحان ربی الاعلی و بحمده کعب الاحبار روایت کرده که چون حق
جل و علا عرش را خلق فرمود بالا هفتصد هزار ساله راه سرش از یکی مروارید سفید و پیش
از زمرد سبز و دو چشم او از یاقوت رمانی و دو گوش او از زمرد سبز و از چشم او تا چشم دیگر
صد هزار ساله راه و او را چهار بال از جناح او از جناحی تا جناحی هزار ساله راه و او را دنبالیست
از یاقوت سرخ و طول آن سیصد ساله راه و بر هر پری از پرهای بال او فرشته ایستاده با چوبی
از نور و آن چوب را هشتاد هزار شاخ است درازی هر شاخ صد ساله راه و آن فرشتگان
همه تسبیح و تهلیل میکنند خدا را برفق و صوت تمام که اگر آن رفق کنند از غلغله و دهان تسبیح
ایشان هفت آسمان دریده شوند و فرشتگان هفت آسمان هلاک شوند و در روایت دیگر آنکه
مار را در هر جناحی چند هزار روی است و در هر روی چند هزار زبان و از هر زبانش تسبیح برمی
آید و در هر روز بعدد قطرات باران و برگ درختان و شمار سنگریزهای بیابان و ذرهای
خاک دنیا بعدد دوام و بیان روزگار و بعدد جمیع فرشتگان پیش خود بسوی عرش مجید
پیچیده و عرش با عظمت خود و با لطف او پیش نبود از عجب خود نادم گشته بکار رسید

و در خبر آمده که ما بین آسمان هفتم تا عرش مجید هفتاد هزار حجاب است و حجابها همه از نور یکدیگر از ظلمت
الی آخر الحدیث و از حضرت خیر البشر روایت که فرمود که در شب معراج دیدم بر ساق عرش نوشته
لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی بن ابی طالب و نصرته و هم از آنحضرت روایت که فرمود من
از جبرئیل پرسیدم بزرگی عرش را او گفت من از میکائیل پرسیدم بزرگی او را او گفت از
اسرافیل و او گفت از لوح و لوح گفت از قلم پرسیدم و قلم گفت عرش خداوند عالم سه
صد و شصت هزار قائمه که هر قائمه از قوایم آن شصت هزار بار مانند دنیا و اطباق آن و در
زیر هر قائمه شصت هزار شهر است و در هر شهری شصت هزار صحرا و در هر صحرا شصت هزار
عالم و در هر عالمی مانند جن و انس دنیا شصت هزار بار که آنچه ام از نطفه پیدا اند مگر
که خداوند عالم کی آفریده است آدم و ابلیس را و همه ایشان را خدا امر فرموده که استغفار کنند
و آمرزش خواهند برای محبان آل محمد ص و در حدیث دیگر آمده است که عرش خدا را سیصد و
شصت هزار رکن است و بعضی از زر سرخ و بعضی از نقره سفید و بعضی از زبرجد سبز و بعضی از
یاقوت سرخ و هفتاد هزار حجاب است از ظلمت در پیش آن که اگر آن حجابها نبود در شعاع نور آن
بر جمیع عالم را در هم سوختی و ابن عباس گفت که بر دور عرش خدای جل سلطانه در طواف
و گردش اند هفتاد هزار صف از ملایکه هر صفی در دنبال صفی در طوف اند و بر دور عرش میگردند
و تکبیر و تسبیح و تقدیس و تهلیل حضرت پروردگار بجا می آورند و در دنبال این صفوف هزار صف
دیگر ایستاده اند و بهمان نوع با وراد خود مشغول اند و در عقب ایشان صد هزار صف دیگر که ایستاده
دست راست بر چپ گذاشته اند و ایستاده اند و هر یک از ایشان تسبیح میکنند و خدا را

بتسبیح

بتسبیحی که دیگری از ایشان آن تسبیح را نمیدانند و ما بین دو بال هر یک از ایشان مسافت یک ساله راه است
و ما بین نرمه گوش او تا دوش او چهارصد ساله راه است الی آخر الحدیث و در اخبار این خبر آمده است
که هر یک از حمله عرش را چهار رخسار است و چهار بال و سر بزیر دارند از ترس آنکه مبادا نظر ایشان
بر عرش افتد و از شعشعه آن بیهوش گردند و در خبر آمده که خدای را بر حول عرش دریای فرشتگان
است که از خوف الهی همیشه اشک از چشم ایشان جاریست مانند نهرها تا قیام قیامت و دایم
میریزند بحدیکه باد چیزی برابر زانده و لرزه و طپش ایشان از ترس خدا است و حق جل و علا بگوید
آن ملایکه را که چه چیز شما را این چنین میترساند در جواب بگویند پروردگارا اگر اهل زمین
مطلع شوند از هیبت و عظمت تو بر آنچه ما مطلع بر آن شده ایم هرگز خوردنی و آشامیدنی
ایشان را گوارا نشود و بر فرشهای خود نیاسایند و در صحراها و بیابانها مانند گاوان نالند
باب ۴۵ در افنای عالم و خرابی ماسوی در نفخ اول صور مذکور است قال الله تعالی
فی سورة الزمر و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا ما شاء الله
ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون بجهة تحقیق وقوع او از استقبال بلفظ ماضی تعبیر شده
یعنی در وقت هلاک و افنای موجودات دمیده شده در صور یعنی میدمد اسرافیل
در شاخ بجهة اعلام خلایق بتمامی خلایق در انقراض دنیا و وجه الحکمة در این آنست که حق
جل و علا همین را علامت ساخته که عقلا آن بدانند در انقراض امور حیات خود و در تکلیف
و تمامی بقای دنیا و ما فیها و در این تشبیه است بآنچه متعارفست از بوق زدن در وقت نزول
و ارتحال حق سبحانه و تعالی در سوره یس فرموده که و ما ینظرون الا صیحة واحدة تأخذهم وهم

مخصوص

یعنی یکبار نفخ صور و اهلاک عالم ناگاه و فجاءة روی خواهد داد گویا انتظار کشیده شد مگر یک صیحه و یکبار دمیدن
که ایشان را بگیرد یعنی قیامت و اهلاک جمیع ماسوی چنان بزودی و سرعت روی میدهد و ناگاه در
می آید که گویا همین یک صیحه پیش نیست که دریابد ایشان را و ایشان در کارهای دنیا با یکدیگر در گفتگو و جمعیت
باشند و علامت انقراض دنیا و صور اسرافیل وقتی بکمال رسد که مردم در شهرها و بازارها با یکدیگر
بکار سازی مهمات دنیا در بحث و مناظره باشند و در بازارها بخرید و فروخت مشغول باشند و در خبر
آمده از حضرت خیر البشر مرویست که ساعت قائم شود در حالتیکه دو مرد جامه پهن کرده باشند و با
یکدیگر در داد و ستد و مبایعه باشند و آن جامه را نپیچیده که قیامت قیام نماید و مردی لقمه را برداشته
باشد و خواهد که بدهان خود بگذارد و هنوز بدهانش نرسیده باشد که قیام نموده قیامت و در ساعت
روی دهد و مردی حوض خود را پر آب کند که چهارپایان خود را سیراب کند و آن چهارپایان هنوز
آب نخورده باشد که اثر قیامت ظاهر شود و قول آنکه خصومت مردم از آن وقت برای خوف
از نزول عذاب باشد یکی گوید که وقت نزول عذاب الهی در رسید و دیگری گوید که عذاب
نازل نخواهد شد و در انحالت بکمال قیامت قائم شود و انجماعتی که در منازل خود در کوچه و
بازارها و صحراها باشند استطاعت وصیت نداشته باشند و توانای بازگشتن با اهل و اولاد
خانه خود نیابند و در اخبار آمده که در وقت انقراض زمان تکلیف اسرافیل برملک جلیل
در شاخی که طول آن مابین آسمان و زمین باشد و با آواز عظیم بانگ چنان در دمد که از
غایت شدت و هول آن جمیع اهل آسمانها و اهل زمین بمرانکس که خدا خواهد یکبار
دفعه هلاک شوند و بیجان بر جا بیجا خود بیفتند و بمضمون فصعق من فی السموات و من

فی الارض

فی الارض اشاره بهمان است و من شاء الله که مستثنی شده بقولی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیل اند که ایشان در این صیحه هلاک نمی شوند و هر کدام که بخدمت مامور اند و در نزد جمعی جماعت
مستثنی شهیدانند که در راه خدا کشته شده اند و در نزد خداوند زنده اند و چون یکبار
از این صیحه بار دیگر نخواهند مرد و در خبر آمده که حضرت رسول صلعم بعد از نزول این آیه از جبرئیل
پرسید که این جمع که مستثنی شده اند در صیحه اول نمی میرند کیانند حضرت رفیع الامین ع
گفت که ایشان شهداءاند که شمشیرها بر گردن حمایل کرده و بر دور حوالی عرش حضرت خداوند عالم
در طوف اند و ایشان را در این صیحه مرگ نیست و در روایت دیگر آمده که در زمان انقراض حیات
موجودات فرمان ملک منان آید که ملک الموت که جمیع اهل آسمان و زمین را بمیران و جان
همه را بستان و عزرائیل در مقام امتثال در آمده در موقف عرض بایستد و با آنکه حضرت
خداوند دانا تر است فرمان آید که یا عزرائیل از جمله ماسوی که باقی مانده گوید الهی تو میدانی
که بجز ملائکه مقربین کسی دیگر نمانده حکم الهی در رسد که جان ایشان را نیز بستان ملک الموت
فرمان بجا آورده در مقام عرض بایستد خطاب آید که ای عزرائیل که باقی مانده بجز جبرئیل
و میکائیل و حمله عرش گوید کسی نمانده فرمان در رسد که ایشان را نیز بگوی تا بمیرند ملائکه گویند
خداوندا رسول و وحی امین و دو برگزیده تو اند که حق جل و علا فرماید که من حکم کرده ام
بر هر نفسی که در او روح است مرگرا بعد از ان جبرئیل و میکائیل همان سوال و جواب عزرائیل
در میان آمده و فرمان در رسد که ای ملک الموت بگو حمله عرش را که بمیرند پس از آن نیز ملک الموت
افسرده و غمگین پیش آید و از غم بیزارانه ریخته باشد سر را که فرمان آید که یا ملک الموت کی باقی

مانده کو بیرون آوردند زیرا که بغیر از من که ملک الموت استم کسی دیگر نمانده و فرمان جباری در رسد که تو نیز
بمیر پس از آن حضرت قریر زمین را بپیچد قدرت خود و آسمانها را بید عظمت خود بر داشته گوید کجایند
آنانکه با من خدای دیگری قرار می دادند کجایند آنانکه بغیر از من معبودهای دیگر میخواندند و اشاره بهمین
معنی است قوله سبحانه و تعالی در سوره زمر که و ما قدروا الله حق قدره والارض جمیعا قبضته
یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون و در کتاب صدوق در تفسیر
کریمه افعیینا بالخلق الاول در سوره ق مذکور است که حضرت باقر بجابر بن یزید فرمود که
یا جابر هر گاه خدای عزوجل فنا کند این خلق را و این عالم را و اهل بهشت ساکن گردند و اهل
نار حق تعالی تجدید می نماید و تازه می سازد عالمی دیگر غیر از این عالم و از نو می آرد خلقی دیگر غیر
از این خلایق بی آنکه مرد و ماده و ایشان همه عبادت کنند و توحید او مینمایند و مر آفریند برای
ایشان زمینی غیر از این زمین که ایشان را بردارند و آسمانی غیر این آسمان که بر ایشان سایه افکند
گویا تو می پنداری و چنان می بینی که خدای تعالی همین یک عالم خلق کرده و میپنداری که بغیر از شما بشری
نیافریده و آری بخدا قسم که آفریده است خدای تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم و تو در آخر آن عالمها
و آدمیان هستی صدق ولی الله و در روایت دیگر آمده که حضرت رسالت پناه صلعم روزی در خطبه
فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی آسمان و زمین را در قبضه خود کند و گوید پس در آخر گوید
که من آفریدم دنیا را و هیچ نبود و آنرا فنا کردم و باز بوجود اعاده فرمودم کجا شدند پادشاهان
کجا شدند جباران و در روایتی آمده که آسمانها بدست راست منظور کرده و زمینها بدست چپ
و هفت آسمان و هفت زمین در دست قدرت الهی مانند دانه خردلی باشد در کف یکی از شما

و در روایتی

و در حدیث است که گفته اند که مراد شهدا اند چنانکه مذکور شد که شمشیرها بر گردن نهاده بر در عرش
در صف و هر که ایشان را استقبال کنند بجنبهای بهشت که اصل آن از یاقوت است و زمام
آن از نور و جامهای آن از سندس و استبرق و بروایتی مراد حضرت موسی کلیم الله است و حضرت رسالت صلعم
فرمود که در روز قیامت اول کسی که سر بر دارد من خواهم بود و چون من بر خواسته باشم بینم که موسی قائمه
از قوایم عرش را گرفته ایستاده ام که پیش از من سر بر داشته یا از جمله آنان است که خدا ایشان را مستثنی
ساخته و بقولی فرشتگان حمله عرشند که استثنا کنند و چهار فرشته مقرب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و ملک الموت و بقولی ایشان را که رضوان و حور و خازنان و مالک و زبانیه جهنم اند **باب ۵۲ در**
ذکر افنای آسمان و زمین و قیام دیگر آن و اعاده آن عادت روایات قرآنیه و صریح فرقانیه
در این باب با اختلاف عبارت و تفاوت مضمون وارد شده منها در سوره انبیاء فرموده که یوم
نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدانا اول خلق نعیده یعنی روز قیامت روزی خواهد
بود که در آن روز خواهد بود که در آن روز در هم پیچیم آسمان را یعنی هر چند از آسمانها بیکجا بر یکدیگر نهیم
بپیچیم نامه مکتوبی که در آن باشد و بقولی سجل نام فرشته ایست که اعمال بنی آدم را می نویسد و بقولی
ملکیست که کتب اعمال بنی آدم را می پیچد و در هم پیچیدن آسمانها کنایه از نابود ساختن و در هم
نوردیدن و فانی کردن است بعد از پیچیدن آسمانها خلایق را باز زنده خواهیم کرد و اعاده
مانند آنچه در اول ایشان را از عدم بوجود آورده ایم و قدرت بر اعاده اشیا مانند قدرت است
بر ایجاد اول و یا آنکه هر چیز را با آن کیفیت و در حالتی که در اول بار آفریده ایم باز بگردانیم بی آنکه
تغییری در احوال او بهم رسد وعدا علینا انا کنا فاعلین یعنی این اعاده موعود است بعد از فنا وعدة

بر ما که لازم است وفا رهان رما تحقیق در هر کنندهٔ ایجاد نیم و فانی را که حکمت اقتضای ایجاد آن
کند وجود می آریم و در تفسیر آیهٔ یا معشر الجن والانس مروی از حضرت صادق علیه السلام که در
روز قیامت حق تعالی خلق اولین و آخرین را در زمین محشر جمع خواهد کرد و وحی میکند باسمان دنیا
که هر کس در تو ساکن است همه را با خود فرود آور پس اهل آن بر خلق زمین دو برابر آسمان دنیا از جن و انس
و ملایکه بر آن زمین محشر خواهند جمع شد و بعد دو برابر اهل هفت آسمان از جن و انس و فرشتگان سه
فرود آورده و در هفت سراپردهٔ فوج ملایکه را جا خواهند داد پس فرمان میرسد که یا معشر الجن والانس
اگر توانید از اقطار آسمانها نفوذ کنید و از حد حکم و فرمان من بیرون روید و ایشان خود را در میان
فوج ملایکه دیده بعجز و حیرت اعتراف نموده بیاری و مدد از خود خواهند داشت و در بیان آیه در
سورهٔ رحمن وارد است که چون در روز قیامت آسمان منشق گردد و بر یکدیگر خورده شکسته شود و مانند
یکپاره سرخ در هم رفته دور هوا باشد و یا مانند گل و رسن بر رنگهای مختلف شود گاه سرخ و گاه زرد
و گاه غبار آلود باشد و یا مانند طاقهای دیگر ... برنگی نماند و یا مانند روغن برنگهای مختلف که در هم
ریخته شود و یا مانند پوست ... بهم بر آید پس در آن روز جن و انس هیچ کدام را از گناهش نخواهند
پرسید زیرا که در آن وقت عقلها زایل شده و از اهوال و وحشت و اضطراب ...
قابلیت جواب نمانده و یا آنکه محسن و مجرم را از سیماشان شناخته احتیاج بسوال نخواهد بود منها قوله تعالی
اذا الشمس کورت یعنی هرگاه آفتاب گرفته و تاریک شود و نور آن برود ...
آفتاب بر زمین انداخته شود و بروایتی نور آن جمع شده و در هم پیچیده شود مانند پیچیدن عمامه ...
گرد ... که افتاده ... و همه ... خدای تعالی ... آفتاب ... خود ...

محشر را

محشر را ... از ظهور شمس روشن کردند و اذا النجوم انکدرت یعنی هرگاه ستارها از مرکز خود بیفتند
و از هم بپاشند و متفرق شوند و اذا الجبال سیرت و هرگاه که کوهها از جا رفته بروند و ...
زمین غبار گردند و ... اثر از ایشان نماند چنانچه در سورهٔ طه فرموده که فقل ینسفها ربی نسفا
فیذرها قاعا صفصفا یعنی بگو که پروردگار من کوهها را مانند ریگ نرم غبار گرداند و باد
را بر آن ... که همه را از روی زمین پاک گرداند و در روی زمین هیچ اثر از آن بر روی زمین نماند
و هر جا بر روی زمین که دران کوه بوده خالی ماند و زمین پهن و هموار خواهد شد مانند ...
که هیچ نشیب و فراز نداشته باشد و هیچ دره و شکاف و هیچ سنگ و گیاه دران زمین نبود
همین زمین ... و اذا العشار عطلت و هرگاه که شتر ماده آبستن ...
مالهای ... بی غم خوار ... و این سرزنش است بر اعراب که نفیس ترین ... اعتقاد
در زند و بقولی عشار عبارت از ابرهاست یعنی هرگاه ابرها معطل و بیکار مانند که بر هیچ
جا نبارند و اذا الوحوش حشرت و هرگاه حیوانات بعد از ... خود ...
بر روی زمین ... خواهند ... خاک خواهند شد و اذا البحار سجرت
و هرگاه دریاها در هم ریخته شوند و با آب شور و شیرین ... یکدیگر شود و بقولی دریاها
بر یکدیگر منفجر ... کرده ... از میان برخیزد که همه یک بحار ... شود و بقولی آب
دریاها همه آتش افروخته گردد ... در ... دریاها خشک شوند ...
آب در آنها نماند و ... بعض معنی این کلام آنست که دریاها همه پر شوند از ...
... در سیلاب آید ... دریاها ... و اذا النفوس زوجت

و هرگاه نفسها جفت کرده شوند هر یک با هم شکل و قرین خود در بهشت یا در دوزخ درآیند و یا آنکه
روحها با بدنها جفت کرده شوند که هر روحی باز حیات یابد و هر گمراهی با گمراه سازنده جفت
شوند برای شرکت در عذاب و تا نفوس صالحان با حور العین مقرون شوند و نفوس کافران
با شیاطین واذا الموءدة سئلت بای ذنب قتلت و هرگاه دختران که برسم اهل عرب زنده
در خاک مدفون شده اند پرسیده شود که بر چه گناه کشته شده اند یعنی از ایشان پرسند که شما را
بچه جرم کشته اند و ایشان بیگناهی خود معروض داشته انتقام از قاتلان خود بجویند و بقانون عدالت
داد ایشان را از ظالمان گرفته شود واذا الصحف نشرت و هرگاه که صحایف اعمال بندگان که به
عرض گسترده شود و ملائکه کاتبان عمل آنها را بایشان رسانند از باب آنکه مکافات کردارهای خود
برسند واذا السماء کشطت و هرگاه که آسمان از جای خود برده مانند جلد که از حیوان کنده
شود و نابود کرده و از مرکز منسلخ شده از سر ساکنان خود برنماید واذا الجحیم سعرت و هرگاه
آتش جهنم افروخته کرده شود سخت و از حدت سرخ شود و غضب الله است که افروختگی سعیر جهنم
از غضب الله است و خطاهای بنی آدم واذا الجنة ازلفت و هرگاه بهشت آماده نیاز و نعمت
نزدیک کرده شود مر نیکوکاران را که مستوجب آنند که نزدیک شود با آنچه در وی است از نعمت و سرور
زیاده شود و کار در حیرت علمت نفس ما احضرت و هرگاه این امور مذکور وقوع یابد در آن
هنگام بداند مومن و هر نفسی و هر کسی آنچه حاضر ساخته و با خود آورده از کردار نیک و بد و یابد اندکردار
خود را همه را حاضر بیند در ضبط و حساب هیچ چیز از آن فوت نشده و منها قوله سبحانه اذا السماء
انشقت واذنت لربها وحقت هرگاه آسمان شکافته شود و از جای خود برود و بر یکدیگر رفته

ناچیز شود

ناچیز شود و اطاعت پروردگار خود کند در شقاق و حق باد باشد فرمان بردن واذا الارض مدت
و هرگاه زمین گسترده و کشاده شود و هر چه بر روی آنست از بلندیها و پستیها و کوهها و دریاها
همه هموار شود مانند صفحه هموار که بر آن هیچ چیز دیگر نباشد و یا آنکه زمین کشیده شود و فراخ کرده
شود مانند پوست که بکشیدن وسعت یابد و یا آنکه هموار کرده شود که هر بلندی و پشته که در وی
باشد برون آن رود والقت ما فیها وتخلت و بیرون اندازد زمین آنچه در وی است از گنجها و مرده‌ها
مردگان و خالی گردد و هیچ چیز از اینها در وی نماند تا آنکه گنجها و معادن و جواهر و مردگان را بیرون اندازد
و از هر چه بر روی وی است از کوهها و دریاها و جز آن خالی شود واذنت لربها وحقت و اطاعت
پروردگار خود کند زمین در این امور سزاوار او باشد فرمان بردن در وقتی که امور مذکور وقوع شود
و هر آدمی آنچه کرده از نیک و بد همه را جزا خود دریافت و منها قوله تعالی سبحانه فی سورة
الحاقة وحملت الارض والجبال فدکتا دکة واحدة برداشته شود زمین و کوهها بر یکدیگر
زده شوند و از صدمت داشت است همه هموار شوند و بر روی زمین چیز هموار نماند فیومئذ
وقعت الواقعة پس در آن روز قیامت قایم شود **باب ۴۷ در کیفیت حال سموات و حیرت
ملائکه و ساکنان آن من الکتب والاخبار** در تفسیر کریمه یوم تشقق السماء بالغمام در سوره
فرقان مذکور است که برای روز قیامت ابری ظاهر شود و آسمان با آن شکافته شود بقوله آن
ابر سفید باشد و قوله آنکه مانند ابر سفید از هم شکافته و پاشیده در بر روی هوا پراکنده شود
فرشتگان از آسمانها فرود آیند و اول آسمان دنیا شکافته و ساکنان آن که از جن و انس دو چندانکه
بر زمین محشر فرود آیند و کیفیت مقدار ایشان و برابر خلق آدمیان و او فزون بر روی زمین باشند

و بعد از آن که آسمانها اول باشد و بهمان طریق هر آسمانی که منشق گردد اهل او بر زمین آیند و زیاده
بر ساکنان آسمان سابق باشند و ملک حق و پادشاه بر صدق از خداوند رحمن مهربان باشد
و در سورهٔ حاقه فرموده که و انشقت السماء فهی یومئذ واهیة و بر کیده یکدیگر ریخته
شود و آسمان و از هم بریزد مانند پشم بر هم شده والملک علی ارجائها و فرشتگان بر اطراف
آسمان و هر سو بر جوانب آن حیران و منتظر فرمانها باشند و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ
ثمانیة و بر دارند عرش پروردگار ترا در آن روز بر بالای سر خلایق هشت تن از فرشتگان
و از رسول خدا صلعم مرویست که حاملان عرش اکنون چهار ملکند و در روز قیامت بعد ایشان چهار
ملک دیگر افزوده خواهند شد و قولی آنکه بر سبیل رفعه عرش را بر بالای سر خلایق را هشت صف از
ملائکه که عدد ایشان را کس نداند مگر حضرت خداوند یومئذ تعرضون لا تخفی منکم خافیة
و در آن روز عرض کرده شوند بر پروردگار خود از شما هیچ فردی مخفی نخواهد ماند و در خبر آمده که
سه نوبت خلق را بر پروردگار عرض خواهند کرد در اول و دوم معذرتها و جدلها خواهد بود
و در سیم بار نامهای اعمال و صحایف که در دست خلایق پریده بر جانب راست و چپ
پراکنده خواهد گشت و عرض از عرض حقیقی اظهار عزت و عظمت است نه کشف علم
با حوال ایشان زیرا که او سبحانه عالم است بجمیع سرایر و جزئیات احوال کل ما سوی الله
یعلم السر و اخفی و در سورهٔ معارج فرموده که یوم تکون السماء کالمهل و در روز قیامت
آسمان مانند کف و دردی روغن زیت یا مانند کف و ثفل قطران بر آمده الیه و بقولی
شود سیم که گداخته و بر دوش مانند مس گداخته سرخ و تابنده بر بالای سر مرا لیته و تکون

الجبال

الجبال کالعهن و شوند کوهها مانند پشم منفوش و بقولی اول بار خاک نرم شود و بعد از آن
پشم رنگ و نابود شود و پس از آن هباء منثورا و در اخبار آمده که حق سبحانه و تعالی چهار گروه آفریده
فرشتگان و آدمیان و پریان و دیوان و ایشان را ده جزو کرده نه جزو فرشتگان و یک
جزو پریان و دیوان و آدمیان و این یک جزو ده جزو دیوان و نه جزو پریان و یکجزو آدمیانند
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که روز قیامت آسمان از راه محشر گشاده شود خلایق را
حشر کنند و در عرصهٔ عرصات فرمان در رسد که اول آدمیان در آیند و بعد از آن شیاطین را گرد
آدمیان جمع شوند آنگاه ملائکه گرد ایشان در آیند و همه را در میان گیرند پس ندا از حضرت قهاری
در رسد که یا معشر الجن و الانس **باب چهارم در احیای عالم بنفخهٔ دوم اسرافیل و احیا شدن در نشور**
تتمهٔ آیهٔ اول که در باب اول نفخهٔ اولی در سوره زمر مذکور شد اینست که ثم نفخ فیه
اخری فاذا هم قیام ینظرون یعنی بعد از آنکه اجسام و موجودات همه بنفخهٔ اولی فانی شوند
اسرافیل نوبت دیگر بار بامر ملک جلیل در صور بدمد بجهت اعاده و بعث اموات و در حدیث
مرفوع آمده که ما بین هر دو نفخه مدت چهل سال خواهد و بعد از نفخ دوم اسرافیل در صور موجودات
ذات الارواح همه بر پا ایستاده و از قبرها و جاها بر انگیخته نظر میکرده باشند که چه پیش آید
و بچه کار حکم پروردگار صدور یابد و در این کنایه است از سرعت ایجاد و بعث یعنی بعد از نفخ
دوم همه بر پا ایستاده منتظر حکم و فرمان باشند و اشرقت الارض بنور ربها و در آن
هنگام روشن و تابان شود زمین محشر بنور خداوند خود یعنی بنور عدل پروردگار خود یا
بنوری که حق جل و علا در آن لحظه آفریده خواهد که صحرای قیامت بی وجود آفتاب و ماهتاب بآن

نیز روشن شود و وضع الکتاب و نامهای بندگان که ملائکه در مدت عمر و حیات ایشان از اعمال
حسنه و سیئه نوشته اند موضوع کردند و در میان گذاشته شود با آن مجازات و محاسبه یابند تا آنکه صحایف
اعمال در دستهای بنی آدم گذاشته شود و نامه عمل هر کس بدست او داده شود تا کردهای خود بخواند
و مکافات آن را ببینند و جیئی بالنبیین والشهداء و پیغمبران و شهدا را حاضر کردانند
نیز گواهان انبیا را بیارند که تا بر امت هر یک شهادت دهند که نبی بر ایشان تبلیغ نموده
و امت تکذیب کرده اند و بقولی شهدا شهیدان راه خدا اند که از غایت احترام در زیر عرش
با انبیا در عرصه محشر حاضر شوند و نزد بعضی شهداء ملائکه حفظه اند که بر اعمال بنی آدم شاهد گشته
در آنروز شهادت خواهند داد و بقولی گواهان عدول آخر تند که بر کردار هر کس گواهی دهند و در
نزد بعضی اعضا و جوارح بنی آدم اند که بر سیئات و حسنات صادره گواهی میدهند و مکان و
زمان نیز در سلک شهود داور شهادت خواهند و قضی بینهم بالحق وهم لا یظلمون و حکم
کرده شود در میان خلایق براستی که هر کس آنچه مستحق است از ثواب خواهد یافت و حق هیچ
احدی نزد دیگری نخواهد ماند و هیچ عاصی بر قدر استحقاق عقاب نخواهد یافت و وفیت
کل نفس ما عملت و داده شود هر نفسی آنچه کرده از طاعات و حسنات هر چیزی که باید
برسبیل وفا و کمال باشد و هیچ از آن کم نخواهد شد و هو اعلم بما یفعلون و او خداوند جل و علا
داناتر است بآنچه بندگان او بکنند از طاعات و معاصی و نوشتن و گواهی دادن شهدا از برای
احتیاج نیست بلکه برای زیادتی ترغیب و غایت تاکید است بر منع و زجر ایشان و در بعضی روایات
آمده که نفخه صور سه نوبت صورت خواهد یافت یکی نفخه فزع که جمیع موجودات بهول و فزع

درآید

درآید و اضطراب و حیرت نماید که ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات والارض
نفخه دویم نفخه صعق است که همه بیهوش شوند و بمیرند الا من شاء الله و نفخه سیم [illegible] است که
ثم نفخ فیه اخری و ما بین این دو نفخه چهل سال باشد و چهل روز هم گفته اند و در نفخه سیم حق سبحانه و تعالی
خواهد که جمیع خلایق را زنده گرداند و فرمان دهد تا ابری برآید و چهل شبانه روز باران ببارد و در ایام
دنیا آب باران از آسمان مانند آبی که از ابری [illegible] ریزد بیاید و با خاک زمین درآمیزد
چنانکه از مشرق تا مغرب دوازده موج بالا در آب باشد بر روی زمین و خاک بقاع زمین تا
آن آب جمع شده حق تعالی باز جسد خلایق را پیدا گرداند و جسم و جسد همه را تمام سازد چنانکه
پیشتر بوده از آن تمام ارواح را در شاخهای صور در آرند و صور از هفت شاخ باشد و درازی
هر شاخ مسافت ما بین زمین و آسمان هفتم در یک شاخ ارواح حضرت انبیا و در شاخ دیگر ارواح
ائمه و شهدا و در دیگر روحهای فرشتگان و در چهارم ارواح ابرار و جنیان و در پنجم ارواح
حیوانات و در ششم ارواح اشقیا و در هفتم ارواح کفار و چون اسرافیل صور کشد ارواح
همه یکبار برآن شوند و هر روح بقالب خود فرود آید و از فرشتگان اول چهار ملک مقرب
را زنده کردانند یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و از آدمیان اول حضرت محمد
را زنده سازند و جبرئیل را فرمان در رسد که با هفتاد هزار فرشته بدنیا فرود آید بر سر قبر
حضرت رسول صلعم با چهار چیز همراه باشد براق و حله و کمر و تاج و جبرئیل ع با آن فوج بدنیا
آید و در روی زمین ببیند که تمام صف صف و بیابان صاف و هموار شده و هیچ بلندی
و پستی و علامتی بر روی زمین نیست جبرئیل ع حیران ماند روضه رسول صم نشناسد و چندانکه جستجو
نیابد مناجات کند که خدایا نمیدانم که روضه رسول صم و حبیب ترا نمی توانیم یافت فرمان
در رسد که ای جبرئیل ع او را بخوان تا ترا جواب دهد جبرئیل ع آن حضرت را بنام

مبارکش بگویند که یا رسول الله یا سید الاولین والاخرین یا سید قاب قوسین یا حبیب الله دهم نام
که بگویند جواب نشنود چون گوید یا شفیع المذنبین حضرت خواجه هر دو سرا جواب دهد جبرئیل از
اثر آواز جمال مبارکش لب روضهٔ طیبه ور آمده گوید قم یا رسول الله حضرت رسول صلعم چون آواز جبرئیل ع
را بشنود و در میان قبر منور بنشیند و خاک از روی معنبر و روی عنبر بیفشاند و گوید یا اخی جبرئیل
امروز چه روز است جبرئیل گوید یا رسول الله امروز روز حسرت است و ندامت است و امروز روز
فضیحت و قیامت است حبیب رب العالمین چون نام قیامت بشنود گوید ای جبرئیل حق تعالی با امت
من چه کرد و حال عاصیان و بیچارگان امت من بکجا رسید جبرئیل گوید که یا رسول الله هنوز حق تعالی هیچکس
را از میان زنده نکرد و نشنیده و فرموده که اول تو که حبیب منی بدین درگاه حاضر شود تا با امت تو
چنان معامله کنم که تو راضی باشی حضرت سید المرسلین صلعم شکر رب العالمین بجا آورده حله کرامت
در پوشد و تاج عزت بر سر نهد و کمر شفاعت در میان بندد و بر براق حشمت سوار شود و جبرئیل
و هفتاد هزار فرشته در رکاب همایونش روان گشته رو در عرصات نهند آنگاه خلایق را زنده
گردانند و چون مردمان سر از گورها بر آرند اول چیزی که بآن بنگرند سر خود باشد تا ببینند
که از ایشان کم سفید روی برانگیخته شده و کدام سیاه روی پس بآسمان نشانه نظر کنند
و بینند که همه پاره پاره شده که اذا السماء انفطرت و ستارها را ببینند که از هم فرو
ریخته و اذا الکواکب انتثرت و دریاها بجوش آمده و در یکدیگر گشته بمنزله یکبحر شده
که و اذا البحار فجرت و کوهها از بیخ کنده و در هوا پران شده که و اذا الجبال
سیرت آثار عدل و محاسبه اهل و سیاست مکافات حاضر شده آتش حسرت و ندامت
و شور ماتم و صعوبت قیامت بالا گرفته خلایق را بعرصات بر آنند و در ساحت محشر
و در پنجاه موقف و هر موقفی هزار سال بدارند و علم عزت هر پیغمبر را در ساحت از حالت

محشر

محشر نصب کنند و امت آن پیغمبر در زیر علم او جمع شوند و لوای رفعت حضرت سید انبیا صلعم بر سر
جمیع اهل محشر سایه عزت انداخته باشد چنانکه فرموده که آدم تحته و من دونه لوائی **باب ۴۹ در**
سوق ابرار و اشرار در محشر در سورهٔ اذا زلزلت الارض وارد شده که برای قیامت جمیع زمین بحرکت
هر چه تمام‌تر در جنبش آید و در غایت سختی جنبانیده شود و آنچه در آنست از مردگان و کنوز و
معادن و نفایس همه را بیرون اندازد و تا اهل محشر همه آنها را ببینند و عاصیان و دنیاداران
از مشاهدهٔ آن حسرت و اندوه خورند که عمر عزیز بصرف جمع و تحصیل آن کردند و امروز نجاست خوار
بیکار بر روی زمین افتاده و آدمی از دیدن حال زمین حیران شده گوید چیست زمین را که چنین
شده و چه پیش آمده او را که باین طپش و بیقراری افتاده که همه پنهان را آشکارا کرده و در آنروز
نقل چیزها حق سخن گوید و بیان نماید که هر کس در هر جا بر پشت او چه کار کرده از نیک و بد
و در خبر آمده که زمین خبر میدهد که فلان بن فلان در فلان روز و در فلان وقت
و در فلان مکان بر روی من چنین طاعت یا این چنین معصیتی کرد و در حدیث دیگر آمده که
خود را از زمین محافظت کنید و حرمت او را بدارید که او مادر شماست و نیست احدی
که بر وی نیکی یا بدی بکند مگر آنکه او در روز قیامت از آن خبر خواهد داد و اقامت شهادت
خواهد نمود یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم و در آن روز خلق محشر بعد از آنکه
مبعوث شوند بر خداوند خود عرض کرده شوند و متفرق از موقف حساب باز گردند و فرقه فرقه
باطراف پراکنده میشوند تا ببینند جزای اعمال خود و هر یک بمنازل خود در بهشت
یا دوزخ قرار یابند و مکافات کردار خود بیابند پس هر کس که بکنی ذره عمل نیک یا بد کرده
باشد خواهد دید و هیچ فرو گذاشت نخواهد شد و در تفسیر یوم نحشر المتقین الی الرحمن
وفدا و در سورهٔ مریم مذکور است که در آن روز متقیان را جماعت جماعت و دسته دسته حشر

میکنند و بقولی وقت عبادت از کرده سوار است و در خبر آمده است که ناقها از بهشت آورند که
بر جازهای آن طلای احمر باشد و مهارهای آن از یاقوت و زبرجد اخضر و متقیان را بر آن
سوار کرده بسوی بهشت می برند تا نزدیک درهای بهشت برسند و ملائکه ایشان را استقبال کنند
و مجرمان را تشنه و گرسنه و حیران بجانب جهنم بکشند بیچاره و حیران و زار و مانند شتر تشنه که بجانب
آب روند و او را باز کرده باشند و در سورهٔ بنی اسرائیل فرموده و نحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا و بکما
و صما کوران را حشر بکنیم بر روی در افتاده یعنی آن جماعت محشر بیاوریم و ایشان را بر روی کشان
با غایت زاری و اهانت بجانب آتش میبرند و ایشان در آن حالت کور و کر و گنگ باشند مانند
آنکه در دنیا آیات را ندیدند و نشنیدند و درک نکردند و از رسول خدا صلعم پرسیدند که کافر بر روی
در افتاده چگونه محشور خواهد شد آنحضرت فرمود که آنکس که او را در دنیا بر سر پا براه افتاده او قادر است
که در قیامت بر روی افتاده در رفتار آورده و در سورهٔ قارعه فرموده که یوم یکون الناس
کالفراش المبثوث و تکون الجبال کالعهن المنفوش روزیست روز حشر که می باشند
مردمان در او مانند ملخ از اینجا در هم ریخته و یا مانند پروانهٔ بیشمار بر روی شمع و چراغ
خود را بر آتش انداخته یعنی از غایت فزع و هول و سراسیمگی بر روی هم افتاده خود را بر آتش
میزنند مانند پروانه که پرهای او بال پروانه سوخته بر شمع زده میسوزد و کوهها در آن مانند پشم حلاجی
کرده بر هوا متفرق خواهد شد

باب در کیفیت شدت قیام و احوال قیامت و عجز آن

فی سورة الحج قال الله تعالی ان زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت
و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید
یعنی ای مردمان بترسید از خشم و عذاب و غضب پروردگار خود بتحقیق در آنکه زلزلهٔ زمین
در روز قیامت چیزیست نهایت عظیم یعنی زلزلهٔ زمین که مقارن قیام قیامت میشود امریست

در غایت

در غایت سختی در سورهٔ و از هول آن هر زن شیر دهنده و هر مادری یا طفل شیرخوار دهنده از آن مرضع
غافل گشته او را فراموش خواهد کرد و هر آبستنی از غایت هول آن روز بار از شکم بر زمین خواهد
گذاشت یعنی در وقت زلزله و طپیدن زمین برای قیامت چنین هول و سختی روی خواهد داد که هر
حاملی حمل خود را ناقص بیندازد با آنکه سختی روز محشر بمرتبهٔ باشد که اگر آبستنی یافت شود بار بیندازد
و نیز میبینی ای مخاطب یا ای آدمی مردمان را در آن روز از ترس و بیم و فزع مستان و ایشان در آنحال
مستان نباشند لکن عذاب خدا و روا وقت سخت است که ایشان را بآنحال انداخته و خلایق در آن
روز عقلها را باخته مانند مستان در فزع و طپش و اضطراب خواهند بود و در روضهٔ کافی مرویست
از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود شصت مقام در روز قیامت وقفی که برای عرض بر پروردگار عالمیان
قایم شوند مثل تیر است در کشش که هر یک از زمانی بغیر از مقدار ایستادن او جای زیاده نخواهد جنبید
مانند سهم در کشش که یارای حرکت ندارد و قال الله سبحانه فی سورة النازعات یوم ترجف
الراجفة روزی در که زلزلهٔ عظیمه و جنبش هولناک با اضطراب آورد و جمیع کاینات بسو
با صیحهٔ عظیمه پر هول و خطر بر آید و در آن نفخ اول صور باشد که جمیع خلایق از هول آن بمیرند و
هلاک شوند و زمین و آسمان با اضطراب و جنبش آیند مانند رعد که بغایت هول خلایق را
بلرزانند تتبعها الرادفة از پی آن در آید رادفه یعنی نفخهٔ دویم صور که خلایق در آن
محشر گردند قلوب یومئذ واجفة دلها باشند در آن روز ترسان و هراسان در آنحال
حیران که میطپند حیران ابصارها خاشعة چشمهای آن جماعت خاشع و بزیر نگران باشند بطرف
نخیران باشند و در سیاق این آیات وارد گشته که فانما هی زجرة واحدة یعنی نفخهٔ اخیر
یک صیحه است دیگر یادی از اسرافیل این خلایق در وقت مردگی در میان قبرها و در آن خاک

ودر شکمها در زمین آن را نهایت هول شنیده آنها همه یکبار شوند زنده شوند فاذا هم بالساهرة
پس یکبارگاه ایشان در روی زمین هموار باشند یعنی در صحرای محشر دیا در زمین باشند که اول
موقف جزا و مکافات باشد و در آن زمین از غایت هول آرام و خواب صورت نه بندد
باب ۱۵ در ذکر احوال و شدائد و فی طرق محشر حق تعالی در سورهٔ عبس فرموده که فاذا
جاءت الصاخة یعنی هرگاه بیاید نفخهٔ صور که از غایت شدت و هول خواهد که گوش خلق کر شود
یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه لکل امرئ منهم یومئذ
شأن یغنیه در روزی که بگریزد مرد از برادر خود و از مادر و پدر و زن و فرزندان خود بسبب سختی
احوال و درشتی حال خود و عظمت هول اموری که پیش آمده یا آنکه در دنیا با ایشان می‌ساخته‌اند
بسبب ترسی و آنکه مبادا که ایشان هریک از و طلب حقوق و مظالم خود کنند یا برای آنکه می‌دانند
که در هنر و روز بکار نمی‌آیند و هریک از ایشان را در آن روز کار در پیش است که او را از دیگری
با نیاز دیگر و انده و دل هرکس از غصه و غم و هول چنان پر خواهد بود که پروای غیری ندارد اگرچه
اقارب باشد و از حضرت رسول صلعم مرویست که مردمان همه در قیامت پا برهنه و عریان
و ستان و حیران محشور خواهند شد و عرق از ایشان چنان ریزان باشد که بنرمی گوشها
عرق برسد سوده و حرم حضرت رسول صلعم می‌گوید من گفتم و ای از بی‌مویی که همه عورت
یکدیگر را خواهند دید حضرت فرمود که در آن روز از غایت هول یکدیگر نمی‌نگرند که بشناسند
که مردکیست یا زن کیست با حال هریک وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة
یعنی رویها در آن روز کشاده و نورانی و روشن و خندان و بنور ایمان و بخشایش الله کشاده
باشند که حال رحمت و نعیم و فراغت خود دانند و وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة

و رویهای

دررویهاء باشد که بر آن غبار حسرت و اندوه و کرد و ندامت باشد ترکه و سیاهی نشیند الکث
غبار و کرفتگی شقاوت و سیاه روی بر آن ملبذ کرد و یعنی سیاه روی بر هم بیفزاید و در سورهٔ
غاشیه فرموده که وجوه یومئذ خاشعة عاملة ناصبة رویها در آن روز بعذاب
ذلیل باشند در آتش بلابت و اغلال کارکنندهٔ برنج و ایشان را تکلیف کنند صعود بر
کوه آهنین با آتش تفتیده با ایشان را بر روی در آتش اندازند با آنکه بسبب عمل بسیار در دنیا
در مشقت و رنج بوده‌اند با آتش باشند روز قیامت تصلی نارا حامیة تسقی من عین
آنیة انداخته شوند با آتش افروخته زبانه زننده بر روی اعدای خدا افتند در وقت تشنگی
آب داده شوند از چشمه که حرارت و جوشش آن بنهایت مرتبه رسیده باشد و در خبر آمده
که چون اهل جهنم آفریده شده آن چشمه از حدت آتش آن در جوشست لیس لهم طعام
الا من ضریع ایشان را خوردنی نیست مگر از ضریع که گیاهی یا خاریست در غایت تلخی
در میان آتش رسته از صبر تلخ‌تر و از الماس برنده‌تر و از آتش گرم‌تر و در روایتی آمده که خدا از آنکه
هزار سال در میان آتش تشنگی بگذرانند ایشان را از چنین آبها که بیان شد که هرگاه آن آب
نزدیک با ایشان رسد رودهای ایشان پاره پاره شود **باب ۱۶ در کیفیت میزان و بیان
موازنه و محاسبه و اعمال بکنان** باید دانست که در میان اهل اسلام در کیفیت میزان و کشیدن
اعمال خلق با آن و در شرع و حرمت اختلافست و بعضی گفته‌اند که کنایه است از آنکه خاطر آوردن
عمل از روی عدل و انصاف که کدام رجحان دارد بر دیگری و بطریق مجاز تعبیر از آن بکشیدن
در ترازو شده است و گروهی برآنند که عین اعمال را مانند سایر اعیان و اجسام ترازوی
حقیقی در آورده بکشند و قول آنکه حق تعالی در روز قیامت در عرصات محشر میزانی نصب فرماید

تشنه شوند در از تشنگی بنالند ایشان را
از چشمهٔ آب دهند که از آن روزی
که جهنم آفریده‌اند

نصب خواهد فرمود که زبانه و دو کفه دارد و اعمال حسنات و سیئات عباد را با آن وزن
خواهد نمود و در بعضی اخبار آمده که وسعت هر کفه بقدر وسعت طبقهٔ زمین است و اما اکثر
علما را از مقوله عرض میدانند و میگویند که عرض قابل وزن نیست و قایلین بمذهب اول شده اند
بنا بر آنکه در قرآن و حدیث وصف میزان و موازنه غالب سنگینی و سبکی شده و خفت و ثقل و
خفت بر قلت و کثرت نقل تمام دارد و جمهور اهل اسلام مذهب ثانی را اختیار کرده اند و مضامین
کلام و سنت را محمول بر حقیقت نموده اند و طایفهٔ بر آن رفته اند که صحایف اعمال و نامهای
کردار عباد در روز معاد کشش خواهد در آمد و قومی را عقیده آنست که لطف هر عمل در آن
نشاء بصورت جسم در آمده کشیده خواهد شد و گروهی بر آنند که برابر هر یک از حسنات و سیئات
در کفهٔ میزان علامتی ظاهر خواهد شد و اهل محشر آن را خواهند دید و حال رجحان هر یک خواهند
شناخت و برخی گفته اند که در کفهٔ میزان حسنات صورتی نیکو و پاکیزه بهم میرسد و سیئات اشکالی
مهیب و زبون و بآن امتیاز هر یک معلوم میشود و جمعی بر آنند که نفس مؤمن و کافر را در آن روز
بمیزان در آورده وزن خواهند کرد و بسا باشد که مردی بزرگ جثه را بمیزان در آورند که بسبب قلت
حسنات سنگین و وزن پر پشه نداشته باشد و جماعتی گفته اند که میزان عبارت از آنست که در
روز قیامت قدر و مقدار مؤمن و کافر ظاهر میشود و عظمت و شان مؤمن خواهد بود و کافر را ذلت و هوان
و حقارت و عدم شان کفار فرموده که فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا و حق آنست که آنچه کشش
در میآید نص جمیع ائمه است تفصیل آن و نه بعضی از آن و آنچه گفته اند که عرض بوزن در نمیآید
سخن عام پسند است و اهل تحقیق بر آنند که اهل اشیاء و حقیقت آن امریست معنوی بصورتی که در
نظر حواس ظاهر جلوه گر میشود و بمدرک مدارک باطنی در میآید و بصورت بحسب اختلاف و تبدل

جاه و مکان

جاه و مکان تغیر میآید و بصورت دیگر در میآید چنانکه گفته لون الماء لون انائه رنگ آب
رنگ ظرف آنست و رنگ آب باختلاف الوان ظروف بر نظرها مختلف مینماید و در همان
اصل مذکور که بقول بعضی شیخ نام دارد و گروهی وجهش مینامند و جمعی او را روح میگویند امریست
مخزون در خزانهٔ علم علام الغیوب و جز حضرت او کسی را بر آن اطلاع نیست پس هر چه در این نشئه
عرض است ممکن باشد که بنشئهٔ دیگر بصورت جسم و جوهر در آید و این مستبعد نخواهد بود چنانکه
شئ محسوس بحسب اختلاف حالات و مراتب مختلف مینماید و در حس مشترک از جمیع آنکه
عادتست و علم که از مقوله عرض است در عالم خواب شیر می نماید و اهل تعبیر شیر را که در خواب
دیده شود تعبیر بعلم میکنند و ظاهر است که یک اصل بسبب اختلاف آنکه بصور جلوه نموده است
و لباسهای متنوعه بر آمده و در هر کسوتی نامی پیدا کرده و آیات فرقانیه در باب میزان و موازنه
اعمال بعبارات متعدده وارد است منها قوله تعالی فی سورة الاعراف والوزن یومئذ
الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک
الذین خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا یظلمون نیز علما در راه عدالت و در احداث ظلم
میشود و نیکو کردار پاداش نیکو کاری از خود بر سد و بدکار جزای عمل خود می یابد پس آنکسان که میزانهای
حسنات ایشان سنگین است و جمعیت لفظ میزان بنابر تعدد انواع طاعات که برای هر نوع میزانی
خواهد بود یا آنکه هر صنفی و جنسی از اعمال او ترازوی خواهد داشت در روز قیامت پس آنان
میزان ثقلهای ایشان سنگین شود ایشانند رستگاران که فایز به بشارت الهی و نعیم بی منتها و آنکسان
که سبکت ترازوی عمل نیک ایشان بسبب قلت حسنات ایشان آنانند که بزیان انداخته اند نفسهای
خود را که مستوجب عذاب ابدی ساخته اند بسبب آنکه بآیات ما ظلم میکردند یعنی انکار میکردند و دروغ

پیدا شد انانی را که بمجرد صورت ایمان آورده و جبران در اصحاب عبادت نکرده از سرمایه بباد دادن
وفنا بود کردن رئیس الاموال و هیچ حسنات بهلاکت ساخته نفس نرسد زیرا که اصل وجود خود را
شایستهٔ عقوبات ابدیه ساخته و بهلاکت و نابودی سرمد انداخته نعوذ بالله و اصح
اقوال علما مذهب شیخ طبرسی منقولست که میزان عبارت از عدالتست و بعد از ان قول جمعی
ودر آخر کتاب من لا یحضره الفقیه مذکورست که امام جعفر صادق ع فرموده که چون روز قیامت
شود حق جل و علا خلایق را در یکجا در یکزمان جمع کند و میزان موضوع شود پس خون شهدا
را با مداد علما وزن کند و مداد علما را بر خون شهدا رجحان آید صدق ولی الله و در اخبار
آمده که در روز بنده را بپای ترازو آورند و حسنات او در یک کفهٔ ترازو گذارند و سیئات
او را در کفهٔ دیگر و بعد از وزن کفهٔ حسنات را بلند شده کفهٔ سیئات از جا حرکت
نکند و آن بیچاره سر خجالت بزیر انداخته از هول حسنات مغلوب در باخته عاجز و حیران
در ماند مقارن این حال کاغذ پاره از هوا فرود آمده در کفهٔ حسنات جای گیرد و آن کفهٔ
سیئات بهوا رفته و کفهٔ حسنات بر زمین قرار یافته سنگینی کند فرشتگان موکلان بر میزان
بعد از ملاحظهٔ آن بر بینند که برات نجات اوست به برکت ولایت امیر المومنین ع و
محبت اهلبیت پیغمبر ص و از ابن عباس مرویست که چون روز قیامت میزان را
نصب کنند یک کفه از نور باشد و دیگر از ظلمت و یکی در مشرق باشد و دیگری در مغرب
و شاهین میزان در دست میکائیل باشد و ملائکه سنجش سیئات و حسنات را بسنجد
و هر کس را که بوزن خود حسنات بر سیئات رجحان آید برات ازادی آتش دوزخ بخشند و اگر
سیئات رجحان آید محتاج رحمت خداست و اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد بخشد و موهبت

که روزی

که روزی داود ع مناجات کرد که یارب میزان را بمن بنمای بعد از مشاهدهٔ آن بر صفت مذکور
بیهوش شده چون بهوش آمد گفت یارب کیست که این کفهٔ ترازوی باین وسعت را پر کند
خطاب آمد که یا داود هرگاه من از بنده راضی و خوشنود باشم آنرا از یک کلمه کفهٔ پر شده
پر میکنم با یکدانه خرما که بلب تر داده مطلوب رحم و از رسول خدا صم مرویست که دو کلمه محبوبند
نزد رحمان و سبکند بر زبان و ثقیلند در میزان سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده و هم
آنحضرت فرموده که تسبیح پر میکند میزان را و تکبیر پر میسازد آسمانها را و لا اله الا الله کلمه ایست
که میان او و خداوند هیچ حجابی نیست هر فوتا بخداوند خود میرسد و در خبر آمده است که هرکس
شقی خرما تصدق کند در روز قیامت آنرا در میزان او بگذارند پس سنگینی مانند کوه احد شود
و در روایتی هر که یک لقمه تصدق کند در میزان از کوه احد گران تر خواهد بود و در مجالس مرتبه گذشت
که رسول خدا ص فرموده که در روز قیامت هیچ عمل و طاعتی در کفهٔ میزان حسنات سنگین تر
از حسن خلق نیست بر شما باد بحسن خلق و در روایتی دیگر آمده که بعد از موازنهٔ عمل بنده آن
عاجز بیچاره در نگرد و کفهٔ حسنات را خالی بیند و کفهٔ سیئات را مملو از عصیان تا تباهی بد
عذاب ابد را بخود یقین کرده نادم و شرمسار و عاجز و حقیر و زار ماند در اینوقت کاغذ پارهٔ
از هوا آید و بر کفهٔ خالی افتد و آنچنان او را سنگین کند که کفهٔ مملو از معاصی بهوا رود و
در میان آسمان و زمین معلق ماند و در اینحال از حضرت ذو الجلال ندا بدو رسد که ای بندهٔ
بیچارهٔ عاصی از فضل من نومید مباش که این ثواب آنست که در فلان شهر در حال خواب بپهلو
بپهلو گشتنی و بصدق دل گفتی لا اله الا الله و تو آنرا فراموش کرده بودی و نزد ما علم آن مضبوط
و محفوظ بود و من از عنایت ترا بخشیدم و آمرزیدم ملائکه کاغذ را نگه کنند کلمهٔ طیبه در آن مرقوم باشد

و بعضی گروهند از اشرف و منزلت اند و ایشانند بسبب محبت اهل بیت ع چه کرد در شرمساری درقیامت
عذرخواه ما بود و فرمان عطای حق از برق آه ما بمیزان عدالت نامهٔ ما چون نهد لطفش
کی با سنگ رحمت بنشود که گناه ما بود از لشکر ما هرکجا باشد گنه کاری بمحشر جا نخواهد
ماند از جوش سپاه ما بیالود اگه خواهد کرد عفو از رحمت ایزد که جز اشک ندامت
در بارگاه ما بقدر یاد و آمدیم از خشک سال معصیت آسی بود دل تشنهٔ باران امرزش
گناه ما

باب ٣٥ در صفت عرصات محشر و مواقف آن روایت است

ابن الاعرابی در باب ... و چهارم از فتوحات مکیه آورده که روایت کرده اند از حضرت
امیرالمؤمنین ع و از رسول خدا صلعم که آنحضرت فرموده که بتحقیق قیامت را پنجاه موقفست
که در هر موقفی بندگان هزار سال که خواهند داشت موقف اول وقتیست که از گورها
برخیزند برکنار گورهای ایشان را سر و پا برهنه گرسنه و تشنه باز دارند و از ایمان بخدا و رسول
ما جاء به پرسیدند که هرکه از اینها باشد و ناجی و رستگار و بهره مند گردد و هرکه شقی باشد
ابدا هزار سال در آن گرسنگی و تشنگی و غم و اندوه بدارند تا خدا العبد از آن حکم کند درباره
او هرچه خواهد پس از آنجا خلایق را بمحشر برانند و مدت هزار سال ایشان را در زیر
سرادقات آتش در گرمی آفتاب و آتش برپا ایستاده بدارند که از چهار جانب ایشان
را آتش باشد و از بالای سر حدت گرمی آفتاب محشر و در آنجا بجز ظل عرش الهی سایه
نباشد پس هرکه با خلاص مقرب بصاحب رسالت و نبوت باشد و از شرک و خونریزی مسلمانان
بری بود و برادر خدا و رسول صلعم ناصح مؤمنان و محب صلحا باشد در ساعت هولناک
در سایهٔ عرش پروردگار رحیم رحمن سرسایه یابد و الله هزار سال در حزن و هم در عذاب نار

بماند

بماند تا خدا آنچه خواهد با او بکند پس از آنجا خلق را بجانب نور و ظلمت برانند هزار سال
پس هرکه از شرک و نفاق و شک بری باشد و حق گفته و انصاف از نفس خود داده باشد
و اطاعت الهی در نهان و آشکار کرده و در نهی اقتضای او شده بنظرة العین از ظلمت
و نور بگذرد و الا هزار سال در آن ظلمت بماند و از آن سیاه روی برآید تا خدا آنچه خواهد
با او بکند پس از آنجا خلق را بسرادق حساب برانند و آن ده سرادق باشد و آدمی را در هر
سرادقه که برآید بپرسند و اول از حجاب دویم از جنب نفس سیم از حقوق والدین
چهارم از حقوق زیردستان و اطفال آن کس پنجم از بندگان و کنیزان و خدمتکاران
ششم از همسایگان هفتم از صلهٔ رحم و خویشان هشتم از حسد نهم از مکر و فریب دادن
دهم از غیبت مسلمانان اگر از اینها بسلامت بگذرد و مستغرق غایت ربانی و لذت جاوید
خواهد بود و الا در هر موقفی مدت هزار سال ترسان و گدازان و هراسان خواهد ماند تا
خدا با او چه کند پس ایشان را بموقف دیگر خطه نامهای اعمال حاضر کنند و در هر موقفی هزار
سال بدارند و آن پانزده موقفست اول صدقات و حقوق الله دویم حق گفتن و عفو
گناه سیم امر معروف چهارم نهی منکر پنجم حسن خلق ششم حب فی الله و بغض فی الله هفتم مال
حرام هشتم شرب خمر نهم فرج دهم گفتار زور یازدهم سوگند دروغ دوازدهم لعنت دادن
محصنات بزنا سیزدهم گواهی بدروغ چهاردهم غیبت پانزدهم بهتان و چون از اینها
در گذرد بحد منزل یافته حسابش باسانی کنند و الا در هر موقفی هزار سال بماند تا خدا با او
چه کند پس از آن مردمان را بخوانند نامهٔ عمل بدارند مدت هزار نیکوکار را باسانی بود
پس خصم را بر ایشان عرض کنند که آتش آن زبانه کشد و بر آن جسرها باشد بر هریک

مدت هزار سال بدارند و برای هر جسر عقبه باشد مسافت آن هزار ساله راه و در هر یک
از آنها جسر هفتم از انفت چیز سوال کنند و در هر کدام هزار سال او را بدارند اگر از آنها همه
خالص گذرد و در حضرت احدیت ندا در آید که سلام علیکم یا عبادی مرحبا بکم دیر از شما
خوشنودم و شما از من خوشنود در این مقام عبارات مطوله در فتوحات مذکور است در این مختصر
گنجایش بیان ترجمهٔ مفصل آنها ندارد بر همان قدر اکتفا رفت باب ۵۴ در ذکر سوال اهل
عرصه محشر و در سورهٔ بنی اسرائیل فرموده که ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک
کان عنه مسئولا یعنی از گوش بپرسند که چه چیز شنیده از حق و باطل و از چشم سوال
بکنند که چه چیز دیده از حرام و حلال و از دل بپرسند که چه چیز در خود جای داده از مشروع
و محظور و همچنین از سایر جوارح از هر یک بپرسند آنچه در آدمی بر آن جارحه تعلق شده و در
خبر آمده که روز قیامت از عبد سوال بکنند که این جوارح و اعضا و قوای خود در آنچه صرف
نموده و امام محمد باقر ع فرموده که گفت رسول خدا صلعم که در روز قیامت بنده گام از گام
بر نگیرد در برابر خدای عز و جل تا او را سوال کنند از چهار چیز گویند عمرت را آنچه کار فانی
ساختی و جسد خود را در چه امر کهنگی و سستی انداختی و مال خود را از چه ممر و از کدام
وجه کسب کردی و در چه مصرف صرف نمودی چهارم از عمر خود که آن را بچه کار فانی
ساختی و تلف نمودی و از دوستی ما که اهل بیت پیغمبریم سوال خواهم کرد در تفسیر فلنسئلن
الذین ارسل الیهم در اوایل سورهٔ اعراف مذکور است که در قیامت انبیا را
سوال بکنند که ابلاغ رسالت چگونه کردید و امت را می پرسند که امتثال چون بجا آوردید
و با آنکه خدا عالمست بجمیع آنچه واقع شده فایده سوال الزام حجت است و اعلام اهل رستخیز

دیدیم ما

و بهشت و کرامت دادن مطیعان و حور و سایر نعمتهای جاودان در روضهٔ کافی از حضرت صادق ع
مرویست که در روز قیامت زن خوبروی که از حسن خود مفتون شده و مرتکب ناشایست
گشته بیارند او گوید خداوندا مرا خلقت حسن بخشیدی و صورت خوب دادی پس دیدم
آنچه دیدم پس مریم را حاضر کنند و گویند تو خوبتر بودی یا که او را خلقت نیکو دادیم و مفتون
نشد و مردی صاحب جمال را بیارند که در حسن خود مفتون شده و بتعشق دیگران با او
مبادرت شده او گوید الهی مرا حسن خوب دادی تا از زنان دیدم آنچه دیدم پس یوسف
صدیق را دیدم حاضر سازند و گویند تو بهتری یا این او را نیکو روی آفریدیم و بر زنان مفتون
نشد و مردی که بلاها باو رسیده و از آن فتنه افتاده بیارند او را عذر آورد که یا رب بمن
بلا را سخت گردانیدی تا مفتون شدم پس ایوب را حاضر کنند و گویند بلای تو سخت تر بود
یا بلیهٔ او و ما او را مبتلا ساختیم با این همه بلا صبر کرد و مفتون نگشت و در تفسیر عم یتساءلون
مذکور است که در روز قیامت اهل محشر را اول از ولایت و اقرار بوصایت حضرت امیر
المؤمنین ع ابن ابی طالب ع سوال خواهند کرد و بعد از آن از سایر عبادات و طاعات
و در تفسیر لتسئلن یومئذ عن النعیم و در سورهٔ الهاکم التکاثر مذکور است که در قیامت
خلق محشر را سوال خواهند کرد از نعیم دنیا ماکول و مشروب و ملبوس و غیر آن که هر یک را
چه وجه تحصیل نموده و در چه مصرف صرف فرموده حرام بوده یا حلال و در صرف
آدمی مختار بوده یا مجبور و بعد از صرف تحصیل آن بر وجه مشروع از او خواهند پرسید که شکر
آن نعمت چگونه گذارده و سپاس آن چه نوع قیام نموده و بقول از صحت و امنیت و فراغت
خواهند پرسید که در دنیا قدر این نعمت را دانسته و شکر حصول آنها را در هر حال بجا آورده

یا بنده و لهو لی مراد نعمتهای دنیا است که می‌پرسند که در برابر نعمتهای خدا چه راه اورده و اورا
مصر و مرجع خود ساخته و در حدیث طویلی مذکور است که حضرت صادق ع از ابو حنیفه
پرسید که آن نعیم که در روز حشر خلق را از آن خواهند پرسید کدام است ابو حنیفه گفت قوت
طعام است و آب سرد امام ع فرمود که اگر ترا در قیامت از هر خوردنی که خورده پرسند و از
هر شربتی که سوال کنند هر آینه وقوف تو در عرصات قیامت چه دراز خواهد بود ابو
حنیفه گفت پس نعیم کدام است فدای تو شوم امام ع فرمود که نعیم خدا در روز قیامت همه مکلفان را
از آن می‌پرسند که او را چه‌سان شناختند و شکر خدا و حق او چگونه گذاردند مائیم که اهل بیت
پیغمبریم که حق تعالی بر بندگان خود بسبب ما منت نهاده و ما را بایشان نعمت داده که بوسیلهٔ
ما از اختلاف بالفت آمده اند و از دشمنی بدوستی یکدیگر رسیده اند و از ضلالت
بهدایت فایز شده اند و این نعمتی است که هرگز منقطع نمیشود و خدای عز و جل در روز حشر
می‌پرسد خلق را از حق این نعمت که عبارت از رسالت و عترت او باب پنجاه و دوم
روز قیامت و از جملهٔ نامهای آن چند اسم مذکور میشود یوم القیمة یعنی روز برخاستن
و ایستادن مردمان از گورها برای رسیدن بمکافات اعمال خود چون حال قیامت شود
همه بینند در این روز اشقیا خواهند گفت یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا ای وای بر روز ما
که ما را از خوابگاه ما برانگیخت که بدین حال و عذاب افتادیم یوم الحسرة که هر کس در آن
روز حسرت خواهد خورد بجای جزیان کاری خود مشاهدهٔ احوال ناجی و مؤمنی برانکه چرا زیاده
عمل نیک نکرده که امروز عیش و راحت و نعمتش زیاده باشد و در خبر آمده که چون
اهل بهشت به بهشت درایند و اهل دوزخ بدوزخ منادی از حضرت رب العزت ندا کنند

که ای بهشتیان

که ای بهشتیان و ای نظاره آیید و ای دوزخیان بدوزخ منادی از حضرت رب العزت ندا کنند
که چون اهل بهشت به بهشت در آیند و اهل دوزخ بدوزخ منادی کند و از حضرت رب العزت
ندا کند که ای بهشتیان و ای [illegible] نظاره آیید در منظر باشند و او را ذبح شده [illegible] دوزخیان نیز او را بنگرند
پس او را که بصورت گوسفندی در میان جنت و نار ذبح کنند و گویند ای بهشتیان شما را
خلود است در بهشت و هرگز مردن و فنا نیست و ای دوزخیان شما را خلود است در آتش
و هرگز مردن و نجات یافتن نیست و در این وقت اهل دوزخ بر بودن مرگ حسرت برند
و بهشتیان از فرح و سرور بمرتبه رسند که اگر مرگ می‌بود از شادی میمردند و این حسن روز
احوال مشفقه فریاد برزنند که اگر کسی را مرگ ممکن می‌بود یکی از غصه و حسرت میمردند یوم
الآزفة یعنی روز نزدیک بجا آزادت [illegible] یا نزدیک بر اعمال [illegible] و بد اذ القلوب
لدی الحناجر کاظمین در وقتی که دلهای خلایق از غایت ترس و هول از جای خود بحنجرها رسیده
باشد و از شدت خوف در دلهای ایشان پر باشد از غم و اندوه و کرب و پریشانی
و دلهای ایشان از بیم لبریز که یارای سخن نداشته باشند در آن روز ظالمان را خویشی
نباشد که نفع رسانند و از محنت برهانند و شفیعی نخواهد بود که از او حاجت گیرند و سخن
و التماس او در پذیرند واقعه یعنی روز حادثه که واقع میشود و در او انواع هولها و بلاها
و سختیها حافظه یعنی فرود کرد آرنده و نگون سازنده اشقیا و بدکاران و اندازنده و خوار
سازندهٔ ایشان رافعه یعنی بردارنده و بلند قدر کرداننده و منزلت فزایندهٔ مؤمنان
و صالحان با خوار سازنده عزیزان باطل دنیا و عزیز کرداننده خواران حق دنیا یوم
الفصل روز قضا و حکم و فیصل دادن احوال مهمات جمیع اصناف خلایق و حیوانات

و در خبر آمده که در روز قیامت بعد از حشر جن و انس و وحوش و هوام و طیور و سباع و
جمیع انواع حیوانات را زنده کرده رنجیده می پرسند که پروردگار شما کیست همه بگویند خداوند
ما رحمن و رحیم است پس حق تعالی از هر حیوانی که دیگری را شاخ زده یا دندان گرفته بنوعی رنجانیده
برای حیوان مظلوم انتقام بگیرد پس از آن فرمان برسد که من در دنیا شما را برای مصلحت بندگان
بنی آدم آفریدم و امروز با شما دیگر کار نیست همه خاک شوید چنانکه بودید بحکم کریم احکم الحاکمین
خاک خواهند شد و کافر این حال را دیده از پیش آمد حال و احوال خود حسرت بر حال حیوانات
برده بگوید کاش من هم خاک می بودم که آنچه برای من آماده شده از عذاب و عقاب نمیدیدم
و اشاره باین معنی است قول خداوند عز و علا در سورهٔ النبأ و یقول الکافر یا لیتنی
کنت ترابا یوم الطامة الکبری یعنی غالب بر همه سختیها که بر جمیع اهوال و بلاها در روز
عظمی مشتمل است یوم تسود وجوه و تبیض وجوه در روز قیامت بعضی رویها سیاه
می شود بسبب ظهور علامات کفر و خذلان و حسرات یا بسبب هجوم اسباب غم و خذلان و خشم
بر او پیش آمده احوال خود بعضی سفید میشود بسبب انوار فلاح و آثار رستگاری ببرکت طاعات
و ایمان یا بسبب ظهور آثار شادی و فرح بعضی گفته اند که طایفه سیاه رویان کافران مرتدند
و سیاق آیهٔ نیز دلیل اینست و جمیع اصناف کفار مرتدند و نزد طایفهٔ اهل کتابند و از امیر
المؤمنین علیه السلام مرویست که ایشان اهل بدعت و اهواء باطله اند و از رسول صلعم مرویست
که فرموده بخدا که جان من بدست قدرت اوست که در روز قیامت از اصحاب من قومی
چند بمن وارد میشود بلب حوض کوثر که من ایشان را بشناسم و یاران منند و چون
نزدیک من رسند ایشان را از من دور کنند و من بگویم اینان یاران منند و اصحاب

منند

منند ایشان را کجا میبرند پس مرا خبر دهند که گفت تو نمیدانی که ایشان بعد از تو چه کرده اند
ایشان پس از تو بکفر برگشته اند پس سفید رویان در رحمت خداوند و در نعمت و جنت
و در کرامت و قرب حضرت ربوبیت ما عبوسا قمطریرا روزی که رویها همه گرفته و متغیر
و متکدر و رنگ باخته و از هول در هم رفته اند بسبب سختی و هول آن و در آن روز از پیشانی
کافران و از میان دو چشم ایشان عرق مانند قطران ریزان است و قمطریر عبارت
از بسیار سخت است یا آنکه از غایت هول پوست رویهای خلایق را در هم کشیده و لون
آن را باخته و صفائی که آن را که رخته سیاه زده مانند پوستی که بر روی آتش و صفحهٔ پیشانیها
چشمها از غایت حزن و اندوه و غم و غصه در هم رفته پر شکنج و در یکدیگر شکسته میشود یوم الجمع
روزیکه خلق اولین و آخرین همگی در آن روز ساحت محشر جمع میشوند تا هر یک جزای کردار خوب
از نیک و بد بیابند و بنتیجه رسیده اند برسند و یوم التغابن که روز غبن و زیان و مغبون
شدن که مؤمن ترک لذات فانیه و سعادت دنیا کرده در عوض نعیم باقی می ماند پس غبن
در روز منافق که نعیم آخرت و لذات را از دست داده بدنیا فانی عمر را باخته و بمعاصی
خو گرفته بدست آورده از سعادت ابدیه محروم مانده و مغبون است و از رسول خدا صلعم مرویست
که نیست بندهٔ مؤمن که داخل جنت شود مگر جای او را در دوزخ مینمایند بر تقدیر بدکاری
تا ببیند تا از نعیم خود تازه لذت برد و سرور او زیاده شود و هیچ کافری را بجهنم نبرند
تا مگر جای او را که بر تقدیر نکوکاری در بهشت بود بنمایند تا از عذاب تخفیف الم زیاده
یافته باشد از حسرت و تاسف بر محرومی از آن منزلت اندوه او زیاده و افزون شود و در ثبات
القیام ربانیه که خلق اولین و آخرین بدرگاه رب العالمین برای مجازات اعمال خود بر پا ایستند یوم

روزی که رسیدن بپاداش کردار نیک و بد را بر هر کس ثابت کردید یوم التلاق روز دیدن
مکافات کارهای خوب و زشت که در دنیا از هر کس صادر شده یوم التناد در روز نزدیک شدن
بجزاء انتقاد مجموعه حبه حساب اعمال و رسیدن نداها از هر سوی برای استحقاق قانون عدالت
واداد از روی رد عذر بود ولهذا اهل محشر از هول فزع اکبر یوم یجعل الولدان شیبا روزی که
از غایت هیبت و هول حساب شده و سختی که در کار آن روز پیر گردند لهذا اطفال از بسیاری
هول آن روز مانند پیران موی سفید خواهند بود و در خبر آمده که روزی عیسی ع ابن مریم بر قبر گذشت
و دعا فرمود و صاحب قبر را دید که مردی با غایت صباحت و طراوت با محاسن سفید
و موی سر او همچون شیر خاک از فرق افشانده برآمد بآنحضرت سلام کرد و بعد از سوال از ماجرا روح
پرسید که محاسن و موی سرت با این نوع چرا سفید گشته و در جواب گفت که من جوان مردم دیگر بود
سفید بر سر و روی ندا شنیدم چون ندا بگوشم رسید که از قبر بیرون آی گمان کردم که قیامت قائم
شده و از هول موی چنین که می بینی سفید شد

باب ع۶ در اصناف خلق در عرصات

در تفسیر آیه کریمه فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات در لوره
مذکور است بیان ماصدق اقسام ثلثه نوزده قول مذکور است اول آنکه سابق آنکسی است
که در عهد رسول صلعم از دنیا رفته و مقتصد آنکه بعد از آنحضرت پیروی او کرده و ظالم آنکه خلاف
او نموده دوم آنکه سابق مؤمن مخلص است و مقتصد مرائی و کافر ظالم بنعمت الهی سیم آنکه
سابق است که هرگز معصیت الهی نکرده و مقتصد آنکه بیک بار کبیره نشده و ظالم آنکه بی توبه
بر کبایر مرده چهارم سابق است که حسناتش راجح است و مقتصد آنکه هر دو رتبه مساوی است و ظالم آنکه
سیئات راجح است پنجم سابق عالم است و مقتصد متعلم و ظالم جاهل ششم سابق مستغفر

سعادت

سعادت است و مقتصد مشغول بمعاد و معاش و ظالم طالب معاش و فارغ از معاد هفتم
سابق محب مولا است و مقتصد دوست عقبی و ظالم فریفته دنیا هشتم سابق صاحب احوال
و مقتصد صاحب افعال و ظالم صاحب اقوال نهم ظالم آنکه انصاف ندهد و بستاند و مقتصد آنکه
انصاف دهد و بستاند و سابق بدهد و نستاند دهم ظالم طالب دنیا است و مقتصد طالب عقبی و سابق
عاشق مولی یازدهم ظالم طالب ریا در جمیع اعمال و مقتصد در بعضی و سابق مخلص در همه دوازدهم
ظالم طالب حرام است و مقتصد جویای مال حلال و حرام است و سابق تارک حلال تا بحرام چه رسد
سیزدهم ظالم آنکه ظاهرش بهتر از باطن است و مقتصد آنکه هر دو برابر است و سابق آنکه باطن
او بهتر است از ظاهر چهاردهم آنکه ظالم در بلا جزع کند و مقتصد آنکه صبر کند و سابق آنکه از آن
لذت یابد پانزدهم ظالم آنکه دنیا یافت و نداد و مقتصد آنکه گرفت و بخشید سابق آنکه
نگرفت و در او رد و شکر گردید شانزدهم ظالم غافل است و مقتصد طالب است و سابق واصل
هفدهم ظالم تالی قرآن که نداند آنرا و مقتصد تالی عالم و عامل هجدهم ظالم آنکه بعد از فائته بمسجد
رود و مقتصد آنکه بعد از اذان و سابق آنکه پیش از اذان نوزدهم آنکه ظالم حق را بخواهد
و مقتصد آنکه خود را و خدا را و سابق آنکه خدا هر چه شده نماید که از اختلاف اقاویل در تحقیق
صدق سه صنف معرفت در احوال جمیع اصناف مذکوره و مآل و حال ایشان در روز قیامت
ظاهر و محصل است و در بیان اختلاف احوال اصناف خلایق در محشر عبارات متفاوته در
قرآن مجید وارد شده از جمله سوره نبأ آمده که یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا در
تفسیر آیه کریمه منقول است که معاذ جبل از رسول صلعم معنی این آیه و معنی آن پرسید آنحضرت
فرمود که ای معاذ از امر عظیم پرسیدی بعد از آن حضرت گریان شده فرمود در روز قیامت

محشور خواهد شد و وصف از است فهم منصرف که خدا ایشان را از سایر مسلمانان ممتاز ساخته
و صورتهای ایشان را مبدل گردانیده طایفه بر صورت میمون محشور شوند و گروهی بهیئات خنزیر
و قومی معلق پا بر هوا و سر بزیر و بعضی بهیئات با آتش انداخته شوند و فوجی از آن کور برانگیخته
شوند و متردد و حیران و جمعی کر و گنگ که اصلا چیزی تعقل نکنند و طایفه زبانهای خود را میخاییده
باشند و چرک و لعاب از دستهای ایشان میریخته در سیلان شدی و فوجی چنان بد بوی باشند
که اهل محشر از بوی گند ایشان در تنفر باشند و جماعتی را دست و پاها بریده و بر فرق بردارها
آویخته باشند و طایفه لباسهای قطران آتش پوشیده باشند و بر بدن ایشان باشد اما
آنانکه بر صورت میمون اند گروهی اند که سخن چینی میکرده اند و سر در دنبال مردم میکشیده
و پا بر عیوب ایشان مطلع شده اند و آنانکه بصورت خنزیر اند رشوت خوار شده اند و آنانکه سرنگون
با آتش افتاده اند ربا خوار بوده اند و کوران دجور کنندگان در حکم و کر و گنگان زنانند که بعمل
خود معجب میشوند و زبان خایندگان قاضیانند که قول ایشان برخلاف عمل ایشان است
و دست و پا بریدگان کسانی اند که همسایگان را آزار میداده اند و بردار کشیدگان کسانی اند
که بسعایت مردم بغضب پادشاهان گرفتار گشته اند و بد بویان جماعتی اند که همیشه
بشهوات و لذات متمتع بوده اند و منع حقوق الله مینموده اند و آنانکه جامهای قطران آتش
پوشیده اند گروهی اند که در دنیا بلباسهای فاخره در علا تکبر بنده تفاخر مینمودند باب ۹۷ در ملاحظه
خلایق نامهٔ اعمال در اخبار آمده که چون مکلف را بجهت محشر صفحهٔ عمر باید بست او را
و بقرائت آنچه در آن مکتوب است امر فرمایند بیچاره نظر کند نامه بیند پر از معاصی و گناه از گذشته
قبایح و فضایح سراپا سیاه از شومی اعمال سیئهٔ خویش عرق حیرت و ندامت گشته یارای نفس

کشیدن

کشیدن نداشته باشند و از افعال ذمیمه خود در آتش انفعال سوخته طاقت دم زدن در افغان
در رحم نکن و تمام کنه ببر که آتش بگیرم عرق انفعال بیت انفعال وکل انسان الزمناه طائره
فی عنقه آنچه کرده از خیر و شر همه را یک یک در آن صحیفه مکتوب بود ثبت است بینه
و مراد در آن احسنتم احسنتم لانفسکم پاداش نیک و بد اعمال خود را آماده و مهیا بنظر
در آورده و در تفسیر طائره فی عنقه فرموده اند که خیر و شر کردار را مانند رشته و غل در گردن
بوده هرگز مفارقت نخواهد کرد و بعضی از علما گفته برای آنکه از آن طیره و فال میزنند
و یا آنکه طایر یمن و شوم است و نامهٔ اعمال را گشوده و گسترده بدست هر کس خواهند داد که کول
آنچه کرده و به پای آنچه از عمل به درگاه خداوند آورده و در روایت آمده که در آن وقت آدمی
میخواند نوشتهای عمل خود را اگر چه در دنیا سواد خواندن نداشته باشد حضرت صادق ع
فرموده که بنده در وقت ملاحظهٔ صحیفهٔ اعمال چنان بخاطری آورد کردارهای خود را که
گویا هر گناه و هر ثواب را در همان ساعت کرده اند و بذکر یک یک از معاصی و قبایح را که
مشاهده کند که هیچ صغیره و کبیره و هیچ حرکتی و هیچ نفسی که کشیده نگذشته مگر که در آن
صحیفه مکتوب شده و در آن حالت حیران شده گوید یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا
یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها در آن وقت فرمان در رسد که خود حساب
بکن که در هر بیزار هر کار را استحقاق چه چیز دارد و گفته اند که چون هر یک از کردارهای خود
ببیند که از راه عدالت در تحت حکومت در تحت هر کدام نوشته شده چیز را از نوشتن
کم شده از عذابش افزون افزوده در آنوقت اعتراف و اذعان نموده خضوع و نیاز
و تضرع و شکستگی خواهد نمود و دیگری رو در الکافر وجهه استقبال ندیده خواهد دانست که جز
لطیم چاره نیست یکی از عارفان گفته که ای آدمی ببین که حضرت حکیم مرتبه الضاغب

ریگار شنیده که در آن وقت نزد محاسب و میزان کرد آنیده و در سوره حاقه فرموده فاما من
اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه پس در آن روز هر کس داده شود نامهٔ عملش
بدست راست پس می‌گوید او با اهل قیامت که هان بیایید و کتاب مرا بخوانید چه بینید که در نامهٔ
او بجز طاعات و حسنات نیست پس شرم ندارد از آنکه دیگری بر آن مطلع شود انی ظننت انی ملاق
حسابیه بخوانید نامهٔ عمل مرا که من یقین دانستم در دنیا که در این روز با حساب کرده خواهد شد
خواهم کرد بنا بر این بجز نیکی از من صادر نشده فهو فی عیشة راضیة آن کس در عیش و در حیات خواهد
بود که خود پسندد آن را یعنی کامل است که بثواب موعود الهی رسیده و از عذاب پشیمانی
وارهیده فی جنة عالیة و مسکن او در جنت بلند مرتبه و بهشت رفیع پایه خواهد بود که قطوفها
دانیة ثمر و بران نزدیک ایستاده است به عنوان که خواهد بی تعب تناول بفرماید و در خبر
آمده که اهل بهشت خواهد میوه و از هر میوه که خواهد میل بکنند و تناول بفرمایند و در خبری دیگر آمده
که هیچ احدی داخل بهشت نمی‌شود مگر بنوشته که معنونش این است بسم الله الرحمن الرحیم هذا
کتاب من الله العزیز لفلان ابن فلان ادخلوه جنة عالیة و بعد از آن معنی قطوفها دانیة است
که بیان دست بهشتیان و میوه آن [illegible] کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم
فی الایام الخالیة بگویند ملائکه بهشتیان را که بخورید و بیاشامید از نعیم جنت گوارا باد
شما را بعوض کردارهای نیک که در ایام گذشته دنیا از شما در وجود آمده و اما من اوتی
کتابه بشماله اما آن کسی که نامهٔ عملش بدست چپ داده شود پس می‌گوید یا لیتنی لم اوت
کتابیه و لم ادر ما حسابیه اعمال خود که در آن صحیفه ثبت شده و [illegible]
و نادم و شرمسار گوید که کاش داده نشدم من کتاب او ندانستم حساب را یعنی آرزو بکنم

بزدن

بزدن کتاب و حساب او [illegible] سخن را از آن باب آرزو در محال افتاد محال از غایت حسرت و
خجالت بر زبان می‌آرد یا لیتها کانت القاضیة کاش اینجا مرا قطع حیات من
یا آنکه بعد از مرگ سابق این اعاده بهتر نیستی ما اغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه
پس از روی حسرت و ندامت این را نیز بگوید که دریغ مستغنی نساخت مال من مرا از هیچ
بلیه این نشئه و بلا از عذاب خداوند مال که من اندوختم و رفع این بلاها نمود و [illegible] نیامد و
حجت من نابود و ناچیز شد و بزرگی و سلطانی در دنیا از دست برفت خذوه فغلوه ثم الجحیم
صلوه پس ملائکه عذاب امر حضرت رب الارباب در رسد که بگیرید این عاصی را و دست و گردن
او را بغل بربندید یا بگو دست و گردن او ببندید و در آرید و باتش عظیم جحیم بسپارید ثم فی سلسلة
ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه پس در زنجیری که طول آن هفتاد گز است او را در آرید این
زنجیر را در گردن او گذارید و بجانب آتش کشان ببرید یا زنجیر را از دهن آن عاصی
بدرون جوف او کرده از دبر او بیرون کشند و در خبر آمده که طول آن سلسله
هفتاد قد [illegible] و بعربی آن را باع میگویند و هر باعی در طول وسعت است از ما بین کوفه
و مکه و در بعضی گفته که همهٔ اهل جهنم در آن زنجیر خواهند بود و اگر حلقهٔ آن زنجیر را بر کوه
بگذارند هر آینه کوه از گرمی آن بگدازد [illegible] گر نامه سیاه است [illegible] بیم ندارم بر عفو [illegible]
قدر اهل کرم

باب ۹ در تطایر کتب و پران شدن نامه‌های اعمال و غیر آن و

در روایت آمده در وقت محاسبه و ملاحظه اعمال اول حیرتی در دل معذرتها بیان آید
و عذرها بر زبان رود [illegible] بریخت نگردد و در نوبت [illegible] سخت [illegible]
را باز آرکرم شود و [illegible] اعمال [illegible] بریخت بگردند و [illegible] زند و ناقصه و در

و در حدیث آمده که من نوقش فی الحساب عذب هر که را در حساب مناقشه کنند معذب
و در روایتی آنکه کارهای بد و گناهان عمده را در آن وقت ثابت نشده و در بعضی حسرت و هول
انداخته در گذرانند و رسول خدا صلعم فرموده که سه چیز است که هر که از آنها در باشد خدا محاسبه او را
با آسانی کرده و ملائکه در بگذرانند گفتند آنها چیست یا رسول الله صلعم فرمود آنکه بهر کس که ترا محروم
ساخته بدهی و احسان کنی و صله رحم بجا آوری با کسی که قطع صله خود از تو نمود عفو کنی از هر کس که
با تو ظلم کرده و در نوبت سیم نامهای اعمال خلایق بدست راست و چپ و پشت سر پران شود
و در آن وقت بنده بیچاره غرقه بحر خجالت و اهل و مملو حسرت و خوف گشته بنده را از
نهایت شدت انفعال چشم حیران و دل بریان و دیده گریان ماند و از غلبه وحشت و فزع
و اضطراب نامه اعمال بعضی بدست راستش افتد و از آن برخی بدست چپ که علامت
شقاوت و خسران اوست و جمعی را از پس پشت نامه بدست دهند زیرا که دست راستش
با غل بگردن او بسته باشد و دست چپ از جانب بر پشت کشیده و این سخت
تر انواع دست بستن و بقولی دست چپ او را از جانب پشت برکشیده و جدا
کرده شده باشند تا ملائکه از آن قفا نشان شقاوت ابدی او را شناخته در خور اعمال او جا
نمایند و او فریاد زند که واثبورا و اهلاکاه و او را اعمال بهایت شتوان کنان در غریبان
در ربوده و باتش شعله کشنده در اندازند نعوذ بالله منها و در خبر آمده که چون نامهای
خلایق در ساحت محشر پران شود و بعضی نامه عمل بدست راست آید و برخی را بدست چپ
از کس جمع کردار را در آن نامه هر چند نوشته یک یک بتمام بیاد آورند و بخاطر رسانند
از لب گناهکار که در مدت عمر از او صادر شده و فراموش کرده همه را بتفصیل بیاد دهش

ازند

ازند و از خجالت و حسرت سر زیر انداخته گویند یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر
صغیرة ولا کبیرة الا احصاها و در حال ما چه حالت رو نموده علامت ما را که هیچ گناه
کوچک و بزرگ نگذاشته مگر که بر ما شمرده پس با نفراد انسان خطاب دررسد که ای عمر ضایع
کرده بخوان نامه خود را ای جوان غافل بیباک بخوان نوشته کردار خود را ای عالم بی
عمل نامه خود را بخوان ای زاهد ناپارسا نوشته خود را بستان ای سر پوشیده روی با محرم
نامحرمات را ببین ای شیخ بحرام نگریسته کرده خود بنگر ای غافل نمازها قضا کرده نامه بخوان
ای پدر و مادر آزرده نامه بخوان ای حرمت و هیبت نداشته بیا ببین چه کرده ای ای حق شرع فرو گذاشته
بدانکه چه آورده ای اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا ای بنده نامه پاس
نامه کردار خود را بخوان بس است ترا امروز در جزای عمل نفس تو حساب تو بدهد و بجزای
آن دربارهٔ تو حکم کند یعنی در این باب تو خود حساب خود بکن و گواهی در باره خود بده
تو خود قاضی محض باش خود درباره خود چه حکم کنی و در تفسیر آیه حسابا یسیرا مذکور است
که اعمال بنده را چون در قیامت بر وی عرض کنند با آسانی بگذرانند و مناقشه نکنند
و بقولی نیکیها را قبول کنند و بدیها را در گذرانند و در خبری دیگر آمده که فردا در قیامت
نامه اعمال بنده را بدست وی دهند چندانکه بنگرد در همه نامه خود یک نیکی نبیند پس
حیران شده گوید خداوندا اگر این گناهان را کرده ام اما لصفها و طاعت حاضر نشده ام
و بتوفیق و هدایت تو نیکیها کرده ام امروز نامه خود همه بدیها میبینم حکمت در این امر
چیست فرمان آید که ای بنده بیچاره این بدیها را مخفی بخوان تا بدانی که چها کرده بنده نماز
کند و بلند بخواند فرمان در رسد که ای بیچاره آهسته بخوان تا همه ایشان و کفی نه که نزدیک

تو اند بشنوند که ما تا امروز بعفو ستر و مغفرت خود انچه ایم ترا از دیگران پوشیده ایم و ترا رسوا
و کسی را بر حال تو واقف نکردانیده ایم بنده بیچاره نامه عذر انخواندن و بهر گناه فرمان اید که کاظم
بیار و خوب بیاد و در بنده چنان گمان کند و پندارد که این گناهها در همان ساعت کرده و این
معصیت همین لحظه از او در وجود آمده و چون تمام بخواند سر خجالت در پیش اندازد سر خجالت
در پیش از آن بود در پیش که گر گناه بخشند شرمسار هست بنده ترسان و لرزان دل
به هلاکت ابد و عذاب سرمد نهد فرمان احدیت در رسد که عبدی قد غفرت لک ای بیچاره
مترس که بتحقیق همه این گناهان ترا امرزیدم و هر چه کرده از تو در گذرانیده ام و عفو کرده ام
ای بنده امیدوار باش و سیئهها خود را بخوان بنده آغاز کند و آهسته بخواند خطاب آید که بلند
بخوان تا نزدیکان تو بدانند که از تو چه نیکیها در وجود آمده بنده بنشاط و انبساط نامه
حسنات را بخواند خطاب حضرت رب الارباب در رسد که عبدی قد قبلتها منک ای بنده
خوش و شاد باش که همه را از تو پذیرفتیم و قبول کردیم الفضل و بخشش خود به بهشت برو
پس در خلد جنت شود و هر کس که با او در حساب مناقشه کنند البته هلاک خواهد شد یکی
از مشایخ گفته که هر که داند که او در روز قیامت مبعوث و محاسب خواهد شد و از معاصی
باز نایستد او بجز دار و در دل زبان طعن خود کم ایمان بقیامت و حساب ندارد و در روایت آمده
که هر کس در ماه رجب و شعبان و رمضان هر روز و هر شب فاتحه و آیة الکرسی و چهار رکعت و
تسبیحات اربعه را سه بار بخواند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم سه بار بخواند
و صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستد سه بار هر از آن چهارصد بار استغفار کند حق سبحانه و تعالی
امرزد گناهان او را اگر چه مانند قطرات باران و برگ درختان و کف دریاها باشد در روز عید

نظر

نظر نماید و بند ایکنه که ای بنده من تو دوست منی حقا ترا است نزد من بهر حرف اعتقاد تو در حسنه
که هر حسنه سنگینتر از کوه احد باشد و بر می اورد بمقصد صاحب او در وقت نزع و بمقصد صاحب
او را در قبر و بمقصد صاحب او در وقت بیرون آمدن از قبر و بها نقد و در وقت پریدن
نامهای اعمال و بها نقد او در وقت محاسبه و نزد میزان و مشد آنکه در نزد صراط و بر سایه میدهد خدای
عز و جل او را در زیر سایه عرش خود و حساب او در گذرانند با آب حوض خوشی و نشاط کنند او را
هزار ملک از عرصه محشر تا بهشت و برای او آماده شده و در جنت چیزی که هیچ چشم او را
ندیده و هیچ گوشی از آن نشنیده و نه خطور کرده بر دل بشری کذا فی مصباح الکفعمی بیت
حبی گر کشته جز خجالت بار ما وای اگر پرسند روز حشر از کردار ما امید هست که شستشو
کنی ما را با آب ای حسرت بیک بد عقده ازکارها امید از رحمتش روز جزا آنست باش شرمسار
او رکو ابه بروی کارها **باب ۹ در انطاق جوارح و شهادت اعضاء و سایر** در روزه
مذکور است که وجاءت کل نفس معها سائق و شهید یعنی روز قیامت هر نفسی از
مکلفان و هر اصری از آدمیان می آید بعرصه محشر و با او رهننده است از فرشتگان که بر او
او را بجنت قیامت بجای محاسبه و سکات و گواهی از ملائکه که بر کردارها و اعمال او شهادت
میدهند پس آن بنده نه راه گریز دارد که بمحشر حاضر نیاید و نه روی انکار و ستیز که کرده خود را
منکر شود و بقول سائق از جمله ملائکه است و شهید جوارح آدمی که هر یک بر آنچه از او صادر
شده و آن کس بوده ساطه او کسب آن کرده گواهی میدهند و خدا گفت او را که تو از این
غافل بودی و از خاطر تو رفته ما کشف عطا کردیم و آنچه موجب فراموشی تو بود بر گرفتیم پس
چشم تو در این روز بینده و تیز است و علم تو تمام است بر آنچه کرده و در کارها خفته را این

حالت آنفرشته گواه باشد هر عضا یکوید اینست سابق و شهید آنچه تو کرده از نیک و بد نزد من
آماده و حاضر است پس حق سبحانه و تعالی خطاب بکند با آن سابق و شهید که بنهید ازید در جهنم هر کافر
عنید را و از حضرت رسول خدا صلعم مرویست که در روز قیامت خدای عز و جل امر بفرماید و خطاب بنماید
بر علی ع را که بیندازید در جهنم هر کسی را که با شما دشمنی کرده شما را و در بهشت در آورید که هر کس
شما را دوست داشته و در بیان کیفیت شهادت جوارح در تفسیر آیه سورهٔ نور و آیات
سورهٔ فصلت مذکور است که در روز حساب گوش انسان گواهی میدهد که مرا در فلان وقت براه
حق خواندند و بفلان کار نیک دعوت و دلالت کردند و تو شنیدی او در فلان وقت با استماع
فلان باطل و فلان لغو کردند و بغیبت فلان مؤمن گوش دادی و چشم بهمان شهادت دهند
که آیات و دلایل بر وحدانیت خدا و حقیقت انبیا و اولیای او دید و در راه فلان عمر را بنظر آورد که
و از پی برفتی و بفلان امر حرام و عمل شنیع نظر کردی و در مشاهدهٔ فلان نامحرم یا فلان مرد بنظر
لذت تمتع بردی و دست نیز باعمال خود و پا با افعال خود و همچنین پوست بدن و دیگر
عضوی گواهی دهند که بر طاعت من باشی فلان معصیت شده و بیاری فلان گناه کردی و بتواند
بود که حق سبحانه و تعالی بقدرت خود هر یک از جوارح را حالت تکلم و قابلیت تلفظ دهد
و او را شهادت نمایند یا آنکه گواهی از جانب خداوند باشند و اعضا مظهر شهادت کردند
تا آنکه در اعضا و جوارح امارات و علامات ظاهر شود برآنکه صاحب ایشان مرتکب آن معاصی
شده و صریح آیه سورهٔ فصلت دال است بر اول وجه و مضمون آن اینست که ایشان بجلود
و پوستها و اعضا بگویند که چرا بر ما شهادت دادید و حال آنکه جزو و عضو ما شمائید آنها جلود گویند
ما را چه اختیار است بلکه در آورد و گویا کرد ما را خداوندی که همه چیز را گویا ساخته با آنچه بگو بپرداز

رسول صم

رسول صم مرویست که با امیر المؤمنان ع فرمود که یا علی از خدا بترس ترسیدنی که گویا او را میبینی ل
کن او میبیند ترا و تو نمیبینی او را و از امام جعفر صادق ع فرمود که سزاوار است مؤمن را که بترسد
از خدا ترسیدنی که گویا مشرف است بر آتش دوزخ و امیدوار باشد بخدا امیدواری که گویا
از اهل جنت است و در این آیه تلاوت فرموده که ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم یعنی اینست
گمان شما که بخدای خود داشتید و سبب آن شد که او دانا و مطلع است بر جمیع کارها و اسرار شما و بر
پوشیده نیست پس آنحضرت فرموده که خدا با بندهٔ خود نزد ظن اوست و اگر گمان او خوب
دارد رستگار است و اگر ظن بد دارد خاک رود در حشر آمده که در روز قیامت عاصی را بیارند که
امر به دوزخ کنند و او در رفتن بجانب آتش در آن باشد که نیکو نگرد بنده را که کجا میبرند ترا گوید میدانم
لیکن برای مخالفت امر در دنیا مرا امروز با آتش میبرند اگر چه مخالفت کنم عاصی نیز خواهم بود و در
حضرت احدیت فرمان آید که این بندهٔ بیچاره را باز گردانید که گناه او را بخشیدم و از سر
تقصیر وی گذشتم و مجرمی دیگر را امر بدخول نار کنند او در رفتار نهادن و تعلل کند فرمان
آید که چرا تیز روی و خلاف امر خدا میکنی گوید آری که میدانم مستوجب عذابم و داشتم گمان ظن
من بخداوند رحمن و رحیم این نبود بلکه گمان من آن بود که بکرم و رحمت خود مرا بخشیده و با آتش
جهنم مرا نسوزاند و از حضرت احدیت ندا در رسد که بنده بیچاره من راست میگوید در دنیا
نیز این گمان داشت انا عند ظن عبد المؤمن من با بنده خود بموجب گمان خود او سر
میکنم او را بخشیدم و آمرزیدم تا بدانند که هر کس با من هر گمانی که دارد همان را پیش ادمی آرم

باب هشتم در احضار شهود و قیامت و عدول اجزه و غیرها در تفسیر کریمهٔ فکیف
اذا جئنا من کل امة بشهید و در سورهٔ نساء آیه مذکور است که حق تعالی لقصه و تنظیم

از حساب و تحریر مکافات اعمال و تحذیر دانند از رسول صلعم و ترغیب بر سه تعداد فرموده که
بر پای ای محمد صلعم که چگونه خواهد بود احوال خلق هرگاه بیاریم گواهی از هر امتی بر ایشان و ترا بیاریم گواه
بر اینان یعنی چون حشر کنیم امتان را از هر امتی گواهی حاضر گردانیم که بر کردار ایشان گواهی دهند
و آن پیغمبر ایشان و وصی اوست که شهادت دهند که فلان جماعت امت ما تصدیق نبوت
نمودند و ایمان بما آوردند و آنچه ما فرمودیم امتثال کرده خلاف آن جستند یا نه و ترا بیاریم ای حبیب
گواه حاضر کنیم که بر اعمال و افعال امت خود شهادت دهی که رضای ما جستند و تصدیق تو در
جمیع آنچه با ایشان رسانیدی نمودند و خلاف فرمان تو نکردند و هرچه حکم کردی بجا آوردند یا آنکه
نفاق و طغیان ورزیده ترا و اوصیا ترا آزار دادند و آنچه لوازم طغیان و تمرد بود نموده
راه عصیان سپردند و در این معنی مبالغه است و در تحریص و ترغیب بر امتثال اوامر و تحصیل
طاعات و اجتناب از معاصی و انزجار از همه موجب فضیحت و خواری است بر رؤس اشهاد
زیرا که در آن روز برای ادای گواهی بیدا هند شهود و عدول آخرت که در حکم فضیحت شهادت ایشان جهلا
توقف و تاخیر نخواهد یافت زیرا که گواهان انبیا باشند که معصومند از جمیع قبایح خصوصا کذب
و امر را ممکن نیست قدح در قبول شهادت ایشان و اوصیا نیز بعد از انبیا هر وصی بر امت
زمان خود گواهی خواهد داد شهادت او بمنزله شهادت نبی از جرح و قدح خواهد بود و بر طبق گواهی
انبیا و اوصیاء ملائکه و شهداء راه خدا و کرام الکاتبین و جوارح و زمان و مکان و هر یک از اینها
بر جمیع جزئیات هر فرد از افعال هر یک از حسب و نیز آدم و اولاد شهادت خواهند کرد بر نحوی که او را
مجال انکار و روی سخن در راه نجات نماند و چون هر یک از مکلفین را حاضر کنند نیز گواه
دهند که تصدیق من در آن چه گفتم نمود و امام علیه کوید که چنین بود فرشتگان شهادت دهند

که در فلان

که در فلان زمان و فلان روز و در فلان مکان اطاعت از او بر این نهج صادر شده
کرام الکاتبین صحیفه عمل نمایند و اعضا و جوارح نطق آیند و بر طبق مذکور بر شهادت اتفاق
نمایند چنانچه از کریمه وجیٓء بالنبیین والشهداء و تکونوا شهداء علی
الناس و فحوای یوم تشهد علیهم السنتهم و غیر آن از آیات مستفاد است و هر یک در
محل خود مذکور شده و خواهد شد و عبد الله بن مسعود گفته که من آیه فکیف اذا جئنا را بر رسول
خدا صلعم تلاوت کردم آنحضرت اشک در چشم مبارک گردانید و قطرات از سحاب دیده
باریدن گرفت از هول این مضمون هرگاه حضرت رسالت صلعم که اکمل و اعظم گواهان است گریان
شود و آب از دیده چشم ریزد ما در آن روز که مشهود علیه خواهیم بود در آب خواهیم شد و در تفسیر
کریمه و کذالک جعلناکم امة وسطا که در سوره بقره مذکور است محققین مفسرین بر آنند
که ضمیر خطاب جمع راجعست بائمه و اوصیا یعنی از جانب پیغمبر صلعم ما شما را هم چنین امت میانه
گردانیدیم تا شما بر مردمان گواه باشید و رسول ما بر شما گواه باشد امام محمد باقر ع فرمود که مائیم
امت وسط و مائیم گواهان خدا بر خلق در روز قیامت و حجت او بر زمین و جمیع خلایق و در
روایت دیگر فرموده که بسوی ما بر میگردد هر که در راه خدا از حد گذشته و غلو کرده یا ملحق میشود
هر که در رفتار از جاده باز مانده تقصیر نموده یعنی در قیامت افراط و تفریط خلایق را باز گشت
و مرجع بما خواهد بود سلیم بن قیس الهلالی گفته که شنیدم از امیرالمؤمنین ع که فرمود که خدای عز و جل
ما را خواسته در قول خود که و کذالک جعلناکم امة وسطا و رسول خدا صلعم هست بر ما
و گواهان خدائیم بر خلق و حجت او بر روی زمین و مفاد آیه مذکور است که امامان ما شما را
گواه گردانیده ایم بر خلق تا گواهی دهید بر مردمان بر اعمال ایشان و در خبر است که ایا

در دنیا مخالفت شما ورزیدند تا اطاعت حکم شما نموده رضای بدست آورند چنانکه مکوان
و یوم یقوم الاشهاد و نیز دال بر اینست و در خبر آمده که کواهان عرصهٔ محشر چهار صنف‌اند انبیا
و ائمه و اوصیا علیهم السلام و ملائکه و بعض اند و جوارح بنی آدم و اختلاف سایر اقوال مفسرین در مقام
مناسب این مختصر نیست برید عجلی پرسید از امام محمد باقر ع در تفسیر کریمهٔ کذالک جعلناکم امة
وسطا امام ع فرمود که مائیم امت وسط و مائیم شهدای خدا بر خلایق و حجتهای او بر روی زمین
و در خبر آمده که رسول خدا صلعم بر ما کواه است بر آنکه ما رسانیده‌ایم حکم خدا بر ایشان و مائیم کواهان
بر مردمان پس هر که در دنیا تصدیق ما کرده ما در آخرت شفاعت او خواهیم کرد و هر که تکذیب
ما کند در روز قیامت تکذیب او کنیم سلیم بن قیس کفته که فرمود امیر المؤمنین ع مائیم که خدای
تبارک و تعالی پاک کردانیده ما را و عصمت داده و کردانیده ما را با قرآن و قرآن را با ما و ما
جدا نمی‌شویم از او و او جدا نمی‌شود از ما و در روضهٔ کافی از امام محمد باقر ع مرویست که چون
روز قیامت جمع کند خدای عز و جل جمیع خلایق را اول کسی که او را در محشر بخوانند نوح علیه السلام است
پس از او پرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی کوید آری کویند که برای تو کواه کیست کوید محمد
بن عبد الله پس نوح مردمان را کام زده در ایشان را کشافه نزد رسول خدا صلعم آید و حضرت
بر بالای کثیب احمر من مسک و علی بن ابی طالب با او باشد اینست که خدای
تبارک و تعالی کفته فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا الی آخر پس کوید
رسول خدا صلعم که ای محمد از من تبلیغ رسالت می‌پرسند من کفتم تبلیغ کردم پس کواه از من طلبیدند
من کفتم کواه من محمد است پس حضرت رسول صلعم کوید یا جعفر و یا حمزه بروید کواه بدهید که نوح
تبلیغ رسالت کرده است پس امام ع فرمود که حمزه و جعفر شاهد ان انبیا ع اند بر تبلیغ رسالت

من کفتم

من کفتم فدای تو شوم امیر المؤمنین ع در آن روز کجا است امام ع فرمود که منزلت او از این کرامت بزرکتر است
که کواهی دهد **باب ۱۰ در ذکر احوال محشر و شداید دیکر و غیر آن** و در تفسیر
یوم یقوم الناس لرب العالمین در سورهٔ مطففین مذکور است که رسول خدا صلعم فرموده که در
روز قیامت چون مردمان برای جزا و حساب بعرصهٔ محشر حاضر شوند تا نصف کوشها در
عرق و رشحات بر آن بایستند و در روایت آمده که آنقدر بایستند که از حدت عرق
بر اطراف کوشها برسد و در خبر آمده که از هر مرد آنقدر عرق برود که هفتاد شتر تشنه از آن
سیراب شود و از مقداد بن الاسود مرویست که کفت از رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود چون روز
قیامت شود بفرمان حضرت ملک منان آفتاب بسر بندکان چنان نزدیک بایستد
که اقله بر یک میل یا دو میل چنان از سر ایشان بدور باشد سلیم که راوی این حدیث است کفته
که نمیدانم که مراد بمیل مسافت زمین است یا میل مکحله است پس رسول خدا صلعم فرمود که آفتاب
ایشان را بکدازد و چنان ست کردند که در عرق نشینند بعضی تا کردن و بعضی تا دوش و طایفهٔ
تا نرمهٔ کوش و بعضی را لجام بر دهن بکذارند مقداد کفت که در این وقت رسول خدا صلعم بدست
مبارک اشاره بدهن فرمود و در کتاب علل صدوق مرویست که در روز قیامت آفتاب
و ماه را بشکل دو کاو سرکش کرده بعرصهٔ محشر حاضر سازند و ایشان را خوار و بی نور بر اهل محشر
عرضه جلوه دهند پس امر الهی صادر شود که هر دو را با جماعتی که در دار دنیا ایشان را می‌پرستیدند
با تش دوزخ اندازند و این بجهت آنست که کمراهان هر دو را پرستیده‌اند و ایشان باین عمل
رضا داده‌اند قال الله تعالی فی سورة یس وامتازوا الیوم ایها المجرمون در روز محشر در ساحت
ارض اکبر از حضرت خالق رب العزت ندا در رسد که ای مردمان امروز از رستکاران

خلاص شوید یکی گنهکاران از نیکوکاران ممتاز گردید و از حضرت برسر دو راه باشد یکی راه فضیحت
در سواره و دیگر راه عزت و جانفزای یکی راه ضلالت و شدت دیگری راه سعادت و عزت
در آن وقت که این بنده رسد های عجز و بیچارگی و بیکسی لکان ازهر خاری و خاک بجا نافرمانان
در آنحال که اهل محشر این خطاب بشنوند که جدا شوید ای مجرمان از مطیعان گروهی سوی لطف و نوال
ملائکه رحمت با عزت و کرامت بجانب بهشت برند و جمعی را سلاسل و اغلال برگردن و دست
و پا گذاشته و فرشتگان عذاب از موقف حساب در ربعه و بدوزخ اندازند یکذره بیم نیست
ز خورشید محشرم بر سر بود چه سایه خیر البشر مرا **باب شصت و چهارم در کیفیت زمین قیامت**
و احوال عامه خلق در آن در تفسیر کریمه یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات در آخر سوره
ابراهیم مذکور است که برای ظهور عرصه محشر صورت زمین و هیات آن مبدل خواهد شد
آکام و آجام یعنی مرغزارها و اکبرها و درختان و جبال و غیره و انهار آن مبدل گشته و زمین
سفید مانند نقره درخشان که گویا بر آن لعاب آمده و آسمان را نیز صورت مبدل گشته
که آفتاب و ماه و ستارهای او بر رود و رسول ص فرمود که زمین را مانند ادیم بکشند و هموار
کنند و خلق اولین و آخرین را بگیرید از خاک برانگیزانند و مانندی که همه را احاطت و جزء را
سازد و همه را بجهت محشر برآرند پس هر یک از آکام و خلق و خلایق در روی زمین مبدل
و تازه و جاها و محله‌ها که در زمین اول داشته اند قرار گیرند و بقولی خلق سو از زمین اول
بزمینی دیگر جا بجا نقل نمایند هرچه در جوف و بطن زمین است همه بطن و جوف ثانی
قرار گیرد و نتیجه برظهر آن همه برظهر ثانی همه و بقول هر یک از زمین و آسمان تبدیل گردند
بغیر آنچه بمانند و از ائمه اهل بیت مرویست که زمین را پس از حشر تبدیل یابد به پاک و پاکیزه

که مردمان

که مردمان از آن بیخور ده باشند تا فارغ شدن از حساب و سهل عد از رسول ص
روایت نموده که در روز قیامت حشر میکنند مردمان را بر زمینی سفید و عفرا مانند
ریزه نقره که در آن هیچ نشانه بنای هیچ احدی نیست ابن مسعود گفته که زمین را با آتش
افروخته سبب های خواهند کرد و بهشت را از پشت آن آتش برای اهل محشر جلوه خواهند
داد و کواکب ایوان جنت از خور برای اهل تنور ز را اهل خواهد شد و حق مردمان الجام
خواهند کرد و ترسیده اند بعد از آن بحساب و قولی آنکه آسمان سبز و فرم شده بجا و دریاها آتش
خواهند شد و زمین نیز بزمینی دیگر مبدل شده و محشر جمیع خلایق بر آن جمع گشته از حدت
آتش دریاها معذب خواهند بود حضرت فرمود که ایشان مهمان خداوند آنچه در نزد او باشد
از ایشان دریغ نخواهند داشت و قولی آنکه زمین در محشر مبدل میشود ببهشت برای اهل بهشت
و با آتش برای اهل دوزخ و خلایق بهول تمام برای حساب بآنجا نقل خواهند شد که هیچ چیز از
ایشان هیچ وجه بر خدای پوشیده نخواهد ماند و در آن روز مجرمان در غلها و زنجیرها مقرون
و قطار گشته و گردنهای ایشان بغلها بسته و بقولی همه در قیدها باهم قرین شده و بر دوش
هر یک با شیطانی که او را اضلال و اغوا نموده در هر یک زنجیر بند کشیده خواهند بود و برقی
آن زنجیر از آهن تفته است چنانکه دیگران از حرارت آن در عذاب باشند و بر بدن
مجرمانست پیراهنها از قطران که در سیاهی و گنده و بد بوی مرتبه اعلا دارد و بقولی پیراهن
ایشان را از قطران خواهند آلود و جهت تعذیب ایشان و در رفتن دریک حال آتش با آن بقولی
قطران بر بدن ایشان مالیده باشند تا عذاب آن را چند او در تاب آفتاب محشر و اهوال
حدت آتش بروجه تمام بیابند و بقولی پیراهنها از نحاس مس تفته که اخته بر ایشان خواهند

پوشانید که حرارت و سوزندگی آن بنهایت رسیده و بعضی گفته اند که هریک سرباله از قطران
در ایشان پوشانند و دیگر از مس گداخته و این حالت شیرها ایشان فزون خواهند
پوشید که تاب نظر بر اطراف و سایر مراکز جسد خود نداشته باشند تا هریک جزای خود را
نیک بنیک و بد را بد دریابند ان الله سریع الحساب **باب ۶۳ در کیفیت زمان قیامت
و مقدار آن وغیر آن** در سورهٔ قیامت فاذا برق البصر وخسف القمر وجمع الشمس
والقمر مذکورست که هرگاه چشمها حیران بمانند و از شدت فزع و هول و حرکت و گشتن
نتوانند و باز شاهده و احوال حشر قیامت محو شود و ادراک چیزی از مبصرات نتوانند و از
مشاهده و احوال قرص ماه گرفته و تاریک و بینور گردد و روشنی و تابش از و بر هوا آفتاب
و ماه هر دو بیک جا جمع شوند بی نور و تار گرفته و بیرنگ و در آن وقت تاریکی زمین و ظلمت
ساحت قیامت بکمال رسد و خلق محشر از هول و ظلمت و تاریکی نهایت عجز و فزع و بیقراری
در مانند و بعضی تن باین عظمت و نور هیئت تاریک و بی اعتبار بنظر در آرند و بقولی اجتماع
شمس و قمر آن باشد که در آن روز هر دو کوکب مانند جو کاو دست و غریبش کان
بغرابت تمام از مغرب طلوع کنند و خلایق از مشاهده آن بفزع در آیند و در چنین
روز منکران قیامت خواهند گفت این المفر کجاست گریزگاه باشد که پناه ما در
سیاق آیات ما بعد مذکورست که در آن روز روها باشد شگفته و شاداب و سفید و تابان
و با نور در جمال و آثار کرامت بر ایشان ظاهر رخهای منکران باین نعمتها از خداوند خود ناظر باشند رب
و نعم و احسان و الطاف او در انتظار و در خبر آمده که مؤمن چون بعرصه محشر حاضر شود و حجه کار
محرم شود رخسار او در جنت صاف ماننده ماه تابان و روهای دیگر باشد گرفته و متغیر

وغالس

وغالس و منکر در یقین می‌دانند که ایشان را عذاب و عقاب جهنم در پیش خواهد بود و در
سورهٔ معارج مذکورست که تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف
سنة یعنی ملائکه عروج میکنند بحضرت الهی در روزی که مقدار زمان آن پنجاه هزار سالست
بعضی گفته اند که مراد آنست که میکند آن روز حق تعالی از کارها و حکمها و عظام امور انقدر
که اگر در دنیا آنها را بکنند مقدار زمان پنجاه هزار سال خواهد بود و بعد از این خبر اصحاب گفتند یا رسول الله
چه درازست این روز قیامت آنحضرت فرمود که بآن خدای که جان من در دست اوست که این
روز با این درازی بر مؤمن سبکتر و آسانتر میگذرد و از مقدار نماز مکتوبه که بگذارد و از امام جعفر
صادق ع فرمود که اگر در روز قیامت عرضه حساب بندگان بکنند مدت محاسبه خلایق پنجاه
هزار سال خواهد شد لکن حق جل و علا در یکساعت بلکه در لمحهٔ بصر از آن فارغ میشود و در خبر آمده
که هنوز روز محشر بنیمه نرسیده باشد که جمیع اهل بهشت در آمده قرار یابند و اهل دوزخ
بدوزخ معذب شوند هیچ محاسبه و کاری در عرصه محشر نماند و قولی آنست که اول زمان
نزول ملائکه بدنیا برای امر الهی و احکام تا آخر روز عروج ایشان که آن روز قیامت است
مجموع این زمان مقدار پنجاه هزار سالست پس بنا بر این قول مقدار بقای دنیا نامعلوم است
و بجز علام الغیوب کسی ندانسته که چه مقدار رفته و چه قدر از آن باقی مانده و در خبر آمده که چون
منظوران نظر عنایت بدخول جنت فایز گردند تا مدتی که از دیدار رضا منتظر کشف استار باشند
که ناگاه حجاب از پیش دیدهٔ ایشان بر دارند و بتراب میشوند همه مستان کرده آنند مدت آن شصت
هزار سالست و در آن مستی شعور ندارند حوران جنت بفریاد آیند که شما را الاهدا دیدار ها مدت انتظار
ما بسر از گشته و ایام مفارقت ما بنظر بیت الحیا و حوستان ما را از ما باز ستانند و با

از نظر ما محروم کردانید رحمت حق سبحانه و تعالی حجاب در میان ازو و ایشان را باز کند از روشنی آن
از غایت اشتیاق ناله بردارند که خداوندا چه بودی که یک لحظه ما را در لذت مشاهده رضوان خود
بکذاشتی بعد از آن در محنت مفارقت رضوان بکذاشتی خطاب در رسد که ای ناظران انوار
رضای من سیر آمدید که چندگاه است تا در دریای مشاهده مستغرق آمدید کویند یک لحظه فراق بود که سوکند
بعزت و جلال من که از روز که حجاب از پیش جمال رضای خود دال بر داشته ام و شما را ابدیت شایان
مستعد کردانیده ام مدت یک لحظه هزار سالست اما عاشق را از مشاهده رضا معشوق صبر نیست
اکنون باز کردید که حوران بهشت منتظر وصال شما اند در تمنای ملاقات شما اضطراب دارند باب
عهم در وصف احضار جهنم در سورهٔ فجر مذکورست که چون زمان حشر در رسد یعنی شکسته شود آنچه
بروی است از شجره و نبات و جبال هیچ چیز بر آن نماند و کوهها بر آن نماند و کوهها همه کوفته شود
بروی خاک صحرا کردد و بیاید بعرصه محشر حکم خدای تو و فرمان او و ملائکه نیز بیایند صف صف
یعنی فرشتکان هر آسمانی بحکم الهی بعرصه محشر نزول کنند ضحاک مفسر کفته که اهل هر آسمانی چون نزول
کنند صفی باشد محیط بتمام روی زمین و آنچه در آسمانست و آورده شود جهنم بمحشر تا اهل موقف
آنرا بانواع خوف و هول و حدت و عظمت نظر به بینند و در خبر آمده که چون این
آیه نازل شد رسول خدا صلعم متغیر شده و اصحاب از آن غمزده علی بن ابیطالب ع رفته اظهار
ملال نمودند آنحضرت نزد رسول صلعم آمده و از پشت سر دوش مبارک آنحضرت را بآغوش کشیده
ما بین هر دو عاتق آنحضرت را بوسید و کفت یا نبی الله پدر و مادرم فدای تو باد امروز چه
واقع شده است آنحضرت فرمود که یا علی امروز جبرئیل ع این آیه را بر من نازل ساخته که وجیء
یومئذ بجهنم امیر المؤمنین کوید که من کفتم چکونه می آرند جهنم را آنحضرت فرمود که هفتاد هزار

فرشته

فرشته آنرا بکشند و در عرصه محشر کشند و تند خواهند کرد که اکر موکلان بکذارند تمام خلق محشر را
خواهد سوخت پس من نزد جهنم رفته متعرض او شوم او در جواب بکوید مرا با تو چه کار است ای محمد خدا
کوشت ترا بر من حرام کرده است پس در آن روز هیچکس نمی ماند مکر آنکه نفسی نفسی بکوید مکر من که محمدم
و در آن روز یا رب امتی امتی خواهم کفت و در روضه کلخی از امام محمد باقر ع روایت کرده که رسول صلعم
فرمود که روح الامین مرا خبر داد که خدای تعالی در قیامت چون جمع کند خلق اولین و آخرین را
جهنم را بعرصه محشر آورده محکم شده باشند که او را هزار مهار و بر مهاری چسپیده باشند صد هزار فرشته
از ملائکه غلاظ و شداد جهنم را به سخالت طپشی در کشتن و افروختکی تمام و آوازهای حایل و زفیر و شهیق
باشد چنانچه خروش و غوغاش کند که اکر نه خدا امر آتش را مؤخر از حساب سازد هر جمیع سوخته بود
پس از جهنم کرمی و شراره بر آید که تمام خلق محشر را احاطه کند پس هیچ بنده نماند و هیچ ملکی الا
کوید نفسی نفسی و تو ای محمد یا رب یا رب امتی پس بکوید بر جهنم صراطی بکذارند باریکتر از موی و تیز
تر از شمشیر و بر آن صراط سه پل باشد اول امانت و رحمت و دوم نماز و سیوم حضرت رب العالمین
پس هر کس را که تکلیف کنند بکذشتن از آن پل رحمت و امانت ایشانرا حبس کنند و بجواب
آنها درمانند و اکر از آن نجات یابند نماز ایشان را حبس کند تا جواب بکویند و اکر از آن رهائی
یابند منتهی و باز کشت رب العالمین است و اینست که خدا فرموده ان ربک لبالمرصاد و مردمان
بر صراط چسپیده باشند و بعضی را قدمها بلغزد و بعضی ثابت مانند و ملائکه بر حوالی آن ندا کنند که یا
حلیم و یا کریم عفو کن از جرم بندکان و درکذر و درکذر از ایشان و بفضل خود ایشانرا دریاب و بعضی
بکذران و در سخالت بر دستها در آتش جهنم ریخته باشند مانند پروانه بر چراغ هر کاه ناجی برحمت حق
عز و علا نجات یابد کوید حمد آن خدای را که نجات داد پس از نومیدی بفضل صفت خود آن

ربنا الغفور شکور و در خبر آمده که روز جزا هفتاد هزار مهار است و هر مهاری را هفتاد هزار
فرشته غلاظ شداد گرفته کشان کشان بعرصات قیامت حاضر گردانند و هنوز میان جهنم و
عرصات محشر مقدار دویست سال راه مسافت مانده باشد که غریو و صدای زبانه آتش او
چنان بر خلق عرصات بوزد که صد و بیست و چهار هزار نقطه نبوت همه بر زانو در آیند و در آن
ساعت از اهل محشر هیچکس ایستاده نباشد مگر سید صاحب لواء نبی حبیب خدا محمد المصطفی که ایستاده
باشد و علم کرامت بدست گرفته و طیلسان شفاعت بر دوش افکنده و نظر مبارکش بر جهنم افتاده
می بیند که شعله زبان در زبانه کشان می آید و جوش و خروش او ساعت قیامت را تمام فرو گرفته
و از خشم و تندی بر خود می جوشد که واذا رأتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا چون
حضرت خاتم النبیین دوزخ را چنین بیند متوجه آتش گردد خطاب حضرت عزت در رسد
که ای دوزخ سطوت و فرمان بردار حبیب من باش چون سید کونین نزدیک در آید بانگ
بر جهنم زند که ای آفریده خدا ساکن باش و این همه تندی و حدت ننمای دوزخ عرض کند که یا
رسول الله مرا با تو چه کار است حضرت رسول هم گوید که رحمت الهی و شفاعت دوستان او را
بخاطر بگذران و از تندی فرود آی و در آن حالت انبیاء عظام و رسل کرام همه نفسی نفسی
گویند و در آن ساعت خواجه عالم امتی امتی گوید ای عاصی بیچاره ببین که در مقامی که انبیاء
و رسل با منزلت نبوت و مرتبه رسالت چنین درمانده باشند بنگر که حال ما عاصیان نامه سیاه
و بیچارگان پر گناه در آن روز چه خواهد بود اگر حبیب خدا صاحب خلق عظیم است و در خواست از حضرت
خداوند رحیم است حضرت خاتم الانبیا از اعدا انواع بلا کشیده و ستم جفا دیده و مغفرت ایشان
ایشان از ملک منان طلبیده اگر در باره بیچارگان امت و عاصیان سراپا ذلت این اهتمام

و ترحم

و ترحم فرماید و در خواست ایشان نماید چه عجب مروی است از حضرت امیر المؤمنین علی که فرمود
در روز جنگ احد که مسلمانان را در موضع الکا نوع خور ... چنان شد که دندان مبارک آنسرور را شکسته شده
خون از دهان مبارک و بر رخسار روان گشت ردای مبارک خود سوی پیش دهان خود گرفت و قطرات
خون را بر آن ردا از تقاطر بر زمین باز میداشت گفتم یا سیدی ردا خون آلود میکرد چه شود اگر بگذاری
تا خون بر زمین چکد تا قیامت از زمین گیاه نروید و در روی زمین خون بیاید بهتر از این که خلق خدا
را قحط و عسرت پیش آید آورده اند که در آن ساعت ملک تعالی و تقدس خواست تا خلق عظیم محمد رسول
الله را با آن ملایمت جلوه دهد فرشتگان را بخدمت آنحضرت فرستاد و از جمله ایشان چهار فرشته را دو عالم
داد تا مدد و اعانت آن حضرت نمایند فرشته آمد و گفت یا سید المرسلین موکل آبم اگر بگویی دشمنان
ترا چون قوم نوح در طوفان آب هلاک گردانم فرشته دیگر آمد و گفت یا سید المرسلین من موکل آتشم
اگر فرمایی همه دشمنان ترا برق آتش بسوزانم و هیچ از ایشان را سلامت نگذارم و فرشته دیگر آمد
و گفت یا سید المرسلین من موکل زمینم اگر اجازت دهی همه دشمنان را قارون وار بزمین فرو برم
خواجه کاینات فرمود که من از ایشان هیچ کردن نخواهم بلکه میخواهم که ایشان براه راست آیند و من دعا کنم
و شما آمین بگویید آنگاه دست مبارک بر داشت و چنین دعا فرمود که اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون
گفتند ای رسول خدا ایشان با تو جفا میکنند و تو با ایشان در مقام لطف و رحمت ایشان دعا میکنی
گفت خدای سبحانه و تعالی مرا رحمت عالمیان خوانده اگر بغضب رحمت و کرامت فرمایند به ایشان نفرین
خشونت برود با دشمنان خود خصومت نه اسحال جبرئیل امین را از نزد حضرت رب العالمین این آیه را
آورد که انک لعلی خلق عظیم آنگاه گفت ملک تعالی بفرماید که اگر ترا رحمت عالمیان خوانده ایم خلق تو نیز رحیم
و رحیم خوانده ایم که الهکم واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم خلق تو تقاضای آن می کند که با این همه جفا

نه فرشته موکل باد را اگر بر خصم فرمایی
همه مشرکان را چون قوم عاد خانمانهای
ایشان را از بنیاد بر اندازم و همه یکبارگی را
چون قوم عاد در تاریکی باد و فنا برم
و فرشته دیگر آمد و گفت یا سید المرسلین من

و دید اما دشمنان خصومت نکنی و از لطف عمیم خود که بسبب آنکه از دوستان در وجود آید با
ایشان خصومت کنم **باب ۵۰ در صفت پل صراط و غیر آن و دیگر که** باید دانست که در
حقیقت پل صراط و کیفیت آن علما را اختلاف است و جمعی از اهل تحقیق بر آنند که جمیع آنچه در بیان صراط
و احوال معارج و منازل و مهالک و مخاطرات آن از طریق اخبار و آثار وارد شده همه بر سبیل مجاز و
استعاره است و جمیع آن کنایه است از دشوار و خطرناکی دعوت که راه خداپرستی و رفتن تکلیف
دنیا بود و در طریق تحصیل رضای ربانی و تکمیل نفس انسانی و ضبط و محافظت آن از لغزش و سقوط
از مرکز عدالت بجانب افراط و تفریط و تجاوز و تقصیر و پل عبارتست از مظهر سلوک این طریق که مشتمل
بر صعود و هبوط است که باعتبار ابتدا و انتهاء هر قسم در طریقه در آن و نزول فرایض از آن معنی
آن ظاهر است و در این باب اشاره است بتوبه و تنبیهات ائمه زیاده از حد حصر است و در
اخبار آمده که بعد از ظهور شیب در محاسن مبارک حضرت رسالت پناه صلعم اصحاب گفتند یا رسول الله
چه روز علامت پیری در محاسن شما ظاهر شد آنحضرت فرمود که شیبتنی هود و الواقعه یعنی پیر مرا
سوره هود و واقعه کرد که در آن سوره بفحوای فاستقم کما امرت از پروردگار خود مامور باستقامت
در طریق پرستش و بندگی و تبلیغ امانت رسالت شدم و در سوره واقعه هم در رعایت پیری …
غلط بود که مشتمل بر شرح احوال بازگشت بحضرت ذوالجلال بود و بعضی از ایشان گفته صراط …
عبارت از طریق وصول الی الله و رجوع الی رضاء الله است و آخر که نفس ناطقه را بعد از خلع بدن …
سلوک مجازی آن … باید پیوست مقصد فطرت که قرب حضرت خالق است باید رسید و آنکه …
باعتبار کمال و تمامیت مقصد و مخاطره خروج از سلک اعتدال و استقامت و سقوط در مهاوی …
فرمان و هبوط در ساقط نفس و حرمان و ترفع در حضیض … عالم آن عبارت مقال در مکالمه قائل … باشد

برروی

برروی جهنم و درکات نیران و بلی نمانند بربالای آتش و ملک که مستحق انواع عقوبات
هایله و تعذیبات کامله و محرومیت بر مقام حسرت و ندامت که هر قسم آن عذابیست الیم ابدی
و عقابیست عظیم سرمدی و نفس ناطقه را بدستیاری کمالات محصله در گذشتن از آن حالات دشوار
و مخاطرات صعب در پیش خواهد بود و پس از طی این منهج پر خطر و مسالک پر شور و شر قرارگاه
او با وج معارج رضای خدا خواهد است که و رضوان من الله اکبر که درجات و منازل بهشت برین
عبارت از آن و ریاض و قصور اوست علیهم اشارت است بهشت و ذالک هو الفوز العظیم (?)
و در قرآن مجید در سوره مریم مذکور است که ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما
مقضیا یعنی نیست احدی از شما از مؤمنان مگر که آتش جهنم است و همین بر پروردگار تو بر آوری
امریست لازم که حکم و قضا بآن جاری شده بعضی گفته اند که ورود عبارتست از رسیدن بنزدیک
آتش و مشرف گشتن و مطلع شدن بر آن با آنکه دخول در آن متحقق شود زیرا که حضرت خداوند
رحیم در وصف حال بهشت فرموده که ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها
مبعدون لا یسمعون حسیسها و در این آیه مستفاد است که اهل حشر و مؤمنان داخل
آتش نشوند بنا بر این معنی آیه سابقه اینست که ایشان برای محاسبه بحوالی جهنم و نزدیک آن
وارد گشته احوال آن را از خارج خواهند دید و طایفه بر آنند که ورود عبارت از دخول است
زیرا که در قرآن وارد شده که فاوردهم النار و در موضعی دیگر آمده که انتم لها واردون
و در تلو آیه سابقه مذکور است که ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی
بعد از دخلنا همه کس در آتش نجات میدهیم و بیرون می آریم متقیان را و وا میگذاریم ستمگاران
را در آن آتش بزانو در آمده و ابن مسعود از رسول خدا صلعم روایت کرده که در قیامت مردمان همه

باتش خواهند درآمد و بعد از آن برحسب اعمال خود از ان بیرون می آیند طایفهٔ مانند برق لامع
وگروهی مانند باد تند و قومی مانند اسب جوربز وگروهی مثل ستاره و دو فوج چون مردان و جمعی
برفتار میانهٔ افتان و خیزان و در خبر دیگر مرویست که آتش بمؤمن بگوید که بگذر که نور تو زبانهٔ
مرا فرو نشانده و در خبر دیگر آمده که حق جل و علا آتش را مانند روغن منجمد بسته بگرداند و خلایق را
بر بالای آن جمع نموده از حضرت احدیت ندا رسد که ای آتش هر که یار تست بگیر و یاران
مرا بگذار که جان محمد صلعم بدست قدرت اوست که آتش بسجال یاران خود شناساتر است
از مادر بفرزند خویش و نزد اهل تحقیق حکمت در دخول کردن همه کس از بر و فاجر باتش آنست
که مؤمن قبل از دخول جنت چون بر احوال آتش مطلع شود از شدائد و انواع عذاب آن
خبردار گردد و اعلام بهم رسد تمامت بخشش و غفران الهی و کمال لطف و احسان حضرت
باری در بارهٔ او باین سبب با نشاط و سرور تمام و فرح و ذوق لا کلام داخل بهشت شود و حال
اهل جهنم برعکس این خواهد بود تا اندوه و غم و حسرت ایشان زیاده شود و در خبر آمده است
که تب چون عارض مؤمن شود همان بهرهٔ اوست از آتش و در روایت دیگر آمده که تب
از دم جهنم و نفس اوست و مؤمن را از آن نصیب اعمال است و مرویست که رسول خدا صلعم بیماری را
عیادت نمود و فرمود که مژده باد ترا که خدای عز و جل میگوید که تب آتش منست
مسلط میگردانم آنرا بر بندهٔ مؤمن خود در دنیا تا همان بهره و بخشش او باشد از آتش و از
تقریرات سابقه مفهوم شد که بنا بر احتمالی پل صراط عبارت از محل اطلاع بر اهوال عذاب
و شدت جهنم است و از غایت اشتمال بر انواع مخاطرات عبارت مجاز باشد و در تفسیر کریمهٔ
ان ربک لبالمرصاد و از حضرت امام جعفر صادق عم مرویست که مرصاد عبارتست

در قنطره

از قنطره ایست بلی بر صراط که هر بندهٔ که مظلمهٔ خدا بر گردن او باشد از او نخواهند گذاشت
علی بن مفسر گفته که در اینجا خدا انتقام خواهد کشید از ظالم برای مظلوم و از ابن عباس در تفسیر این
کریمه مرویست که جسر و پل جهنم را هفت حبس است که بنده را در هر یک از آن هفت موضع
حبس نمایند و از نوع جور شده سؤال خواهند نمود اول شهادت ان لا اله الا الله یعنی اقرار بنبوت
و وحدانیت معبود بحق و چون شهادت را تمام و مقبول ادا کند در محبس دویم او را از نماز
خواهند پرسید اگر آن نیز مقبول و کامل آمده شود در محبس سیوم از زکوة می پرسند و چون از نماز
بگذرد و در چهارم از روزه و در پنجم از حج و در ششم از عمره سؤال میشود و چون از اینها در
گذرد و در هفتم از مظالم بندگان سؤال میشود اگر از ان بگذرد او را خواهند گذاشت پس اگر در
اعمال او تطوع و حسنات باشد که تلافی نقصان او بآنها نمود از آن موضع حبس کنند او را که بحبس
خواهند رساند و در تفسیر کریمهٔ فلا اقتحم العقبة در سورهٔ بلد مذکور است که ابن عباس گفته که مراد
بعقبه آتش دوزخست و از رسول صلعم مرویست که فرموده که پیش روی شما عقبه ایست دشوار و سخت
اگر ابرار از آن درگذرند و جمعی از مفسرین گفته اند که مراد بعقبه ایست صراط که در روز قیامت
بر روی جهنم مضروب و موضوع خواهد شد تیزتر از شمشیر و در روایت آمده که جسر و مسافت فراز
و هموار و نشیب آن سه هزار سال راهست و در هر جانب آن چنگکها و قلابها و برانهاست
مانند خار سعد که تندتر و تیزتر خارهاست و خلق محشر در وقت عبور از آن میان مسلم و ناجی و مخدوش
و خراشیده و سرنگون باتش افتاده و بعضی مانند برق خاطف و گروهی مانند ریح عاصف و برخی مانند
سوار اسب و جمعی مثل رهروان و جمعی چون مرد بی کسان بکشانند و طایفهٔ از آن می پرند و برخی آتش
می رفته و گروهی بار ایشان سلیفزد و جمعی در آتش جهنم معلق خواهند افتاد و در روایت

دیگر آمده که هر که در دنیا بر صراط مستقیم حق بود در آن وقت بر صراط ایستاده باشد و هر که در دنیا
نشیب کجی رسید و از صراط پریده در دوزخ افتد و بر سر پل از عدالت عادلان پرسند و از حقیقت
صدق صادقان طلب کنند و تقوی متقیان باز خواهند و مردودیان را بر سر آن پل فضیحت
کنند و بر کافران شمشیر تیزتر و از موی باریکتر و از آتش سوزنده‌تر باشد و در
مؤمنان در نهایت وسعت باشد و در حدیث دیگر آمده که برای مؤمنان پهنای صراط برابر وادی
باشد و بهشت را در آنجا برای متقیان نزدیک آرند که وازلفت الجنة للمتقین و دوزخ
را برای گمراهان و سرکشان حاضر دارند که وبرزت الجحیم للغاوین باب عب در دو نکته از عفو و کرم
یکی از علمای کامل از وی پرسید که حکمت در ورود کافه خلق از اولیا و اوصیا و مطیعان و عاصیان
بر صراط چیست که حق جل و علا فرمود که وان منکم الا واردها جواب داد که عاصیان را
از لوث معاصی پاک و صاف ساختن ضرور است تا مستوجب جنت شوند لاجرم ایشان را البته بآتش
بیاید و از برای تهذیب نه تعذیب و دیگر تنها ایشان را بر دوزخ بر آرند پرده از روی عاصیان
برداشته شود و اهل عرصات بر احوال و اعمال ایشان مطلع و آن بیچارگان از فضایح و قبایح
رسوا شوند از رحمت حضرت کریم و رحیم همه خلایق را امر فرموده که بآتش گذارند تا کسی نداند مطیع
کیست و عاصی کیست و جرایم عاصیان مستور بماند و کسی بر عصیان ایشان مطلع نشود نقل است
که در آن وقت مصر را نظر بر جمال عالم آرای حضرت یوسف افتاد و همه مستغرق و شیفته
حسن جهان بخش او گردیدند و در میان زنان دختری بکر بود و در ملت اهل کفر در آن ساعت
از غایت حیرت در جمال یوسف عادت زنان را دید و جامهٔ تحتش بخون آلوده گشت
و از شرمساری سر در پیش افکند و حیران ماند و گفت ای خدای یوسف من بتو ایمان آوردم و
بفضل

بفضل و کرم خود مرا دریاب و از خجالت و شرمندگی در رسوایی باز رهان حق جل و علا بهمان عنایت
وحشت و حیرت در تمامی زنان افکند تا همه دستهای خود را بریدند و جامه‌ها بخون آلودند تا آن
بیچاره در مجمع رسوا نشود و از خجالت باز رهد و هر گاه دیدار یوسف انقدر وحشت و حیرت
آورده انقدر تصرف در وجود ایشان کند که بی‌خبر دست خود را ببرند و خبردار نباشند اگر
در عرصه محشر در وقت گذشتن متقیان بر پل صراط انوار جمال حقیقی بر خلایق تابد شک
در تجلی انوار جمال مستغرق شوند که نه خبردار شوند از دوزخ و نه از احوال صراط در تجلی دنیا جعله
دکا و خر موسی صعقا بعمل آید و در تجلی آخرت به یقین که اجساد است چه حال خواهند داشت
و در خبر آمده که در وقت مرگ برای مؤمن تجلی خاص بنوعی شود که کدورت و شدائد سکرات
در آن محو گردد و او را پرور جان و جهان اصلا نماند و بذوق ملاقات هر چه تمامتر حیران و ستان
نقد جان برافشانند و در تفسیر کریمه یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم در سوره
انشقت مذکور است که کرم عبارت است از نعمت بخشنده که همه افعال او انعام و احسان
باشد و از آن غیر مطلب جز نفع و ضرر نباشد و بعضی گفته‌اند که کسی که بد بدان چه برا او لازم
نیست او کریم است و بقولی کریم آنست که اندک و کم در پذیرد و در عوض بسیار دهد و گفته‌اند
که از آثار کرم حضرت پروردگار یکی آنست که بموجب عفو سیئات راضی نشده بلکه سیئات
را بحسنات تبدیل فرموده و مفاد آیه اینست که در روز حشر آدمی را گویند که ترا چه چیز مغرور ساخت
بگناه و نه پروردگار کریم تو که رضای غیر برادر گزیدی و فرمان او را از پس پشت زدی و مردودیت که
رسول صلعم این آیه را تلاوت فرمود گفت جهلش او را مغرور ساخت و در وصف رب کریم
اشاره است بتلقین عذر یعنی در وقت سوال گفتن کریم برای آنست که می‌آموزد جواب بهانه

در جواب گوید که کرم تو مرا مغرور ساخت و این معنی گفت که هیچ احدی نیست که خداوند کریم در روز
قیامت با وی گوید که یا ابن آدم ترا چه مغرور ساخت بمن یا ابن آدم در آنچه از تو سرزد و چه کرده از فرزند
آدم چه جواب داده پیغمبران مرا یکی از متقدمان را پرسیدند که در روز قیامت چون ترا حاضر سازند و
بگویند ما غرک بربک الکریم تو در جواب چه خواهی گفت فرمود که من گویم الهی کرم تو مرا مغرور
ساخت و حکم بخشایش تو مرا در ورطهٔ معاصی انداخت و در خبر آمده که اعرابی احوال شدت مواقف
قیامت و هول محشر شنیده بخدمت رسول خدا صلعم آمد و گفت یا رسول الله مرا خبر ده که در روز قیامت
متولی محاسبهٔ خیر و شر عباد که خواهد بود و حساب کردار خلایق را که خواهد نمود حضرت فرمود
که خداوند عالمیان خود حساب بندگان را خواهد گرفت اعرابی چون این سخن بشنید و گفت یا رسول الله
مرا فارغ ساختی از غصه و فکر دراز برآوردی میدانم که خدای عالمیان کریمست و چون مرد کریم قدرت
کریم انتقام بار ها نخواهد بود و ان الکریم اذا قدر عفی و اذا حاسب سامح بر دستی که کریم هرگاه
قدرت بر انتقام بیابد عفو نماید و چون حساب مجرمی بگیرد مسامحه و مساهله مرعی فرماید و در روضات
اهل البیت علیهم السلام آمده که روزی حضرت امیر [?] ع فرمود که یا رسول الله تو گواه باش که من ثلث
ثواب خود بشیعه بخشیدم و امام حسن ع گفت یا جد اشهد باش که من هم ثلث ثواب خود
با ایشان هبه نمودم و شاه شهیدان نیز گفت ای جد بزرگوار ترا گواه میگیرم که من هم ثلث حسنات
خود با ایشان دادم و در اینحال جبرئیل امین از حضرت رب العالمین در رسید که یا رسول الله جگر
گوشگان خود بگو که خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید شما از من کریم تر نیستید من گناه همه شیعیان
شما را بخشیدم در جامع اللطایف مذکورست که چون حضرت یوسف صدیق را در روز استقبال
چشم بر جمال امیر [?] عزیز افتاد بی اختیار از کوکبهٔ پادشاهی خود و از مرکب سلطنت بر خاک انداخته

پدر سر را

پدر سر را باغوش کشیده هر دو بیخود شدند جماعت و امرا و لشکریان گلاب بر روی مبارک ایشان
زده بهوش آوردند حضرت یوسف دست یعقوب ع را گرفت و بر پشتهٔ بلند که در آنحوالی بود برآمد
و اهل مصر و جمیع لشکریان بروایتی از سیصد هزار سپاهی افزون بودند و در زیر اطراف آن پشته
چشم انتظار گشاده ایستاده بودند صدیق تاج پادشاهی از سر همایون برداشته بر روی دست
بلند ساخته آواز داد که ای مردمان و ساکنان مصر آیا شما این خسرو در آخر سال بمن فروخته اید و کل [?]
بندهٔ خریدهٔ من اند خواص و عوام و وضیع و شریف همه متفق الکلمه فریاد برآوردند که حقا
و صدقا همه بندهٔ بقوت خریدهٔ تو ایم و جانها بر تن ما از برکت انعام و احسان تست حضرت
صدیق در جواب فرمود که لشکرانهٔ مقدم پدر بزرگوار و والد عالیمقدار خود همه شما را آزاد کردم
و از ذلت بندگی رهانیدم خلق مصر تکبیر گفتند و احسان آنجناب سجدهٔ شکر بدرگاه رب الارباب
بجا آورده جبین فراغت بر خاک ذلت نهادند و دعا و ثنای حضرت صدیق دادند
از اینجاست که حضرت سید الانبیا صلعم فرمود که الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم
یوسف ابن یعقوب ابن اسحق ابن ابراهیم و در روز قیامت چون خلق اولین و آخرین
در ساحت محشر جمع شوند و در انتظار لطف و عنایت و احسان و شرار [?] در انتهای رحمت دیوان [?] و هول
مانند خواجه و سرور سلطان تخت اصطفا حبیب خدا محمد المصطفی صلعم بعرصهٔ قیامت قدم گذارد
و درماندگان عرصهٔ حسرت و شدت را از خاک ندامت بردارد و از حضرت الهیت
ندا دهند که ای عاصیان روسیاه و ای مجرمان پرگناه همه بندهٔ من بودید در دنیا وجود از من
یافته تا بدیگر نعمتها چه رسد با آنکه در هر لحظه بهزار نوع غرقهٔ انعام و احسان من بودید در شهرستان [?]
خداوندی عصیان ورزیده و سر از دایرهٔ فرمان کشیده خسران و شقاوت ابدی بر خود پسندیده اید

ایا همه مستوجب فرمان و حضرت آن درگاه و مستحق عذاب نیران استید و هر چه در بارهٔ شما کنم رو
خاری و عذاب جا دارد همه یکبار گویند الهنا و سیدنا هر چه در بارهٔ ما شرمساران بکنی و به هر نوع
که معذب سازی ما همه شایسته صد هزار چندانیم در بذلت بنده گی و خاک در چه اریم هر چه در بارهٔ
ما کنی محض عدالت و سر پیچیدن نتوانیم ؛ سر قبول به پا ینهاده و گردن طوع ؛ که هر چه حاکم عادل کند
همه داد است فرمان ملک منان آید که ای بندهٔ ان حبیب من محمد صلعم بر جنود حضرت رسالت صلعم بر
خواسته قامت عزت بر افرازد خطاب در رسد که در روز مقدم یعقوب و یوسف علیهما السلام همه
اهل مصر را بشکر قدم او ازاد کردانید و تو نیز امروز در عرصهٔ قیامت پا گذاشته نتو در عزت
از یعقوب کمتر و نه یوسف در کرم از من بیشتر شد باش که به نثار مقدم تو این عاصیان را بخشیدم
و از اتش دوزخ ازاد گردانیدم ؛ فرد ؛ اچه فرح بر کنانها نزاد در آورند ؛ ابر دبر و تر بخشنده کناهها

باب ۶۷ در ذکر حوض کوثر در تفسیر سورهٔ کوثر مذکور است که اصحاب گفتند یا رسول الله
این کوثر که خدا تو داده است چه چیز است آنحضرت فرمودند نهریست در بهشت سفید تر از
شیر و شیرین تر از قدح بر دو جانب آن قبه ها است از در و یاقوت و بر آن نهر مرغان سبز دارد
میشود که گردنهای ایشان مانند گردن بختی است یاران گفتند یا رسول الله چه پاکیزه و ناعم مرغ است
آنحضرت فرمود که ایا شما را خبر دهم به بهتر از آن گفتند بلی فرمود که با نعمت تر از ان کسی است
که از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد و برضای الهی فیروزی یابد و در خبری دیگر مرویست
که رسول خدا صلعم بعد از نزول این سوره فرمود که میدانید کوثر چیست گفتند خدا و رسولش دانا ترند
فرمود که آن نهریست که پروردگار من چیز بسیار در ان وعده کرده است بر لو آن حوض است که در
روز قیامت امت من بر آن وارد شوند و بر کنار آن حوض ایشان می نشینم و ان تنها است

برکنار آن

برکنار آن بعد دستارهای ایشان خوچ را از آن خواهند راند و من بگویم خدایا ایشان از امت
منند جواب آید که تو نمیدانی که بعد از تو چه کرده اند و در روضهٔ کافی از حدیث مناجات
عیسی ع مذکور است که حق تعالی وی را گفته که یا عیسی حبیب من است مقام اکبر و جنات عدن و فکانش
بکند کرامت تر از هر که زنده گی کرده و شهید ان از دنیا خواهد رفت و او را حوضی است که در
وسعت و عظمت بزرگتر از مکه تا مشرق کواکب و مطلع آفتاب و در آن حوض رحیق مختوم و بر اطراف آن
آنیه و جامهاست بعدد نجوم آسمان و قدح هاست نرگس و دانه است بعدد برگ درخت زمین و در آن حوض
از همه قسم آشامیدنی است و طعم هر میوهٔ که در بهشت است هر که یک شربت بیاشامد هرگز تشنه
نشود و در این بحث عطائیست که من او را داده ام و مرتبه زیاده نیست که او را داد و اشتر ابن عبد الله
بن سنان گفته که پرسیدم از امام جعفر صادق ع حوض کوثر را گفت آری حوض کوثر از بصره و صنعا است
حد است میداری که آن را ببینی گفتم آری جانم فدای تو باد پس آنحضرت دست گرفت و مرا بیرون
مدینه برد پس پای بر زمین زد من جوی دیدم که کنارهٔ آن را نمیتوان دید پس جوانه دیدم
که میرفت از کنار آن شیر سفید از برف و از دیگر جانب عسل سفید تر از برف در میان آن
خمری نیکوتر از یاقوت سرخ و هرگز چیزی ندیدم نیکوتر از آن خمر میان شیر و آب گفتم جانم فدای تو باد
این آب از کجا می آید گفت از آن چشمها است که خدا عز و جل در کتاب خود یاد کرده است
در بهشت و در دو ر کنار آن جوی درختان و در آنجا کنیزکان که از ایشان نیکوتر از آنها ندیدم و
در دست ایشان انارها که هرگز از آن خوبتر ندیده ام از جنس انارهای دنیا نبود و پس امام نزدیک
آن جوی رفت و بدان اشاره کرد که از آن آب بده پس بدان کنیزک نگریستم و او میل کرد که
آب برگیرد و درخت سبز با و بحسب پس آب برداشت و به آنحضرت داد و امام ع را گرفته علی

داد بیاشامیدم هرگز شرابی از آن خوبتر و خوشتر ندیدم بوی او خوشتر از بوی مشک بود در قدح نگریستم
دو سه نوع شراب بود گفتم جانم فدای تو باد هرگز مثل این ندیده ام و در نظرم نبود که کاری چنین است
گفت ای محمد این چیزیست که خدای تعالی برای شیعه ما آفریده است و ساخته است و هر شیعه چون
مؤمن را وفات رسد روحش بدین جوی رسد و در مرغزارهای آن باشد و از شراب آن بیاشامد
و دشمن ما را چون وفات رسد روحش بوادی دوزخ شود و در عذاب آن بود و از زقوم آن خورد
و از حمیم آن آشامد و شما پناه بخدا دهید

باب چهارم در صفت لواء الحمد و بشارت رضوان بهشت

در خبر آمده است که در روز قیامت رسول صلعم در ساحت محشر حاضر شود لوای آنحضرت را که از
نور لامع است بر سر مبارک او بدارند و جمیع مؤمنان از زمان آدم ع تا قیامت ساعت همه در
زیر آن جمع شوند و از عموم همت و برکت آن لوا کافران را نیز از عذاب آتش راحت باشد
مادام که آن بر فرق همایون خیر البشر در ساحت محشر باشد هیچ احدی را هیچ نوع عذاب نرسد
و چون آن لوای مبارک بجانب بهشت در حرکت در آید حضرت رسول صلعم با مؤمنان بجانب
جنان بخرامند مالک جهنم کفار را بعلاقه عذاب سپرده بسوی دوزخ برانند و بدرکات نیران در
آورده و مسدود سازند و درهای جهنم را ببندند کافران در حق حضرت سید آخر زمان گویند
که یا رب چه بنده اشرف و افضل است محمد صلعم نزد خداوند ما دام که لوای او در عرصات بود
ما از عذاب امان داشتیم از اینجاست که حضرت رسول صلعم فرموده که لواء الحمد بیدی یعنی
مؤمنان در جنان حمد آنحضرت میکنند که بدولت هدایت او این مراتب عالیه یافته اند و کفار
نیز در درکات نار آنحضرت را ستایش میکنند که همین لوای او از عذاب فارغ بودند در تفسیر آیه کریمه تبارک
الذی ان شاء جعل لک در سوره فرقان مذکور است که روزی جبرئیل امین ع با صد نفر از ملائکه

مقرّبین

مقرّبین نزد حضرت سید المرسلین حاضر بود و تبلیغ اسرار وحی تمام نمود بیکبارگی ناگاه تغیر در
روح الامین ظاهر شد از غایت اضطراب یکبارگی سخت و مانند عدس گردید حضرت رسالت صلعم
سبب آن پرسید گفت یا رسول الله صلعم در این ساعت دری از آسمان گشاده شده
که هرگز پیش از این مفتوح نشده بود و ملکی فرود آمده که هرگز بزمین نیامده نمیدانم
برای رحمت می آید یا عذاب از خوف نزول عذاب الهی حال من چنین شد که بیمی القصه حضرت
رسالت و جبرئیل ع هر دو در اندیشه و حیرت بودند که ناگاه جبرئیل ع بحال اول بر آمده شاد و
خندان گفت البشری مژده باد ترا یا رسول صلعم که آن فرشته رضوان خازن جنان است که از
نزد خداوند ملک منان آمده بشارت رضا و خوشنودی خدا آورده پس رضوان بمجلس سید آخر الزمان
در آمد با سبدی از نور که مانند آفتاب در میان آسمان و زمین میدرخشید و گفت یا محمد صلعم حضرت
رب العزت ترا سلام میرساند و این کلیدهای خزاین دنیاست که برای تو فرستاده با آنکه چیزی
از مراتب تو نزد خدا کم نشود و رسول خدا صلعم بعد از نظر بجبرئیل ع فرمود که ای رضوان مرا این
حاجت نیست فقر اختیار است ترسیدارم و میخواهم که بنده صابر و شاکر باشم رضوان گفت صواب
فرمودی خدا ترا العلو اب برساند پس رضوان آنحضرت را بجنت عدن رسید که شاخ درخت خود در آب
فرو برد یک گردان و بر آن غنچه ها بود از زبرجد سبز و آن را انبساط ها از در بود و از یاقوت سرخ
جبرئیل گفت یا رسول الله چشم خود سوی بالا کن و به پایین حضرت رسالت صلعم نظر فرمود منازل
درجات دنیا را بر آن دید و منزل خود سوی بالا در همه و از حضرت احدیت ندا آمد که آیا خوش
نود شدی ای محمد گفت آری خداوند فرمان آمد که بتو داده ایم برابر تو ذخیره است در روز قیامت
بجهت شفاعت امت محفوظ مانده که بظاهر دلالت روایات و اخبار سرمایه فخر در استقرار در بهشت

بود از حضرت سید المختار اعانت ضعفا و مساعدت ذریت طاهره حضرت خیر البریه است
ابن جوزی در تذکرة الخواص آورده که یکی از سادات علویه در بلخ بود و زنی علویه و چند
دختر داشت او وفات یافت سیده زن او با دختران از بیکسی و بینوایی و خوف شماتت اعدا
از آنجا بسمرقند رفت و دخول او در شهر مذکور در روزی که بسیار سرد بود اتفاق افتاد و از غایت
سرما دختران خود را بمسجدی درآورده و خود برای چاره قوت متوجه محلات شهر گشت چشمش بر
مردی پیر افتاده که خلق کثیر بر او جمع شده تعظیم او میکردند از حال او پرسید گفتند شیخ الاسلام
و بزرگ این شهر است زن پیش او رفته حال بیچارگی خود شرح داد شیخ گفت گواه بیار که تو علویه
و سیده‌ای القصه التفات نمود علویه بیچاره ازو نومید شده بجانب مسجد باز گشت در راه مردی
را دید که در در سرای نشسته و جماعتی بر حوالی آن جمع شده‌اند احوال او پرسید گفتند ضامن
و کدخدای این شهر است و مجوسی مذهب است علویه از غایت ناچاری و اضطراب احوال با او گفت
و ماجرای شیخ بلده شرح داد مجوسی خادم خود را آواز داده فرمود برو بی‌بی را بگو که جامه‌های خوب
پوشیده با کنیزان خود بیاید زن مجوسی بالقطیع تمام و خدمتکاران حاضر شده مجوسی فرمود که با این
علویه فرمود که با این علویه بفلان مسجد رفته دختران او را بعزت و احترام برداشته بیار علویه
گوید زن مجوسی با من آمده دختران مرا از مسجد آوردیم و تا رسیدن ما مجوسی منزلی در غایت
صفا و پاکیزگی مهیا ساخته جامه‌های فاخر در من و دختران من پوشانیده انواع اطعمه لذیذه
طیبه طاهره برای ما حاضر گردانید و آنشب بخوشی در حالی گذرانیدیم [illegible] نصف شب شیخ دید
که قیامت قائم شده در عرصه محشر لوا بر حضرت خیر البشر بازداشته‌اند نظرش بر قصری
از زمرد سبز افتاده پرسید که این قصر از آن کیست گفتند از مردی مسلمان موحد پس شیخ شهر

نزد

نزد رسول خدا صلعم آمده سلام کرده آنحضرت از وی اعراض فرموده روی بگردانید شیخ گفت یا رسول خدا
چرا از من روی مبارک را بگردانی و حال آنکه من مرد مسلمانم و از دست لوام حضرت رسالت صلعم
فرمود که گواه بیار که تو مسلمانی شیخ حیران ماند رسول صلعم فرمود که فراموش کردی آنچه دیروز علویه را
گفتی القصه [illegible] مسکنی از آن مردیست که علویه در سرای اوست شیخ از جا جسته بر سر و روی
خود طپانچه زنان و گریان و شیون کنان با غلامان خود در شهر بتفحص احوال علویه مشغول شد
القصه خبر یافت که در خانهٔ فلان مجوسی است شیخ نزد او آمده احوال علویه را پرسید مجوسی
گفت یا شیخ مطلب چیست در طلب علویه الحاح و ابرام تمام نمود مبلغ هزار دینار طلا بمجوسی داد
که علویه را تسلیم او کند مجوسی گفت لا والله اگر صد هزار [illegible] شیخ الحاح در ابرام و تضرع
بسیار افزود مجوسی گفت که آنچه دیدهٔ من نیز دیده‌ام و آن قصر که دیده‌ای از آن من است بجهت آنکه
که دوش من بخواب دیدم و هر کس در سرای من است همه بر دست علویه مسلمان شدیم و برکت قدم
علویه بر ما این چنین خیر و سعادت دنیا و آخرت ارزانی شد من رسول خدا را در خواب دیدم که فرمود
این قصر از آن است در این خانه تو بسبب نیکی که با علویه کردی و تو از اهل بهشتی خدا ترا و
اهل خانهٔ ترا مؤمن آفریده و در ازل خلقت از میمنت خدمت و اعانت ذریت رسول الله
اینها چه عجب ابن بابویه در کتاب زینت المجالس از رسول خدا صلعم روایت کرده که هر کس
بجانب خویش خود برود که صله رحم خود بجا آورد و خدای تعالی باو میدهد مزد صد هزار شهید
و صد هزار [illegible] چهار هزار حسنه و محو میکند از نامهٔ اعمال او چهار هزار سیئه و بلند
میکند برای او چهار هزار درجه و در منزلت و ثواب چنانست که گویا بنده که عبادت
کرد صد سال [illegible] خدا را صد سال و هرکه درماندهٔ را کفایت حاجتی از حوایج دنیا کند

و براه رود تا حاجت بیمار او روا کند حق تعالی بدهد او را برائتی از نفاق و برائتی از آتش دوزخ
و روا بکردانند از برای او هفتاد هزار حاجت از حوایج دنیا و همین مقدار از حوایج آخرت و در رحمت
خدا خوض میکند مادام تا وقتی که از آنجا باز ده هرکه یک شبانه روز بیمار شود و بعیادت کنندگان خود
شکایت نکند حق تعالی او را در روز قیامت با ابراهیم بر انگیزد تا بگذرد بر پل صراط مانند
برق لامع و هرکه برای بیماری حاجتی روا کند و سعی برآوردن مطلب او کند از گناهان خود بیرون
می آید مانند روزی که مادر او را زائیده در آن وقت مردی گفت یا رسول الله اگر بیمار از محرم خانه
او باشد اجر و مزد او بیشتر است حضرت فرمود که آری هرکه اندوهی از اندوههای دنیا از دل مؤمنی
بردارد حق سبحانه و تعالی از او ببرد هفتاد و دو هزار اندوه از کروب دنیا و هفتاد و دو کروب از کروب
آخرت که آسان تر اندوههای دنیا معوض باشد و هرکه چشمهای او از ترس خدا پر از اشک
شود حق سبحانه و تعالی بادهد او بعوض هر قطره از قطرات قصری در بهشت مکلل بدر و
یاقوت و در آن قصر باشد آنچه هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر خاطر هیچ بشری نگذشته

باب ۹۰ در سوق ابرار و اشرار از عرصه محشر و موقف حساب قال الله سبحانه و تعالی فی سورة الزمر
و سیق الذین کفروا الخ سوره یعنی بعد از انصرام احوال خلایق در موقف حساب رانده شوند
کافران از عرصه محشر بعنف و تعجیل مانند گله که شبانی ایشان را بچوب براند یعنی ملائکه عذاب
و زبانیه جهنم برانند ایشان را فوج فوج و گروه گروه بجانب دوزخ تا وقتی که بیایند نزدیک آن که
گشوده شود درهای جهنم و آن هفت در است در وقت آمدن ایشان را و بگویند ایشان را خازنان
جهنم و آن هفت در است و در وقت آمدن ایشان را خازنان جهنم بطریق اهانت و سرزنش
آیا در دنیا پیغمبران برشما از جنس شما نیامده اند که بخوانند برشما آیات و جهان پروردگار شما را

و هرچه

و هرچه دلالت کند بر شناخت معرفت و عبادت او و بترسانند شما را از ملاقات این روز
که روز جزا و عذاب شماست ایشان را گویند که آری آمدند پیغمبران خدای ما و ما را تخویف
کردند لیکن چه کنیم عذاب کافران ثابت بود و بعد از این جواب خزنه جهنم را گویند
ایشان را در آئید بدرهای جهنم و مخلد باشید در آن پس بد است آرامگاه متکبران که بر
حق را نیکو نکردند و برانند متقیان را بسوی جنت گروه گروه تا چون برسند نزدیک بهشت و
بینند با نظر رفعت ایشان گشوده شده باشند درهای آن که هشت در است و خازنان جنت استقبال
ایشان نموده گویند سلام بر شما باد از خدا و مژده سلامتی از مخاوف و خطره پاکیزه و خوب
گشته کردارهای شما با بگیه و درغم شد نفسهای شما به دخول جنت و در روایتی آمده که چون متقیان
نزدیک بهشت رسند بر چشمه آب که دارد میشود در آن غسل کرده از آن آب می آشامند حق تعالی
بآن سبب اندرون و اجواف ایشان را از حدث و هر آلایش پاک میسازد و رنگ و لون ایشان
متغیر میشود و ملائکه باستقبال آمده بگویند طبتم فادخلوها خالدین اهل جنت شکر خدا نموده
بگویند ستایش آنکه او خداوندی را که با ما راست کرد انبیاء وعده را که با داده بود بر زبان پیغمبران
و بهشت را با میراث داد یعنی از آن باشد جنت مانند میراث از آنکه میسازیم و جا
بگیریم در آن هرجا که خواهیم یعنی از بسیاری قصور و منازل و ریاض و حدایق هرجا که خواهیم
بیاشیم و بخوریم شراب و مزد نیکو کاران و در سوره حدید مذکور است که یوم تری المؤمنین
و المؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم روزی که ببینی ای محمد مردان مؤمنان
و زنان مؤمنه را که نور ایشان در پیش روی ایشان میرود و بدست راست ایشان یعنی بر تو
رخ روشن در برابر ایشان در پیش روی و برجانب راست و در تابش و درخشنده که آ

و با آن نور بر صراط گذشته بسوی جنت می‌روند و آن نور دلیل ایشان است در همه جا و بعضی نور
کنایه از هدایت ایشان است که یافته‌اند و قتاده گفته‌اند که نور هر مؤمن در عرصهٔ قیامت
از مقدار مکان او را از برابر روی او روشن می‌کند که وسعت آن ما بین عدن و صنعاء یمن باشد
و بعضی را نور کمتر از این خواهد بود حتی مؤمن هم باشد که نور او همین پیش قدم او را روشن سازد
و بجای دیگر پرتو نیندازد و ابن مسعود گفته که نور ایشان بقدر اعمال ایشان خواهد بود و بعضی را از
آن نور مانند کوهی درخشان در پیش باشد و ادنای ایشان را نوری بر سر ابهام باشد که گاه روشنی
دهد و گاه فرو نشیند و بقولی نور دست عبارت از صحایف اعمال است مملو از حسنات و از امام
جعفر صادق ع مرویست که مراد بنور مؤمنان امامان ایشانند که در روز قیامت برابر روی و بر
جانب راست ایشان در رفتار خواهند بود تا هر یکی را بمنازل خود در بهشت فرود آرند و در
آن وقت مؤمنان دعا خواهند کرد که خدایا نور ما را تمام کن یعنی هرگز ما را بی نور مکن و در آورده‌اند
که چون روز قیامت شود مقربان و مطیعان بگلشن سرای جنت خرامند حضرت رسالت
پناهی صلعم در صحرای عرصات چون بیچارگان سرگردان باشند که یا رسول الله این چه حالتست
که تمامی درجات جنت را از ان شماست و حور و قصور در آرزوی شما اند و در صحرای
عرصات این سرگردانی از برای چیست فرماید که اگر به بهشت روم و بر سریر جنت با آسایش
و فراغت تکیه کنم شاید که گرفتاران بادیهٔ عرصات از دل من فراموش شوند اکنون نزدیکی
می‌آیم شاید که گرفتاری تباه کار روزگار را در زاویهٔ خجالت بقید خسارت مبتلا مانده باشد
بدست شفاعت از گرداب شناعت بیرون آرم و بعد رحمت و آستانهٔ جنت بر نعمت
رسانم آورده‌اند که چون یوسف ع در پایهٔ نبوت پناهی بر اوج سلطنت و پادشاهی قرار

یافت

یافت و تمامی اهل مصر مملوک و محتاج و گرفتار او شدند با وجود آن جاه و حکمت در ایام تنگی و مجاعت
هرگز سیر نخوردی و پیوسته گرسنه بودی بار گفته شد که تمامی خزاین مصر در تمکین تست و تو همیشه
گرسنه بودی در این چه حکمت است گفت می‌ترسم که اگر سیر بخورم از گرسنگان فراموش کنم
و باز آورده‌اند که یوسف ع چاشت را مقرر فرموده بود که از برای ملک قریب بنصف النهار سفره بنهادند
و آنوقت طعام حاضر کنند تا ملک نیز طعم گرسنگی چشیده باحوال گرسنگان پردازد و کذلک حق تعالی
همه انبیا را که ملوک عالم بودند بذلت گرسنگی مبتلا گردانید و حکمت آن بود که تا در دولت گشاده
باشند که غم و اندوه گناهکاران بدانند و بنظر استغنا در مجرمان ننگرند

باب هفتادم

در ذکر بهشت حق تعالی در سورهٔ آل عمران فرموده که سارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها
السموات والارض یعنی بشتابید بدریافت آمرزش از پروردگار خود بوسیلهٔ تصدیق
پیغمبر ما در آنچه آورده و بشتابید و مسارعت ورزید بسوی بهشتی که عرض و پهنای آن آسمانها
و زمین است و عرض برای آن مذکور شده که طول لازم اوست نه برعکس و قولی آنکه عرض
جنت مانند هفت آسمان و هفت زمین است که بیکدیگر منتظم گشته گسترده شوند و هرگاه عرض
آن مقدار باشد طول بی‌شک زیاده بر این خواهد بود و بعضی گفته‌اند که مراد بعرض قیمت و
بهای است یعنی بهشتی که اگر آن را العرض و بها در آرند از غایت رفعت آن و نفاست
و جلالت و منزلت جمیع آسمانها و زمین و آنچه در ایشان است بهای آن نشود و هیچ چیز
برابری نکند و این توجیه در غایت لطف است و گروهی بر آنند که مراد بعرض وسعت
و فسحت و عظمت آنست یعنی بهشتی که در فراخی و بزرگی مانند آسمانها و زمین است
و سوال کردند از رسول صلعم که هرگاه عرض بهشت این مقدار باشد دوزخ در کجاست آنحضرت

ازرون الزام فرمود که سبحان الله این سوال مانند آنست که کوئی چون روز شود شب در کجاست
بغیر مقدار که شب را جای مقرر فرموده بیاورد تا در است برقرار ودان جا برای دوزخ واکر کویند
که هرکاه بهشت بدین مقدار عرض باشد پس مکان او در کجاست جواب آنست که مکان بهشت
بالای هفت آسمانست در زیر عرش عظیم و لقوله بالای بهشت ؛ بالای آسمان هفتم است دوزخ
در زیر زمین هفتم و آنچه در اخبار آمده که بهشت در آسمان چهارم است اگر چه اصح است پس وجه جمع
آن اینست که بهشت در آسمان چهارم است اگر چه وسعت آن برابر چند آسمان میباشد مانند
آنکه باغ در سراست اگر چه باغ چند برابر سرا باشد و قول آنکه بهشت الحال در وسعت زیاده
بر آسمان چهارم نیست در روز قیامت حق جل و علا بقدرت کامله در وسعت آن خواهد
انقدر افزود که بعرض همه سموات وارضین باشد و در اخبار آمده که جبرئیل از روی سیر فضای
بهشت بود بعد از عرض مدتی بحضرت کبریا فرمان آمد که هر مقدار پر و بال داشتی که تو داری
بکچندان بیز بتو ارزانی داشتیم برو وصنع بی قدرت ما بکن جبرئیل با آن اجنحه و قوای مضاعف
بفضای بهشت بر انیخ در آمده در هوای جنات در ریاض انقدر پرواز نمود که و بر بکمت
آن هذر طیران نمود که اثار سستی در بال خود یافت و از پرواز عاجز شده کفت سبحان الله فضای
جنات چه قدر وسیع است که دنیهمه پریده ام هنوز بنهایت آن نرسیده ام بلکه کناره آن از
دور ندیده ام درین اثنا یکی از حوریان سر از غرفه برآورد و کوید یا روح الامین ایهات ایهات
این همه پرواز کرده هنوز تو در فضای باغ من نرفته و ماند من بر این که چندین هزار از هزار درخت
خواهد بود اعدت للمتقین یعنی جنت با وسعت و عظمت آفریده و مهیا کرده و آماده کشته است
برای پرهیزکاران که اطاعت خدا و رسول کنند و از قبایح و مناهی اجتناب فرموده اند و این آیه

صریحست در انکه

صریحست در انکه بهشت موعود الحال مخلوقست در سوره حدید قریب مذکورست و تتمه
آن اینست که اعدت للذین امنوا بالله و رسله و جمله وصف بهشتیان با ایمان تنها شده
و در آن امیدواری تمامست زیرا که اشاره هست باآنکه ایمان تنها سبب دخول بهشت است
و با آن چیز دیگر مذکور نشده و برای توضیح این بشارت و تاکید این اشاره آیه کریمه تمام
شده که ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم پوشیده نماناد
که سرمایه ایمان ولایت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و از عظمت شان و
منزلت آن حضرت بدرگاه خدا چه عجب اگر محض ولایت او سبب دخول جنت شده
باشد و محض دوستی آنحضرت مؤمن از آتش دوزخ نجات یافته و بهشت رسد چون در بستان
الکرایم آورده که روزی جبرئیل امین با حضرت خاتم النبیین نشسته مشغول تبلیغ وحی بود
و درین اثنا حضرت امیر المؤمنین پیدا شد جبرئیل ع بتعظیم علی ع برخواست و آنحضرت
او را نشناخت و از آنجا بگذشت حضرت رسول ص کفت یا روح الامین برادر و ابن عم
ع ترا نشناخت و تو تعظیم او نمودی کفت یا رسول الله او را بر من حق تعلیم است و مرا با او حق
شاکردی در آن ساعت که حضرت خالق مالوریست مرا نعمت وجود بخشید و بلطف
قدرت خود مرا آفرید خطاب آمد که تو کیستی و من کیستم من از جواب عاجز بودم و فکر
در کلام میکردم و نظرم بر این جوان افتاد که کفت در جواب بکوی که تو پروردکار جلیل
و من بنده تو جبرئیل یا رسول الله من برعایت حق این تعلیم همیشه تعظیم ع را بر خود لازم میدانم
و من در مقام محبت او در پایه شاکردانم حضرت رسالت ص فرمود که یا اخی چند سالست
که تو مخلوق شده و از عمر تو چه مقدار کذشته روح الامین کفت یا رسول الله از امتداد

گفت نهایت جز ندارم و حساب سنین عمر خود نمی دانم لیکن همین را دیده ام که خداوند عالم ستارهٔ خلق
فرموده که هر سی هزار سال یکبار طلوع میکند و من آن کوکب را در مدت عمر خود زیاده از سی هزار دفعه
دیده ام زهی عظمت قدرت و جلالت مرتبهٔ حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که در مظهر
قدرت الهی خلقهٔ نور مقدس و روح مطهر او بر خلقت ملائکه مقربین تقدم داشته و مقربان حضرت
الهیت را اسرار علوم ملکوتیه در برابر بگذاشته صلوات الله و سلامه علیه و علی اهل بیته و در روایت
آمده که چون حق جل و علا دیوار بهشت را خلق فرمود خشتی از طلا و خشتی از نقره صاف کرد اندوده
درختهارا از ورس فرموده جنت را امر فرمود که سخن گو جنت بسخن درآمد اول چیزی که بان تکلم
کرد این بود که قد افلح المؤمنون بخواند و فرمان آن را که سه کرت و حق جل و علا فرمود که
طوبی لک منزل الملوک و در خبر دیگر آمده که چون اهل بهشت در منازل خود قرار گیرند و از نعمتهای
آن بهره یابند و از حضرت احدیت فرمان درآید که و رضوان من الله اکبر و مرویست
که ما بین هر مصراع در های جنت مسافت و سیر چهل ساله راهست ع روزی داود پیغمبر بغاری از غارهای
بیت المقدس درآمد در آنجا حزقیل نبی را مشغول عبادت دید و پوست آن حضرت بر بدن
مبارکش خشک شده داود بر وی سلام کرد حزقیل گفت آواز مردی میشنوم تو کیستی داود
گفت منم داود فرمود تو آنکسی که این مقدار از زنان و کنیزک گرد آوردی گفت آری منم و تو
درین سختی بگذرانی حزقیل گفت نه تو در راحتی و نه من در محنت تا وقتی که داخل بهشت
شویم مرویست که هر یک از یوسف و داود به پانصد سال بعد از سایر انبیا داخل بهشت خواهند
شد و حضرت سلیمان بعد از داود به پانصد سال و در بعضی تا بسلطنت ظاهر دنیا باشند که هرگاه
پیغمبر علیه السلام فرمود آن رسید و در روایت دیگر آمده که بر در اول بهشت نوشته اند لا اله الا الله

محمد رسول الله

محمد رسول الله چارهٔ خوشی زندگی در دنیا قناعتست و ترک کینه و حسد هم نشین بودن با اهل
خود و در دوم نوشته است چارهٔ شادی در دنیا دو رونق بذل و بزرگی است بر فقرا و دست کشیدن
بر سر یتیمان و مهربانی و غمخواری بیوه زنان و سعی در حالت مسلمانان و پرستاری مسکینان و بر در سیم
نوشته که چارهٔ تندرستی کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن و کم رفتن است و بر در چهارم نوشته است
که هر که ایمان بخدا دارد باید که گرامی دارد مهمان را و پدر و مادر و همسایه را و هر چه گوید خیر گوید
یا ساکت باشد و بر در پنجم مکتوبست که هر که خواهد بر او ظلم نکنند باید بر دیگری ظلم نکند و هر که
خواهد دشنام نشنود باید که دشنام ندهد و هر که خواهد که خوار نشود باید که دیگری را خوار نکند
و هر که دست در حبل خدا خواهد باید که چنگ زند بکلمهٔ توحید و بر در ششم نوشته که هر که خواهد
نزع او بآسانی شود باید که گفتار خود را نیکو کند و هر که خواهد که در قبر پاکیزه و تازه بماند و از
کرمان محفوظ باشد باید که بمسجدها برود و هر که خواهد جسدش در قبر نپوسد باید که برای
مسجدها بساط بخرد و هر که خواهد لحد او تاریک نباشد مسجدها را نورانی کند و روشن نماید
و بر در هفتم نوشته که هر که خواهد دل او سفید باشد باید که بیماران را عیادت کند و بر جنازها
نماز کند و ترک شهوت نماید و برای دیگران کفن بخرد و بر در هشتم نوشته که هر که خواهد
که داخل این هشت در شود باید که همیشه مداومت کند بر راستی و صدق ابرار و خوش خلقی و کم آزاری بندگان

باب اول در صفت مراتب عالی بهشت در سورهٔ الکهف ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
انا لا نضیع اجر من احسن عملا یعنی آنانکه ایمان آورده و کارهای نیک کرده اند بحق درستی
ما که خداوندیم ضایع نمیکنیم مزد هر کس را که کار نیک کند اولئک لهم جنات عدن
جماعت راست بهشتها و بوستانها عدن یعنی با قرار و ثبات که هرگز از آن بیرون نروند

زیرا که ایشان باقی اند در انعامیکه خدا وعده فرموده بود و بقولی جنات عدن عبارت است از
بهشت ع و بقولی عدن جنتی است از جنان و جمع بلفظ مذکور شده برای اشعار بآنکه در غایت وسعت
اشجار او و هر جانب او درختی هست چنانکه گفت تجری من تحتها الانهار جاریست و روان از زیر
آن بهشتیان نهرها و جویبار آب و در سایر عبارات قرآنیه تجری من تحتها است یعنی از زیر اشجار جنان
جویهای آب روانست و در اینجا جریان را نسبت بجنت ساکنان داده برای اشاره بآنکه ایشان در
غرفها و قصورها بهشت نشسته اند پس آب از زیر ایشان جاریست و قول آنست که نهرهای بهشت
مانند نهرهای دنیا در میان گودالها کنده جاری نیست بلکه بر روی زمین بهشت بی شق نهر جاریست
بی مانع از طرفین و بقدرت الهی باستقامت روانست که اصلا بهیچ طرف میل ندارد آنچه
فرموده که تجری من تحتهم و از رسول ص مرویست که هیچ نهری در بهشت روان نیست که
بر آن نهرها از زمین است سیحون که نهر هند است و جیحون که نهر بلخ است و دجله و فرات که
هر دو نهر عراقند و نیل که نهر مصر است و این پنج نهر که حق سبحانه و تعالی از یک چشمه جاری
گردانیده و بر روی زمین روان ساخته و منافع مردمان در آن گذاشته در مجمع البیان در تفسیر
انا انزلناه من السماء ماء فاسکناه فی الارض در سوره مؤمنون چنان ذکر کرده و از
حضرت باقر ع مرویست که در جنت نهریست که هر بامداد جبرئیل در آن غوطه میزند و چون
بیرون می آید خود را میتکاند پس از هر قطره که از وی میچکد حق سبحانه و تعالی ملکی بیافریند که تسبیح
میکند و حضرت صادق ع فرموده که خدا را فرشته ایست که ما بین نرمه گوش تا دوش او
پانصد سال راه پرواز مرغ است یعنی پریدن مرغ در مدت پانصد سال که آن ملک نیز غوطه
میخورد که انه الروضة یحلون فیها من اساور یعنی آراسته و پیراسته شوند بهشتیان در جنان

بدستهار

بدستهای طلا و در خبری آمده که هر کس برابر آن سه دست برنجن خواهد داشت یکی طلا و دیگری نقره
و دیگری از در و یاقوت و مروارید و بعضی عبارات قرآن لؤلؤ نیز وارد شده و یلبسون
ثیابا خضرا من سندس و استبرق و می پوشند جامهای سبز از سندس و استبرق یعنی
دیبای تنک و نازک و کنده و بقولی استبرق لفظ فارسی معرب است یعنی ستبر است و بقولی
قسمی از دیباست که بطلا بافته متکئین فیها علی الارائک تکیه زده نشینند ایشان و در این
جنان بر تختها و سریرها در حجله‌ها یعنی خوابگاهها در غایت اسند رحمت و سلامت نعم الثواب
و حسنت مرتفقا خوب جزا است و نیکو مجلسی و منزلی و در وصف اثمار جنت و فواکه
آن در سوره بقره مذکور است که بهشتیان هرگاه میوه پیش آرند و ایشان را بخورند بگویند
این آنست که پیشتر خورده‌ایم و در حقیقت غیر آنست و از غایت مماثلت بر ایشان مشتبه
شده و در شرح فضیلت نماز نافله از نوافل مذکور است که حق تعالی میفرماید و در جنت عدن
برای او هزار شهر از یاقوت و در هر شهری هزار قصر و در هر قصری هزار سرا و در هر سرای هزار
صفه و در هر صفه هزار هزار حجره و در هر حجره هزار هزار خیمه و در هر خیمه هزار هزار تخت از
جواهر مختلفه و در هر تختی هزار فرش و هزار بالش و بر هر بالشی از فرش زنی از حور العین
که کمتر صفت آن نتوانند کند حسن و جمال که زیاده از آن باشد و نور رخسار او و بهجت
محشر و جنت را روشن دارد و حلهای نور پوشیده باشد که مغز ساق او از زیر آن دیده شود
و آن حور را صد هزار کنیز باشد و صد هزار غلام و صد هزار خدمتکار یعنی کار فرما باشد
این همه حور و کنیز و غلامان همه عمل ایشان باشد که در دنیا بجا آورده است مجسم گشته و در هر خیمه
از آن خیام جویها باشد از حوض کوثر و یکی از تسنیم و یکی از سلسبیل و یکی از زنجبیل و یکی از

و یکی از شاخ درخت طوبی و یکی از سدرة المنتهی و در هر خیمه هزار مائده باشد و هزار خوان
از در و یاقوت و زبرجد و بر هر خوانی بر جواهر مکلل و در هر خوانی هزار کاسه باشد از زر سرخ و هزار از نقره
و در هر یک هزار گونه طعام که رنگ و بوی و مزه هر یک بر خلاف دیگری باشد و حضرت حق عز و علا
آن شخص را چندان قوت دهد که آن ماکولات را بجمله بخورد و از ایشان همه را بیاشامد و لذت آن خوردنیها را
اینکه تمتع و لذت [illegible] در شرح فضیلت نماز شب نیمه شعبان در تفسیر ابو اللیث سورهٔ دخان مذکور است
که چون بنده مؤمن که آن نماز را بگذارد و در بند عبادت بجوید خداوند تعالی میفرماید که ای بندهٔ من بعظمت
و رفعت شأن من قسم که بتحقیق آمرزیدم ترا و دادم بتو هر چه خواستی و تا سال آینده ترا از هر بلا حفظ کردم
پس امر فرماید ملائکه را که بنویسید برای بندهٔ من ثواب کسی را که در راه خدا جهاد کرده باشد مرابطه
نموده باشد و برای او آمرزش بخواهید و استغفار کنید تا روز قیامت و بنا کنید برای او در بهشت
هفتاد هزار قصر که درها و غرفه‌ها و دیوارها و سقفها و [illegible] آن قصور همه از طلا باشد و هفتاد هزار
قصر از در و هفتاد هزار قصر از مشک و در هر قصری هفتاد هزار سرا و در هر سرای هفتاد هزار خانه و در هر خانه
هفتاد هزار مجلس و در هر مجلسی از مستلذات آنچه هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر خاطر هیچ
بشری خطور نکرده حق سبحانه و تعالی میفرستد بسوی او هزار فرشته و با هر کدام دستهٔ ریحان و بر هر
یک آن نوشته که تحیة و تحفه باد در دست خدا را که خدا را از او خوشنود است پس هزار
ملک بر او داخل میشوند و با هر یک خوانی از طلا و بر آن طعامی که هرگز دست از او خورشته [illegible]
پس هزار ملک بر او داخل میشوند و با هر یک خوانی از طلا و بر آن طعامی که هرگز دست هیچ مخلوقی
بآن نرسیده از بهر وسعت رحمت و صنع قدرت رب الارباب فتبارک الله احسن الخالقین آری
در درگاه کریمی که بهشت را ببهانه‌ای دهد امثال این عنایات بیکران در بارهٔ بنده کند از رد و

بیچارهٔ خاک

بیچارهٔ خاک رحمه عجب در یابد گر بیش چون صبح در آید که هر نعمت وجود را خوان حسن بر ساحل
اندازد تا ممکنات از آن بهره یابند و پایهٔ دیگر نعمتهای خود معلوم و یکجرعه حش چون جنبش نماید
جوهر بقا چون خاشاک بر افتد تا کاینات باقی مانند قطره ذکر لطفها مفهوم در اخبار آمده
که چون یوسف را سلطنت مصر مسلم شد و او در امور ملک داری بطریق مهم گذاری و وزیری
میپرداخت که بکفایت مردم قیام نتواند نمود و ابواب نصفت و عدل بر وجوه ارباب تظلم
نتواند گشود جبرئیل از نزد رب العالمین پیغام آورد که ملک سبحانه و تعالی میفرماید که از برای
خود وزیری تعیین نمای تا در امور مملکت در راه ترا امداد کاری نماید یوسف ع گفت که من نیز
در این اندیشه بودم و می باشم لیکن کسی که استحقاق این امر خطیر تواند داشت نمیدانم
جبرئیل گفت که فردا صباح که خورشید از این جناح صبح بال زر بیفشاند از کریاس سلطنت
قدم بیرون نهی که اول نظر تو در آنکه و بر سند وزارت شایسته گردان یوسف ع
بمقتضای فرمان در صباح بیرون رفت جانب دولتخانهٔ خویش بیرون خرامید اول کسی
که نظر شریفش در آنکه جوانی بود بغایت ضعیف بار خار زرد و بدن نحیف پشته
هیزم بر پشت و سلیمان درشت و درشت یوسف ع با خود گفت که این شخص ضعیف
البته را قوت و تحمل بار وزارت نتواند بود و نتیجه آن امر خطیر که نتواند نمود [illegible]
که از وی در گذرد جبرئیل ع برو حاضر شد و گفت ای یوسف ع از این جوان مگذر و این
را [illegible] کبیر یوسف گفت ای اخی این جوان حقیر است بامر خطیر وزارت چگونه تواند قیام
نمود جبرئیل گفت ای یوسف اگر چه این جوان نحیف الجسم است اما صاحب رعایت
تو او را نمی شناسی گفت نه [illegible] کرد گفت که در گهواره بعصمت و طهارت و این تو گواه داده است

کسیکه در طفولیت بچاکه گواهی داده البته امروز چنین کسی مستحق الشد که منصب وزارت را
مفوض او باشد از عزیز کودکی که در ایام طفولیت یکنوبت بچاکه مخلوق گواهی داده است آن
گواهی را ضایع نگذارند و او را بر مسند وزارت بنشانند چه گمان می‌بری بحال مؤمنی که از عهد تا
بلکه صد هزار بار بپاکی و تنزیه حق سبحانه و تعالی گواهی داده باشد اگر او را پادشاه مملکت جنت
نعیم گردانند از کرم و رحمت الهی عجیب و غریب نباشد و در این باب حکایت بشنو یکی از جملهٔ
صالحان گفته که بهندوستان رسیدم و مرور زیاد دیدم و بر بهای نشانده و جامهای قیمتی بر وی پوشانیده
و مردم انبوه در حوالی وی گرد آمده بخبر پرسیدم که این کیست گفت ملک این شهر است گفت
نه ملک شهر را تهمت کرده بودند که وی بت را تعظیم نکرده ملک را دشنام داده از بتخانه
بیخود ساختند تا او را بقتل رسانند و دیگر برابر جا او تخت بنشانند این شخص آمد و گواهی داد که
ملک را دیدم که بتعظیم و احترام بت قیام نمود و او را سجده کرده در حرمت او هیچ باب
تقصیر ننمود و آنچه غیر او بگویند در حق وی تهمت است گواهی این شخص را در حق ملک قبول
کرده او را باز بر تخت سلطنت نشاندند اکنون پاداش آن گواهی این شخص را اعزاز و
اکرام و نیمهٔ مملکت بوی مسلم داشته و او را بر سریر سلطنت نشانده‌اند و با خود شرکت داده
صالح راوی گوید چون این مشاهده کردم وقت من خوش شده نعره زدم و گفتم سبحان الله
کافر را که از برای کافری بکفر گواهی داده مکافات وی این بود که در مملکت خویش شریک
گردانیده و نیمی از مملکت خویش بوی ارزانی داشته حضرت حق سبحانه بندهٔ مؤمن را که هشتاد
سال بیکتایی حضرت او گواهی بایمان و معرفت داده باشد مکافات آن را اگر ملک
بهشت بوی مسلم دارد و او را بدرگاه رضا و مثوبات خود مشرف گرداند از کمال کرم

او عجب

او عجیب و غریب نیست گویا پیغمبر ما بدید که هر که در تعظیم امور او بلندی و محنت و فتنه اینچنین بوجود آ
ما گواهی دهد ما را امید نشاید که در گلشن سرای جنت بمشاهدهٔ نعمت در فضای حوض و امید بخوانیم
از آنکه بار محنت ما می‌کشیده امروز نزد حضرت ما برگزیدهٔ شبهای تار در غم ما سوختی چه
شمع تا عاقبت بنور وصال رسیده

باب ۲۷ در صفت درجات بهشت و اسامی آن و غیره

آن درجات بهشت و انواع آن هشت است جنة الفردوس فردوس در لغت عبارت از باغ
که جامع باشد انواع میوه‌ها و اقسام گلها و شکوفه‌ها و گیاه‌ها و سایر آنچه از آن تمتع و لذت توان
برد و بقول لیث که جامع آن همه است نهار رحوب باشد و در نزد بعضی لفظ رومی است که
معنی وادی است که نابت اقسام گیاه را و صنوف نباتات باشد و از طیب و بخور خوش
ترو تازه و مواضع خیابان جنة الفردوس است و در مرتبه نیز افضل است و ارفع است
و بقولی باغیست مملو از درختان میوه‌دار پربار و بروایتی بوستانیست مشتمل بر انواع
درختان میوه و انگورهای بسیار و از حضرت رسالت صلعم مرویست که بهشت را صد درجه است
ما بین هر درجه تا درجهٔ دیگر آنقدر مسافت و فاصله است که میان آسمان و زمین و درجهٔ
اعلای آنها فردوس است که در مرتبه از همه بلند است و چهار نهر بهشت از آن جنت منفجر
و روانست و هرگاه از خدای تعالی بهشت بطلبید جنة الفردوس بخواهید جنة المأوی
نیز جنتیست مقام و مسکن ابرار و نیکوکاران و در سورهٔ والنجم در تفسیر عندها جنة المأوی
در آسمان هفتم است در نزد سدرة المنتهی که ارواح شهدا و اخیار را آنجا جای میشوند و بقولی
جنة المأوی عبارت از بهشتی که آدم ابو البشر در آنجا بوده و ارواح شهدا را آنجا باز گشت
دارند و بقولی این جنة المأوی برای آن می‌گویند که جبرئیل و سایر ملائکه مقربین با آن

پناه بگیرند در آن سایه باشند اذ یغشی السدرة ما یغشی یعنی فرشتگان بر شجرهٔ سدرة المنتهی
در جنة المأوی فرود می‌آیند و او را فرو می‌گیرند مانند خوب بسیار که بر درخت نشیند و از حضرت
رسول خدا صلعم مرویست که دیدم بر هر برگ سدرة المنتهی فرشتهٔ را که بر پا ایستاده تسبیح
خدا می‌کرد و بقولی نور و بهاء و حسن و صفا چنان سدره را فرو گرفته که چشمها را خیره می‌سازد
و دیدها را حیران می‌کند و در وصف آن منتهی نمی‌رسد و بقولی پروانها از طلا آن شجره را فرو
گرفته اند و بروایتی ملائکه بودند بر صورت پروانها و بر آن شجرها بعبادت الهی مشغول اند از
آیات کبری که در آن موضع مرئی رسول خدا صلعم شده و فرا گرفت که رفرفی سبز درخشان
بوده و از افق آسمان را فرو گرفته بوده جنت عدن در تفسیر وعد الله المؤمنین والمؤمنات
الخ در اواسط سورهٔ توبه مذکور است که جنت عدن عبارتست از بوستانی مشتمل بر بناها
و قصرها که بنای او از مروارید است و یاقوت احمر و زبرجد اخضر و ساکنان او هیچ سختی و رنجی
نبینند و آن مسکن اقامت و خلد است و بقولی جنات عدن بطنان و میان بهشت است
و بقولی شهر بهشت است که در آنجا مسکن انبیا و رسل و ائمه هدی و شهدا و مردمان صالح
بر حال ایشان و بر دور آن شهر جنان واقع است و بقولی عدن اعلی درجهٔ بهشت در
بهشت و مهب تسنیم و چشمهٔ تسنیم در آنست و دیگر جنتها فرو گرفته اند گرد او محیطند
بآن و آن را از روزی که حق تعالی او را آفریده پوشیده و پنهان است تا وقتی که ارباب
و ساکنان آن در داخل آن گردند و ساکنان او انبیا و رسل اند و صدیقان و شهدا و صالحان
دهر که خواهد از میان و در آن کوشکهاست از زر و مروارید و یاقوت و طلاء احمر و هر
ساعتی زبان عرش مجید بادی خوشبوی می‌وزد و بر ساکنان آن می‌دمد و بر ایشان طبلهای
لکسانی برزد

مشک می‌بیزد و بر دیگر تو زنهار مشک از فردوس مشک سفید و از رسول صلعم مرویست که جنات
عدن سرای خداست در بهشت که چشم هیچ آفریدهٔ ندیده مانند آن و بر خاطر هیچ بشر و مخلوقی
خطور نکرده و ساکن آن سرای نبود مگر سه طایفه پیغمبران و صدیقان و شهیدان و خدای عز و جل
بار در خطاب کرده می‌گوید طوبی لمن دخلک یعنی خوش بحال آن کس را که در تو شود دار السلام
و در تفسیر آیه والله یدعوا الی دار السلام و در سورهٔ یونس و کریمه لهم دار السلام عند ربهم
و در سورهٔ انعام مذکور است که دار السلام عبارتست از سرای سلامت و ایمنی که خالص است از آفت
و مخافت که در آتش دوزخست و بقولی سلام نام خداست و دار السلام عبارت از سرای خداوندست
که بقدرت کاملهٔ خود آن را آفریده و مخصوص بندگان خاص خود کرده اند و سرای خدا عبارت از
جنت است و بقولی یکی از ریاض جنت موسوم است بدار السلام برای آنکه ساکنان آن بعضی ببعضی
سلام می‌دهند و فرشتگان با مر خدا دائم بر ایشان سلام می‌دهند یعنی مژده سلامتی از همه آفات و
مخاطرات [illegible] آخرت می‌دهند چنانکه فرموده که هو الذی یصلی علیکم و اهل جنت در آن ساکن
بغیر سلام چیزی نمی‌شنوند چنانکه فرموده الا قیلا سلاما سلاما و در سورهٔ رعد در وصف مآب و عاقبت
متقیان مذکور است که ملائکه از هر دری از درهای آشیانهای بهشت در آمده بر ایشان سلام می‌دهند
و بقولی از هر دری از ابواب اعمال صالحه از صلوات و صوم و غیر آن و بقولی از هر دری از قصور
جنت و ریاض زلال آن و بساتین آن در آمده تحیت می‌گویند که سلام علیکم بما صبرتم جنة
الخلد یعنی بهشتی که مکان مؤمنان در غرفات و نعمات آن مخلد است و در آنجا متقیان راست
و وارثان آن و وارد است لهم فیها ما یشاؤن متقیان راست در وی هر چه بخواهند از
انواع مستلذات و اقسام تنعمات و در وصایای رسول خدا صلعم با امیر المؤمنین علیه السلام مذکور است که یا علی [illegible]

حق تعالی بهشت را آفریده و قصور و غرفات آن خشتی از طلا و خشتی از نقره گردانیده و دیوارهای
آن از یاقوت و سقف آن از زبرجد کرده و سنگریزه آن از مروارید است و خاک آن زعفران
و مشک اذفر پس جنت را فرمود که سخن گو پس بهشت بسخن در آمد و گفت لا اله الا الله الحی القیوم
سعادت یافت هر که داخل من شد و در من منزل گیرد و حق تعالی فرمود که بعزت و جلال من قسم
که داخل این بهشت نمی شود مگر مؤمن که نخورده شراب و نبوده نمام و غماز و دیوث و شرطی [illegible]
عسس و مخنث و نباشد عشار و نکرده قطع صله رحم و قدری که بمذهب جبریه قایل باشد و کفته
هر که تقوی دارد و از این افعال ذمیمه اجتناب کند متقی است و مستوجب این بهشت است دار
المقام و در سوره ملائکه مذکور است که اهل جنت بعد از دخول جنان بغرفات آن در آیند و بتلذذات
آن تمتع یابند و خدم جنان ایشان را بزیورهای زر و طلا و مروارید و لباسهای حریر محض بیارایند
ایشان گویند ستایش خداوندی را که از ما برد و اهل حساب و خطرات عذاب را بتحقیق که پروردگار
ما آمرزگار است و نعمت بخشنده بر جزای عمل نیک حمد آن خدای را که ما را بدار المقام در آورد
و در آن منزلی دارد که همیشه در آن بناز و نعمت و رحمت قیام داریم و هرگز ما را آفت زوال
نیست و از اینجا بجای دیگر انتقال و تحویل نخواهد شد و این محض بخشش اوست و ما را منزل
رنجی و کدورتی از هیچ ممر نخواهد بود جنت النعیم وصف آن در قرآن مجید است و بعبارت
متنوعه وارد شده و مفاد همه آن است که روضه ایست مشتمل بر انواع نعمتهای گوناگون و
اقسام رحمت از حصر افزون آراسته بالوان ثمار و پیراسته بانوار اطهار هر چه خواهند از مستلذات
در آن حاضر است و هر چه بخاطر گذرانند از متمنیات همه بر جا در سوره الم سجده در وصف
جنان فرموده که فلا تعلم ما اخفی لهم من قرت اعین مفسران گفته اند که امر شان

این تعریف

این تعریف زیاده از آن است که تقریر توان کرد زیرا که فرموده که هیچ احدی از مخلوق نمی
داند که برای این جماعت چه چیز مهیا و مخفی گردانیده باشد از انواع ناز و نعمت و رحمت و راحت
و عیش و لذت و سعادت دیگر است که چشم ایشان بآن روشن شود و از غایت علو شان
و در وقت مشاهده اشک خنک از چشم ایشان آید که قرة العین عبارت از آن است
و از رسول خدا صلعم مرویست که حق جل و علا فرموده که من آماده و مهیا گردانیده ام برای بندگان
صالح خود در آن سرا آنچه که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش وصف آن نشنیده و بر خاطر
هیچ بشر نگذشته و گفته اند که وجه اخفای آن لذات و نعمات اینست که در حیز وصف و بیان
در نمی آید و بشر درک آن در این عالم نمی تواند یا آنکه مرتبه قرة العین و لذت چشمها
غیر شمار است یا آنکه در مزد شب خیزان است و آن امر مخفی است و ثواب بیداری شب
در اخبار بر حصر شمار است جنة الوسیله در سوره مائده و در سوره کریمه یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة مذکور است که وسیله افضل درجات بهشت است
و از رسول خدا صلعم مرویست که وسیله را از خدا سوال کنید که آن درجه ایست در بهشت که آن
را در نیابد بجز یک بنده و امید دارم که آن امت من باشم و از امیر المؤمنین ع مرویست که
فرموده که در جنت دو منبر مروارید است که رفعت آن از زمین چنانست تا بطنان عرش
و یکی از آن سفید و تابانست و دیگر از زمرد و میان هر یک از این دو لؤلؤ انقاد
هزار غرفه است که ابواب و اکواب آن بعضی درها و گوهرها و قبه و مهاد آن از یک سنگ است و از
یک جنس یکی از آن دو لؤلؤ و را امام وسیله است که سفید و تابانست آن منزل و مسکن محمد است
و اهل بیت او در باب وسیله اقوال دیگر مذکور است و خلاصه مجموع معنی عبارت از

از مرتبه ایست که در قرب و وصول برضای حضرت الهیت اعلی معارج و اقصی مراتب باشد
و از این جهت در مضمون این کریمه بعبارت ابتغاء مذکور شد و در تفسیر کریمهٔ من یطع الله و
رسوله در سورهٔ نساء مذکور است که مراد آن است که هر که پیروی امر و نهی خداوند و اتباع شریعت
رسول او کند در ضمن کلام او باشد پس در درجات آخرت محشور خواهد بود و مسکن خواهد داشت
در بهشت با کسانی که خدا بر ایشان نعمت خود تمام کرده و از جمله پیغمبران و صدیقان یعنی در
اعلا مراتب جنت بدیدار آن جماعت بهره مند و بزیارت و شرف مجالست حضور ایشان
متمتع خواهد بود با مقتولان در راه خدا و صالحان و جمع از ابرار مؤمنان که مرتبهٔ ایشان از درجهٔ
نبوت و صدیق است و شهدا اند یعنی کسانی که در راه خدا و دین داری کار ایشان بصلاح
آمده در ملازم خوبها و مستمسک بچیز گشته اند در اصلاح نفس خود کرده اند و از فساد باز آورده اند
و از سخنان سابقه مفهوم شد که رتبهٔ مؤمنان بغایت الهی شرکت با جماعت منعم علیهم خواهد
بود و امام جعفر صادق عم با ابو بصیر گفت که یا ابا محمد خدا شما را در قرآن یاد فرموده پس این آیه
را تلاوت نمود که حق پیغمبر خدا است و ماییم صدیقان و شمایید صالحان پس سیمای صلاح را
از دست مدهید همچنانکه خدا شما را صالح نامیده آن سخنه در اوایل روضهٔ کافی در خطبهٔ وسیله
مذکور است که خدای عز و جل وعده کرده است پیغمبر خود محمد صلعم را و وعده است و هرگز
خدا وعده خود را خلاف نمیکند آگاه باشید که این وسیله اعلی درجه ایست از درجات
بهشت و رفیع مرتبه ایست از مراتب قرب و نهایت غایت آرزوها است و آن درجه ایست
از درجات و منزلها از زینهٔ دیگر که از جواهر است و زینهٔ یاقوت است و مابین هر زینه
تا زینهٔ دیگر بلجام اسب جواد تند خوش خرام صد ساله راه است و مابین مسافت و فاصله است یا

زینه

زینه که در است تا زینهٔ دیگر که از جواهر است و آن زینه زبرجد و از آن تا زینه مروارید و از آن
تا زینهٔ مرجان و از آن تا زینهٔ کافور و از آن تا زینهٔ عنبر و از آن تا زینهٔ زر روشن و درخشان
و از آن تا زینهٔ هوا و از آن تا زینهٔ طلا و از آن تا زینهٔ ابر شفاف و از آن تا زینهٔ هوا و از آن
تا زینهٔ نور و از آن تا درجه مشرف و مستولیست بر جمیع جنتها و در روز جزا رسول خدا صلعم بر آن
نشسته است و در دو ساخته بر بدن مبارک خود دو جامه نرم و نازک که یکی از آن
ردای رحمت خداست و دیگری از نور الهی و بر سر آنحضرت تاج نبوت است و اکلیل رسالت از نور
و این موقف روشن شده خواهد بود و من در آن روز بر درجهٔ رفیعه خواهم بود که او دون از درجهٔ
آنحضرت است و بر من در آن روز دو حله است یکی از ارغوان و دیگری از کافور و رسولان و انبیاء عم
همه ایستاده اند بر زینهها و امامان دیگر که سلام زمانها و حجتهای روزگار اند بر جانب راست و
انوار کرامت ایشان را فرو گرفته و ساخته و ما را در آن حالت ببینند ملک مقرب و نبی مرسل
مگر که مبهوت میشوند از شعاع نور و تعجب مینمایند از ضیاء و بهار ما و حیران میشود از بزرگی ما
و از جانب راست وسیله و دست راست رسول خدا صلعم بر پا پاره ابریست بوسعت آن چه چشم
بر بیند و در میان آن ندا میاید که این است موقف طوبی مر کسی را که دوست داشته وصی را
و ایمان آورده به نبی عربی امی و مر که باو کافر شده پس آتش وعدگاه اوست و از جانب
چپ و دست چپ رسول صلعم ظل ابریست و از آن ندا میرسد که یا اهل الموقف طوبی لمن
احب الله الوصی و آمن بالنبی الامی العربی یعنی خداوند ملائکه رسلها نمیشود
و براحت بهشت نمیرسد مگر کسی که با خالق و آفریدگار خود ملاقات کند و با خلاص دوست نبی
باشد و رفته با ایشان و خلفاء ایشان که دست از کاری نکنند پس یقین کنید ای اهل ولایت یعنی

شیعیان اهل بیت بسفیدی رویهای خویش و شرافت ایشان که حق ایشان در کرامت مرجع و مآب بخشد در آن روز
که بر تختها در برابر یکدیگر نشسته‌اند و از انحراف گمراهان از خدا و رسول خدا صلعم و امامان بیقین دارند
بسیاهی روی و غضب پروردگار رجوع در آن روز بر ایشان چگونه باید **باب ۷۳ در وصف شراب**
و انهار جنت و ذکر عقاب در سورهٔ قیامت مذکور است که در بهشت برای متقیان جویهاست از آبها که در
غایت صفا و لذت و گوارائی است و هرگز رنگ و مزه متغیر نگردد بسبب ماندن و مکث بسیار و نهرهاست
از شیر که هیچ وجه عیب و نقصان ندارد و از آفات که عارض شیرهای دنیا شود محفوظ است و نهرها
از شراب که لذت بخشد کامل است از درد سر و خمار و زوال عقل و قیود و ازار محفوظ است
و جویهاست از عسل مصفی و از موم پاک و از کف و درد و غیر آن در سورهٔ فجر در وصف
شراب فرموده که می آشامند بهشتیان از رحیق مختوم یعنی خمر صاف خالص از زهرها که عاقبت آن
مشکی است با آنکه مختوم است و مهر کرده شده از فرجت ختام آن مشک است یا آخر آن
بوی مانند مشک و اول آن بهتر از آن و وجه آن مهر کردن اظهار رفعت و حرمت آن شراب است
که موجب ابتذال و لذات آن است و در روایت آمده که ختام مشکی است و در سفیدی مانند
مانند نقرهٔ خالص و اگر کسی از اهل دنیا انگشت در آن کند زرد و طیب رایحه و خوشی بوی چنان
شود که بر روی زمین هیچ جانداری نماند که بوی خوش آن را نشنود و لذت بروح سرور از آن ببرد
و در وصیت حضرت رسول صلعم با امیر المؤمنین ع مذکور است که یا علی هر که ترک کند شراب خمر را
برای رضای خدا می آشاماند خدای عزوجل او را از رحیق مختوم و در حدیث دیگر آمده که هر که در روز
گرم روزه دارد برای خدای عزوجل او را در تشنگی قیامت از رحیق مختوم می آشامد و در تلو آیات
مذکوره آمده که مزاج این شراب از تسنیم است یعنی آمیخته است بآبی که از چشمهٔ تسنیم است و این

چشمه

چشمه تسنیم چشمه ایست در بهشت که آب و شراب آن اشرف و الطف اشربه جنت است
بعضی گفته‌اند که مقربان از این شراب صاف می آشامند و باصحاب الیمین آمیخته با آب و شربت میرسد و بقولی
تسنیم چشمه ایست از بالای غرفات جنت و بر در بهشت نهریست در بهشت در جریان و در
روانی و جانبهای اهل جنت ریزان و در روضهٔ کافی از امام جعفر صادق ع مرویست که در جنت
نهریست نام او جعفر بر شطی و در کنار است و آن در بیست پنجاه و دو هزار قصر است و در هر قصری
هزار قصر دیگر و در آن منزل محمد و آل محمد است و بر شط ابرار در بیست هفت و زرد و در آن
هزار قصر از ابراهیم و آل او و در خبر آمده که نهر دجله از نهرهای آب بهشت است و نهر فرات از نهر
شیر آن و نهر مصر از نهر خمر جنت و نهر سیحون از نهر عسل آن و آنکه هر چهار را از کوثر جاری است و بر
جمیع آبهای دنیا از زیر صخره بیت المقدس بیرون می آیند چهار چشمه از زیر آن روانست
و در خبر آمده که در روز قیامت این نهرها را حق جل و علا و بار بهشت بر میگرداند جیحون
و سیحون آب بهشت خواهد بود و فرات خمر آن و دجله شیر آن و نیل عسل آن و بروایتی حق
سبحانه و تعالی در آخر زمان جبرئیل را میفرماید که پنج چیز از روی زمین بر دارد قرآن و علم
و رکن یمانی و مقام ابراهیم و تابوت موسی و این پنج نهر و بقولی منبع چهار نهر آب و شیر
و خمر و عسل بهشت از زیر کوهیست از مشک جنت که مشک دنیا در جنب او مکروه است
و منبع کافور و سلسبیل از زیر عرش خداست و منبع زنجبیل و تسنیم از نور عرش است و تخت کرسی
و منبع کرسی و منبع کوثر از زیر شجرهٔ طوباست و منبع رحیق از موهبت بقدرت الله تعالی
و در آن در نوع شرابست که حق سبحانه و تعالی اهل بهشت را وعده داده است و اهل ایمان ره
دگر این انواع را سوختن گفته‌اند که حیات زمین بالسبت و بقاء و لذات بهره و فرح و نشاط

دفعه ۹ ورق
تا ... ۱۵

جوانان بشراب شفای بیماران ومعاش پیران بعسل وهم چنانچه حیات دل بمعرفت وبقای
نشو نمای آن بتوحید وفرح او بطاعت وشفای بیماران اولیا در وصلت وبوجه اشاره دیگر آمده است
که چنانچه آب نافعست تو نیز نفع برسان وچنانکه شیر صافست تو هم از گناه مصفی شو چنانکه خمر
تلخ را بشیرینی است منده تو نیز تلخی بلا را بلذت نوش کن وچنانکه عسل شفا میدهد تو نیز خود را
از مرض شفا جهت طلب ووجه ترتیب انهار را اینست که اشاره باشد بآنکه آدمی از اول
از آب است بعد از ان بشراب محتاج ودر جوانی از شراب تشنه وتشنه تر بباده عذوبت ودر
پیری بشیرینی وفیض رسانی تا دیبای در سوره نبأ مذکورست که وکأسا دهاقا یعنی بهشتیان
اشامنده وسرور نوشنده وجامی از باده جنت پر در پر وپیاله لبالب در پی برای اتمام لذت
وبرومند دائم برای تفصیل کیفیت از جام ساقیان ماه طلعت ودر روضه کافی از امام جعفر صادق
ع مرویست که جنبر نام نهریست در جنت که مخرج آن از کوثر است یعنی آب از حوض کوثر
جاریست وکوثر از ساق عرش خدا ومنازل اوصیا وشیعیان ایشان بر جانب آن نهر است
وبر اطراف آن حوریان رسته اند وهرکدام مقطوع شوند ودیگری بجای آن بیرون آیند وآن نهر را
باین نام نامیده اند اینست که خدای عز وجل در کتاب خود فرموده که فیهن خیرات حسان
چون مردی بیاری خود بگوید جزاک الله خیرا معنی آن دعا برادرانی مومن است که خدا
بر کناره آن نهر برای برگزیدگان وپسندیدگان خلق خود آفرید باید دانست که علیین
عبارت از مراتب عالیه محفوف بلوازم جلالت عزت ومعارج رفیعه محیط بمعارج نهایت
ودر مرتبه آن کنایه است از درجات مدارج قرب الهی واستغراق در لذت شهود تناهی و
بقولی مرتبه ایست در آسمان هفتم که از درج ترقی پایه آن صعود مینمایند وبروایتی موضعیست

در وصف علیین

در سدره
المنتهی

در سدرة المنتهی که جمیع امور واحکام الهیه بآن منتهی میشود وبقولی علیین بهشت است یعنی جنتی
است که در علو مکان از تفاع مرتبه وبلندی واشراف بر درجات جنان نهایت ندارد وبقولی بر جنتی
که لوحیست از زبرجد سبز از عرش مجید آویخته اعمال ابرار در ان مکتوبست واز رسول خدا صلعم
مرویست که فرموده که علیین در آسمان هفتم است در زیر عرش مجید ودر تفسیر آیه کتاب مرقوم
یشهده المقربون مذکورست که مقربان در علیین اعمال ابرار را ملاحظه ومشاهده مرتبه ایشان
واهل علیین از منازل خود چون بهشتیان نظر کنند وبر ایشان مشرف شوند تمام درجات بهشت
از نور ایشان روشن وتابان گشته بهشتیان نظر کنند بیکدیگر گویند که کسی از اهل علیین با نظر کرده
وبر ما مشرف شده واین نور از پرتو جمال اوست سبحان خالقی که از آثار صنع او یک رشحه
رشحه یست از اوضاع جنت **باب ۷۴ در بیان معارج ولذات جنان موافق سوره رحمن**
در تفسیر آیات سوره رحمن از ولمن خاف مقام ربه جنتان تا آخر سوره مذکورست که هر که
بترسد از هول جاه ومقام خود در روز حساب برابر پروردگار خود برای جزای عمل واز ایام
ترس معاصی وشهوات را ترک کند وباآنکه معصیت کند وخدا را بیاد آورد واز عقاب
او اندیشیده ترک آن کند یا در پنهان واشکار رضای خدا را مرعی دارد واز محرمات
معاصی دست بدارد ونفس خود را بیازارد ودر وقت یاد اعمال خیر بقصد خوشنودی خدا
مرتکب آن شود او را در روز قیامت دو جنت خواهد بود یکی جنت نعیم ودیگری جنت عدن
وامام جعفر صادق ع فرموده که هر که یقین داند که خدا میشنود هرچه میگوید از خیر وشر ومی بیند
هرچه میکند از نیک وبد واین علم مانع او باشد از ارتکاب قبایح اعمال او را از این دو بهشت
خواهد بود وبقولی دو بوستان از بوستانهای جنت یکی در بیان قصور وعمارات وغرفات

ودیگری در خارج آن همچو تکه طرق انهر دنیاست که در خارج بار خود سبز باغی دلکش براسیر وصفا داشته
باشد و قول آنکه یکی از این دو جنت منزل و مسکن او باشد و دیگری مسکن زنان و خادمان و بعضی
گفته اند که از این دو بهشت یکی از نقره وسیم خالص باشد و دیگری مبنی از طلای احمر درخشنده
ذواتا افنان و شمس باشند این دو بهشت برالوان نعمتهای لذیذه گوارنده و اقسام میوه های
نفیس روح افزا و انوار اشجار سبز و خرم و با صفا و شاخهای یکدیگر بافته بنجر تری او سبزی سایه بر یکدیگر
انداخته و ظاهر است که حسن وصفاء درخت از لبیار بیوه است در هر دو نوعی میوه از فخور شرمها
و بسیارت شاخها و بسیارت شاخهای از غیبه درخت فیهما عینان تجریان در آن بهشت دو چشمه جاری
از آب صاف گوارا در میان درختان آن و بقولی دو چشمه از خمر لذة للشاربین و در آن بهشتیان
از هر قسم میوه دو نوع و دو جنس اند قسمی معروف و دیگری مشابه آن در غیر معروف متکئین
علی فرش بطائنها من استبرق و بهشتیان تکیه زده اند در آن بوستانهای مانند پادشاهان
بر فرشهای که استر آنها استبرق است یعنی دیبای غلیظ خوش بافت تا ابره آنها چه باشد
بر ابن عباس و بقولی استر آن استبرق است و ابره سندس است که دیبای تنک است و بقولی
استبرق و دیبای تنک و از ابن جبیر پرسیدند که بطانه فرشها استبرق است ابره آن چیست
فرمود از آن جنتی که خدا فرموده در سورة الم سجده که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من
قرة اعین و جنی الجنتین دان یعنی میوه و ثمرة آن دو بهشت را آن جنتها نزدیک است
بلب و دهان دوست خدا که آن را بآسانی میچیند بهر جا که خواهد ایستاده و یا نشسته و یا خوابیده
بهر نوع که اراده کند میوه بحرکت شاخ نزدیک دهان او بخواهد آمد در آن فرشها یا در آن جنتها
زنانی اند از حور العین که چشم بر شوهر دوخته نظر بر او انداخته باد و بغیر او نگویند و از ابو ذر رض
گفته

گفته که هر زنی بشوهر خود میگوید که بعزت پروردگار خودم قسم است که نمی بینم در بهشت چیزی بهتر
و محبوب تر و خوبتر از تو شکر و ستایش خدایی را که مرا حبیب تو و ترا جفت من گردانیده و آن را
وطی نکرده و دست نرسانیده پیش از این کسی نه آدمی و نه جنی زیرا که ایشان در بهشت مخلوق شده اند
و از دست این وصف محفوظ بوده اند و بنابر آن که زنان حور جنت مؤمنان و مؤمنات و صالحات
دنیا باشد معنی آنست که در این صفت و از فرش نشاء آخرت هیچ آدمی و پری با ایشان دست
نرسانیده و از این آیه معلوم است که جن نیز مانند انس وطی و جماع مینموده باشند و جنیان بهشتی
را نیز در بهشت حوریان جنیه باشند و مانند الشیاطین بر اثر النسیان و گویا آن زنان بهشت
یاقوت و مرجانند یعنی در نهایت حسن و صفا اند و در تابش و خوشحالی و خوش نمای و زیبایی
لطف و ضیاء یاقوت و سفیدی و لون مرجان و بقولی عبارت از مروارید ریزه است که
در سفیدی بنهایت مرتبه کمال است و در روایت آمده که مغز ساق و صفای قدم حور العین
از پشت هفتاد حله حریر مرئی و نمایان شود و بقولی صفای ساق از زیر حلهها مانند صفای
رشته ابیت در میان یاقوت هل جزاء الاحسان الا الاحسان آیا جزای علی نیک در دنیا است
چیزی مگر نیکی در آخرت یا آنکه اجزای کلمه توحید چیزی است مگر بهشت یا آنکه جزای این احسان
و ساکن روضه رضوان است چیزی مگر شکر و حمد خداوند که خالق و واهب است و امام جعفر صادق ع
فرموده که این جاریست در کافر و مؤمن و نیکوکار و بدکار هر که بکسی نیکی کند باید که مکافات
جز نیکی روا ندارد و اگر مکافات بمثل آن باشد آن مکافات نیست زیرا که نیکی اول
زیاده است و من دونهما جنتان و بغیر از آن دو جنت نزدیک بقصر و سرای مؤمنان
دو بستان دیگر هم باد میوه هم تا سرور و نشاط او از تماشا و لذت از باغی بباغی زیاده شود

اینچنین که در دنیا مقتضای طبیعت بشر است و بقولی این حالتان از دول و کمتر از بوستانها را دوست
و در اخبار آمده که خدا از برای مؤمن متقی در بهشت میدهد که اوانی آن و هرچه در وست از سیم خالص است
و در باغ دیگر که ظروف و اوانی آن و هرچه در بهشت همه از طلای احمر و بعضی بناهای قصور باغ
اول نقره است بناهای کوشکهای باغ از طلای ابو بصیر از امام جعفر صادق ع پرسید فدای تو شوم
مرا خبر ده که هرگاه مرد مؤمنی با زن مؤمنه خود داخل جنت شوند آیا این یک آن دیگر بر جفت
خواهد گرفت امام ع فرمود که خدا حاکم عادلست اگر مرتبه مرد زیاده بر زن است اگر خواهد آن
زن را نیز در جنت یکی از ازواج او خواهد بود و اگر مرتبه زن زیاده است زن را مختار می سازد اگر
راضی بشوهر خود شود همان شوهر شوهر او خواهد بود پس آنحضرت فرمود که مپندار که بهشت مؤمن
یکیست زیرا که خداوند عالم میگوید و من دونهما جنتان و مگوی که درجه جنت یکی است
چه خداوند عالم میفرماید درجات منه و مغفرة تفاضل و زیادتی بحسب اعمال است
راوی گوید که من گفتم هرگاه دو مؤمن به بهشت درآیند و یکی را منزلت و مکان بلندتر باشد
و خواهد که یار خود را ببیند امام ع فرمود که هر که را مرتبه بلندتر است او را رخصت است
که بدیدن او فرود آید اما صاحب مرتبه پست را اذن صعود نیست زیرا که قابلیت
آن ندارد لیکن هرگاه ملاقات یکدیگر خواهند بهمان حالت بر سریرها و تختها تکیه زده یکدیگر را
در منازل خود ببینند و صحبت میدارند مدهامتان یعنی این دو باغ از غایت سبزی و خرمی
و غلبه خضرت و نضارت گویا دو برگ سبز مذکور که از بسیاری سبزه و درختان سبز و هجوم
طراوت بسیاری سیاهی میزنند و این نهایت حسن و صفای باغست و بقولی دو بهشت اول
مسکن سابقان است و این دو جنت منزل اصحاب یمین فیهما عینان نضاختان در این باغ دو چشمه
ددو فوارّه

ددو فوارّه در جوشش و روانی اند ابن عباس گفته که این دو چشمه در این دو باغ پیش بندگان
خدا فوارّه میزنند و مشک و عنبر و کافور را از رشحات خود بر ایشان می پاشند و بقولی انواع
خیرات و راحات و انواع فواکه می افشانند فیهما فاکهة و نخل و رمان و در این دو جنت
الوان میوه هاست و خرما و انار و این هر دو غذا است و قسم دیگر انواع فواکه اند در لذت و
منافع فیهن خیرات حسان در این هر چهار بوستان زنانی اند نیکو خلق و پاکیزه خوی و خیر و
با صاحب خیر و زیادتی در حسن و جمال یا خوب منظر و خوش دیده اند در لون و رنگ و صفا
و بهاء و بقولی این زنان عبارت اند از زنان مؤمنات دنیا که چون به بهشت درآیند
از حوریان در حسن و جمال و صفا و بهار در جنت ایشان ممتاز نمایند و بقولی خیرات بمعنی پسندیده
و مقبول خاطر گشته است و از امام جعفر صادق ع مرویست که خیرات صالحان مؤمنان و
مؤمنات عارفات دنیا اند و حور مقصورات حوریان خانه محذرات اند در خیمه های در و
یاقوت و مرجان هر خیمه را چهار در است و بر هر دری هفتاد کواعب حاجب ایشان اند
بفرمان و کرامت خدا و در روایت آمده که خیرات بمعنی زنانیست که بدلهجه و بدخوی و
بدبوی و گنده و کثیف و ایذای شوهر باشد و بکوچه و بام رونده و خود را با غیار نماینده نیستند
و بر شوهران خود تسلط نمی نمایند و رو ترش نمی کنند و بی رخصت از خانه شوهران
نمی روند و شورش نمی کنند و فریاد نمی زنند و متابعت شوهران خود در می نمایند و ایشان را
نمی رنجانند و عقبه گفته که زنان اهل بهشت بعض دست بعض را گرفته می خوانند که
ما و رازکه خلایق مثل آن در خوشی نشنیده اند و مضمون خواندن ایشان اینست که
ما همیشه خواهیم بود و از یکدیگر که هرگز با بخشم نمیرویم و دائم می مانیم و از آنجا رفتن نداریم

و دایم بندگان خوبان و دوست شوهران خوب صاحب حرمت و بقول حسان از زنان آنست
که سفید روی و درخشنده باشند از روی رخسار حور مقصورات فی الخیام یعنی زنانی اند
سفید رخسار بسیار سفید رویان و سفیدی چشم ایشان در نهایت و سیاهی آن نیز بیت در جایها
و خیمه‌ها و قصرها مستور باشند و از این آیه مفهوم است که جمعی بی انصاف کم بکار بره و خلط سیاهان
و سبز آن هم سیاه بخت را صاحب حسن و مقبول دل را بالقصور کرده اند در بهشت اند این زنان
بهره نخواهند داشت بلکه مطلق از صحبت خود نصیب نخواهند برد زیرا که حور البته سفید رنگ است
و ایشان سبز و سیاه نامقبول و صاحب حسن بینند و سفید را پایمال میخوانند و حور جنت در نظر
ایشان بی نکنند و موجب تنفر طبع انصاف آنکه نشو نکنند در پی انصاف و بقول مقصورات
خیام عبارت از آنست که مقصور باشند بر شوهران خود بدست غیری نمی رسند و در روایت
آمده که هر زوجه از حور العین را خیمه است که طول آن شصت میل راه است و در روایت
دیگر در زاویه آن برای مؤمن اهلی و جمعی است که دیگران ایشان را نمی بینند و ابن عباس
گفته که آن خیمه یکدر است درخشان و مجوف طول و عرض آن یک فرسخ و در آن خیمه
چهار هزار در است از طلای خالص و رسول خدا صلعم فرموده که در شب معراج بر نهری از
بهشت گذشتم که بر دو جانب آن قبه‌ها از مرجان بود و من تماشای آن میکردم از آن قبه‌ها
مرا ندا کردند که سلام علیکم یا رسول الله من جبرئیل را گفتم که اینها کیستند و جبرئیل علیه السلام گفت
که طایفه اند از حور العین جنت که از پروردگار خود اذن خواسته اند که بر تو سلام دهند
باذن خدا بر تو سلام دهند پس شنیدم که ایشان گفتند مائیم زندگان جاوید که هرگز فانی گشتنی
نیست و مائیم نازکان پاکیزه که هرگز ما را تغیر و درشتی نخواهد بود و ما جفت شوهران کریم باغ جنتیم

وصف آیات

وصف آیات آنست که تکیه زده اند بهشتیان با حوریان بر فرشهای بلند در روضه‌های بلند مرتبه
و فرشهای خانه با بالشها و مسندهای پاکیزه اعلا و قالیهای دیباج بافته و بقول جعفر آن عبارت است
از بساط بنقش رنگان بافته و در نکو هر یک از آن نقوشات حق عز و جل و علا برای اظهار نعمات
و اتمام نعمه چون ایشان را خطاب فرموده که فبای آلاء ربکما تکذبان ای پریان و آدمیان بکدام
یکی از نعمتهای خداوند پروردگار خود تکذیب میکنید و رسول خدا صلعم فرموده که هر مرد بهشتی را
در بهشت قوت و اشتهای صد مرد دنیا خواهند داد تا کامل تمتع از اکل و شرب و جماع یابد و
فضلات بعرق خوشبوتر از مشک از بدن ایشان دفع شده بیت تازه بهم میرسد اهل
جنت و در بهشت بهشتیان نیز نزد ایشان خواهند بود تا چشم پدران بدیدار فرزندان
روشن شود مانند شوق دنیا و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که فرزندان را به والدین هدیه خواهند
داد و در سوره زخرف مذکور است که یطاف علیهم بصحاف من ذهب غلمان جنت کاسها
و جامها و کوزه‌های بی دسته با آبخوره‌های مدور در غایت صفا و تابندگی مملو از ماکول و مشروب
جنت بر بهشتیان جلوه خواهند داد و در سوره صافات مذکور است و در وصف شراب
آمده بیضاء لذة للشاربین یعنی آن شراب سفید و صاف و درخشان و تابان است و لذت
انگیز نوشندگان چنان می یابند که از غیر آن متصور نیست و مانند شراب دنیا خمار و درد سر و سستی
صفتی و ادرار البول ندارد **باب در استقبال ملائکه و خادمان بهشت و بشارت ایشان مر اتقیا که
بهشت را دخول ابرار** در تفسیر کریمه الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا در سوره فصلت مذکور است
که چون مؤمنان را از قبرها بر انگیزانند ملائکه باستقبال آیند و ایشان را بشارت دهند بلا دهشت
و امنیت از آفات و اهوال قیامت و در خبر آمده که بشارت ملائکه مؤمن را در سه وقت

خواهند بود و در وقت مرگ و در قبر و در حین بعث از قبور بگویند الا تخافوا یعنی مترسید از
ضایع ماندن و کردارهای بد و اندوه مدارید بر باز ماندگان خود یا بر گناهان که خدای آمرزنده
آنهارا و مژده باد شمارا بهشت مترسید که اهل ایمانید و اندوه مدارید که شایسته غفرانید
و مژده باد و باد که ساکن ریاض رضوانید و بقولی مترسید که اهل شهادتید و محزون مباشید که ارباب
سعادتید و بشارت باد که در جنت در از باز شد و بقولی مترسید که رفت مخافت شما و اندوه
مدارید که گذشت آفت شما و مژده که جنت است سرای ضیافت شما و بروایتی مترسید از شرور
که سعی شما است مشکور و اندوه مدارید که شمارا است و کرامت و صبور و گناه مغفور و مژده باد
بجنت دار السرور و نزد بعضی آنکه مترسید از عذاب که اهل وفائید و اندوه مدارید از فنا
که اصحاب رضائید و مژده باد شمارا ببقا که موجب حسن لقا و لطف جزائید و در خبر آمده که
چون مومنان نزدیک در بهشت آیند و خواهند که داخل شوند فرشتگان نموده گویند سلام
علیکم طبتم و غلمان بهشت و ولدان جنت پیش باز آیند و گویند مژده باد ترا رحمت خدا که
که آماده کرده است پروردگار برای تو در منازل بهشت چنان و چنین از لذات
و نعیم جنان و در این وقت غلامی از غلامان بجانب حوریان رود و آمدن مومن که در قصور
جنت آرام دارند برود و او را خبر دهد که آنکه شوهر تو که در دنیا فلان نام داشت آمده
حوریان صف زنان باستقبال آمده در کریاس قصور آرام گرفته منتظر او در باشند چون
مومن در آید تختها و مسندها گذاشته و همه اسباب عیش آماده و در تفسیر کریمه و رضوان من الله
اکبر مذکور است که چون مومن به بهشت در آید حق تعالی رضوان را بفرماید که سیبی از سیبهای
بهشت بیاورند و نامه بخط قدرت با این مضمون بنویسد که بسم الله الرحمن الرحیم از پادشاه هرگز
ملک او بر

ملک او بزوال نرود و نبود کسی که ملک او هرگز زوال ندارد و از عزیزی که هرگز خوار نگردد
و خواری بدر راه ندارد بجز و قصور مشغول شده و ملک نگوری را فراموش کردی پس آن نامه
را بدست حوری داده حور را در میان سیب جا دهد و سیب را بدست فرشته دهد و فرمان
دهد که این تحفه را بدست بنده ما بده و سلام ما برسان فرشته مدتی بر دور قصر مومن
طواف کند و نداند که چون سر از کوشک برون کند و فرشته را ببیند و ندای او را بشنود آن
خبر را بمومن رساند مومن اذن دخول فرشته دهد الملک در آید و سلام کند و سلام آنکه برساند
و سیب بدست بنده مومن دهد آن سیب بقدرت الهی شق شود و حوری از میان او
بیرون آید که از نور جمال او کوشک مومن منور گردد و از بوی خوش او جمیع قصور معطر گردد و مومن
چون خواهد که دست بسوی او دراز کند حور گوید اول این نامه را بخوان مومن نامه را بکشاید
و بر مضمون آن مطلع شود و از شوق دست انداز شود حوران عیان بکرد و اوصاف ز ... جام
شراب شوق سرکشیده مستغرق رضوان من الله اکبر شود و سیصد سال مستغرق دران باشد
لذت که آن را لحظه تصور کرده باشد و در تفسیر کریمه یحلون فیها من اساور در سوره کهف
مسطور است که چون بهشتیان به بهشت در آیند ولدان و غلمان جنت ایشان را استقبال
کنند و هر یک در حسن و صفا مانند مروارید تازه از صدف در آمده باشد و در این وقت
ملکی از نزد حضرت رب الارباب مبعوث شود و هدیه آورده و کسوتی از لباس کرامت در مومن
پوشاند که چون خواهد که به بهشت در آید آن فرشته گوید در جای خود باش پس آن ملک ده انگشتر
از خاتم جنت حاضر کند و گوید این هدیه است از حضرت رب العالمین پس آنها را در انگشت
او کند نقش انگشتر اول این باشد که طبتم فادخلوها خالدین دوم آنکه ادخلوها بسلام آمنین

یوم الخلود سیم آنکه از شما اندوها و غمها مرفوع گشت چهارم زوجناکم بحور العین پنجم ادخلوها
بسلام آمنین ششم انی جزیتهم الیوم بما صبروا هفتم آنکه انهم هم الفائزون هشتم
آنکه چنان ایمن شدید که دیگر هرگز ترسی نه بینید نهم آنکه با انبیا و صدیقان و ائمه و شهدا رفیق گشتید
دهم آنکه همسایه خدا شدید که هرگز همسایه رحمن از آزرده خود یاران را هنوز انگشتری بیاد در دست باشد
و نفس آنها همه شرح خوبی و اوصاف محبوب ایشان و مژده برای بهشتیان باشد اللهم ارزقنا

باب بیست و دوم در ذکر شجره طوبی و سدرة المنتهی و عرش اله در کافی در باب صفات و علامات مؤمن از امیر المؤمنین
علیه السلام مرویست که فرمود که اهل دنیا و دین را علامتها است که بآن شناخته می شوند و آن راستی گفتار است
و ادای امانت و وفا بعهد و صله رحم و ترحم بر ضعفا و کمی مراجعت زنان یا مباشرت با ایشان
و نیکی کردن و خوش بودن با مردم و نیکی و خوبی و صفت خلق و پیروی علم در هر چیزی که بخدا نزدیک
کرداند و این مؤمنان راست طوبی و نیکوی مرجع و مآب و طوبی درختیست در بهشت که اصل
و بیخ آن در خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه محمد مصطفاست و هیچ مؤمنی نیست مگر در سرای او شاخی از آن
شجره است و هیچ چیز از مطعومات و مستلذات بر خاطر آن مؤمن خطور نکند مگر که آن شاخ همان
لحظه آن را با او افکنده برای او مهیا سازد و اگر سواری بجد و جهد در زیر سایه آن صد سال سیر کند
از زیر سایه آن بیرون نخواهد رفت و اگر غرابی از زیر آن شجره بعزم اعلای آن پرواز آید
بالای آن نرسیده از پیری بخواهد از راه بزیر افتاد و الا فی جعلها فاذ عنوا آگاه باشید ای مؤمنان
چنین سعادت خوش بجوئید و در ادراک چنین نعمت رغبت کنید بتحقیق راستی که مؤمن را
در نفس خود کاریست یعنی بتهذیب نفس خود مشغول میباشد و از دیگر با مردمان کاری ندارد و مردمان
از او در راحتند چون تاریکی شب درآید روی بر خاک و فرش بکند و سجده خدای عز و جل

بکارم

بکارم و کرامی اجزاء بدن خود بجا آورد و با کسیکه او در خلق کرده در مناجات میباید برای خلاص کردن
خود از موجبات غضب او آگاه باشید ای مؤمنان اگر دعوی ایمان میکنید پس چنین باشید

باب بیست و سیم در صفت سدرة المنتهی ابن عباس روایت کرده که گفت رسول خدا صلعم که در سدرة
المنتهی درختی را ساق او از زر سرخ و شاخهای او قضبی از یاقوت سرخ و از اصل او شاخهای
او پنجاه هزار ساله راه بر کنار او بر مثال گوش فیل و ثمرش هر یک بر مثال سبوئی از نور و
بر آن درخت را پوشیده مانند شب تاب درخشنده می درخشیدند و مانند ستاره نورها از وی درخشیده
و بر هر برگی برگی از آن بعدد ستارهای آسمان و شمار ریگ بیابان فرشته بودند بر مثال پروانه زرین
همه در شب معراج بنظاره سید عالم آمده بر وی سلام کردند آنحضرت را برحمت الهی بشارت دادند
و آنحضرت فرمود که در آن شب فرشتگان طاعتهای خود را نثار من کردند و من حواله امت خود کردانیدم
و در میان شاخهای سدرة المنتهی شاخیست از یکدانه زمرد سبز ارتفاع آن صد هزار ساله راه و در سر
آن شاخ برگیست که در وسعت هفت آسمان و زمین را می پوشانند و بر روی آن برگ کنگره در آن
محرابی از یاقوت سرخ برافراشته ارتفاع آن هشتاد هزار ساله راه و آن مقام جبرئیل است و در
پیش مقام جبرئیل کرسی بنام من که محمدم و تا آن شب کسی را بر آن کرسی مجال نشستن نیافته جبرئیل
مرا بر آن کرسی نشانید و در پیش آن کرسی ده هزار کرسی نهاده بود از مروارید سفید و بر آن کرسیها
تورات نبشته بود و بر گرد هر کرسی چهار هزار فرشته توریه میخواندند و بر جانب راست دیگر ده
هزار کرسی از زمرد سبز و بر جانب راست دیگر ده هزار کرسی از زبرجد سبز و بر آن کرسیها انجیل نبشت
بود و چهار هزار فرشته بر دور آن ایستاده انجیل میخواندند و بر جانب دیگر ده هزار کرسی از یاقوت
سرخ و بر آن قرآن هزار فرشته بر دور آن ایستاده انجیل میخواندند و بر جانب دیگر ده هزار کرسی از

یاقوت سرخ و بر آن قرآن مجید مرقوم و چهار هزار ملک قرآن میخوانند و بر جانب دیگر ده هزار
کرسی از زبرجد سبز و بر آن زبور مسطور است و چهار هزار ملک زبور را میخوانند پس التماس جبرئیل
دو رکعت نماز در مقام او گذاردم و ملائکه سدرة المنتهی بمن اقتدا نمودند و در زیر درخت سدرة
المنتهی چهار جوی دیدم دو در ظاهر و دو در باطن از جبرئیل پرسیدم فرمود که دو جوی ظاهر نیل و
فرات است که بدنیا میروند و دو جوی مخفی یکی کوثر است که حق تعالی ترا عطا فرموده و آب آن را دیدم
که بر روی اخر صفا روان بود از یاقوت و زمرد و افراص سنگریزه را که دیدند و آب آن شیرین تر از
عسل و خوشبوتر از مشک بود و در ساحل آن شجره سلسبیل روان بود و در اصل آن شجره سلسبیل روان بود
و نهر دیگر که آن را نهر الرحمة گویند و در پای آن شجره فرشته دیدم که بعظمت او ندیده بودم او را هفتاد
هزار سر بود و بر هر سری هفتاد هزار روی و بر هر روی هفتاد هزار دهان و با زبر هر سری هفتاد هزار گیسو و
بر هر گیسوی هزار هزار لؤلؤ بقدر سطلی آویخته و در هر لؤلؤی بحری بود از نور و در هر بحری
هزار هزار ماهی و در از ابر ماهی دو لب ساله راه بر پشت هر ماهی نیز نوشته که لا اله الا الله محمد
رسول الله و این فرشته دست راست خود بر پشت گذاشته تسبیح خدا میکرد با وازی که از حسن
صوت او عرش مجید در لرزه و اضطراب می از جبرئیل ع سوال کردم که این فرشته کیست جواب داد
که ملکی که حق تعالی او را بدو هزار سال پیش از آدم آفریده گفتم این فرشته تا با کنون در کجا می بود گفت
در پس بر جانب راست عرش مرغزاری هلاک ساختها در آنجا منزل دارد و از زمین آن مرغزار چهار
هزار فرسنگ در چهار فرسنگ مکان الیتان ایملاک بود من بر آن فرشته سلام کردم او جواب
من گفته بتعظیم بال خود را بگسترانید استماع ما و زیبها را با بال خود پوشید و مرا بر بعذر گرفته بشارت
نجات روزه داران ماه رمضان بمن داد الی آخره و در تفسیر آیه سدرة المنتهی در سوره نجم مذکور است

که رسول صم

که رسول صم جبرئیل ع را بصورت اصل خودش در نزد سدرة المنتهی دیده و آن شجره ایست
بر جانب راست عرش مجید در آسمان هفتم که علم هر ملکی بآن منتهی شده و بر فوق آن
مطلع نیست و یا بآنجا منتهی میشود هر چه از زمین باسمان عروج کند ملائکه از آنجا بعالم دیگری
برند و بقولی سدرة المنتهی شجره طوبا است و در خبر آمده که رسول خدا صم از جبرئیل درخواست نمود
که خود را بصورت اصل خود بآن حضرت بنماید جبرئیل ع که همیشه بصورت آدمیان نزد آن حضرت
می آمد دو بار حسب الصورت اصل خود بآن حضرت بنمود یکی در آسمان در سدرة المنتهی
دیگر در زمین افق ... و آن حضرت در زمین در کوه حرا بود جبرئیل بر خلقت اصل خود از مشرق
طلوع نموده پس تمام افق آسمان را تا مغرب سد و در ساخت و آن حضرت غش کرده در افتاد جبرئیل
ع بصورت آدمیان جلوه نمود و آن حضرت را در آغوش منتظم ساخت تا بهوش آمد و ابن مسعود گفته که
رسول خدا صم جبرئیل را در آن حالت دید که او را ششصد جناح بود **باب ۷۵ در ذکر حجاب میان**
بهشت و اعراف معروف قال الله سبحانه و تعالی و بینهما حجاب و علی الاعراف رجال یعرفون کلا
بسیماهم و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها و هم یطمعون یعنی میان
اهل بهشت و اهل دوزخ ستر و حجابیست و آن اعراف است و اعراف جمع عرف است و عرف
بعضی مکان مرتفع است و آن عبارتست از حصارها و بلندیها و تلها که واقع است در میان
جنت و نار و در سوره حدید مذکور است که فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة
و ظاهره من قبله العذاب و بقولی اعراف عبارتست از کنگرهای آن حصار که مسکن جمعی از
اهل موقفت ... و نزد بعضی اعراف عبارت از صراط است که جسر جهنم است و مضمون آیه اینست
که بر اعراف مردانی باشند که می شناسند هر طایفه را از قوم بسیما ایشان و ایشان گروهی اند که از

موازنه اعمال حسنات ایشان با سیئات برابر آمده که حسنات مانع شده ایشان را از دخول
ایشان و سیئات حایل گشته از وصول بجنت پس آن طایفه در آنجا خواهند بود تا خدا در
بارهٔ ایشان آنچه حکم خواهد کند و بعد از آن ایشان را داخل جنت سازد و بقولی اهل اعراف
قومی اند که حق تعالی ایشان را در آن مکان داده بجهة تمیز دادن اهل جنت و نار بعضی از بعضی و شناختن
بهشتی از دوزخی و ضد این شناختن جهنمی از جنتی و بروایت ثعلبی ضحاک از ابن عباس اعراف موضعی
بلند و عالیست بر پل صراط که حمزه و عباس و علی و جعفر در آنجا خواهند بود که دوستان خود را بسفیدی
رو و دشمنان خود را بسیاهی رو خواهند شناخت و بقولی اعراف فرشتگانند بصورت مردان که خازنان
بهشت و دوزخند و اهل بهشت را با نور و آثار و اصحاب آتش را بعلامت شناخته ممتاز خواهند
فرستاد و بقولی حافظان اعمالند که در وقت محشر و سؤال در محال مرتفع شهادت خواهند داد
و در نزد بعضی اعراف صلحاء مؤمنین اند و نزد طایفه شهداء راه خدا اند که گواهان عدول
آن وقت خواهند بود و از امام محمد باقر ع مرویست که ایشان ال محمد اند که داخل جنت نشود کسی که
منکر ایشان باشد و ایشان منکر او و از امام جعفر صادق ع مرویست که اعراف تلهاست در میان
جنت و نار که در روز عرض بعد از محاسبه هر پیغمبر و هر خلیفهٔ پیغمبر با گناهکاران اهل زمان
آن نبی یا خلیفه بر آن تلها ایستاده خواهند داشت اینکه در جای عبور عسکر سردار لشکر با ضعفاء
سپاه باز دارند و در آنحالت که نبی و خلیفه مانند نگهبان ایستاده باشند نیکوکاران بهشت
در آمده اند پس گناهکاران بر آن بهشتیان سلام دهند اینست که خدا فرموده که و نادوا اصحاب الجنة
ان سلام علیکم پس از آن که گناهکاران حسرت بر حال بهشتیان برند و مشتاق ایشان بدخول
جنت بکمال رسد و شفاعت نبی و خلیفه ذنوب و جرایم ایشان بخشیده شود و ببهشت در آیند مگر

لطف

لطف و شفقت الهی بکند اینست لم یدخلوها و هم یطمعون در نظر طایفه داخل جنت با حالتی طمع دخول
نشده باشند یعنی بعد از یأس ایشان بشفاعت نبی و امام دخول جنت ایشان را روزی گردد
تا منت بر ایشان از همه باب تمام شود و مؤید این معنی است آنچه در روایات آمده که امیرالمؤمنین ع
قسیم جنت و نارست **باب ۹۷ در بیان تقسیم امیرالمؤمنین ع جنت و نار را ابرار**
عمر بن شیبه روایت کرده است که پیغمبر صلعم فرمود یا علی منم تو در روز قیامت که در دست تو
تازیانه ایست و بروایتی عصائیست از درخت عوسج میرانی قومی از اهل محشر را بسوی بهشت
و قومی را بسوی آتش و اصبغ ابن نباته گفت که ابن الکوا تفسیر این آیهٔ اعراف را از حضرت
امیرالمؤمنین ع پرسید آنحضرت فرمود که یا ابن الکوا در روز قیامت ما که اهل بیت پیغمبر ایم ایستاده
خواهیم شد میان جنت و نار هر کس در دنیا ما را یاری کرده در آن روز او را می شناسیم بسیما
و علامتش آنست که او را داخل بهشت خواهیم ساخت و هر که با ما دشمنی کرده او را نیز می
شناسیم و باتش خواهیم انداخت و در سیاق آیات مخاطبهٔ اصحاب اعراف موافق تفسیر
اهل بیت مذکور است که در آن روز انبیا و ائمه و سایر رؤسا و اکابر طلعهٔ ارباب ضلالت را
که در میان آتش بعذاب الیم گرفتارند خواهند نمود سرزنش خواهند فرمود که چه شد نزد که آیا
شما در دنیا از عدد و حشم و اسباب و خدم جمع میکردید حالا آنها نیز بدیدید امروز هیچ چیز شما را مستغنی
نساخت پس اشاره بضعفای مذنبان نموده برؤساء ضلالت گویند که آیا اینجماعت و این طایفه اند
که شما قسم میخوردید که رحمت خدای ایشان را در نخواهد یافت و این قوم که شما ایشان را بحقارت
میدیدید و دون ایشان حال بی گرفته بدنیا و بزرگی خود کرده زبردستی بر ایشان میفروختید
پس انبیا و ائمه برغم رؤساء ضلالت بعد از شفاعت مجرمان از حضرت رحیم و رحمن در رسیدن حکم بعفو

و عفران و جواهر ایشان را در لطف و مذنبین او را بده مژده بشارت نجات دهند و گویند با هم پروردگار
بروید و داخل بهشت شوید لا خوف علیکم ولا انتم تحزنون یعنی ای عاصیان بر رغم این منکران
دیگر را ببینید و دشمنان بروید به بهشت و به ترس و اندوه داخل جنت شوید و اندیشه و ملال مدارید و
با امنیت و رفاهیت از نعیم جنت کام دل خود برآرید و انجم انبیا ع و ائمه درباره ضعفا و بعد از شفاعت
ایشان خواهند بود نزد خدا الحکم الله تحت بشیر و نجات ایشان در روضه کافی از امام محمد باقر ع مذکور است
که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع میکند خلق اولین و آخرین را برای فصل خطاب از حضرت احدیت
میخوانند رسول ص و حضرت امیرالمؤمنین ع را پس رسول خدا ص را حله زرد بپوشانند که ما بین مشرق
و مغرب را روشن گرداند و علی بن ابی طالب ع را نیز حله مثل آن می پوشانند پس هر دو با هم
بر بلندی بر آمده ما را که آل محمد ایم میخوانند پس حساب مردمان را با ما میگذارند پس بخدا قسم که اهل بهشت
را بجنت در می آوریم و دوزخیان را باتش پس پیغمبران را میخوانند و ایشان را بدو صف در پیش
عرش باز میدارند تا ما از حساب مردمان فارغ شویم و چون اهل بهشت بجنت داخل شوند می
فرستد علی بن ابی طالب ع را که هر کدام در منزل خود فرود آیند و بر جای خود بنشینند و همه زنان
اهل جنت را با ایشان تزویج کند پس علی است بخدا قسم آن کسی که تزویج میکند اهل جنت را
با اهل جنت بار فرود با ایشان و دیگر را بدست غیر او نیست و این کرامتی است از خدا برای
او و لطفی که با آن بر عرصه گذاشته و هم او بخدا قسم اهل آتش را بآتش میفرستد و اوست
بخدا قسم کسی که بر اهل جنت می بندد ابواب جنت را و بر اهل نار درهای آن را زیرا که درهای
بهشت و دوزخ هر دو بدست علی است

باب شستادم در ذکر سابقان و اصحاب الیمین و المؤمنین المخلصین

و از آیات سوره واقعه مستفاد میشود که بعد از وقوع قیامت اهل محشر سه طایفه اند یکی سابقانند

که در دار دنیا

که در دار دنیا بطاعات و عبادت و اسباب نجات و خیرات سبقت گرفته اند و ایشان مقربانند
بدرگاه خداوند و میکنند برحمت الهی و در اعلای مراتب عنایت و تجلیات ثواب خداوند در عظم
کرامت و مسکن ایشان جنات نعیم است و ایشان گروهی از پیشینیان و اندکی از این امت و امام
محمد باقر ع فرمود که سابقان چهار تن اند هابیل پسر آدم ع و مؤمن آل فرعون و حبیب نجار از امت
عیسی و علی ابن ابیطالب ع از امت محمد و ساکن اند سابقان در جنت بر تختها و سریرها بافته
مانند حلقه های زره در غایت نفاست و خوش نما یا بافته از مفتولها و ترکها از طلا احمر مکلل
و مرصع بدر و جواهر و نشسته اند تکیه زده بر آنها مانند پادشاهان در برابر روی یکدیگر در رفاهیت و سر
و فرح که یکدیگر نظر میکنند و با هم صحبت میدارند و در نزد ایشان آمد و شد میکنند پسران و غلامان
باپیران خوب رخسار که همیشه جوان و لطیف اند و هرگز پیر و متغیر نمیشوند و در بسته اند بزیور
دستبرنجنها و گوشوارها و ایشان اطفال مؤمنان اند که نابالغ رفته اند و در جنت مرتبه خدمت
بهشتیان خواهند داشت و بقولی اطفال کفارند که بلوغ و در حدیث آمده که خادمان بهشتیه
بر صورت غلامان دنیا و در دست این پسران قدحها و سرکشیده و ابریقها که ابریق باشد
درخشان از غایت صفا و جامها شراب که صاف و روشن فزاینده چشمه اند که هر درد و نه
کدورت و نه خمار و نه عقل ایشان را میبرد و نه آنکه باد تمام درد سر دارد و آن غلامان میوه های خوش
بر طبقها نظر می آرند از هر نوع که ایشان به پسندند و گوشت مرغ پخته کنند به بهشت و برنج
و پاکیزه ساخته و پخته هر قسم که میخواهند مهیا و آماده است و نزد ایشان حاضرند حوریان خوش چشم
با غنج و دلال که بغیر شوهران خود نظر نکنند با غایت نزاکت و دلبری چشم خود را تمام گشاده باشند با فراخی
چشم که سفیدی آن بنهایت سفید و سیاهی آن بکمال و این زنان مانند مرواریدند در صدف که دست

بآن نرسیده و در آیه دیگر آمده که مانند تخم مرغ پوست کنده اند در نزاکت و نرمی و سفیدی و صفا و بری
اندام و عفت و خوشنمائی اهل بهشت و صفت ایشان در سورهٔ نبأ فرموده که وکواعب اترابا یعنی ماهرویان و دختران
کوچک پستان با خوش ساق و با هم در سال یکسان یا میانه با کمال موزونی خلقت میانه صورت و تناسب
اندام و در سورهٔ طور در صفت غلمان بلؤلؤ مکنون شده یعنی ساقیان جنت و خادمان بهشت پسران
خوبروی صاحب جمال باشند و در حسن و صباحت و روشنی و تابندگی رخسار در صفا و سفیدی نظیر و لطافت
دیدار مانند مروارید در میان صدف و پوشیده نماند که از جمیع عبارات قرآنیه و اخبار نبویه و آثار اولیا
مفسرین ظاهر و هویداست که حسن و جمال عبارت از هیئات مذکوره است که حوریان و غلمان جنت
را داده و در دنیا نیز قائم الدنیا و یوسف را نیز بر این صفات تاج حسن و ملاحت و لطف
و صباحت بر سر نهاده و از نظر از جمیع آنکه در دنیا زنهند سیاه دل با زلف پیچیده همیشه مکابره می
نمایند و حشرات سیاه و سبز از روی روزی زینهار صاحب حسن می پندارند خدا انصاف
دهد و حوریان و غلمان مذکور سوا ایشان نمایند تا در ان نشئه اعتراف بغلط خود بکنند که در این
این اعتراف از ایشان ممکن نیست و از نهایت غلو که این طایفه می پنداشتند اما که در بهشت
نیز اعتراف نخواهند کرد و حسن و غلمان موصوفه را نخواهند پسندید و خوبرویان بهشت را
بی نمک خواهند گفت زهی مروت که نور به الفلاح را برآورده اند جزاء بما کانوا یعملون
و دین نعمتهای جزوی کارهای نیک است که در دنیا کرده اند و در آخر این صوره مذکور است
که مقربان را روح و ریحانست و جنت با نعمت روح عبارت از راحت و استراحت و
از مشقتها و محنتها و امور تشویش که نفس را بدان لذت یابد و هم غم را زدو برد و ریحان در روز
آینده در بهشت بارکاهی که در وقت مرگ بمشتاقان دهند و آن را ببویند و جان سپارند و بقولی

روح رحمت

روح رحمت و ریحان بزرگی و شرف و بر وجهی روح نجاتست از نار و ریحان دخول در قرار
و یا آنکه روح در قربست و ریحان در عرصهٔ محشر یا در منازل جنت و در اینها اهمکنه پیوست از
معارج قرب و منازل رضا که آن طایفه راست طایفهٔ دویم اصحاب الیمین اند یعنی مومن
از صالحان که نامهٔ عمل ایشان را بدست راست خواهند داد یا ایشان را بدست راست بهشت خواهند
برد و یا از غایت یمن و برکت ایشان را نسبت بآن داده اند و ایشان در سایهٔ درخت بی خار
خواهند بود یا درخت خار تراشیده یا همیشه سبز و خرم و یا بسیار میوه و پر از بر و بار و سایه که
هرگز آفتاب بر آن نتابد و در خبر آمده که در بهشت درختیست که سواری در ظل آن صد سال برود و آن را قطع
نمی تواند کرد و بپایان نمی رسد و ظل ممدود اشاره بآنست و در روایت آمده که ساعات
روز بهشت مانند بامداد روز تا آفتاب است که نه سرد است و نه گرم و سایهٔ آن لطیفه درخت چنین
سایه است بر کنار آب همیشه جاری که در شب و روز روانست و هرگز منقطع نمیشود یا ریخته برهم
باشد آب بهشت که برای رسیدن بار روان در جوی بیابان کنده یا ریخته بر هیئات
از غایت حسن و صفا درختان و تابان و میوه های بسیار مختلف الالوان و همیشه مهیا نه مانند میوه های
دنیا که در زمستان میسر نباشد یا همیشه بعضی و حاضر و بی تعب تحصیل و محنت قیمت و بهاء
و فرشها و لباسهای عالی گسترده بعضی بر بعضی با زنان بلند قدر و عالیمرتبه در حسن و کمال
که بعد از پیری دنیا دوباره جوان و دلبر شده باشند یا همیشه بر هیئات حسن و صفا اند
و از حله کمال در نگردند همه پاکیزه و دوشیزگان اند و جوان باشند و مایل و عاشق شوهران خود یا
همسال ایشان اند و با یکدیگر مانند در سال و کیفیت حسن و صفا و این اصحاب الیمین طایفهٔ اند
از امتان پیغمبران پیشین و طایفهٔ از امت پیغمبر آخر الزمان و از رسول خدا صلعم روایت کرده

که دوش ایشان را با امت هر یک بر من عرض کردند پیغمبر را با فوجی از امتش دیدم و دیگری را با جمعی و بنی سو
با یکتن و بنی سو تنها تا تمام تا رسیدم بموسی ابن عمران او را با گروهی بنی اسرائیل دیدم احوال او
پرسیدم خطاب آمد که این برادرت موسی است گفتم پروردگارا امت من کجا اند فرمان آمد که بجانب
راست خود نظر کن چون نگریستم کوه و دشت مکه را از مردان پر و سد و دیدم گفتم پروردگارا
اینان کیانند خطاب آمد که این جماعت امت تو اند آیا خوشنود شدی گفتم آری خداوندا باز
فرمان آمد که بجانب چپ بنگر چون نظر کردم افق آسمان را بروی مردان مملو دیدم پرسیدم که یارب
اینان کیانند ندا آمد که اینها همه نیز امت تو اند آیا خوشنود شدی گفتم آری راضی شدم پروردگار
خطاب آمد که ای حبیب من هفتاد هزار دیگر از امت تو هستند که در خلال این طایفه بهشت انشینند
و این جماعت بی حساب داخل جنت خواهند شد و در آخر انچه پیشتر مذکور است که عکاشه اسدی
ببرکت دعای آنحضرت داخل این هفتاد هزار کس شد و آنحضرت فرمود که این گروه کسانی اند
که از حرف و تکبر و خودپسندی و خودبینی نکرده و همیشه بر خداوند خود توکل نموده اند پس
از این آنحضرت فرمود که امید میدارم که ربع اهل بهشت امت من باشند اصحاب تکبیر گفتند
پس فرمود امید دارم که نصف اهل بهشت امت من باشند و این آیه را تلاوت فرمود که ثلة
من الاولین وثلة من الآخرین **باب ۱۶ در ذکر اصحاب الشمال و احوال ایشان در فزعات**
و وقایع رب بدلالت آیات سوره واقعه طایفه سلم از طوایف اهل محشر اصحاب شمال اند یعنی
اشقیا و مقابل اصحاب الیمین در سمت مذکوره جای ایشان در بهشت باد گرم تند سوزنده خواهد بود
که بمسامات ایشان درون رود و حشای ایشان را بگدازد و آبی جوشان که در گرمی و حدت بنهایت
رسیده و سابقا مذکور شد که بر جهنم حمیم است که از روزیکه جهنم مخلوق شده آن در جوش است

دیگر باب

وسایه سر از دود سیاه تیره در غایت سیاهی و تندی باد در کوه آتشین در میان جهنم که اهل آتش
از حدت آن در عذاب اند و ناچار بهشت شب تیره آن بیفکند که هیچ چیز روشنی از آن مقصود
نیست و خوراک ایشان درخت زقوم است که در غایت بد طعمی و تلخی و گزندگی و بدبوی
و بقول در حقیقت در آتش میوه آن سوزان و درشت و گزنده و در غایت بدبوئی است
و در قعر جهنم رسته شاخ و برگ آن و بد رکات نار متصاعد است میوه آن مانند سرهای شیاطین است
و آن ثمره البته در غایت تلخ با شدت است از مرارت کمال نه بوئی آن و در خبر آمده است که
حق تعالی دوزخیان را در آتش گرسنه می سازد تا از شدت جوع عذاب را فراموش کنند پس
از تاب گرسنگی با مالک جهنم زاری کنند مالک ایشان را بشجره زقوم بر رسد و جای ابو جهل در پای
آن شجره باشد و چون از آن ثمره بخورند در جوف ایشان در آید و تشنه شوند و طلب آب کنند
از آب حمیم بایشان دهند چون آن آب را نزدیک دهان خود ببرند رویهای ایشان را برشته
و بریان کند و پوست آن ببرد و چون بیاشامند و اندرون و حشا و امعای ایشان
بگدازد و همیشه در میان زقوم و حمیم در طوف و رفت و آمد باشند و بعد از شش هده این عقوبات
مرجع و بازگشت ایشان بجحیم باشد یعنی آتش افروخته زبانه کشنده و در سوره نبا
مذکور است که جهنم مرصاد کاه است یعنی کمین گاه است برای عذاب ایشان و محبس
و مورد ایشان و بازگشت طاغیان بالکت و چندین حقب در آن مکث خواهند
کرد یعنی زمان بسیار و هر حقبی هفتاد خریف است و هر خریفی هفتصد سال است و هر سالی سیصد
و شصت روز و هر روزی هزار سال دنیا باشد و بقولی هر حقبی هفتاد هزار سال است و هر روزی
از آن سالها هزار سال دنیا و از رسول خدا صلعم مرویست که هرکه در داخل آتش جهنم شود بر نمی آید

و از آن مگر بعد از احقاب و هر حقبی هفتاد و چند سال است و هر سالی سیصد و شصت روز
و هر روزی مانند هزار سال دنیا پس تکیه بر آن می کنند که از آتش نجات خواهیم یافت و اهل
جهنم هیچ چیز در آن آتش مگر حمیم را که آب جوشانست و غساق را که چرک و ریم بدنهای
سوخته و گداخته ایشانست **باب ۹۲ در بیان اسامی نار و درکات آن و بیان او در باب**
در سورهٔ حجر مذکور است که جهنم را هفت در است و امیرالمؤمنین ع فرموده که یعنی هفت طبقه است
بعضی بر بالای بعضی و درجات بهشت بعرض یکدیگر واقعست و طبقات جهنم بر بالای هم و در این
روایت مذکور است که جهنم طبقهٔ اسفل آتش است که در جای یکدیگر بدرک اسفل از ان تعبیه شده
و بر بالای جهنم طبقه لظی است و بر بالای لظی حطمه و بر فوق حطمه سقر و بر زبر سقر جحیم و بر بالای جحیم
سعیر و بر فوق آن هاویه است و در روایت کلینی بر عکس این مذکور است که جهنم طبقهٔ بالا است
و هاویه درک اسفل و ابن عباس گفته که حق تعالی را هفت در است اول جهنم دویم سعیر سیم سقر
چهارم جحیم و بر بالای جحیم پنجم لظی ششم هاویه و در روایتی آمده که عاصیان اهل توحید در درکه اول
معذب خواهند شد و بقدر عملهای خود بمقدار خویش در دنیا و در دویم یهود خواهند بود و در سیم
نصاری و در چهارم صابئون یعنی ستاره پرستان یا آنانکه در دین نوح بوده اند یا کسانیکه بزبور
ایمان آورده بقرآن کفر ورزیده اند یا طایفه مشترکه میان یهود و نصاری و بهر تقدیر در زمان
بعثت پیغمبر آخر الزمان کافرند و در طبقهٔ پنجم مجوس اند یعنی آتش پرستان و در ششم مشرکان عرب
و در هفتم منافقان بنص قوله ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و در تفسیر
حطمه در سوره همزه مذکور است که آن نام طبقه جهنم است بعضی گفته اند که آتش بر خلاف آتشهای
دنیا از درون هر چیزی در گرفته و شعله کشیده بترتیب تا بیرون میسوزاند و در بیان عمد ممدده

دلادت

وارد است که آن میخهاست که اطباق آتش با آن مضبوط است و بروایتی میخهای آتشین ممدود
خواهند گشت تا حرارت و زحمت آتش با ایشان بازگردد و آن درها هرگز مفتوح نشود و با ایشان
هیچ روح و راحت نرسد و بقولی ستونهای سرادق سراپردهٔ آتش است و چون آن عمودها
کشیده شوند جهنم بر اهل نار بسته گردد و بقولی عمد اسوار آتش است و نزد بعضی اغلال و زنجیرها
و امام محمد باقر ع گفته که مشرکان با اهل توحید که در آتش باشند سرزنش کنند و گویند شما و ما یکی
آمدیم و توحید شما هیچ نفعی بشما ندارد حق تعالی ملائکه را امر کند که شما هم شفاعت کنید پس هر کس را
که خدا خواهد ملائکه شفاعت کنند و از آتش بیرون آرند پس پیغمبران را امر کند که شفاعت
کنید ایشان را پس آنقدر که خدا خواهد ایشان را بشفاعت از آتش برآرند پس مؤمنان را
امر شود که شما هم شفاعت کنید ایشان آنقدر که خدا خواهد شفاعت کنند پس حق جل و علا
فرماید که منم ارحم الراحمین ای که بیرون آیید برحمت من پس ایشان را مانند پروانه از آتش بیرون
آیند پس عمودهای آتش کشیده شوند و در جهنم بسته گردد و کفار در عذاب مخلد باشند **باب ۹۳ در ذکر**
بعضی از احوال و شداید عامه مرویست از حضرت سید عالم که فرمود در شب معراج فرشته دیدم
بغایت مهیب و طول او مابین آسمانها و زمین و شعاع آتش از چشمهای او میدرخشید و در دست وی
[illegible] آتش بود که بیکدیگر در رسید مالک بود خطاب کرد که یا مرد [illegible] آنچه در دست دارد از مجرمان
[illegible] جبرئیل ع گفت این مالک است [illegible] تا در جهنم نگاه کند و طبقی از اطباق آن بر
دارد پس مالک گفت یا رسول الله نظر کن بسوی من نگه کردم دیدم که زمین اول [illegible] خلق
بسیار بر عذاب ظاهر شد و طبقه دویم [illegible] در ان سلاسل و اغلال [illegible] دیدم و در سیم جامهای
قطران لباس جهنم و در چهارم [illegible] که باکفار در آتش خواهند بود و در پنجم مارها و کژدمها

و در ششم که سجین است دیوارهای آتش و در هفتم طبقه دریائی دیدم از آتش که نعره بر طبقات میکشند
و بر هر یکی مالکی از آتش مقدار سوفار سوزنی که بدو درآتش کرخ ظاهر شد از شب تاریک سیاه‌تر بود
و دوزخ را هفت در بود و بر هر دری خطی نوشته بودند و در روایت آمده که هر یک از خازنان جهنم
را هفتاد هزار اعوانست همه سیاه روی سبز چشم و در طبقه اول جهنم هفتاد هزار کوهست از آتش و در هر کوهی
هفتاد هزار وادیست از آتش و در هر وادی از آتش هفتاد هزار شعب و در هر شعبی هفتاد هزار شهر و در هر
شهر هفتاد هزار قصر و در هر قصری هفتاد هزار سرا و در هر سرای هفتاد هزار خانه و در هر خانه هفتاد هزار
صندوق همه از آتش و در هر صندوقی هفتاد هزار گونه عذاب که هیچ عذابی بعذاب دیگر نمی ماند و چون
در طبقه دوم دیدم رنگ بد عذاب این طبقه را ضعف چندان عذاب طبقه اول یافتم و در آن ملائکه غلاظ
و شداد بودند طبقه سیم را نگاه کردم عذاب آن سه برابر اول بود و در طبقه چهارم چوها دیدم هفتاد
ساله راه عمق آنها و پیچیده بر مثال آتش در دیگها و در پنجم دیدم و پرده آتش بر آن پوشیده
جبرئیل گفت ای خواجه سوره ویل بگو بند و این جایست عقارب برای زهر دادن ساکنان او است
و در ششم وادی سجین را دیدم پوشیده و جبرئیل گفت ای خواجه تا قیامت پوشیده خواهد بود و
در هفتم ملائکه غلاظ و شداد که حساب ایشان را خدای میداند و تابوتها را آتشین دیدم نهاده
و همان فرشتگان غلها از آتشین گرفته مردم را از چاهها بیرون می آوردند و بجاهای دیگر میانداختند
و با نواع عذابها معذب میساختند و ایشان فریاد میکردند که یا غیاث المستغیثین اغثنا و هیچکس بر
ایشان رحم نمیکرد عذاب ایشان را دیدم زیاده تحمل شد از جبرئیل پرسیدم که آیا عذاب کسی در
دوزخ زیاده بر عذاب این جماعت باشد گفت یا رسول الله صلعم عذاب این طایفه آنست که نسبت بدیگران
بسیار است بعد از آن تابوتها دیدم سقفها مقفل از آتشین گفتم یا جبرئیل اینها چه تابوتهاست اینجا

بجاران

جباران دیگر و کشان را عذاب میکنند و بعد از آن سر کشان را باتش می اندازند چنانکه ابدالاباد
بقعر آن نرسند و در این تابوتها مار و عقرب و عفعی چندان دیدم که شمار آن خدا میداند و بعد
از آن وادیها دیدم و در وی درختان بسیار همه از آتش و در یکوادی از آتش دیدم که درختان را بدان
آتش چون آرد نرم میکردند و هم در آن وادی ریگهای سیاه دیدم بر مثال کوه از آتش فکر کردم کاهها دیدم
بر مثال کاوان که دوزخیان را عذاب میکردند و اگر همه وصافان تا بقیامت وصف آن کنند
مبین نشود و در طبقه جهنم که عذاب از درکات سخت‌تر است هفتاد هزار دریای آتش دیدم که
بزرگی هر دریای چندانکه اگر هفت آسمان و هفت زمین را در یک دریا از آنها اندازند فرشته را
امر کنند که آنها را بجوید و آن فرشته هزار سال آنها را در آن دریا بجوید نیابد و در این طبقه زبانیه
چنانکه اگر یکی از ایشان خواهد هفت آسمان و هفت زمین را بیکجانب دهان خود پنهان سازد
که جانب دیگر را از آن خبر نشود و در این دریاهای آتش را دیدم که موج میزد و بمنجنیق رسید چنانکه اگر
اوراقی بدنیا رسیدی یکصاحب روحی زنده نماندی گفتم ای مالک این طبقه با این طبقه دریاها
و راه دیدها جای کدام طایفه است مالک سر زیر افکند و هر چند پرسیدم جواب نداد و با جبرئیل
بانهانه سخن گفت جبرئیل گفت یا رسول الله مالک عرض میکند مرا از جواب این سوال معذور دار
من گفتم ای مالک مرا از سر کار آگاه گردان که شاید امروز تدارکی بجهت آخرت ایشان نمود گفت
ای سید عالمیان جای عاصیان امت تست یا رسول صلعم ایشانرا نصیحت کن تا از موجبات این
عذاب اجتناب نمایند و خود را مستحق این محنت نگردانند گفتم دور از روز بر ایشان ببخشیم و با هیچکس
بهانه نکنم بر موی سفید پیران و نه بر دل پر درد جوانان حضرت رسالت صلعم فرمود که من چون این شنیدم
بگریه در آمده و عمامه را از سر برگرفتم و بتضرع و زاری نجات امت را مخطفا از حضرت باری سبحانه

میخوردم انگشت از دیده میریختم و میر شدم با مقربان آن درگاه با من موافقت بکردند تا خطاب بحضرت
رب الارباب در رسید که ای حبیب من حرمت تو نزد من نهایت بزرگست و دعای تو مستجاب و دل خوش
دار که در آخر کار ترا خوشنود گردانم و در بارهٔ امت تو چنانکه خواهی ترا بدان جا رسانم تو امروز
بر خضوعت و ضعف چندان مجاهده منمای که ترا گفتیم که طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و در
قیامت که در مقام شفاعت در آیی چندان عاصی بتو بخشم که تو خود بگویی بس و لسوف یعطیک
ربک فترضی و از ائمهٔ اهل البیت ع مرویست که بهتر آیه و امید از آیات قرآنیه این آیه است زیرا که فرمود
که حق جل و علا بفرماید که چندان ترا می‌بخشم که تو خوشنود شوی و ما داریم تا یک کس از مؤمنان امت آن
حضرت در آتش باشند او خوشنود نخواهد بود **باب ۸۴ در ذکر صعود جبل جهنم در سوره یا ایها المدثر**
مذکور است که ساُرهقه صعودا یعنی زود در تکلیف میکنم کافر را بعذابی که هرگز در آن راحتی و از آن خلاصی
دیگر متصور نیست و بقول صعود نام کوهیست از آتش در میان جهنم و کافر را بتکلیف آن بید از
که آن را بالا رود و چون دست بر آن بگذارد از حدت اشتعال آن دستش بسوزد و در عرق ریز
هم ریخته بگذارد و باز بحال اول رود و بهمین نوع هر بار که دست بر آن بگذارد باز بحال اول رود
و در روایت آمده که صعود کوهیست از سنگ اخضر درخشان در میان آتش و کافر را بر آن بید از
که آن را بالا رود و چون باعلا و قلهٔ آن رسد او را از آن جا نگون ساخته بقعر نار اندازند
باز تکلیف صعود نمایند و کار او عادت او همین خواهد بود و او را بقلهٔ آن جا بزنجیرها راهی
بکشند و از پشت سر بتقامع حدید و گرزهای آهنین تفتند می کوبند و مدت صعود چهل سال
خواهد بود نعوذ بالله من ذالک و بدلالت بعضی از اخبار و تأویل کلمه ان الذین یؤذون
المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا جاعتر که بر مؤمنان بهتان زنند در جبال آتش خواهند بود

حکایت

حکایت گویند مسیح نام زاهد بود در زمان فترت حضرت عیسی ع و بر مسیح و بر ملت حضرت ابراهیم
حنیف ع مستقیم بود و بر موافقت عقیدهٔ مسیح ع اهل سخنان سوء میبود در طریق نصاری و قول
بالله ثالث ثلاثه احتراز میفرمود حاجتی در ارادت و در صادق بود و چندانکه شجرهٔ عداوت
او در زمان خویش بآب کین و عناد پرورش میدادند و فرصت میطلبیدند تا دامن طهارت او را چشمه
آفتاب فترت شسته بود بنجاست ناپاکی و تهمت بیالایند فاحشه که فرزندی از حرام زاده بود
بحال فریفتند و بر آن داشتند که بر در دیوار رفته فریاد کرد که فلان زاهد با من مباشرت نموده و فرزند
که در کنار دارم از وست بفرمایید تا از عهدهٔ رعایت فرزند خود بیرون آید و مرا با این گدایی
و بینوایی مؤنت بنماید فرزند خود را و مرا با این گدایی و بینوایی بمؤنت فرزند حکام بفرمایند
این سخن نزدیک بزرگان آن شهر بغایت گران بود که مدت چهل سال زاهد را بر سجاده دیده
بودند و بر جادهٔ استقامت مشاهده کرده و والی شهر ضرورةً باحضار زاهد اشاره فرمود مسیح
حاضر شد و اکابر و اصاغر شهر را در دیوان مجتمع دید و متعجب شده حال پرسید قصه با وی
تقریر کردند و هر چند انکار کرد مفید نیافت زاهد بیرون آمد سر سجده نهاد و عرض حال بحضرت
مقدس حق جل و علا باز نمود و گفت خداوندا که عفت و طهارت من و تهمت این جماعت بدرگاه تو
پر روشن و هویداست و بر پاکی خود غیر از درگاه عالم پناهی تو گواهی ندارم و در وقت
سجده در سر او ندایی در دادند که همین کودک را گواه خود قبول کن که ما او را زبان دهیم تا بر طهارت
تو گواهی دهد زیرا که زاهد سر از سجده بر داشت و گفت ای کودک بحق نبوت عیسی روح الله
و طهارت مریم که صریح بگو که پدر تو کیست بیچاره طفلک شیرخواره بفرمان حضرت سبحان جل
جلاله زبان بر کشاده گفت پدر من دلاکه ... باشیبه که اکنون از این تهمت بیزار است

پنهان معرا فلان زنی که در رفتن مرغزار چهارپا بسچر شدن از او بوجود آمده ام و آن شخص
طلب را حق فرستاد و چون حاضر شد از وی احوال پرسید نذر عی گفت ای آری این زن چند نوبت
نخوت با فرشته و موجبات حمل در میان آمده می توانند بود که اینفرزند منسوب بست و این که
سفیهان را که تهمت زنا و افترا بر زاهد پاک اعتقاد نهاده بودند بعذاب هرچه تمام تر بجو معذب
ساخته را اهسو با عزاز و اکرام تمام و دومت لاکلام رخصت فرمود **باب ۸ در ذکر چاه ویل
و تابوت آتش و ساکنان آن** در تفسیر کریمه فویل للذین یکتبون الکتاب در سوره بقره مذکور است
که اصل معنی عذابست و هلاکت و بقولی بمعنی خوف و ترس است و بمعنی خاری و زبان الکاری
و شرمساری نیز گفته اند ابن عباس گفت که ویل در آیه قرآن بمعنی عذابست و در خبر آمده که نام کوهیست
در میان آتش جهنم که دوزخیان را تکلیف صعود آن می نمایند و در انجا بعذر صعود تب استحقاق میدارند
و در روایت از حضرت خیر البشر آمده که ویل نام وادیست یعنی دره در میان جهنم که کافر سو
از قعر تا رو کنار از آتش سرنگون بانجا خواهند انداخت و مدت چهل خریف است یعنی بقعر آن
خواهد رفت و در این مدت پیش از وصول بقعر آن در هوا سرنگون در رفتن بجانب قعر خواهد
بود و بقولی نام چاهیست در قعر درک اسفل آتش که مشتمل است بر عذابهای گوناگون و عقوبات
از حد افزون و انواع مارها از آتش و عقربها که از کام ایشان سموم سوزنده تر از آتش سوزانست
و اگر قطره از سم بر بحر محیط بچکد جمیع جانوران آن بیجان گردند و در همانجا تابوتیست از آتش
و از ده تن از اشقیا در آن تابوت دست و پا بزنجیرهای آتشین بسته مقید و مسلسل با نواع
عذاب و معذبند شش تن از اشقیا که پیشینیان و قابیل ولد ابو البشر و فرعون سالف عاقر ناقه
صالح و قاتل ذکریا و کشنده یحیی و قاصد عیسی و کسیکه حضرت ابراهیم ع را در منجنیق گذاشته

دشمن تن

دشمن تن از امت پیغمبر آخر الزمان سه تن از اول و دوم و سوم اکابر اشقیا و ابن ملجم قاتل حضرت امیر المؤمنین ع
و شمر قاتل جناب سید الشهدا و کسیکه حضرت امام رضا ع زهر داده و در روایت آمده که اهل جهنم
پناه میجویند بخدای تعالی از فرط حرارت و حدت و بدبوی چاه ویل و معذبان آن چاه پناه
میخواهند بحق جل و علا از حدت و شدت آتش و عقوبات آن تابوت و جای این گروه در آن
خواهد بود ابد الآبدین در صحیفه رضویه مسطور است که قاتل حسین ابن علی ع در تابوتیست از آتش
و دست و پای او بسلاسل آتشین بسته و اهل جهنم از حدت آتش آن تابوت و شدت عقوبات
آن پناه بخدا میبرند و در خبر آمده که موسی ع بعد از وفات هرون از حضرت کبریا طلب مغفرت
نمود جواب آمد که یا موسی ع اگر گناه همه خلق را از من درخواست کنی می بخشم مگر قاتلان حسین ع را
که من خود انتقام میکشم و در روایتی آمده که جهنم و تنور بزرگتر ماران جهنم ماریست که او را شدید
میگویند و هر روزی هفت دفعه بار نیش زند و زهر از او میریزد و حق سبحانه و تعالی میفرماید که الشدید
چه میخواهی میگوید آنکه عقوبت قاتلان مظلوم کربلا امام حسین ع را بمن حواله کنی که تا زهرهای خود
همه بر ایشان بریزم حق تعالی میفرماید که ساکن باش که عقوبت ایشان بتو حواله خواهد شد
باب ۹ در ذکر سجین و غساق و عصیان و لواحق آن و برهوت در تفسیر کلا ان کتاب الفجار
لفی سجین و در سوره مطففین مذکور است که نامچه اعمال فجار در سجین و در صحایف اعمال رقم است
که دیوان در سجین خواهد بود و سجین در زیر زمین هفتم واقعست و از رسول ص مرویست
که سجین اسفل هفت زمین است و کعب الاحبار گفته که روح کافر را بآسمان می برند و آسمان
از قبول آن ابا مینماید پس بزمین سرنگون و زمین نیز قبول آن نمی کند و هم چنین بر هفت زمین
مینماید و هر یک از قبول آن امتناع میفرمایند تا بسجین که در اسفل سبع ارضین است منتهی گشته

قرار یابد و سجین چاه لشکرگاه ابلیس لعین است و معنی آیه اینست که نامهٔ اعمال ایشان را در آنجا و در دیوان
گذاشته خواهد شد و قولی آنست که سجین نام چهارم چاهیست در اسفل جهنم و مراد بکتاب نفوس
اشقیاست یعنی ارباب کتاب را بآن چاه مرجع و مآب است و سر آنجا که گفته است و غساق
نام چاهیست در آن و سر آن پوشیده و بقولی سجین نام کتاب عمل یا کتاب مخترعات الشیاطین
چنانکه ظاهر آیهٔ مؤید آنست در تفسیر کریمهٔ هذا فلیذوقوه حمیم و غساق و در سورهٔ ص مذکور است
که طاغیان در جهنم می‌آشامند از آب حمیم و غساق است که بارها زهر بیست کاهر ایشان سو
باب جوشان عذاب خواهند کرد که اعضای ایشان پاره پاره ساخته که ریخته کردند و گاهی آب یا
در غایت سردی که آن نیز ایشان را بیفسرد مانند ایشان در آتش سوزان و با حمیم جوشان آمیخته بخورد
اهل جهنم خواهند داد و بقولی چرک و ریم بدنهای سوخته و که ریخته شده از خیابانست که از ایشان
روان گشته آن را با آتش جوشانند و باز بخورد ایشان خواهند داد و بعضی گفته‌اند که غساق قسمی
عذابیست که هیچکس آن را نشنیده‌اند مگر خدای عز و جل و در خبر آمده که روزی حضرت ذکریا بر منبر
فرمود که در دوزخ کوهیست از آتش که آن را غضبان میگویند و هیچکس از آن نخواهد گذشت
و نجات نخواهد یافت مگر گریستن از ترس خدا یحیی از پس ستونی نشسته بود چون این
حدیث شنید برجسته از مسجد بیرون دوید و فریاد میکرد که وای بر آنکس که غضبان جای او
باشد و نعره میزد و ناله میکرد و در بیابان میگشت و بگریست ذکریا با مادر یحیی سه شبانروز گرد
و صحرا و القدوم طلب یحیی نمودند آخر روز چهارم باخبار شبانی یحیی را یافتند در گوشهٔ غاری
سر بسجده نهاده چندان گریسته که سجده گاه از آب دیدهٔ او گل شده و در روایت آمده
که در روز عرض اکبر ندا کنند که ای اهل محشر دیده‌ها را بپوشید و نظاره کنید این بنده خاص ما را

که در مدت

که در مدت عمر خود هرگز گناه نکرده است و اندیشهٔ آن بخاطر نگذرانیده خلق بموصیات چشم
بپوشند یحیی معصوم را ببینند کم بگذرد و مجرمان و گناه کاران سر خجالت در پیش افکنده بار دیگر
ندا کنند که ای اهل محشر خذوا من ابصارکم ای اهل محشر دیده‌ها را بپوشید تا هم مردان و هم
زنان که فاطمه زهرا را سیدهٔ زنان عالمیان بگذرد و چشم پوشیدن زنان این باشد که حضرت
خیر النساء بعرصهٔ قیامت در آید که هیچ کس طاقت مشاهدهٔ آن نباشد پیراهن زهرآلود
حسن بر دوش چپ و عمامهٔ خون آلود مرتضی بر دست و روی بعرش مجید نهد و چنان
بدرد و ناله که لجنه و دشت بزاری که زنیا همه از گریه‌ها در افتند و حوران بهشت گریه آغاز
کنند و خیر النساء دست در قائمهٔ عرش زند و گوید خدایا دادم بده و بفریاد من برس جبرئیل
خروشان پیش سید عالم آید و گوید یا رسول الله فاطمه با پیراهن زهرآلود و جامه و عمامه خونین
بزیر عرش آمده داد میخواهد و نزدیک است که دریای قهاری را بجوش آورد اگر در نیابی خطر
عظیم است حضرت سید عالم از منبر فرود آمده بزیر عرش آید و گوید ای نور دیده و ای فرزند پسندیده
امروز روز فریاد برکشیدن است امروز روز دادخواهی نیست امروز روز دادخواهی مظلومان و شفاعت
بکنیم تو بر ظالمان ببخش فاطمه گوید یا رسول الله در چنین تبه حکم نه عفو کنم که جگرم میسوزد و دلم
کباب میشود سید عالم گوید جان پدر پیراهن خون‌آلود را بدر و بگو خدایا بحق این خون ناحق
ریخته که هر که فرزندان مرا دوست داشته و در مصیبت ایشان گریسته گناه او را بمن ببخش
بیا ای جان پدر ما نیز دلتنگ تر از تو ایم که هزار هزار بیچارهٔ بیکس دلها بسته و در راه انتظار
ما نشسته اند تو جامهٔ خون آلود در ابر و ار و فرو گیسو را خاک آلوده بر کف گذاریم تو با دل خسته
ناله کنی و فرزند هم بزندان گشته شفاعت کنیم شاید که ارحم الراحمین بر بیچارگان امت فرو بخشاید

از کرم عذر گناهان عاصیان خواهد بخشید و هیچ احدی را از انسان عذرخواهی کس نه بیند و مجرمان
آرزو سوز و کاهش بروز امید را که در عالم از بیم قهر پناهی کس ندید باب ۹۷ در صفت خزنهٔ جهنم و زبانیه
و مالکان آن کافران و در سورهٔ مدثر در وصف سقر وارد شده است که آن آتشی است
که هیچ چیز را نمی گذارد و نمی ماند مگر که آن را بخورد و نابود بگرداند و قولی آنکه هر چه یابد از آدمی و
سایر اعضا را بسوزاند و انواع درد و عذاب بر سر ایشان پوست بدنها را سوخته و سیاه و متغیر بگرداند
و بر آن آتش نوزده خازن موکلند که چشمهای ایشان مانند برق خاطف زننده و درخشنده است
و دندانهای تیز ایشان مانند صیاصی و تیز تند است و زبانهای ایشان چون آتش شعله زنان از
دهانهای ایشان بر می آید و شعله می کشد و بزرگی جثه هر کدام بمقدار است که ما بین دو دوش یکی
از ایشان وسعت یکساله راه است و فراخی کف هر دست هر کدام بمقداری که خلق ربیعه
و مضر را که اکثر و اعظم قبایل عرب بودند باسانی فرا گرفته بهم آرد و حق تعالی رحم از دلهای ایشان برداشته
هر کدام که دست بردارد که دوزخیان را بگیرد هفتاد هزار دوزخی را یکبار گرفته بلند بسازد و بجائی
که آتش مستوجب باشد می اندازد و بقولی خازنان نار سقر این گروه اند و دیگر درکات آتش
را خازنان علیحده موکلند و گفته اند که وجه بودن نوزده تن ایشان جمع اکثر احادیست ما اول
مراتب عشرات و با عدد جماعت آن کفار در راز از حضرت رسالت صلعم میگویند
این مقدار از وجه ضبط بحقیقه سر این عدد در خدا اند و بس و در سیاق این آیات مذکور است
که عدد سایر ملائکه را که بر آتش موکلند و برای تعذیب عصاة و کفره سقر و سعیر زنند و اعوان
و انصار و خازنان مذکور نیز بجز خدای کس نمیداند و این تذکره و موعظه است برای آدمیان
که فکر کنند و از آنچه موجب خشم و غضب خداوند است حذر نمایند و در وصف زبانیه در سورهٔ نجم مذکور است

که عذاظ

که عذاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و در سورهٔ فرقان مذکور است که اذا
رأتهم من مکان بعید هرگاه آتش جهنم به بیند عاصیان را از مکانی دور پیش از رسیدن تعدیه
بخشیان چون با آتش بود دار شوند می شنوند برای آتش و از آن میان آوازهای مهیب از غایت
اضطراب و اشتعال آن بعض آوازهای چون آنست که دلالت بر کمال قوت و نهایت حدت و
آن کند و امام جعفر صادق ع فرموده که طاغیان آواز التهاب و اشتعال و زبانه زدن آتش سوز
و در عرصهٔ محشر از یکساله راه خواهند شنید و بروایت سدی و کلبی از صد ساله راه این اصوات هایله بگوش
ایشان خواهد رسید و از غیر و خروش و طپش زبانه زدن و جوش و اضطراب آن بمرتبهٔ خواهد بود که در
عرصهٔ محشر هیچ پیغمبر و فرشته نماند که از هیبت آن بر روی در افتد و چون دوزخیان را بجای تنگ از آتش
اندازند فریاد و واویلاه و واثبوراه برآرند و در خبر آمده که ایشان را بتنگی آتش در آرند و بر آن
ایشان را بپایان آتش بعنف بگنجانند و بسختی جا دهند مانند نوک نیزه که در میان قبضه و سنان
محکم سازند و در روایت آمده که رسول صلعم فرمود که والذی نفسی بیده بتحقیق که دوزخیان
را دوزخیان بسختی بضرب و کراهت از آتش جا دهند و هم چنانکه بقوت میخ را در دیوار کنجانند
مقرنین یعنی دستهای ایشان بگردنها بسته شود و نعلهای آتشین و بقولی با شیاطین و دیوان
در زنجیر و در یک غل مقرون باشند و در آن حالت بنالند و ویل و هلاک برای خود جویند و گویند
واویلاه و اهلاکاه آنکه بنا فرمانی خود از طاعت خداوند اند هست کنند و ملائکه گویند که امروز یک ثبور
مخواهید بلکه چند بتوانید بنالید و ویل و ثبور بسیار بخوانید که شما را نجات نیست و تا ابد الاباد می
کشید و می بینید هر عذابی که شایسته اند باب ۹۸ در صفت پر شدن جهنم از عاصیان و کسان که از
در سورهٔ ق مذکور است که یوم نقول لجهنم هل امتلأت و تقول هل من مزید یاد کن ای محمد
صلعم آن روز که می گوییم بجهنم که آیا پر شدی از پیکر عاصیان و ام آتش که در تو انداخته شدند و درجات

میگوید که آیا باز زیاده بر انچه درهم شده و این کنایه است از بسیاری عاصیان و در خبر است که جهنم بزبان خود
که خدا او را در ان وقت میگوید بالفاظ زبان آن بزبان او میگوید که آیا زیاده بر این خلق که باتش رانده اند
کس دیگر هست که مرا موجب باشد یا آنکه این جواب بطریق طلب است یعنی آیا زیاده ازینهم دارم و از آیه
لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین مستفاد است که حق تعالی از پریان و آدمیان پر خواهد شد
و قول الست که این خطاب بجزو جهنم است و ایشان در جواب میگویند هل من مزید یعنی آیا گنجایش
زیاده است یعنی دیگر جا در جهنم خالی نمانده و وسعت زیاده برین ندارد و اینجواب برای آنست
که خلق بدانند که وعده لاملان جهنم راست شده و حق تعالی را گنجایش نمانده و پوشیده نماند که وسیله
نجات از چنین آتش شعله مجاهده با نفس و رکان صبر افروختن است در راه خدا باتش ابتلا
سوختن چنانکه منظوران نظر عنایت در زیدن اند و بدولت حیات ابدی رسیده اند آورده اند
که دختر فرعون را دایه بود که با وجود ظلمت ظلم فرعون بنور ایمان مشرف شده بود و در تاریکی
شب دیجور جهالت درخشنده روز معرفت دیده روزی در موقف طاعات مناجات
مشغول بود از آن شیر بجانب ملک قدیر پناه میبرد دختر فرعون بر حال وی اطلاع یافته گفت
این حاجت را از که میخواهی گفت از آن کس که پدرت دستگاه از او یافته بلکه خلعت وجود
از کارخانه احسان معبود بدست آورده دختر فرعون ازین سخن متعجب گشته آنچه از
وی شنیده بود معروض پدر گردانید فرعون ساحره را بخواند گفت آن سخن که دایه ات گفته معلوم
فرموده آن را اعاده کن آن بیچاره بحضور فرعون آن را اقرار ساخت فرعون در غضب
رفته هر چند خواست که او را از اعتقاد صحیح بتهدید قبیح باز آرد دست نداد فرمود
تا دست و پای وی را بمیخهای آهنین در زمین استوار کردند و طشتی پر از آتش بر سینه او نهادند
ان زان

آن زن پر دل مردانه صفت آن ایذا را تحمل کرده بالهیت فرعون هیچ اعتراف ننمود
آن عقوبت را اختیار کرده از دین حق بدین باطل انحراف نجست فرعون فرمود تا شیرخوار
چون آه آتشین عاشقان که بر گنبد آسمان متصاعد میشد افروخته شد و الغورت عاطفه طفل
داشت سینه مادر حب ... آن غدار آن طفل بیگناه را در حضور مادر در تنور انداختند
آن طفل نارسیده در آتش سوخت و بحکم خداوند قادر حجب حایله مادر برداشته ... سوران
طریق ادب آمیخته با مضطران تکلم میشد که ای مادر هر بال از تو تا مقام نجات و یافتن درجات
یکدو گام پیش نمانده است زنهار و صد زنهار که لحظه صبر کن و برین راه که هستی ثابت قدم باش
و واقف باش که کاهی تنور روشنائی است نمی کنی چون این سخن بگفت و جان بحق التسلیم نمود مادر
از صحبت آن طفل حقیر خندان شد فرعون گفت که لازم جای گریه است موجب خنده
چیست گفت اشفاق کردم ترا باخود باید گریست دریغ که آنچه من می بینم تو نمی بینی این سخن
گفت و خود را باتش انداخت خبر و بال چه پرده برگیرند عاشقان پیشینان چنین برند
باب ۹۵ در احوال و اشتغال ابرار در جنت و دار القرار در سوره یس مذکور است که ان اصحاب الجنة
الیوم فی شغل فاکهون یاران بهشت در ان روز مشغول لذت و تنعم باشند و فرح و سرور
که هیچ از دوزخیان یاد نمی کنند اگر چه خویشان نزدیک باشند امام جعفر صادق ع فرمود
که شغل ایشان بکارت بردن است از حوریان ابکار جنت که ابروهای ایشان مانند هلالست
و پشت چشم ایشان در اندام مانند ... کس و بقولی شغل ایشان استماع اصوات الحان
ربع پرده نغمات ... است و بقولی شغل یاران لذت دخول جنت و سیر ریاض
الخ و شغل دست ربوده و در زید بکر ... جام ... شرب بهشت و شغل فرح تمتع از حور العین

وشغلی زبان بشکر ملک منان و شغل گوش استماع الحان و کار چشم مشاهدهٔ مستلذات و ایشان در آن
حالت خندان و خوشحال و خوش وقت و متعجب از انواع لذات و درجات بهشت خندان و نازان باشند
نعمتهای خدا و میوهای بهشت و با زنان خود در سر بستانها خوش و خرم و بر تختها و مسندها تکیه کرده اند و
هر چه خواهند بخاطر او را آید مهیا و حاضر است و در تفسیر اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا
در سورهٔ فرقان مذکور است که منزل خوابگاه بهشت را بهترین انواع خوابگاه است و مقیل
عبارت است از استراحت در نصف روز بسبب گرمی هوا و قیلوله عبارت از آن است
و چون هوای بهشت معتدل و حیا نهایت الخواب قیلوله برای دفع حرارت نیست و همه روز حشر
بنیمه رسیده باشد که اهل جنت در جنت خواب راحت کنند و اهل آتش با آتش در آیند

باب ۹ در احوال عامه جهنم و غرایب اوضاع و سکنه و خازنان آن و در بیان و دلیل

و در معارج النبوة مسطور است که پیغمبر خدا صلعم فرموده که در شب معراج حق تعالی مرا همراه امیر خیل
جبرئیل ع فرستاد چون نظر او بر من افتاد گفت السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
من گفتم السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بعد از آن اسرافیل ع گفت ای جبرئیل
حق تعالی امر فرموده که محمد صلعم را به بهشت برید و آنچه قرار داده است آن او را ترتیب فرموده ایم
حضرت عرض کنی جبرئیل دست من گرفته و به در بهشت رسانید از غرایب که مشاهده
نمودم اول در بهشت بود در آن در لیست از زر سرخ بود و مصراع بهشت آن در پانصد
ساله راه بود این در را بدان جا ترتیب نموده و دیگر در لیست از زر سرخ و حکمت در ارتفاع
این ابواب در تعین آن که به پنجاه هزار ساله راه است که قطع آن صحرا به روز نمایند که مقدار آن
نیز پنجاه هزار سال باشد فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة پس تقدیر ایام با مقدار

بجهة آنست که چون بندهٔ مؤمن از قبر سر بر دارد چشم وی بر ایوان بهشت افتد و قطع آن بیابان
پنجاه هزار سال راه بروی آسان گردد و گویند که چون بندهٔ مؤمن سر از گور بر دارد و صحرا با نزار بلکه
آن ایوان ببیند که همه اوراد الکوبیند عمارات در بهشت به هر سوی ایوان استماع کلام ایشان الضجر را
چنان در نوردد که باندک فرصتی بمنزل مقصود در رسد و دویم حلقه دستمالی آن در نور و فرمودم در
بهشت چهار دستمال دیدم بر در و ختنه همه از زمرد و یاقوت بود و خوب ملاحظه نمودم و در میان آن
حلقه چهار هزار کنگره دیدم و در هر کنگره فرشته دیدم ایستاده و هر طبق بر دست نهاده و یکطبق مملو
از نور جبرئیل ع را از حال ایشان سوال کردم گفتم یا رسول الله حق تعالی ایشان را پیش از خلقت آدم
بهشت هزار ساله آفریده و در همین مقام باز داشته و این اطباق بر دستهای ایشان از برای نثار
تو در دست تو نهاده تا چون روز قیامت امتان تو بفرمان خدای جل و علا به قدم در این
آستانه نهند ایشان تهنیت کرده این اطباق را نثار مقدم ایشان کنند و بعد از آن
جبرئیل ع حلقهٔ در بهشت بجنبانید رضوان که خازن جنت است جواب داده استفسار
نمود که من بالباب جبرئیل ع گفت که منم رضوان پرسید که با تو کیست گفت محمد صلعم است
گفت نوبت رسیده است جبرئیل گفت آری رضوان گفت الحمد لله و در کشاد خواجهٔ
عالم میفرماید اسکنه آن باب را از فضه دیدم و عتبه از لؤلؤ و عض و تیغ را از نجوم
آنگاه بر رضوان السلام کردم جواب من گفت می شنیدم که یا محمد اکثر جنت از آن تو و امت
تو است و سیم خلفا و چاکر رضوان را دیدم مر رضوان را هشت حلقه بود بر هر دری از درهای
بهشت حلقه نشانده بود و در فرمان هر یک از ایشان هفتصد هزار فرشته بود و هر رضوان
هفتاد هزار قاید بود و هر یک را از آن قایدان هفتاد هزار لشکر به دست تسبیح رضوان ایشان

سبحان الخلاق العلیم سبحان الکریم سبحان المثیب من اطاعه و جنات النعیم بر از ان الحور
برحمن النعیم جنت را عرض کردن گرفت حاصد حبیدان نعمت دیدم که اگر همه عمر وصف آن دیدم بیان نکردد
چهارم دیوارهای بهشت را دیدم از زر و خشتی از نقره و خشتی از یاقوت سرخ و خشتی از زبرجد
سبز و خشتی از لؤلوء بیضا و ملاط از مشک و کافور و پهنای دیوار آن هفتاد ساله راه بود و بر دیوار
پانصد ساله راه درازی و ارتفاع دیوار سی هزار ساله راه و چندان صاف که از بیرون اندرون او
مینماید و از درون بیرون بر مثال آب آیینه و عکس پذیر چون آینه که هفت آسمان را تا عرش و هفت
زمین را تا تحت الثری در صفا و ضیای آن جداران مشاهده نمودم و خاک و گل در آن مشک و عنبر
و کافور بود و گیاهها در زعفران و ارغوان و سنگریزهای در زمرد و یاقوت و مروارید پنجم کوشکها
دیدم بسیاری بعضی از یاقوت سرخ و بعضی از کوشکها برنگ آفتاب و کنگرها برنگ ماه و بعضی
کوشکها برنگ ماه و کنگرها چون آفتاب و در هر کوشکی از این کوشکها هفتاد هزار سرا و در هر
سرای هفتاد هزار حجره و در هر حجره هفتاد هزار خانه و در هر خانه تختی از زر و تختی از لؤلوء
و هزار سار البیوت بر بالای هر تختی خیمه از زر بافت و ش و در آن منوّع از ذهب ترتیب
داده بر هر تختی هفتاد هزار فراش از دیباج و هفتاد هزار فراش از حله و در مجمر مشک و عنبر
که هیچ حیله دیگر را نپوشیده و این همه حلهها پوست را نپوشیده و پوست و گوشت استخوان را و
استخوان حوریان را هفتاد هزار حله تابان گشته و بر سر هر یک تاج مکلل و هر حوری را چهار هزار
گیسوی مشکین برکرده و فرو گشته و هر یکی را هفتاد هزار زیور زینت داده که از این زیورها
هفتاد هزار کنیزک و از خوش حاصل آید و هر ساعتی را لذتی دیگر و در پیش هر حوری هفتاد هزار
صف ایستاده بر گرد هر تختی کرسیها نهاده بعضی از زر و بعضی از نقره و بعضی از زمرد و بعضی از
لولو

لؤلوء و بعضی از کافور که هیچ کرسی بکرسی دیگر نماند ششم مصطفی صلعم فرمود که در بهشت جویها دیدم
جوی از آن آب و جوی از شیر و جوی از خمر و جوی از عسل و در کوشکی هفتاد هزار جوی زرین و
چهار صف جاری که همه از کافور سفیدتر بود و از عسل شیرینتر و از مشک خوشبوتر بوی و چشمها
دیدم از رحیق و سلسبیل و تسنیم و زنجبیل همه در بهشت و کنارهای آن جویها و چشمها از زبرجد و مروارید
و نقره و یاقوت و لؤلوء و سنگریزه در قعر آنها و عیون از جواهر گوناگون و کلوخ آنها همه
از کافور و گل آنها همه مشک و عنبر و گیاهها بر حوالی آن سنبل و قرنفل و زعفران هفتم درختی
دیدم چنان بزرگ که اگر سوار بر اسب جواد تیز رفتار هفتاد سال در زیر درختی از آنها تازد
هنوز قطع نتواند کرد و اصل آن اشجار از زر سرخ بود و اغصان از یاقوت بود و لؤلوء
و اصول آن از زبرجد و اوراق آن از سندس و برو حله و دیباج بزرگ هر برگی چنانکه
اگر بدنیا افکنند از قاف تا قاف بپوشد و میوها چنان سبوی بزرگ هر میوه هفتاد
گونه مزه در درون هر میوه بکار ورانه حوری نشسته و هر میوه خود سو برابر بهشت عرض
نمیکند تا چون میل آن در دل بهشتی در آید چنانچه هیچ تکلیف بدو نشود و اگر شاخ از پیش
بهشتی تا آن درخت هزار ساله راه باشد و او را آرزوی میوه در دل در آید شاخ از آن
درخت نزد بنده مؤمن آید و میوه تا لب بنده نزدیک آید تا مقداری که خواهد تناول
کند بعد از آن باز بجای خود باز گردد هشتم بر این اشجار مرغان دیدم برابر شتران و از بهشت
بود و هر یکی از آن نمونه باشد بر پیش تخت بهشتی بگذرد و بصد هزار صوت نوا زدن گیرد
بهشتی گوید صوت نیکوتر با خوش صورت آن مرغ گوید که گوشتم از همه خوشتر است ای
بگوید فی الحال سرش بباد و بریان گرد و بر او بریان شود و نزد بهشتی فرود آید تا مقدار

که خواهد بخورد و بعد از آن مرغ باز پرواز کند و بر آن شاخ درخت نشیند و هم با آن نغمات
دلنواز در آید تمام هشت بهشت را بر من عرض کرد چهار از آن باغ بود و چهار از آن باغ
و بستان بود و آن جنت را جنت الفردوس و جنت العدن و جنت المأوی و جنت النعیم است
و چهار دیگر را بوستانست دار السلام و دار الجلال و دار القرار و دار الخلد و در هر بهشتی
از درجات بشمار ستارهای آسمان درگیهان بیابان چمنها و بوستانهاست و عرش الهی
سبحانه سقف این جناتست و در یک جنة العدن بیشتر از شمار ستارگان بمن کوشکها نمودند
اکثر بنام اصحاب من و در هر کوشکی هفت برابر آسمان و زمین جبرئیل ع یک یک از آن کوشکها
را نام برد که این از فلان و فلانست و بعد از آن خطاب بحضرت امیر المؤمنین ع نمود و فرمود
که یا علی صورت ترا در آسمان چهارم از جبرئیل ع سبب پرسیدم گفت یا رسول الله چون که ملائکه
مشتاق دیدار تو اند حق تعالی فرشته بصورت تو خلق کرده است و او را در آسمان چهارم
باز داشته تا زیارت او میکنند و بدیدار او تبرک میجویند بعد از آن در کوشکی بود در آمدم
ای علی در حجره آنجا باز کردم و سایر ابدیدم و بدو بیم بلطافت و از میان آن لعبتی بر سر آن آمد نقاب
بر روی او کشیده از وی پرسیدم که از آن کیستی گفت مرا از برای برادر تو و پسر عم تو علی ابن
ابیطالب ع آفریده اند و هم فرمود در بهشت جویها دیدم از ساق عرش روان شده آب و شیر
و خمر و عسل هر چهار در یکجا روند و هم چنانکه بهم آمیخته نیایند و کنار آن جویها از زبرجد
و دیگر زیورهای جواهر و گلهای عنبر و گیاه زعفران واوانها از نقره بعدد ستارهای آسمان برکنار
آن جوی نهاده و بر بالای آن مرغان بودند گردنها برشکل اعناق شتران بختی هر که از گوشت
آن مرغان بخورد و از آب آن جوی بیاشامد برضوان الله فایز گردد پرسیدم که این چه جوی است

جبرئیل

جبرئیل ع گفت که این جوی کوثر است که حق سبحانه و تعالی بتو و در شان تو عطا فرموده است که انا
اعطیناك الكوثر از آن جز مینهاد در هشت بهشت هیچ بستانی نیست مگر آنکه جویی از کوثر
در وی جاریست بر کنار آن جوی چمنها دیدم و در آن چمنها حوریان بودند روی ایشان چون آفتاب و ماه
میدرخشید و همه آواز برداشته بودند بنغمهای دلفریب نغمه سر کشیده با این کلمات ترنم مینمودند
که نحن الناعمات فلا نبوس ابدا نحن الناهدات فلا نمیل ابدا نحن الکاسیات فلا نعرى
ابدا نحن النقابات فلا نهلک ابدا نحن الراضیات فلا نسخط ابدا نحن الخالدات فلا
نموت ابدا طوبی لمن كان لنا وکنا له صدای نغمات ایشان بقصور و اشجار جنت در پیچید
و در آن نغمها سماعی حاصل شد که اگر از آن زمزمه در دنیا رسیدی مرگ و محنت آن در دنیا نماندی
خواهی یا رسول الله صورت ایشان را به بینی گفتم خواهم جبرئیل ع در خیمه یک در پرده را بر داشت
نگریستم صورتها دیدم که اگر همه عمر در وصف آن صرف کنم هنوز نگفته باشم رویهای ایشان
سفیدتر از شیر و سرختر از یاقوت و روشن تر از آفتاب و پوست ایشان از برگ گل
نازکتر و از حریر نرم تر و از ماه روشنتر و از مشک خوشبو تر و موهای ایشان سیاه تر از قیر و بافته
و بافته و مجعد گردانیده و بعضی که نشسته بودند در کنار ایشان توده شده و بعضی گرد ایستاده اند
در زیر قدم ایشان حلقه گشته و هر یکی را هفتاد هزار وصیف در پیش ایستاده گفتم یا جبرئیل ایشان همه
از جمله نعیم بهشت گفت آری همه از آن تو و امت تو اند یازدهم نقل است که آنحضرت فرمود
از جمله عجایبی که در بهشت دیدم قبه بود که چهار رکن داشت و بر یکی دیدم نوشته بسم الله الرحمن
الرحیم جوی آب از چشم میم رحیم بیرون می آید و جوی شیر از چشمهای الله و جوی خمر از چشم
میم رحمن و جوی عسل از چشم میم رحیم دانستم که آن چهار جوی از این چهار کلمه مبارکه منفجر میشود
بر زبان حق تعالی بمن خطاب فرمود که یا محمد من ذکرنی بهذه الاسماء من امتک

وقال بقلب خالص بسم الله الرحمن الرحیم اسقیته من هذه الانفاس بهر که از امت
تو مرا باین کلمه یاد کند او را از این چهار جوی آبدهم و باین دولت مستعد گردانم والحمد لله
رب العالمین دوازدهم در میان بهشت کوشکی دیدم از یاقوت سرخ در آن را بگشادند در
آمدم خانه را دیدم در این کوشک از در سفید در آن خانه در آمدم صندوقی دیدم از نور قفلی در وی
نهاده از جبرئیل پرسیدم که در این صندوق چیست گفت سریست از اسرار خدای تعالی
بر کسی اظهار نکند که او سزاوار است در او از حق تعالی درخواستم تا از آن باب دانظر در آنجا کردم ژنده
دیدم در صلها بچیده پرسیدم این چیست گفتند مرقع فقر است گفتم خداوندا آنند و لیست
بمن ارزانی فرمود ای محمد این مرقع فقر از برای تو دوست تو اختیار کرده ام از آن روز
که ترا آفریده عطا نکنم او را بکسی مگر که او را دوست دارم هیچ چیز عزیزتر از این نیافریده ام
لاجرم خواجه فرمود الفقر فخری و بسی زطلب [illegible] کرت پار این راهست کار آنرا که راه
نو شه نقر است نه پنو است فقر است صورتی که بود معنی آن کفر بر نقر معنور که بدان
فخر انبیاست سیزدهم فرمود در بهشت هفت کوشک دیدم از در و یاقوت ما بین
هر کوشکی از شرق تا غرب گفتم ای جبرئیل این از آن کیست فرمود از آن کسی که نابینا
را گرفته هفت قدم راه ببرد گفتم یا اخی است بشنو بدین [illegible] رستدم گفت بار
ده از این بیشتر هست بنده که پیش جامع از جانب خود رب بر خیزد و بگوید لا اله الا الله
و بعد از آن وضو ساخته نماز بامداد بگذارد مگر آنکه خدای تعالی او را در بهشت پیت برابر تمام
دنیا دهد از مشرق تا مغرب چهاردهم رضوان را دید بر تخت مرصع نشسته و ملائکه گرد وی
دست در کمر زده برخواست از برای من و شرائط تعظیم بجا آورد گفتم از حال و مال امت
من چیزی بگو گفت یا رسول الله حق تعالی بهشت را [illegible] قسم کرده [illegible] قسم از آن امت

ست

ست دیگر از سائر امتهای ماضیه فرمود که پیش از آن کلمه‌ها دیدم بسیار نیکو گفتم این کلمه‌ها چیست گفت
یا رسول الله هر گاه یکی از امتان تو بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله حضرت حق جل له کوشکی از
نور برای او بنا کند و قفل بوی نهد و کلید آن قفل که رنگ بود تسلیم نمایم تا بکوشک خود رود
و بمنزل خضر بیاید پانزدهم ادریس پیغمبر را دیدم مرا سلام کرد جواب گفتم و گفت مرحبا که بدین
حسنه و مقام رسیدی قطعی جان دادن را ندیدی گفت کاش از ابتدای عالم تا انتهای آن
تلخی همه جان کندنها من دارم و توفیق آن یافتمی تا بدیدار امت تو مشرف گشتمی گفتم یا اخی
ادریس سبب آن چیست گفت بهر قصری که رو آوردم و بهر حوری که اقبال نمودم مرا گفتند
از این در گذر که از امت محمد است شانزدهم گفت کوهی دیدم جلبه الرحمة نام سر او را
بکنگره عرش رسیده و آن کوه از مشک و عنبر دوازده هزار در از نقره خام بر آن کوه
ترتیب داده از هر دری تا بدری چندانکه اگر کسی بر براق نشیند و پانصد سال برود
تا بدر دیگر برسد گفتم از کدام پیغمبر یا صدیق یا فرشته است فرمان آمد از آنچه ام از ورا تنها
نیست از آن یکی از امت محمد است که دو رکعت نماز بامداد بجماعت بگذارد و از آنجا ازرو
برم که در کاغذ من امت ترا بدیدی و در سلک ایشان منخرط گشتی تا در و حجازات باین
کرامت رسیدی و این موجب وغایت و لطف بغایت دیدی باب [illegible] در احوال
دوزخ و احوال عصاة و کفار و سرادق ناطق ناطق و در سوره حج مذکور است که الذین کفروا
قطعت لهم ثیاب من نار الخ برای کافران جامهای آتشین بریده و آماده شده و نوعی
جامها از مس تفته در آتش از شدت گرمی سرخ و شعله زنان تا آنکه زبانه آتش محیطات باشد بایشان
مانند لباس که اندر پوشند و از بالای سر ایشان ریخته شود آب حمیم جوشان که هر چه در جوف

وسنگ ایشان باشد همه را بگدازد و پوستهای بدن ایشان را بریزد و بروایتی هرگاه آب حمیم بر سر ایشان
بریزند باندرون شکمهای ایشان نفوذ کرده احشای اندرون را خواهد گداخت و از هم خواهد ریخت
و از اینجاست مقمعهای آتشین یعنی گرزهای آهنین بر سر ایشان خواهد کوفت رسول صلعم فرموده که
اگر مقمعی از آن را بر روی زمین بگذارند جن و انس بر زمین جمع شوند آن را از زمین جنبانیدن نمی
توانند و بقولی آنست که زبانه آتش در وقت اشتعال ایشان را بالای سقر جهنم می اندازند و زبانیه
مقمعها و گرزها بر ایشان کوفته سرنگون بدرون آتش می اندازند و چون بدرون آتش می اندازند
و سر از زیر شود مدت هفتاد خریف در خصف نار در میان شعله پرسه می زنند و چون تبه آتش
رسند از فیروغ خبش و حدت زبانه آن مار ایشان را بالای مقام اوسان و پس در پیچ مرضی
از آتش رسیده قرار نخواهند گرفت از غم و شدت هر جا که بدر روند باز در آن باز گردانیده
خواهند شد و در تفسیر لهم من فوقهم ظلل من النار در سوره زمر مذکورست که بر سر ایشان سو
سرادقات و اطباق نار است یعنی سرا پردها و سرپوشها از آتش که در اشتعال و التهاب
در زبانه آن سقر جهنم میکشد و در آن اطباق آتش را تار تار کیسه ساخته و در زیر ایشان نیز
آتش ظلمات است یعنی فرش و بساطها زیر قدم و مجالس ایشان تمام آتش است تشبیه بالتحت
ظلمات در آنست که آنچه در زیر قدم ایشان باشد سرپوش جمعی است که در درکه اسفل
از آن باشند و در سوره بقره و تحریم در وصف آتش وارد است که وقودها الناس والحجارة
یعنی هیزم و فروزینه آن مردمانی عاصی اند و سنگهای گران و بقولی سنگهای تحت و نفت و از ابن عباس
مرویست که آن سنگ کبریت است که چون گرم شود از همه چیز گرم ترست و بقولی مراد از بتانست
که از سنگ تراشیده کفار آنرا می پرستند و این ارشاد است بنهایت تندی آتش است و عظمت
که سنگ بر شعله میسازد و مانند هیزم و سایر فروزینه و حصاب و بقول مراد از سنگ
بدان عاصیان

عاصیان است که از غایت سختی در آتش مانند سنگ خواهند سوخت که هرگز گداختن و ما چیزی نشده
ندارد زیرا که در قرآن مجید وارد است که کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها یعنی هرگاه
پوستهای بدن ایشان از هم میپاشند و فرو ریزند تبدیل کنیم و بدل می آریم پوست دیگر را و
عذاب سوزیدن درمی یابد در سوختن پوست تازه که مصدر گناه نشده قصور نیابد بعضی
گفته اند که چون حق سبحانه و تعالی همان پوست سوخته را از هم پاشیده بقدرت خود باز
بحالت دمل می آرد تا باز که در دو عالم عذاب را در یابد بهمان حال پوست هست و احوال و
هیات آن مختلف و متبدل خواهد شد و وارد است آمده که پوستهای بدن دوزخیان در
هر روز هفتاد هزار بار سوخته و گداخته گردد و هر بار از نو تازه شده بحالت اول رفته
عذاب خواهد کشید

باب ۹۲ در ذکر که از وصف رحمت الهی و مغفرت بی نهایت الهی

در تفسیر کریمه یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم در سوره زمر که جماعتی از مسلمانان از رسول
پرسیدند که یا رسول الله ما در زمان کفر مرتکب گناهان بزرگ شده ایم و عظایم و جرایم از ما صادر شده
آیا امید مغفرت هست این آیه نازل شد که بگوی ای محمد صلعم از زبان من خاصگان امت که گو
که ای بندگان من که بر نفس خود اسراف کرده اید از رحمت خدا نا امید نشوید بدرستیکه خدا می
آمرزد گناهان همه را بدرستی و راستی که او آمرزگار رحیم است و در صافه عباد با متکلم اشارتی
بآنکه هیچ بنده مرتکب هرگاه گناه یا معیوب شود باز مال مالکست و اگر ملک خراب شود
باز از آن صاحبست شما نیز ای بندگان اگرچه سراپا گناه باشید از بنده گی بیرون نمی روید
همان بنده من امیدوار باشید که شما بنده خود خوانده ام و شما را آنست بخود داده ام که می دانم
بجز من کسی دیگر ندارید اگرچه روسیاهید همان بنده منید و بر مولی است که غم بنده خود
بخورد و در خبر است که رسول خدا صلعم فرموده که اگر در عوض این آیه دنیا و مافیها از آن من بود

می‌شنیدیم و مردی است که یکی از زهاد داستان پیشین نهایت اجتهاد و سعی در عبادت داشت و بر خود دنیا
سخت گرفته بود و مردم را از رحمت خدا نومید می‌ساخت روزی در مناجات گفت که یارب با اینهمه ریاضت
که من در عبادت می‌برم نزد من در حضرت تو چیست جواب آمد که مرد تو دوزخ است زاهد حیران شده
گفت کجاست عبادت و اجتهاد و مشقتهای من جواب آمد که مرد تو آتش است و تو مردمان را از
رحمت من نومید می‌ساختی من هم امروز ترا از رحمت خود نومید می‌سازم و در خبر آمده که رسول صلعم فرمود که در شب
معراج در سدرة المنتهی فرشته را دیدم بصورت خروس سفید بر سر قبّه در زیر عرش از یاقوت احمر و بر آن
قبّه سبز عمودی بود از نور و ملائک آن را هفتصد هزار هزار دیگر از عنبر و هفتصد هزار از کافور و هفتصد هزار هزار از زعفران
و عظمت وی هفت برابر تمام دنیا و قد وی از عرش تا زمین هفتم و بهر بال او نوشته بود بسم الله الرحمن
الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله کل شیء هالک الا الله الواحد القهار و هر وقت نماز برآورد
و گوید سبحان الله العظیم و بحمده و از آن بالها پرها که بر هم زند و از خروش در بهشت پیچیده خرمان
جنت در حرکت آیند و حوریان آگاه شوند بر غرفات و کنگرهای جنت که از لعل یاقوت است
بر آیند و یکدیگر را بشارت دهند که وقت عبادت پیغمبر آخر الزمان آمد و چون این فرشته بجنبد آن عمود
بحرکت آید و آن قبه سبز متحرک گردد و عرش مجید باضطراب رود فرمان آید که چرا میجنبی گوید خداوندا
امت محمد صلعم را نماز بر خواسته اند خطاب آید که وجبت لهم رحمتی استحقوا ان نزل رحمت علیهم
علیهم و نظرت الیهم برحمت حکم کرده ام بر ایشان برحمت و حکم مرا رد نبود گواه باش ای فرشته که من ایشان
را بنظر رحمت منظور ساخته‌ام و هر که از سعادت منظور رحمت ماست از دوزخ آزاد و لایق در بهشت
جنت الماوی است نقل است که روزی یکی از اصحاب نزد رسول صلعم درآمد گریان حضرت فرمود
چه چیز ترا بگریاند گفت یا رسول الله جوانی بر در نشسته که دل مرا از گریه سوزنده است حضرت فرمود

که ای جوان

که ای جوان چیست ترا که چنین میگریی گفت یا رسول الله گناهی مرا بگریاند و میترسم از خداوند جبار
که بر من غضبناک باشد حضرت فرمود که شرک بخدا آورده یا کسی را کشته یا چنین و چنان کرده
جوان گفت اینها نکرده حضرت فرمود که خدا امر آمرزد گناهان ترا اگرچه باشد مانند آسمانها
و زمینها و کوهها جوان گفت یا رسول الله یک گناه از اینها بزرگتر است حضرت فرمود گناه تو
بزرگتر است یا عرش جوان فرمود گناه تو بزرگتر است خداوند تعالی گفت بل الله اجل و اعظم بلکه
خداوند جلیل تر و عظیم تر است حضرت فرمود که خدا را عظیم است و نیز آمرزد گناه عظیم را
مگر خداوند عظیم پس فرمود مرا خبر ده از گناه خود گفت شرم میدارم یا رسول الله حضرت فرمود که
چاره نیست گناه خود را بگوی گفت من مردی بودم نباش و هفت سال کفن میدزدیدم روزی
دختری از انصار مرد و نبش قبر او کردم کفن او را بر گرفتم و بخیه شیطان با او مجامعت کردم و شنیدم
که گفت وای بر تو ای جوان از پادشاه روز جزا دهنده جزا که در محشر با آن مردگان مرا برهنه کردی
و در برابر خداوندی رحمن مرا جنب بازداشتی چون این سخن گفت حضرت برخاست و فرمود ای
فاسق چه چیز ترا به آتش اینقدر نزدیک کرده است آن جوان گریان شد و از خدمت رسول خدا
بیرون رفت و نالان و توبه کنان سر در بیابان نهاده آنقدر در صحرا گشت و زاری و بیقراری نمود
که جبرئیل بفرمان ملک جلیل آمد و گفت یا رسول الله خدا ترا سلام میرساند حضرت فرمود که هو
السلام و الیه یعود السلام جبرئیل گفت حق جل و علا میفرماید که آیا تو آفریده بندگان مرا و تو
روزی میدهی ایشان را و تو توبه ایشان را می‌پذیری رسول صلعم گفت کلا و حاش خداست خالق و رزاق
من و ایشان خداست قبول توبه کننده من و ایشان جبرئیل گفت خداوند میفرماید که پس قبول کردم
توبه آن بنده عاصی خود و او را بخوان و مژده مغفرت او را بخوان و برسان و حضرت رسول صلعم آن جوان را طلب
نمود و آمرزش داد و این آیه تلاوت فرمود و درود را آمده که بر زر سلام وحشی سید آخر الزمان هر بار که او را دید

با حمزه کرده بود با وجود خلق عظیم اگرچه ملال خاطر را اظهار نفرمود لیکن از غایت محبت که با حمزه داشت همواره
از دیدن وحشی دلتنگ میبود عاقبت چنان مقرر فرمود که هرگاه وحشی در مجلس آنحضرت حاضر شود
رو بروی آنحضرت ننشیند بلکه در عقب سر مبارک او جای گرفته از نظر اشرف برکنار باشد روزی وحشی
با غایت حسرت و ملال بر همان منوال از دولت ملاقات جمال حضرت حبیب ذو الجلال محروم بوده
غرق دریای حسرت بود با خود میگفت ای بیچاره شقی و روسیاهی تو که با آنکه بشرف اسلام مشرف گشته به برکت
الیفعا شفیع که از تو در وجود آمده همیشه خاطر مقدس حبیب خدا و سید انبیاء از تو ملولست در بعضی حال
تو و بیدل در حال تو هرگاه دل مبارک خیر البشر از تو مکدر باشد و تو از نشانه انوار جمال او محروم حال
آخرت معلوم است درین اثنا جبرئیل ع آمد و گفت یا رسول الله خدا از سلام میرساند و میفرماید که من از تقصیر
وحشی گذشتم و حمزه را شاد کردانیدم و وحشی را بخشیدم چرا تو او را عفو نمی‌نمائی دل با او صاف از زنگ ملال حضرت
رسول خدا صلعم وحشی را طلب نموده در برابر خود نشانده و کیفیت خبر جبرئیل ع تقریر فرمود وحشی سجدهٔ شکر
الهی بجا آورد تا زنده بود از زبان او و از قید داران کشته‌ام کجا بر روی لب عذر خواهم اندر ناله گشت
سید بر سر کشم گناهان را چون است روز حشر مرا کار با کریم افکنده‌ام بجز رخ زشت در کلاه ما دست بسر
متاع بود روز باز نخواهد است آنجا نمی جز ندز کس حال و جاه را ما روز حشر تشنه لب آب حمیم باشد
نظر بر بزرش باران کیاه را تا نگرم بنامهٔ اعمال روز حشر در دیده‌ام بچشم خجالت نگاه را حسن
بروز حشر سبک بار نه شوی بار حقش کذر میزان گناه را باب ۹۳ در ذکر عقبهٔ مظالم و حال عجز مال خلایق
در روز حشر و میزان و در روضهٔ کافی از امیر المؤمنین ع مرویست که حق تعالی چون روز قیامت کردانید
خدای عز و جل مردمان را از قبرها جدا جدا و پادشاهان را برهنه و عریان و تنها و حیران ایمن را در بر سر پای
نور ایشان را بحشر مر بند و ظلمت اطراف ایشان را بعقبهٔ محشر جمع بگردانند از غلبه و کثرت و بعضی بر بعضی سوار
میشوند و از دحام تمام می‌نمایند و جای بر ایشان تنگ میکردانند نزدیک عقبه پس ایشان را از عبور آن منع
خواهند کرد و از طول و از دحام نفسهای ایشان سخت شده عرق ایشان سیلان می‌نماید و کار بر

الشان

ایشان تنگ میشود و خروش و فغان ایشان بلند میگردد و بزاری و به گور زاریها بر می‌آید اینست اول
هولی از اهوال قیامت پس حضرت آفریدگار جبار از بالای عرش مجید و در ظلال ملائکه بر
ایشان مشرف و مطلع گشته میفرماید ملکی را که ندا کند در ایشان که یا معشر الخلایق خاموش باشید
و گوش دارید بندای حضرت جبار و آواز آنملک مانند اول میشود بعید و قریب همه میشنوند
کلام الهی تقاضا دست میشود پس همه را آنوقت آوازهای خلایق بلند و چشمهای ایشان حیران و زبانها نگران
و فرایض ایشان مضطرب و طپان و دلهای ایشان ترسان و لرزان خواهد شد و همه سرها بلند
آواز برآورده گوش برکفتاری میمانند و در آنوقت کافر میگوید هذا یوم عسر این روز سختی است پس
حضرت جبار حکم عدل بر ایشان مشرف گشته میفرماید انا الله لا اله الا انا الحکم العدل الذی
لا یجور امروز حکم میکنم میان شما بعدل و راستی و بیانه داد هر فرد را هیچ بندهٔ امروز ظلم نخواهد شد
امروز میگیرم برای ضعیف از قوی حق او را و برای صاحب مظلمه مظلمهٔ او را و در قصاص از حسنات و سیئات
ظالم و مظلوم و بخششها که در حقوق یکدیگر کنند ثواب میدهم و در حضرت من از این عقبه در نمی
گذرد ظالمی در حالتیکه ستم بر او در نزد او مظلمه که صاحبش را آن را بخشیده و من او را ثواب دهم بر آن و بدل
او حسنات بگیرم پس بخشید یکدیگر الخلایق بطلبید مظلمهای خود را از کسی که بر شما ظلم کرده در دنیا و من گواهم
همه هم بر شما و بس در گواهی و دیگر حاجت نیست پس خلق محشر یکدیگر را میشناسند و در هم آویزند
پس احدی از ایشان نماند که کسی را بر کسی حقی و مظلمه باشد مگر با او در آویزد و از او بطلبد و در آن عقبه گذرد
و کار در آنجا دراز شود و غم بسیار و آوازها بلند شود و حجت و سختی با ایشان بلند پس خلاصی جویند از آن عقبه با تکیه
باز گذارند مظالم خود سوی چون دست از ظالمان بدارند و حق تعالی بر محنت و مشقت ایشان نظر کرده
منادی از نزد پروردگار ندا کند مانند سابق و حق جل و علا گوید من بخشنده‌ام اگر خواهند یکدیگر را بخشند
و اگر برای شما بگیرم پس ایشان را با خبر شده شاد شوند حقوق خود را یکدیگر ببخشند و در عوض ثواب
یابند و بعضی گویند که مظالم ما زیاده است از آن که ببخشیم پس منادی از برابر عرش ندا کند

که کجاست رضوان خازن جنت الفردوس پس بفرمان خدا رضوان از فردوس کوشکی بجلوه درآرد که آن کوشک
بنا از نقره صاف باشد و درهای آن از نقره و طلا و آنچه در آنست از نعم و جواهر همه اعلا و منادی کنند
که سرها بر دارید و باین قصر نظر کنید خلایق بنگرند و همه آن را آرزو کنند پس منادی گوید که هیچ ظالمی را در
بهشت نمی آمرزد نخواهد گذشت تا آنکه حساب از او بگیرم الخلایق آماده حساب شوید پس ایشان را
اذن دهند و از آن عقبه بگذرند و داخل محشر در آیند و حضرت پروردگار عادل بر عرش باشد و دیوانها
گسترده و میزانها نصب شده و انبیا و ائمه که گواهان محشرند حاضر گشته باشند پس حساب خلایق در میان
آید در وقتی که امام زین العابدین ع حدیث بانجا رسانید شخصی قریشی پرسید که یابن رسول الله هرگاه کافر
نزد مؤمن مظلمه داشته باشد از کافر چه چیز خواهد گرفت امام ع فرمود که از سیئات مسلم بقدر آنچه بر کافر است
طرح میکنند و کافر را بآن سبب بر عذاب او می افزایند قریشی گفت اگر مظلمه مسلمی در پیش مسلمی باشد
از او چه چیز میگیرند امام ع فرمود که از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم افزایند قریشی گفت اگر ظالم را حسنه
نباشد امام ع فرمود که از سیئات مظلوم گرفته بر سیئات ظالم می افزایند **باب ٩٤ در ذکر حشر و
دخول مؤمنین و مخلصین بجنت و** در روضه کافی کلینی در حدیث جابر مذکور است که رسول خدا ص
فرمود که یا علی بخدائیکه دانه را شکافته و آدمی را آفریده سوگند که متقیان روز قیامت از قبرها
بیرون می آیند و ملائکه استقبال ایشان میکنند همه با ناقهای عزت از جنت و بر آن ناقها جهازها
طلا است و آن جهازها مکلل اند و آراسته بدر و یاقوت و جلهای آنها از استبرق و سندس است و خطام
آنها یعنی مهار آنها از صندل و ارجوان یعنی چیزهای سرخ درخشان در نهایت صفا و این ناقها ایشان
را بر داشته بجانب محشر پرواز خواهند کرد و با هر مردی از متقیان در آن وقت هزار فرشته باشند از جانب
راست و چپ و پیش رو ایشان را بهشت و بشارت و اکرام و عزت و اعزاز و دلداری دهند تا
بدروازه بزرگ جنت برسند و بر دروازه جنت درختی باشد که در سایه هر برگی از برگهای آن
هزار مرد از آدمیان سایه باشند و بر جانب راست آن درخت چشمه مطهر نهایت خوشبو و پاکیزه

و پاکیزه

و پاکیزه باشد هر کدام از آب آن شربتی بیاشامند خداوند عزوجل دلهای ایشان را از حسد
پاک گرداند و از بشرهای ایشان موی بریزد و تمام ساده روی و بیموی شوند و اینست که خدای تعالی فرموده
وسقیهم ربهم شرابا طهورا پس از آنجا بجانب چشمه دیگر که بر یسار شجره واقع است گشته در آب آن
غسل کنند و نام آن چشمه عین الحیوان است پس زنده باشند و هرگز نمیرند پس فرشتگان ایشان را در پیش
و برابر عرش مجید بازدارند و در آن حالت ایشان از آفت و سقام و گرما و سرما همیشه سلامت باشند پس حضرت
پروردگار جبار بگوید بفرشتگان با ایشان که حشر کنید و برید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشان را با خلایق
در محشر باز مدارید که بتحقیق گفتی یافته خوشنود شدم از ایشان و واجب رحمت من بر ایشان و چگونه
خواهم و چگونه روا دارم که ایشان را باکسانی که مصدر حسنات و سیئات بوده اند بگذارم پس ملائکه ایشان را
بجانب بهشت برانند و چون ایشان بدروازه بزرگ بهشت برسند ملائکه حلقه در بهشت را بزنند
زدنی چنانکه از آن صوتی و آوازی برآید که همه حوریها که خدا ایشان را در جنان برای دوستان
خود مهیا کرده بشنوند آن آواز را و بیکدیگر بشارت دهند و با هم گویند که آمدند دوستان خدا پس در
بهشت گشوده شود و ایشان داخل جنت شوند و حور العین و زنان دیگر که جفت ایشان اند همه از
غرفها بر ایشان نظاره کنند و گویند مرحبا خوش آمدید چه بسیار سخت اشتیاق ما و شما دوستان خدا
با ایشان همین جواب گویند پس امیر المؤمنین گفت یا رسول الله ص مرا خبر ده از آنکه خدا فرموده غرف
مبنیة من فوقها غرف این غرفها از چه چیز باشد یا رسول الله آنحضرت فرمود که یا علی آنها
که خدا بنا کرده است آنها را برای دوستان خود بدر و یاقوت و زبرجد و سقف آنها طلا است آراسته و
درخشان و هر غرفه را هزار در است از طلا و هر دری از آن ملکی موکل است و در آن غرفها فرشهای بر روی
هم گسترده و از حریر و دیباج برنگهای مختلف و حشو آن فرشها مشک و کافور و عنبر است اینست
که خدا گفته وفرش مرفوعة و چون مؤمن و جفت او در آن خانها و غرفها درآیند و بر سر او تاج ملک و کرامت

را در برکند مقنعهای طلا و نقره را که بیاقوت و دُر آن منظوم و مرصع باشد و جمله اکلیل بر تاج و بر یک
از ایشان هفتاد حله بپوشند از حریر با لونهای مختلف و اقسام مختلف همه بطلا و نقره بافته و بیاقوت احمر
و مروارید و مرصع گشته اینست که خدای عز و جل فرموده یحلون فیها من اساور من ذهب و
لؤلؤ و لباسهم فیها حریر و چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت او از شادی بجنبد و در آید
چون دوست خدا در منازل خود در بهشت مستقر شود آن فرشته که موکل است بر باغهای دوستان خدای و
اول طلبد که او را تهنیت و مبارکباد گوید بکرامتی که خدا ایزد جبار که باو داده است پس غلامان و کنیزان
و خادمان گویند بجای خود باش که دوست خدا بر سریر خود تکیه کرده و زوجهٔ حوراء او برای او مهیا ساخته
تو صبر کن پس زوجهٔ حوراء دوست خدا بسوی او بیرون آید از خیمهٔ خود و در رکاب او می خرامد و در اطراف
او کنیزان او و بر آن حور هفتاد حله بافته بیاقوت و مروارید و زبرجد و اصل آن از مشک و عنبر است
و بر سر آن حور تاج کرامت و در پایش نعلین طلا مکلل بیاقوت و لؤلؤ و بند و تسمهٔ نعلین از یاقوت
و چون حور نزدیک دوست خدا رسد و از روی شوق خواهد که برای او برخیزد حوراء گوید یا ولی الله
امروز رنج و مشقت نیست برخیز من برای توام و تو برای منی پس ایشان یکدیگر را در آغوش کشند و
مدت پانصد سال در معانقه خواهند بود از سالهای دنیا که نه او از حور ملال بیابد و نه حور از او
و چون اندک سستی بهم رسد نظر کند دوست خدا بگردن حور و ببیند که بر گردن او قلاده است
از طلا و یاقوت احمر و در میان آن قلاده لوحی و در صفحهٔ آن لوح درّیست بر آن نوشته که ای دوست
خدا تو دوست منی و من حور توام نفس من بسوی تو مشتاق است جان من بسوی جانان تو پس از این
احوال خداوند متعال هزار فرشته را بفرستد بسوی مؤمن که او را تهنیت گویند بجنت و زوجهٔ حوراء
پس آن فرشتگان با وی در بهشت مؤمن بیایند و فرشته را که بر در باغ بود در میان دو موکل است گویند
که برای ما از دوست خدا اذن بخواه که خدا ما را فرستاده که او را تهنیت گوییم ملک گوید باشید تا من
بحاجب

بحاجب بگویم تا او را از آمدن شما آگاه سازد پس ملک نزد حاجب آمده و میان او و حاجب
سه باغ بوستان باشد و چون بدر اول برسد حاجب را گوید که هزار فرشته از نزد خداوند عالمیان
آمده بر در دروازهٔ عرصه اند که خدا ایشان را فرستاده که دوست خدا را تهنیت گویند و از من درخواسته اند
که برای ایشان اذن بطلبم حاجب گوید که بر من دشوار است که برای کسی از دوست خدا اذن بخواهم در حالیکه
او با زوجهٔ حوراء خود باشد و میان حاجب و دوست خدا دو بستان دیگر باشد پس حاجب نزد قیم
رود و گوید که این جماعت بر باب العرصه الف ملک ارسلهم الله پس برای ایشان اذن بخواه پس قیم نزد خدام خدا
رفته مطلب همان عبارت بگوید و خادمان دوست خدا را اعلام کنند و اذن دهد ایشان را و ایشان داخل
شوند و دوست خدا در کمالت در غرفه باشند و آن غرفه را هزار در باشد و بر هر دری از درها دربانان و آن
ملک موکل باشد چون ملائکه اذن دهند هر یک از موکلان باب خود را که بر آن موکل است بگشاید پس
قیم هر فرشته را از دری داخل سازد و آن ملائکه رسالت سلام ایزد جبار برسانند بدوست خدا اینست
که خدا فرموده والملائکة یدخلون علیهم من کل باب الخ و اشاره بدینست قول خدا که فرموده که و اذا
رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا یعنی کرامت و نعیم و ملک عظیم دوست خدا را که فرشتگان و رسولان
خدا اذن دخول می طلبند و بی اذن بر او داخل نمی شوند و از زیر مساکن و جای آنها آب روانست که خدا
فرموده تجری من تحتها الانهار و میوهها با ایشان نزدیک است که فرموده و دانیة علیهم الخ مؤمن تناول
میکند از هر نوع میوه که خواهد و میل کند و او در حال تکیه زده است و هر نوعی از غذا که بگوید آید دوست خدا
را میل کند پیش از آن دیگر و هیچ مؤمنی نیست در بهشت مگر که او را بوستانهای بسیار باشد همه بر نهرها بسته و بدر
رز و جویها از خمر و جویها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل چون دوست خدا غذا طلبد هر چه نفس او خواهد نزد
او میآرند با آنکه خواسته خود را نام برد پس از آن با برادران خود خلوت کرده زیارت میکنند بعضی
بعضی را و در باغات و بوستانهای خود متنعم میمانند و در سایه و هوای مانند ما بین طلوع فجر و آفتاب
بلکه از آن بهتر و هر مؤمنی را هفتاد زوجهٔ حور است و چهار زن از آدمیان دنیا و مؤمن ساعتی با زن

حوریست و ساعتی یاد آوید و ساعتی در خلوت خود بر تخت تکیه زده که بعضی مؤمنان ببعضی نظر میکنند و
در وقتی که مؤمن بر تخت خود نشسته شعاع نوری می پوشاند و فرو میگیرد او را پس بخادمان خود میگوید که این شعاع
و نور چیست مگر پروردگار جبار بر من ملحوظ نظر عنایت ساخته خدام میگویند قدوس جل جلاله بلکه این نور حضرت
تو حوریست که از زنان تو است که هنوز تو بر او داخل نشده و او از خیمه خود بر تو مشرف شده نظر
میکند و بشوق صحبت تو متوجه تو گشته و دوست داشته است دیدار ترا چون ترا بر این تخت تکیه زده دیدار
شوق تو خندید و این شعاع و نوری که میبینی که ترا فرا گرفته از سفیدیهای دندانهای اوست و از صفا و پاکی و نزاکت رنگ اوست
پس حق تعالی خدا میگوید که او را اذن دهید که نزد من آید و از خیمه خود نزول کند پس هزار غلام و کنیز دوان شوند
آن حور را بشارت دهند پس او از خیمه بیرون آید و بر او هفتاد حله بافته طلا و نقره و مکلل به در و یاقوت
و زبرجد باشد و رنگ آمیزی آن بمشک باشد با الوان مختلف سفیدی و نازکی ساق او از زیر هفتاد حله
دیده شود و طول قامت او هفتاد ذرع باشد و عرض ما بین هر دو شانه او ده ذرع و چون نزدیک مؤمن
خدا آید خادمان صفایح و طبقهای طلا و نقره پر از در و یاقوت و زبرجد پیش آرند و تمام را بر آن حور را
نثار کنند پس یکدیگر را در آغوش کشند بی ملال و بعد از نقل اینحدیث امام محمد باقر ع فرموده که جنتها که
در کتاب خدا مذکور است جنت عدن است و جنت فردوس و جنت نعیم و جنت المأوی و خدا را
جنتهای دیگر است که محفوظ بآنها و مؤمنان را از بستانها خواهد بود مقداری که خواهد و تنعم میکند در آنها
هر نوع که خواهد و چون مؤمن چیزی را که اراده کند دعوتش سبحان است که سبحان الله اللهم و چون آن نعمت
گویند خادمان و دیده هر چه خواسته مراد کردند بی آنکه از ایشان طلب نمایند بفرمایند و این است که خدا فرموده که دعوهم
ان الحمد لله رب العالمین یعنی از فراغ از جماع و طعام و شراب حمد خداوند خود میگویند **باب ۹ در تبدیل سیئات**
بحسنات و بیان در تفسیر کریمه اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات در سوره فرقان مذکور است که مراد انست
که حق تعالی سیئات از صحیفه عمل مؤمن محو میفرماید و اثبات حسنات در عوض آنکه نمایند و از
ابا ذر غفاری مرویست که رسول خدا صلعم گفت در روز قیامت بنده مؤمن را بعرصه محشر در آورند
دخال

روبان او در رسد که از قبایح اعمالش نموده صغایر از او عرض کنند و بار نمایند و کبایر را او پنهان دارید
و در روی او می بارید پس صغایر را بار نمایند و گویند در فلان روز و در فلان جا فلان کاری کرده و در چنین
ساعت و در چنان مکان بجا آوردی چنین عمل شدی از جمیع آنها را اقرار میکند معترف شود و در انکار نکند و از کبایر
که کرده بترسد فرمان آید که بجای هر سیئات او را اجر کرده است همه را ابدال بحسنه کنید و در عوض هر سیئه ده حسنه
بدهید پس او تعجب نموده گوید که من گناهان بسیار کرده ام که آنها را در این صحیفه نمی بینم ابا ذر گفته که رسول
بعد از این سخنان چنان تبسم فرمود که نواجد آنحضرت نمود و از اخبار بشارت آثار طریق اهلبیت اطهار
مستفاد است که ضعفاء مذنبین فرقه ناجیه را در روز عرض اکبر ببرکت شفیع محشر نجات از اهوال نیران در
وصول روضه رضوان و تبدیل سیئات بحسنات لطف خواهد بود و در این باب کثرت اخبار وارد است
به مرتبه که خامه تحریر عاجز از نقل و تقریر آنست زیرا که هرگاه حضرت خاتم النبیین و حبیب
رب العالمین و اهلبیت طیبین و طاهرین است که دوست شفاعت گناه محبان خود بحضرت ارحم الراحمین
بر آرند و عذر تقصیر و بیچارگان این فرقه بخواهند چه عجب اگر حضرت کریم رحیم شفاعت ایشان را پذیرفته جرم
انبساط نفس را عفو فرماید و از زلات ایشان درگذشته ببخشاید عذر خواهی چون محمد جرم بخش چون اله
کی بترسند از گنه روی گنه کاران سیاه و از بشارت وارده و اشارات صادره در این باب
مژده اقرب دلکشا اعجب از حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر ع مرویست که در جواب
سایلی فرموده که هرگز شیعه ما با آتش نخواهد رفت راوی تعجب نموده گفت در بیان لیاقت که
مرتکب فسق و فجور و معاصی میشوند امام ع فرمود گناهکاری در روز قیامت حق تعالی حسنات مخالفان را با اعمال ایشان
و سیئات مجرمان اهل حق را بمخالفان خواهد داد و از مؤمنان گناه مرا بالجمله برداشته و اخالص حسنات
راوی گوید که گفتم یا ابن رسول الله قرار ندارم تو سر این چیست امام ع فرمود که حق تعالی مخالفان را از
سجین آفریده و محبان ما را از خلاصه طینتی که از علیین است و هر صنف را کمالی آمیخته بدان آدم را از
خلق فرموده بسبب مصاحبت هر دو طینت در اندیشه هر چه از نیکیها و اعمال صالحه از دشمنان ما سر زند از
اثر گل پاکیزه طینت دوستان ما است و آنچه از معاصی و قبایح از محبان ما صادر شود بسبب خبث طینت

زنان اعدا و ماست پس چون قیامت شود حضرت حکیم قدیر بهر عمل زشت و سبب آنکه روح را به حسنات اعدا
بدوستان ما دهد و سیئات ایشان بر دشمنان انتقال نماید پس دوستان ما را حسنه ماند که موجب دخول جنت
شود و اعدا را حسنه نباشد که مانع دخول نار شود پس محبان بروضهٔ رضوان روند و دشمنان بمخلد نیران کردند و در باب
نجات اهل ایمان بوسایل مختلفه و بهانهای مؤلفه بشارتهای بی نهایت بهر کوشی رسیده و هر کس نقلها در تعیین آن فانم
وارد شنیده آری بزرگان را با خداوند کریم است و از آن روی بهشت را بهانه بر خبر آمده است که
حضرت موسی ع روزی در مناجات گفت یا اله المطیعین جواب آمد که لبیک باز گفت یا اله الطالبین
و یا اله الطالبین در جواب همان یکبار لبیک شنید باز گفت یا اله العاصین جواب شنید خداوندا دانا بانکه خود نیم
یکبار لبیک شنیدم و خداوند طالبان خواندم یکبار لبیک شنیدم در جواب آمد چون اله عاصیان گفتم در جواب
سه بار لبیک آمد و فرمود در سر این حیث از حضرت احدیت فرمان آمد که ای موسی مطیعان بطاعت خود امیدوارند
و دانایان بعلم خود رستگارند بیچاره عاصیان بجز درگاه من پناهی ندارند از این سبب چون مرا بخوانند
لبیک را در سه بار لبیک در جواب گفتم تا بدانند که مرا با بیچارگان پر گناه و عاصیان نامه سیاه از روی
رحم و مغفرت نظری دیگر است **باب ۹۰ در بشارت سورهٔ هل اتی در شأن اهل بیت علیهم السلام موافق برهان**
در تفسیر این آیات که در شأن امیر المؤمنین ع و فاطمه و حسن و حسین و فضه و خادمه نازل شده در روضه
حسنین ع هر دو بیمار شدند هر یک از پنج تن سه روز روزه بجهت ایشان نذر کردند و بعد از آن وفا بنذر هر کدام و فاطمه
هر کدام در شب اول روزه حصهٔ طعام خود بمسکین دادند و در شب دویم بیتیم و در شب سیم باسیر دادند
مذکور است که حق جل و علا ایشان را در آن مراتب جنت نعمتهای چند ارزانی داشته از آنجمله یشربون من
کاس کان مزاجها کافورا می نوشند در بهشت پس از شراب جنت از جامی که آمیخته است بکافور و چشمهٔ مبارک
و از آن چشمه بندگان خاص خدا می نوشند و این کرامت مخصوص دوستان خدا است و آن چشمه را جاری میسازند و روان
میگردانند هر جا که خواهند در قصور و منازل خود در جنان و در خبر آمده که نهرهای جنت را اخدود و مغاک
نیست هر گاه مؤمنی خواهد که آبی از نهرها جانب بجانب روان سازد خطی بکشد بر هر صورت که خواهد و به
چشمها بعضی نافه بر آن خط روان گردد و بر روی زمین بی آنکه بر طرف بسیلان کند با حوالی آن ترشح در بعد

که لبیک لبیک لبیک
حضرت علیه گفت الهی
ترا اله المطیعان
خواندم و در جواب
یکبار شنیدم

از هر موضعی که خط کشیده آب جوشیده بهمان نشان روان می شود و مضمون آن آیات عشرهٔ ثالثه آنست که حق
سبحانه و تعالی ایشان را از شر قیامت حمایت کرده شادی و سرور و نشاط و خوشحالی و خرمی رسانیده و در عوض
داده بایشان جنت را و لباس حریر و فرش و بر تختها نشسته اند در سایهٔ که هرگز آفتاب و زمهریر نبینند و سایهٔ
اشجار جنان بر سر ایشان نزدیک است و میوهها و ثمارها فرمان بردار که چون برخیزند بلند باشند و چون نشسته
باشند محاذی است و می ذریت و دهن باشند و اگر خواهند در برابر آیند و خادمان بهشت و حور و غلمان جنت
جامها و آبخورهای نقره و قدحهای شیشه که اصل آن از سیم خالص باشد بر ایشان عرض کنند و امام جعفر صادق ع
فرموده که نقرهٔ بهشت چنان صاف و شفاف است که نور بصر از آن بگذرد چنانکه از شیشه و آبگینه بگذرد ز آن نیز
نفوذ می نمایند و صفا را بآبگینه با سفیدی و شفافی نقره جمع کرده اند و آنچه در میان جامها باشد از
شراب در غایت صفا خواهد بود اللهم ارزقنا منه و بقوله قواریر و فضه عبارت است از آنکه اصل قواریر
از زمین بهشت است و زمین آن تمام نقره است و این نیکوکاران از آب چشمه می نوشند که نام آن سلسبیل است
و بعضی گفته و بروایتی سلسبیل چشمهٔ ایست در بهشت در اطراف منازل و قصور اهل ایمان روان و در
اطراف ریاض و منازل در جریان و منبع آن از جنت عدن است از زیر عرش رحمن و شراب آن به غایت
رغبت بر اهل جنان ریزان و پیران در خدمت این ابرار آمد و شد کنند که چون ببینی ایشان را
گمان بکنی که در حسن و صفا و لطافت و نزاکت و ضیاء و خوشنمائی و لقا مانند مروارید ناسفته اند که
از رشته گسیخته بهم درپراکنده شوند و از بسیاری غلمان و حوریان است و چون بجانب درجات
ایشان بنگری می بینی نعمتهای عظیم و پادشاهی کبیر و عظمت فزون و منزلت تمام که هرگز زوال و فنا ندارد و بعضی گفته ملک
کبیر آنست که ملائکه باذن سلام ایشان حسنه با ادب و احترام بر ایشان در آیند و درود بگویند و در نزد بعضی
ملک کبیر آنست که نعمت و کرامت چنان مستغرق شده که هر چه اراده کنند و هر چه بخاطر رسد در آن وقت و زمان
ایشان مهیا گردد و عزت و منزلت جاوید و حصول آرزوها یقین ملک کبیر است و لباس ایشان سندس
و خضر است و استبرق و زیور ایشان اساور نقره شفاف که آنچه در شب تار بتابد مانند بلور و چنین نقره

بهتر از درّ و یاقوت است و این هر دو بهتر از طلا است و می‌آشامند شراب طهور و پاک و پاکیزه از پلیدیها که در دنیا و بعضی از
کثافت نیست که اهل بهشت عرق خوشبوتر از مشک خواهد شد و بقولی اهل بهشت را اشتهای صد مرد دنیا است
و بعد از اکل چون آن شراب بیاشامند شکم ایشان پاک کرده و رطوبت آن از پوست بدن در غایت لطافت
ترشح مینماید و از امام محمد باقر ع روایت فرموده که شراب طهور پاک میسازد ایشان را از هر چه غیر خدا است

باب ۱۴۹ در نجات عصات از آتش جهنم برحمت پروردگار و شفاعت حضرت رسالت پناه و ائمهٔ اطهار علیهم السلام

در تفسیر آیهٔ کریمهٔ یوم یأت لا تکلّم نفس الا باذنه از عطاء غیر مجذوذ در سورهٔ هود مذکور است که در روز قیامت
هیچ نفس سخن نمی‌تواند گفت مگر باذن خداوند رخصت او بعضی انکس بغیر از کلام حسن و سخن نیک بر زبان نمی‌آرد
و درخواست گناه و پرسش دیگری نتوانند مگر باذن پروردگار و بعضی نفوس در آخر در شقی اند و بعضی سعید اند
و اشقیا در آتش مسکن دارند و گاه از تاب شدت عذاب آن بناله دردناک که اندوهناکان در حال استیلای
درد و حزن بانواع بنالند زاری و افغان میکنند و آن شبیه است باول آواز خر و در آخر گاه از حلقت نار
فریاد بر میدارند و باوازهای مختلف بکرده و ناخوش مانند فریاد و چه تهای اطفال و دباغ ملبه کرفتار زند تا آسمان
در زمین آنجا است برجا است مگر آنکه خدا خواهد ایشان را از آن عذاب خفت و سبکی بیابند یا خلاص شوند بعد از آن
که بقدر استحقاق و فراخور معصیت خویش سوخته و عذاب کشیده باشند یا بعد از مقداری عذاب که حکمت
مقتضی آن باشد نجات یابند و داخل جنت شوند و یا بعد از تعذیب بعذر مصلحت و تنقیص است
گناه و شفاعت شفیع و خداوند نخواهد نجات ایشان را رفتن که بعضی مردمان را در جهنم اندک
عذاب آتش برسد و بعد از آن حق تعالی ایشان را برحمت خود بیرون آورده نجات دهد و داخل جنت
سازد و در خبر آمده که چون جهنمیان از جهنم بیرون آیند سوخته و کباب شده باشند و هیئت غریب و عجیب بنظر
آیند داخل بهشت تماشا را ایشان کرده کسیند و گویند که این گروه جهنمیان اند پس ایشان را در چشمهٔ در
بهشت و جوی نهر یوم الحیوان غوطه دهند و چون از آن آب بیرون آیند آثار مکروه و اوضاع قبیحه و
علامات قبیح منظر ایشان رفته باروی خوب و هیئات مرغوب داخل جنت شوند عفو و مغفرت
و لطف و رحمت و شفاعت شفیع و قبیر و دخول شد ایشان گشته حضرت ارحم الراحمین از جرایم

ایشان

ایشان در گذشته از اهل نار بجهنم رانده و مشمول عنایت خود کرده بنیه بهشت رسانند و در وصف حال شفعاء
و در آیة الکرسی و سورهٔ انبیا مذکور است که ایشان شفاعت نکنند مگر کسی که خداوند از او پسندد و یا از او خوشنود
باشد یا شهادت لا اله الا الله اذن دهد در شفاعت ایشان و این شفیعان از ترس خدا خایف و هراسان
که مبادا بی اذن او شفاعت غیر کنند و در تفسیر کریمه یوم یقوم الروح والملائکة صفا در سورهٔ نباء
مذکور است که در روز قیامت که روح خلق اند غیر آدمیان نه بصورت بشر آدمیزاده نه بصورت ملائکه صفی
خواهند بود ایستاده و فرشتگان خدا صفی دیگر کدام دسته و کرده اند او همه صف زده حاضر خواهند بود دو
قولی آنست که روح ملکی است از جمله ملائکه که از ان بزرگتر ملکی مخلوق نشده و در روز حشر او تنها
یکصف خواهد زد و جمیع ملائکه هفت آسمان و زمین صفی در برابر او نیز زیرا که خلقت و عظمت ایشان او
مانند صف جمع از آسمانها و زمینها خواهد بود و بقولی ارواح آدمیان و درمیان هر نفخهٔ اسرافیل قبل از تعلق
تا به بابدان ملائکه آسمانها در یکصف جمع گشته در برابر خدا عز شانه ایستاده از ترس او بیست در تفهیم
بطپش و اضطراب می‌آیند و از هر رعد و طپش و جنبش او حق سبحانه صد هزار فرشته آفریده و در وصف جبرئیل
خواهد بانزد است و صفوف فرشتگان در برابر ملک شان با طراف ارواح بعد بصر روحانیان کشیده
همه سرها بزیر افکنده خاموش خواهند و چون از کلام یابند می‌گویند لا اله الا الله است و امام جعفر صادق ع
فرموده که روح خلق الیست اعظم از جبرئیل ع و میکائیل و بقولی مراد بروح بنی آدم اند که در روز قیامت
صف میکشند و ملائکه صفی و از ایشان خدا سخن نکنند بشفاعت زناکاری و درخواست بجری
شری مگر آنکس که خدا او را اذن دهد او هم سخن نیک گوید امام جعفر صادق ع از تفسیر این آیه
پرسیدند فرمود که بخدا قسم که ما ائیم آنکسانی که در روز قیامت ایشان را از حضرت پروردگار
اذن گفتار و رخصت شفاعت و درخواست خواهد بود و ما ایم که سخن صواب و نیکو میگوییم راوی گوید که گفتم
فدای تو شوم چه می‌گویید فرمود که تمجید میکنیم پروردگار خود را و صلوات و درود میفرستیم بر پیغمبر خود و شفاعت میکنیم
برای شیعهٔ خود پس پروردگار رد نمی‌کند درخواست ما را علاء بن سیابه از امام جعفر صادق ع پرسید
که هر گاه بگوییم با مؤمن از آتش بیرون می‌آید و داخل بهشت می‌شوند مردمان از این سخنان تعجب میکنند
و میگویند که آیا این گروه با دوستان خدا در بهشت خواهند بود امام ع فرمود یا علاء خدا میگوید و ما نحن

جستان بخدا قسم آن جماعت با پستان خدا یکی نخواهند بود گفتم آیا ایشان کافر بوده اند امام ع فرموده نه بخدا اگر کافر
بوده باشند داخل بهشت نشوند گفتم پس مؤمن بوده اند گفتم نه بخدا قسم اگر مؤمن بودند داخل آتش نمی شدند لکن میان
کفر و ایمان بوده اند و تاویل این حدیث اینست که آن جماعت از فاضلان مسلمان مؤمنان نبوده اند و کافر نیز
نگشته اند و بشفاعت شفیع از آتش نجات یافته با دو مرتبه بهشت رسیده اند مرویست در روضهٔ کافی
که شخصی با امام محمد باقر ع گفت که ما را همسایه ایست که جمیع محرمات را میکند و مرتکب میشود حتی آنکه ترک نماز میکند که جای
او چیز آن امام ع فرمود سبحان الله چه بزرگ کاریست آیا خبر ندهم ترا به بدتر کسی که از این مرد است گفتم بلی فرمود
که ناصب ما و دیگر ما بدتر از ویست آگاه باش که نیست بنده که در پیش او یاد ما که خانوادهٔ پیغمبریم بکنند و او
رقت کند برای ما و دیگر آنکه ملائکه نیست او را مسح بکنند و امرزیده میشود گناهان او مگر آنکه گناهی بکند که او را
از ایمان بیرون ببرد و بدرستیکه شفاعت او مقبول درگاه الهی است شفاعت کننده هر که باشد در حق
هر کس که شفاعت کند مگر ناصب که شفاعت هیچکس در حق او مقبول نیست و بتحقیق که مومن شفاعت
برای همسایهٔ خود میکند و حال آنکه همسایه اش حسنه نداشته باشد و میگوید پروردگارا همسایهٔ من بسید در دنیا می
در ضرر از من باز میداشته پس مرا در حق او شفاعت او را قبول کرده آن همسایه را داخل جنت خواهد کرد
و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و ادنی شفیع مؤمنان شفاعت میکند سی کس را از هر کس که خواهد پس در آن وقت
دوزخیان از روی حسرت میگویند فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم و در روضهٔ کافی از امام موسی کاظم مرویست
کرده فرمود که ع در روز حساب بازگشت خلق بسوی ماست و حسابات ایشان و فضل دادن و خطا بخشیدن
بر ایشان بر ما و کسی که حساب ایشان با ما باشد و بر ایشان گناهی میان خدا و ایشان باشد از خدا در میخواهیم که
آن را از گناه او در گذرد و او عز شانه ما را اجابت کرده می بخشد [illegible] ایشان و مردمان باشند از مردمان
میخواهیم که ببخشد و ایشان ما را اجابت میکنند و خدا عوض عطا آن صاحبان حق را عوض میدهد در تفسیر
کریمه یوم ندعوا کل اناس بامامهم در سورهٔ اسرا از حضرت صادق ع مرویست که فرموده هرگاه در روز
چون شود که قیامت دعوت خواهد کرد هر قومی را با کسی که امام بوده و دوست داشته اند و از آن روز ما که اهلبیت
رسولیم پناه باو میخواهیم برد و مفزع و امید و روی ما را دست و شما بما پناه آورده اید و ما پناه بجنه آورده ایم پس کجا می
گریزید و بکجا میروید ما شما را بهشت خواهیم برد بخدا کعبه که ما شما بجنت خواهیم رفت برب کعبه و آنحضرت

این کلام

این کلام بعد سه نوبت تکرار فرمود صفوان جمال گفته که بجناب امام جعفر صادق ع گفتم که تو میگوئی که شیعهٔ تو داخل بهشت شود
و حال آنکه بعضی از ایشان گناه میکنند و مرتکب فواحش میشوند و مال مردم و خمر می خورند امام ع فرمود که روزی ایشان
در بهشت بد آنکه هر مؤمنی از شیعهٔ ما از دنیا میرود تا مبتلا شود بمرضی یا دینی یا فقری اگر اینها نشود نظر بد که از زار
او بکند و بهمانه بلکه او را بسبب او برنجانند اگر اینها نشود خدا نزع را برو سخت میکند تا از دنیا بیگناه بیرون رود
راوی میگوید که من گفتم خدا ارد توم مظلمه ها بندگان خدا را که میدهد امام ع فرمود که خدا حساب خلق را بمحمد ع
واگذارد پس هر که را که بر شیعهٔ ما حقی باشد آن حق را بر آن شخص حساب میکند از مال خود که هشت است و حق
ما اهلبیت برذمهٔ او هر چه میان او و خدا است آن باشد از دوست سوال میکنیم که با و ببخشند و بهمین نوع داخل
جنت شود برحمت خدا و شفاعت محمد و علی که از روضة الکافی و در اخبار آمده که اول ملائکه شفاعت
مجرمان خواهند کرد بعد از ایشان انبیاء و ائمه و پس از ایشان آحاد مؤمنان و از رسول خدا ص مرویست که مرد
مؤمن در بهشت خواهد بود و خواهد پرسید که فلان دوست من چه کرد و آن دوست او در دوزخ است بعد از
پرسیدن احوال دوست خود از حضرت جبار کریم بفرماید که بیرون آرید دوست او را از برای او و ببرید بسوی
جنت پس آنان که در آتش میمانند میگویند از روی حسرت فما لنا من الشافعین ولا صدیق حمیم و عمران
بن اعین گفته که امام جعفر صادق ع فرموده که بخدا قسم که ما هر آینه شفاعت میکنیم برای شیعهٔ خود در ایام حشر بار
فرمود پس گفت آنقدر که دیگران بگویند فما لنا من شافعین و در روایت دیگر فرموده که در روز قیامت شفاعت
میکند مؤمن از برای خانوادهٔ خود و پس شفاعت او قبول میشود تا آنقدر که خادم او در بهشت و یا در آتش
باشد پس آن مؤمن با انگشت سبابه بحضرت الهیت [illegible] می گوید یا رب خادم منست که سرما و گرما
را از ما برسیده است پس شفاعت [illegible] آن حضرت ع فرمود که مؤمن برای همسایهٔ خود که هیچ حسنه
ندارد شفاعت می کند و میگوید یا رب همسایهٔ منست بد برادر من باز میداشت پس خدا شفاعت او را
در حق آن همسایه میپذیرد و در روایتی از حضرت سید عالم ص که فرمود در شب معراج چون قرب مقام
قاب قوسین رسیدم خطاب حضرت رب الارباب در رسید که ای حبیب من بگو تا چه میگوئی و بگو تا
تا چه میخواهی گفتم از خداوند رحمت من از حضرت توئی الفتک که کرام الکاتبین را امر فرمای
که تا اعمال امت مرا بر من عرض کنند و اجازت تو نیابند در صحایف اعمال ننویسند فمال ادب

در بیان سنهای آتشین پیر جهد و بعضی از احوال فرشتگان

کو سبب اینو اینجا رحمت کفتم خداوند سبب است که اگر در عمل یکی از ایشان امری ببینم که موجب عقوبت
باشد آنرا با نامهٔ عمل خود نقد بکنم و آن بیچاره را از غرامت الهمد در قیامت و در هم رزی از کرم دیگر تخت
و عاجز نوازی با حضرت شفیع المذنبین چه عجب نظر این رحمت از آنحضرت در حین انتقال از این عالم بعالم
وصال بعقولت در روایت آمده که آنحضرت در آن وقت از حضرت الهیت مسئلت نمود که شدت
نزع و تلخی جان دادن تمام امت را بر آنحضرت گذارد و جان امتش با سانی برود و در روز قیامت
هم مانند این بظهور آرد چنانکه در خبر آمده است که آنحضرت فرمود که چون روز قیامت شود دیوان
اعمال امت را الله بر سازند و بعضی را زکاته التقصیر در عبادات دیگر [illegible] و بعضی را بسبب اسراف و افراط
در معاصی و کنه نتیجه از خط درشت حرام شود که بدوزخ برند و خبر ایشان بمن رسد من بجانب قدس الهی
حاضر گردم و گویم الهی حاضر کردم و گویم الهی [illegible] شرط است که ایشان را از من جدا نمودی
هنوز از ایشان مفارقت نکردم [illegible] تا بر او ایشان را بدوزخ فرستی ایشان
را با من بجانب بهشت [illegible] که از جیب [illegible] ایشان رفته که اهل
عقوبت را بر رحمت [illegible] بعقوبت [illegible] اکنون اگر ایشان را
با تو به بهشت فرستم [illegible] ایشان را فرستادن که روا باشد برود دشمان [illegible]
خود به بهشت ببر که بر [illegible] بر همه ایشان رحمت کردم

و تمام شد بعون [illegible] الحمد لله رب العالمین و صلی الله
علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه و سلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
و تمام [illegible] ۱۲۶۱

هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بندهٔ گنه کارم

خطم الشریف [illegible] الحظ الثانی العراقی
[illegible] الربّ [illegible]

شب [illegible]

[illegible]